بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی ... ازمة الاختیار ... بقبضة قدرته ازمة الاقتدار والصلوة علی رسوله وحبیبه محمد الامین المختار المفوض ...
... [illegible] تجلی ما انبأه ... والسلام علی آله الاطهار ... الاخیار الابرار ما دار الفلک الدوار وسار الانجم السیار
بعد از ادای ثنای ... [illegible] ... که دست اختیار ... طالع ... تثلیث ... [illegible]
و ارادت او ... که بفضل الله ... بحکم ما ... آثار انوار ثوابت و سیارات و اطوار ادوار افلاک و ادارات
بر صنایع قدرت ... فطرت او ... ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید ... [illegible]
... سالکان مسالک دین ... مناهج یقین ... مطالع انوار هدایت و طوالع
ولایت بودند ... بر آن سیاره اوج سبحان الذی اسری ستاره برج والنجم اذا هوی قطب ...
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و ... تحیات فائحات و ... دعوات ... زاهره ... [illegible]
علوم ... اصحاب کالنجوم ... حسین بن علی ... الکاشفی ... [illegible]
چون ... ساعی ... رساله ... آثار انوار ... [illegible] در علوم نجوم
ساخته ... مدخل ... افتتاح ابواب ... علم شریف ... [illegible]
... باسهل وجوه ... از ... [illegible]
... بر ... [illegible]
در ... انتظام ... نظام ... [illegible]
عالم ... [illegible] لوامع الشمس ... [illegible]
... [illegible]
تمام

... [illegible] لوامع القمر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] مطالعه ... [illegible]
دایره ... [illegible] الملکیه ...
... [illegible] نظم عند السلاطین ... [illegible]
... [illegible] درمقام ... [illegible]
خدام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] نظم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] مقدمه در تعریف اختیار ... [illegible]
... فصل اول در تعریف اختیار فصل دوم ... فصل سیم در فایده اختیار مقاله اولی
در ... [illegible]
فصل اول ... [illegible] فصل دوم ... [illegible] فصل سیم
... [illegible] مقاله ثانی در ... [illegible]
... [illegible]
آید خاتمه ... [illegible] فصل اول در اختیارات ... [illegible] فصل دوم
در اختیارات ... [illegible] فصل سیم در اختیارات ... فصل چهارم در اختیارات

در ... در اختیارات ... و در مقدمه کتاب مقدمه در تعریف اختیار ...
... فصل اول در تعریف اختیار صاحب ... آورده است که اختیار ...

[illegible]

سبب حصول دولت گردد و اگر هر سه منحوس باشند آن تحویل را از سعادت حاصل آید و در دولت و هیچ این قاعده معلوم کنند ظاهر شد
که اعتبار بطالع مسعود مقدم است زیرا که اگر طالع اصل و ربیع با طالع تحویل نیک باشند و طالع اختیار که در غایت سعادت بود بوده
هم آینه سعادت زیادت گردد و اگر آن طالع نحس باشد طالع اختیار که بغایت مسعود باشد اگر تو شهاب را زایل کرده شده باشد که سببی به
سعادت گردد و بعضی اعتبار کردن ... عقلا اهم مهمات بعد **مقاله اول** در ... اختیار است و ... لازم است
و دیگر ... اعتبار ... این مقاله ... فصل ... **فصل اول** در شناخت ... اختیارات ... استاد ...
الی ... الدین محمد طوسی ... **نظم** اختیار ... هفت ...
بهر ... صاحب ... صاحب ... صاحب عرض ... و این ...
... **نظم اول** ... لازم ... مقدم ... اختیارات ...
اگر او ... ستارگان است اما ... تاثیر او ... در این ... حرکت ...
و او ... ساعت ... و دیگر ... حرکت ...
ستارگان ... اما ... تاثیر ... در این عالم ...
از غایت ... و قوع ... تاثیر ... در کتان ... شدن ...
بر ... تاثیرات ... از اجتماع ... و در این ...
... به استقبال ...
استقبال ... در این اوقات ...
دیگر وقت آنکه قمر را آفتاب اجتماع ... استقبال ...
روز اجتماع و استقبال ... آفتاب ...
... ظاهر ... آفتاب ...
... آب ...
... آب ... آب ...
ستاره ... ستاره ...
... وقت ... تاثیر ... در این عالم ...
دیگر ... اعتبار ... اختیار ...
... سعادت ...
...

اما ... سعادت قمر ... اول آنکه ...
... دوم آنکه ... سیم آنکه ... در طالع و در ...
... اختیارات در ...
طالع ... **چهارم** آنکه ... خانه قمر ...
...
... **پنجم** آنکه ... **ششم** آنکه ...
... **هفتم** آنکه ... **هشتم** آنکه ...
... **نهم** آنکه ... در خانه سعدی ...
دهم آنکه ... **یازدهم** آنکه ... **دوازدهم** آنکه ...
... **سیزدهم** آنکه زاید النور باشد ...
... استقبال زاید النور ... استقبال ...
النور **چهاردهم** آنکه ... **پانزدهم**
...
... **شانزدهم** ... **هفدهم** آنکه ...
... **هجدهم** آنکه ... **نوزدهم** آنکه ... **بیستم** آنکه ...
... آفتاب ... اما نحوست قمر ...
اول آنکه تحت الشعاع ... **دوم** آنکه ... **سیم** ...
مقابله آفتاب ... **چهارم** آنکه تربیع آفتاب باشد **پنجم** آنکه در مقابله ... **ششم** آنکه ...
... **هفتم** آنکه ...
هشتم آنکه ... **نهم** آنکه ... **دهم** آنکه ... **یازدهم** آنکه
... **دوازدهم** آنکه ...
... **سیزدهم** آنکه ...
...
...

محترق بنده چهارم آنکه قمر منصرف از نحس بشد و از نقطه ذنب تجاوز کرده و منقطع ... پس رسیده باشد دوم آنکه در ... باشد که ... ششم
آنکه در ... سیم ... پنجم آنکه ناقص النور باشد ششم آنکه ناقص العدد باشد هفتم آنکه ناقص الحساب باشد هشتم
آنکه در ... و ... تاسع آنکه ... در اوایل برج ... در آن برج ... دیگر ... کوکب ...
بیست و دوم آنکه بعید الاتصال باشد یعنی در برجی ... و با اول برج ... کوکب ... و در اواخر ...
کارها بشد فصل دهم در صلاح حال آن بیت که قمر در وی باشد و آن از سه وجه بشد اول باید که سعدی در آن برج باشد دوم باید که ...
آن خانه ناظر باشد ... سیم باید که ... ناظر باشد فصل یازدهم در صلاح حال صاحب آن خانه که قمر در وی باشد و آن
نیز از سه وجه است اول باید که در موضع ... و مسعود ... دوم ... ساقط ... صاحب خانه ...
... سیم باید که ...
با سعود ...
سیم باید که قمر در وی ناظر باشد و این ... فصل دوازدهم در صلاح حال طالع و آن از ... وجه است اول ...
...
بروج ذو جسدین دوم باید که طالع ... سیم آنکه ...
...
... چهارم آنکه ...
طبقات ...
بروج ...
در رساله ... ششم آنکه ...
... هفتم آنکه سعود ...
... هشتم آنکه ...
... فصل سیزدهم در صلاح حال صاحب طالع و آن ... وجه است
اول آنکه ناظر باشد بطالع ...
...
ستاره ...
طالع ناظر باشد ...
نرج

نرج ... دوم آنکه سعود ... ناظر باشند سیم آنکه ... چهارم آنکه قمر ناظر باشد ...
... پنجم ... فصل چهاردهم در صلاح حال کوکب ...
... اول آنکه ناظر باشد ...
... دوم آنکه ... سیم ...
... چهارم آنکه ... باید که ...
سیم ... پنجم باید که ...
فصل پانزدهم در صلاح بیت الغرض ...
... اول آنکه در خانه صاحب ... دوم باید که ...
دو ... سیم باید که ...
... فصل شانزدهم در ...
... اول حذر باید کرد از آنکه
ماه در طالع باشد ...
...
...
...
...
در طالع اختیار ... دوم ...
بطالع ... سیم حذر باید کرد از آنکه ماه از طالع
ساقط باشد چهارم حذر باید کرد از ... پنجم حذر باید کرد از آنکه ...
... ششم حذر باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد ...
با آفتاب یا با ماه ... هفتم حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع ...
... هشتم حذر باید کرد از آنکه ...
با مطلوب ... نهم حذر باید کرد از آنکه خداوند ... دهم حذر باید کرد
از آنکه خداوند ...

مقابله ... باید که از ... دوم آنکه ناظر ...

حذر باید نمود از آنکه صاحب بیت الموت در اوتاد نباشد اگر نحس بود اما باید بطالع ناظر باشد از جای [illegible] یا بتسدیس یا تثلیث یا خامس [illegible]
طلب شده [illegible] کنند یازدهم حذر باید نمود از آنکه اگر خداوند طالع نحس بود از وتد طالع نکرده که آن دلیل فساد حساب بود و صاحب اسرار النجوم
آورده است که نظر صاحب طالع اگر نحس بود بطالع از عقرب باید مستولی نحس از طالع [illegible] دوازدهم حذر باید کرد از آنکه طالع یا از درجات آخر
باشد یا صاحب طالع نیز در یکی از درجات آخر بود سیزدهم حذر باید کرد از روزها [illegible] و آن بوقت [illegible] ستاره [illegible] باشد یا هبوط
یا احتراق است یا روزی که در او تغییر کلی باشد چون [illegible] عظیم یا ابرها یا بادهای عام و مانند آن چهاردهم حذر باید کرد از آنکه طالع برجی [illegible]
از بروج [illegible] پانزدهم حذر باید کرد از آنکه قمر در برجی [illegible] باشد که
از نظر سعود خالی تمام داشته باشد و زاید النور بود چه اگر ناظر نحوس باشد [illegible] مضاعف گردد و کار در آن [illegible] کلفت و مشقت روی نماید
شانزدهم حذر باید کرد از ایام محترقه و آن هفت روز است قبل از کسوف و هفت روز بعد از آن و سه روز [illegible] و سه روز بعد
هفدهم حذر باید کرد از ساعات لیت آفتاب که منسوب است با اهل بابل و حکیم ابو معشر [illegible] آنرا ساعات محترقه گویند و آورده است که
استادان این صناعت اتفاق کرده اند که آغاز هیچ کاری نتوان کرد از مهمات ملکی در این ساعات و حکیم ابو معشر را در این باب مبالغه
عظیم است و میگوید که هر که آغاز کاری کند از کارهای بزرگ در این ساعات چون بر تخت نشستن و علم بر بستن و جلوس بر مسند وزارت
و غیر آن [illegible] اختیار کنند آن است که [illegible] این ساعات را [illegible]
کاری آغاز نهند که عاقبت به وخامت انجامد و کیفیت استخراج این ساعات و احوال آن در رساله [illegible] کامل ثبت
ثبت یافته هجدهم حذر باید کرد از آنکه ماه از کوکبی علوی منصرف باشد بکوکبی سفلی منتقل که آن دلیل زیان آن کار مطلوب باشد
و انصراف او از کوکبی صاعد و اتصال او بکوکبی هابط همین حکم دارد و اگر از کوکبی بر آمده در وتد باشد و بکوکبی پیوندد که از طالع
ساقط باشد همین حکم دارد [illegible] و اگر این صورت در اختیار [illegible] باشد دلیل قوت [illegible] خصم او [illegible]
نوزدهم حذر باید کرد از آنکه طالع اختیار هشتم و ششم و دوازدهم طالع اصل صاحب اختیار بود که آن سبب [illegible]
و در طالع تحویل [illegible] نیز همین حکم است [illegible] طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله بدل آن بکار دارند بیستم حذر باید کرد از نحوست طالع
اجتماع مقدم که حکما گفته اند طالع اجتماع مقدم [illegible] باشد و نحوس بر آن مستولی باشند پرهیز باید کرد از کارها که دوام مطلوب باشد
بیست و یکم حذر باید کرد از فاسیاه که در آن وقت که قمر [illegible] مدموم و ناشایسته است و فاسیاه
را که فرار [illegible] و عرب فاسیات گویند و آن هشت فاسیت است فاسی اول از اجتماع در بعد [illegible] درجه است و ثانی بعد
[illegible] و ثالث [illegible] و رابع [illegible] و خامس [illegible] و [illegible] نقطه استقبال است و ثانیه اول از استقبال در قرب [illegible] درجه است و دوم [illegible]
و چهارم و [illegible] که بنقطه اجتماع باز رسد و تفصیل [illegible] و کیفیت استنباط آن از رساله [illegible] مطالعه باید
بیست و دوم حذر باید کرد از ایام ناقصه و آن از اول روز بیست و هفتم ماه عرب بود تا پنجم روز چهارم از ماه دیگر [illegible]
تا تمام

تا تمام یازده روز از ایام زیاده باشد یعنی از ابتدا روز دوازدهم تا روز نوزدهم ایام نقصان باشند و بعد از آن تا آخر روز بیست نهم
ایام زیاده بود بیست و سیم حذر باید کرد از ایام [illegible] که از شب اول ماه عرب باشد که نهم و هیجدهم و بیست و هفتم است بیست و چهارم حذر باید کرد
از ایام مذموم و آن سیزدهم ماه عرب بود و آن روز [illegible] ماه است [illegible] و بیست و یکم و بیست و [illegible] و [illegible]
چهار روز اختیار ننموده اند بیست و پنجم حذر باید کرد از ایام [illegible] در ماههای فارسی و آن هفت روز است که از برای تمام [illegible]
[illegible] و چهار روز دیگر است که در هر روزی از آن کار [illegible] و نظم ... [illegible] و [illegible] در سلک نظم کشیده اند و امام
سادس جعفر صادق علیه السلام نسبت داده اند نظم بقول جعفر صادق امام کل انام ✿ ز ماه پارسیان هفت روز مذموم است ✿ [illegible]
[illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]
[illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]
[illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]
[illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]
[illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]
بیست و ششم حذر باید کرد در وقت انصراف ماه از یکی از سیارات [illegible] و اتصال به دیگری [illegible] بیست و هفتم حذر
باید کرد در وقت استقبال از [illegible] و اتصال او [illegible] بیست و هشتم حذر باید کرد از [illegible]
[illegible] اجتماع در [illegible] و وقت استقبال از جمله اختیارات حذر باید کرد و اگر قمر در
[illegible] قوت آن اختیارات از نحوس باید جست [illegible] قران سعدین در آن [illegible] و نحوس مستولی باشند [illegible]
کار را [illegible] بیست و نهم حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع یا کوکب الفرح یا صاحب بیت الحاجت یا خداوند خانه قمر
[illegible] باشند که عاقبت آن کار [illegible] سی ام حذر باید کرد از آنکه قمر در مقابله زحل بود یا در تربیع او یا در تثلیث [illegible]
[illegible] از برای آنکه در وضع [illegible] کواکب [illegible] اختیارات [illegible]
نظر [illegible] قمر را [illegible] نظر باشد [illegible] مضاعف گردد [illegible] نظر سعدین [illegible] و حکیم [illegible]
[illegible] که [illegible] قمر را [illegible] سعدین [illegible] نظر [illegible] و سعدین [illegible]
و اگر سعدین [illegible] از سعادت [illegible] سی و یکم حذر باید کرد از انصراف ماه از [illegible] در وقت [illegible]
سی و دوم حذر باید کرد از [illegible] ماه [illegible] خداوند خانه [illegible]
دلیل [illegible] سی و سیم حذر باید کرد از نحوست اجتماع در طریقه محترقه [illegible]
[illegible] از [illegible] سی و چهارم

:

حذر باید کرد از ابتدای امور چون اجتماع در اول روز یا اول ساعت بوده باشد با شهادات مریخ **نوع پنجم** حذر باید کرد از افتتاح و اجتماع
استقبال در آخر روز یا آخر ساعت بوده باشد با شهادات زحل **نوع ششم** حذر باید کرد از شهادات سهم زحل و سهم مریخ و نظر خداوندان
ایشان بسهم حاجت و خداوند او و این است آنچه در باب اختیارات از آن حذر باید کرد **فصل سیم** در آنچه سبب کون اختیارات
باشد و آن هفده نوع است **نوع اول** آنچه تعلق بابتدات و انتهاات امور دارد و در این باب اصل تمام دارد در معرفت اجتماع و استقبال
مقدم است با احوال قمر که جزو مقدم در طالع اختیار باید که در وتد باشد یا در مایل باید در زایل اما جزو
مقدم در یکی از اوتاد باشد ... که قمر در آن اجتماع یا استقبال با سعدی بوده است یا ... بوده از انتهای سعد و نحس
اگر با سعد بوده باشد دلیل از سعد ... دیگر پیوسته دلیل خوبی آنکار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر با نحس پیوسته باشد دلیل
ابتدا و تباهی انتها بود و اگر با نحسی بوده باشد و جدا از او برگشته بود بسعدی متصل شده باشد دلیل تباهی ابتدا و خوبی
بود و اگر با نحس پیوسته بود دلیل تباهی آنکار باشد هم در ابتدا و هم در انتها اما اگر جزو مقدم در یکی از ... مایل باشد
کار مذکوره میانه باشد و اگر در زایل ... ضعیف باشد الا در حال ... که اوتاد سعادت ... باشد
... بیشتر بود و اگر قمر از ... باشد و ... دلیل توسط آن کار باشد مایل ... و اگر در مایل بود آنکار
در حد توسط باشد و اگر جزو در زایل بود ... ضعیف مایل باشد و گفته اند که طالع و صاحبش و سهم سعادت و خداوندش ...
... و دلیل ابتدای کار ... و صاحبش ... و خداوندش و خانه قمر و خانه چهارم ... قمر و صاحبش
... دلیل انتها کار ... ابتدا و انتها ... این دلایل ... سعود ... نیکو ...
کتاب ... آورده است که در اختیارات از اصلاح ارباب ... غافل نباید شد ... در ... صاحب
... آورده است که اصلاح ... دلایل ابتدای اصلاح ... دلایل عاقبت ... صاحب اختیار ... در جامع مذکور است که حکما
متفق اند بر آنکه ماه دلیل ابتدا است و خداوند خانه او دلیل عاقبت پس در ابتدای کار ماه یا صاحب بیت او یکی از چهار قسم
... اگر قمر در وتدی بود ... طالع و خداوند خانه ... ناظر باشد و این دلیل خوبی ابتدا و انتها بود ... آنکه
قمر در وتدی باشد ... صاحب بیت ... ساقط بود ... دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها باشد ... آنکه قمر در وتد ... خداوند
خانه وی ناظر باشد و آن دلیل تباهی ابتدا و خوبی انتها بود ... آنکه قمر در وتد باشد و خداوند خانه وی ناظر و این دلیل
تباهی ابتدا و انتها باشد **نوع دوم** آنچه تعلق باحوال دلایل طالع اختیار دارد بباید دانست که دلیل طالع کوکبی باشد که مستولی باشد
بر طالع و شهادت او بیشتر باشد و ... آورده است که دلایل طالع ... بترتیب اول صاحب طالع پس صاحب شرف
صاحب ... پس صاحب مثلثه ... پس صاحب حد پس صاحب ... پس صاحب ... پس کوکبی که در طالع ... متصل
پس کوکبی که در طالع بود از این جمله هر کدام ... شهادات بیشتر باشد ... دلیل او بود ... عاشر و سابع و رابع و سایر ...

ترتیب

ترتیب ... و این ... مقتضای مقام باشد از ضعف ... **نوع سیم** آنچه تعلق بملاحظه طالع
اصل دارد با طالع اختیار حکما گفته اند که اگر ممکن بود طالع اختیار باید که طالع اصل باشد یا عاشر اصل ... و ... مسعود ... ترتیب اگر
... طالع اختیار باید مسافت ... طالع ... اصل ... در ... و ... سادس ... ثامن ...
اصل ... و ... خامس و تاسع و ... طالع ... گفته اند ... طالع اختیار ... و گفته اند باید ... کوکبی
... سعادت ... باید ... طالع اختیار باشد یا در ... مسعود ...
... طالع ... صاحب ... گفته اند باید که ... طالع
اختیار و طالع صاحب اختیار ... مسعود باشد و اگر طالع ... سعادت ... **نوع**
چهارم آنچه تعلق بدلایل حاجت دارد ... دلیل حاجت کوکبی بود که در خانه حاجت ... باشد و گفته اند ...
قریب ... سهم ... صاحب ... اختیار ... کوکبی که دلالت بر آنکار دارد ... بر امور سلطنت ... آن است که
... دلیل خداوند حاجت ... صاحب شرف او ... صاحب سهم ... قریب ... سهم
... کوکبی که بیت حاجت ناظر باشد ... بالطبع دلیل آنکار است ...
... مسعود باشد ... نیکو ... گفته اند خداوند حاجت از طالع
... طالع اختیار باید ... طالع اصل ... صاحب ... گفته اند خداوند حاجت ...
... در جامع شاهی آورده است که اگر در طالع اصل دلیل ... حاجت باشد باید که
... خانه حاجت از اختیار ... و خداوند ... و گفته اند که اگر طالع اختیار ... الطالع
... باید که در طالع اصل دلالت کند بر حصول آن حاجت که اختیار ... و این ... از اختیارات است
مثلا ... طالع ... و صاحب طالع و صاحب شرف ... و خانه ... و صاحبش مشتری ... و خداوند ...
و مشتری ... طالع ... طالع ... دلالت ... طالع ... اختیار ...
صاحب طالع ... مشتری ... صاحب ... مشتری ... باید ...
... مقبول ... مشتری ... اصلاح ... در این باب از ... که ... **نوع**
پنجم آنچه تعلق بمقصود اختیار کننده دارد باید که در هر اختیاری که کنند غرض و مقصود اختیار کننده ملاحظه کنند تا اختیار
نیکو آید مثلا در اختیار عقد نکاح چند صورت متصور است ... عقد ... غرض ... باشد که هرگز ... زمانه ...
و شاید که ... و ... که غرض از ... فرزند باشد و شاید ...
فرزند ... باید که ... غرض ... اختیار ... مقتضی ... دیگر ... الاغراض

:

روی باسفر دارند و دیگر باره در آن سفر مقصدی دیگر است پس اگر همه را موافقت اختیار کنند اختیار مناسب اغراض ایشان رفته

نوع ششم آنچه تعلق به سهام دارد بدانکه اعتبار به احوال سهام از ارکان کلی اختیارات حکما گفته اند بهترین اختیارات آنست که
سهم السعادة ناظر باشد و خداوند سهم السعادة قوی حال باشد و آن سهم که منسوب به آن حاجت که مطلوب اختیار کننده است مسعود باشد
و رعایت سهم الغیب و خداوند او نیز باید کرد و از ملاحظه سهم المشتری و سهم الرشد و خداوند او نیز غافل نباید بود و گفته اند
اگر خداوند سهم السعادة ساقط باشد از طالع هیچ [illegible] سهم السعادة را از طالع اصل [illegible] در طالع اختیار باید [illegible]
غایت مسعود باشد اما نیز [illegible] کوکب سعد یا مسعود باشد اما اگر [illegible] منحوس [illegible] در صاحب [illegible] نوع هفتم آنچه تعلق
به قرانات دارد و از انتقالات و تحویلات [illegible] و اشهادات و در تحویل سال [illegible] که شهادات
در اختیارات اثری تمام دارد و باید که هر کوکبی که وقت قران صغری [illegible] باشد در اختیار نیز [illegible] در موضعی محمود کوکبی که
در تحویل سال [illegible] باشد اینجا نیز [illegible] بمقام [illegible] صاحب تحویل سال [illegible] در طالع اختیار و اگر طالع سال [illegible]
خانه [illegible] حاصل کرده نوع هشتم آنچه تعلق با جماع و استقبال دارد بدانکه اجتماعات و استقبالات [illegible]
اثری تمام و بسیار است تا غایتی که گفته اند آن بیع که اجتماع یا استقبال روی افتد [illegible] طالع باشد و خانه دوم [illegible]
[illegible] بر این قیاس [illegible] دیگر اعتبار باید کرد [illegible] یا استقبال اختیار [illegible] اجتماع [illegible]
وقت بیع باشد [illegible] اگر برای بنا اختیار کرده [illegible] باید که موضع قمر در طالع وقت خانه چهارم باشد از بیع اجتماع یا
استقبال مقدم و [illegible] بر این قیاس و گفته اند که باید اولاد [illegible] در وقت اختیار موافق باشند [illegible] در وقت اجتماع
یا استقبال مقدم [illegible] دلالت کنند [illegible] و باید که سعدی که در اختیارات رعایت میکنند سعدی باشد که در وقت
اجتماع یا استقبال مقدم مستولی [illegible] و اگر [illegible] آن سعد خداوند [illegible] باشد که اجتماع یا استقبال در روی واقع [illegible] باشد بهتر
در جامع [illegible] آورده است که بهترین اجتماعات آن باشد که با شهادات سعد [illegible] و بهترین استقبالات [illegible]
شهادات مسعود باشد [illegible] جهان [illegible] دلالت کنند بر صلاح کارها [illegible] و گفته اند بهتر آنست که اجتماع
یا استقبال [illegible] که [illegible] دلالت کند بر [illegible] و بقا و دوام کند و باید که [illegible] اجتماع یا استقبال در موضعی [illegible]
باشند از طالع و [illegible] ناظر و باید که خداوند جزو مقدم در [illegible] طالع اختیار باشد یا در خانه [illegible] در حدود مسعود
[illegible] دلالت [illegible] عبدالجلیل [illegible] بهترین [illegible] باشد در درجه شرف [illegible] اجتماع در [illegible]
سعادت عظیمه [illegible] اما نیز [illegible] قرانات آفتاب [illegible] ابتدا کند نوع نهم آنچه تعلق بایام
دارد و در جامع [illegible] آورده است که هفته اول از ماه موافق است [illegible] و عدالت کنند و هفته دوم [illegible]
[illegible] و هفته سیم [illegible] بیع و شری را و [illegible] و هفته چهارم لایق [illegible] کارها
باشد و

و [illegible] از ضعیف [illegible] باید که رعایت این [illegible] اند
نوع دهم آنچه تعلق دارد با وقات از فصول اربعه و از زمان باید که در اختیار هر کاری ملاحظه [illegible] کنند چنانچه [illegible]
اختیار فصد و مسهل [illegible] حرارت و برودت [illegible] و در ایام [illegible] باید گرفت و [illegible] روز قبل [illegible]
جان و [illegible] روز بعد [illegible] مسهل [illegible] و [illegible] و در رعایت این نوع دقیقه [illegible] نباید [illegible]
[illegible] ضرورت باشد [illegible] منظور [illegible] که اختیار در این [illegible] نوع یازدهم آنچه تعلق
بساعات دارد بدانکه ساعات را در اختیارات اثری تمام است پس باید ملاحظه [illegible] چنانچه کارهای [illegible] ساعت
اختیار کنند و اعمال سلطنت [illegible] ساعت آفتاب [illegible] و رعایت ساعات نیز [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آن [illegible] ساعات [illegible] آن [illegible]
دیگر [illegible] ساعات [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] نوع دوازدهم آنچه تعلق ببروج دارد ملاحظه کیفیات بروج [illegible] تمام است در اختیار [illegible]
که [illegible] از آن قبیل است که [illegible] بیع و شری و [illegible] مانند آن بروج منقلبه اختیار باید کرد
[illegible] طالع وقت [illegible] منقلبه [illegible] سرطان و میزان [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] باید [illegible] مطلوب است [illegible] بروج ثابته باید و [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] بروج [illegible]
باید [illegible] بروج منقلبه [illegible] مطلوب است [illegible]
[illegible] بروج [illegible] طالع [illegible] ثابت [illegible] بروج ثابته [illegible]
باشد و [illegible] بروج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و گفته اند [illegible] عظیم [illegible] کواکب علوی باید [illegible] کواکب [illegible]
[illegible] بروج [illegible] و گفته اند [illegible] بروج
باید [illegible] بروج [illegible] نوع سیزدهم آنچه تعلق بحدود دارد بدانکه حدود [illegible]
اختیارات عظیم [illegible] در طالع [illegible] کواکب [illegible] حدود مسعود باشد [illegible] حدود موافق [illegible]
آن حدود [illegible] نظر سعد [illegible] نوع چهاردهم آنچه تعلق [illegible] دارد [illegible]
[illegible] از طالع [illegible] در حدود مسعود باشند [illegible] حالات
گفته شده است نوع پانزدهم آنچه تعلق [illegible] ثوابت دارد [illegible] در اختیارات [illegible] کواکب [illegible]

برای آنکه چون کوکب از نوعی مسعود باشد وجهی فعلی آوردن ودی منظور بود پس باید که در رجوع از رتوابت که درج است و کوکب بود در برج سعادت بر در برج طالع یا عاشر یا آنکه که واصل شده است آن نوعی بود با نام رسد و در او در برج طالع او است اگر در طالع بود در جیت قرار داده و در عاشر افتد در وجه غروب او اگر در سابع باشد در برج نقوی بود در این درجه که در برجی باشد که در ... مسطورست استخراج باید کرد و اتصال قمر و سهام حاجت بجا از ثوابت کرد در قدر اول و ثانی باشد و دو آن ... در روی عاشر با سابع ... خاصیت عجیب و فایده عظیم احمد بن عبد الجلیل که ... و در بروج ... در عظم اول باشد ... در غایت قوه و لکن ... **فصل دوم** آنچه تعلق بنحوس دارد باید که تجنب باید ... در وقت ابتداء ... واجب ... والذی در شرح ثمره بطلمیوس میگوید ... استخدام النحوس فی الاختیارات واستعمالها فی الموضع الذی یلیق بها کما یستعمل الطبیب الحاذق من السموم فی الدواء المقدار الکافی در او دیه جوله ... بکار دارند و دفع الم ... بروجی ... که در دفع ... سموم ... باید که در اختیارات نحوس ... دارد ... دفع اعداء و خصم و دفع ظلم و آن ... مطلوب ... از او ساقط کرد ... **فصل سیوم** آنچه تعلق باصلاح دلایل دارد آن از ارکان معظم اختیارات است باید که ... دلایل ... اصلاح ... کرده اند ... از سعدین در طالع یا در وسط السما باشند و دلایل ... حکیم ... اختیار ... کارها ... مطلوب ... نشاط ... و دوام ... ساقط کنند و سعدین در طالع ... صاحب طالع و خانه حاجت ... ساقط باید کرد ... حکیم ... قدما و علما این فن ... اختیار ... اصلاح ... طالع ... صاحب طالع ... سهم سعادت در موضع مطلوب ... اصلاح ... در اختیارات ... در طالع ... علم ... اختیارات ... احوال ... کفایة التعلیم ...

الجانب

اختیارات کلیه سبب ... سبب آنکه در کردار ابن ... طالع ... و دلایل ... آنچه ... اوقات بعضی ... دلایل استنباط ... و آنکه ... ثانیه اختیار بعضی ... کرده ... اختیار ... ترتیب ... طالع ... از کتب افاضل ... و ساز ... المتقدمین ... بالاصول و کفایة التعلیم ... المنجمین و اختیارات ... و کتاب ... و منیع ... نصیری و اختیارات ... و اختیارات ... و تحفة الملوک و اختیارات ... طریق ... والله ... مقاله ثانیه در اختیارات جزئیه و آن ١٥٣ اختیار است

	١	افتتاح و ابتداء کارها	٢٣	عمل محبت و دعوت عاشق	٤٥	مزرعه باغ و بوستان و ضیاع
	٢	بگرمابه رفتن	٢٤	عمل عداوت و دعوت کین	٤٦	خریدن آنچه سکنی را شاید
	٣	موی سر باز کردن	٢٥	تعویذ نوشتن را	٤٧	کندن کاریز و چاه
	٤	نوره بکار داشتن	٢٦	عقد النکاح کردن را	٤٨	آب راندن در جویها
	٥	ناخن چیدن	٢٧	[illegible]	٤٩	درخت نشاندن
	٦	موی لب باز کردن	٢٨	کارهای پوشیده کردن	٥٠	تخم افکندن را
	٧	آهن باندام بردن	٢٩	جدا کردن کارها	٥١	تخم قز بر کردن
	٨	کشتی ساختن و خریدن	٣٠	زیارت احباب و دوستان	٥٢	باجاره دادن زمینها
	٩	کشتی در آب افکندن	٣١	تعلیم فقه و امور دینی	٥٣	دفینه پنهان کردن
	١٠	روان کشتی براه مقصد کردن	٣٢	تعلیم ادب و دبیری	٥٤	دفینه بیرون آوردن
	١١	صناعات زر و سیم	٣٣	تعلیم رود و اغانی	٥٥	[illegible]
	١٢	صناعت اکسیر	٣٤	تعلیم سباحت	٥٦	[illegible] و راه آب ساختن
	١٣	خریدن چیزها را	٣٥	نامه نوشتن	٥٧	وقت مباشرت
	١٤	فروختن چیزها را	٣٦	رسول فرستادن	٥٨	طلب فرزند کردن
	١٥	شرکت کردن را	٣٧	کبوتر نامه بر فرستادن	٥٩	بیرون آوردن طفل مرده از رحم
	١٦	مال تجارت فرستادن	٣٨	فرزند بمکتب دادن	٦٠	شیر دادن بکودک
	١٧	وام خواستن	٣٩	ابتدای بینه‌ها و حجتها	٦١	فرزند بدایه سپردن
	١٨	وام دادن بکسان	٤٠	نقل و تحویل نمودن	٦٢	از شیر باز گرفتن کودک
	١٩	نگاه داشتن و باز ستدن	٤١	اخراج موذیات ...	٦٣	کودک بگهواره بستن
	٢٠	فروختن غلامها	٤٢	بنیاد افکندن و بناها	٦٤	[illegible]
	٢١	نگاه داشتن آنچه گریزد	٤٣	بنای شهرها و حصارها	٦٥	بمهمانی و ضیافت رفتن
	٢٢	وقت خوردن شربتها	٤٤	و ویران کردن بناها	٦٦	نرد بازی کردن

۷۶	شطرنج با خصم	۹۸	دارو بنگه کار عبارت کند	۱۲۰	زفاف کردن
۷۷	چهار پا بر نشستن سواری	۹۹	دارو بنگه جلا طعام آرد	۱۲۱	قباله زن نوشتن
۷۸	چهار پا بر نشستن جهت بازی	۱۰۰	دارو بنگه علت از سر زحم برد	۱۲۲	کابین زنان
۷۹	تماشا کردن بر خشکی	۱۰۱	حب خوردن	۱۲۳	ناخن و سبوس بریدن
۸۰	تماشا کردن بر اسب	۱۰۲	مطبوخ خوردن	۱۲۴	سلاح ساختن و پوشیدن
۸۱	تماشا کردن در آب	۱۰۳	گوارش خوردن	۱۲۵	[illegible]
۸۲	شراب ریختن	۱۰۴	غرغره و دق کردن	۱۲۶	فرستادن لشکرها
۸۳	شراب خوردن	۱۰۵	دارو بنگه علت بینی ببرد	۱۲۷	طلب دزد و گم شده
۸۴	چوگان بازی کردن	۱۰۶	دارو در گوش و بینی کردن	۱۲۸	مناظره و مباحثه کردن
۸۵	طیب و عطر آمیختن	۱۰۷	علاج سفیدی و ورم چشم	۱۲۹	وصیت نامه نوشتن
۸۶	هدیه فرستادن	۱۰۸	دندان کندن با آهن	۱۳۰	سفر کردن در خشکی
۸۷	خضاب و زینت کردن	۱۰۹	حقنه کردن	۱۳۱	سفر کردن در آب
۸۸	ابتدای علاج	۱۱۰	داغ نهادن	۱۳۲	کشتی در آب افکندن
۸۹	علاج علت	۱۱۱	فصد کردن و دندان کندن	۱۳۳	در شهر و خانه نو شدن
۹۰	علاج احشای اندرونی	۱۱۲	حجامت کردن	۱۳۴	بیعت و قبول کردن تاج
۹۱	علاج بیماریهای قدیم	۱۱۳	موی سر و بروت ستردن	۱۳۵	لباس نو پوشیدن
۹۲	علاج دست و پا از نقرس	۱۱۴	ختنه کردن	۱۳۶	[illegible]
۹۳	دارو و مسهل خوردن	۱۱۵	چهارپا را خصی کردن	۱۳۷	استقبال غزاة و جهات
۹۴	دارو بنگه سودا برکند	۱۱۶	بنده خریدن	۱۳۸	طلب عمل کردن
۹۵	دارو بنگه صفرا آورد	۱۱۷	بنده فروختن	۱۳۹	ولایت عهد ساختن
۹۶	دارو بنگه دفع بلغم کند	۱۱۸	بنده آزاد کردن	۱۴۰	[illegible]
۹۷	دارو بنگه اسهال عظیم کند	۱۱۹	نکاح بستن را	۱۴۱	دیدن ملوک و اکابر

که بر زیب لایق کرده ... و در جدول وضع کرده ... با فن آسان باشد و ...

اختیار اول

افتتاح و ابتدای کارها

شرط دلالت وی پنج است ۱ باید که طالع و طالع جای ماه برج مستقیم الطلوع باشد تا آن کار راست برآید ۲ باید که قمر ناظر صاحب طالع باشد ۳ باید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد تا مشغول شود با تمام رسد ۴ باید که سعدی در طالع یا در خانه حاجت باشد ۵ باید که خداوند حاجت در وتد باشد و مسعود بود تا آن کار زود برآید و بنگه نحوست وی چهار است ۱ نشاید که نحسی در طالع باشد یا دیگر از او ناظر بود ۲ نشاید که صاحب طالع راجع و محترق باشد ۳ چون

صاحب

۱۴۲	عرض کردن و فرستادن نامه	۱۴۹	اوقات دعا کردن	۱۵۶	[illegible]
۱۴۳	باز دادن و درخواست کردن	۱۵۰	حاجت خواستن از ملوک	۱۵۷	ملک و امارت و تعلیم دادن
۱۴۴	حکومت و امارت ساختن	۱۵۱	دوستی کردن و عقد بستن	۱۵۸	گرو ستدن و باز ساختن
۱۴۵	نظر کردن در کارها	۱۵۲	بیرون شدن بصید	۱۵۹	اسب با فحل دادن
۱۴۶	قصه پیش سلطان بردن	۱۵۳	صید مرغان	۱۶۰	طلب عداوت و نزاع افکندن
۱۴۷	محاسبه و کالا کردن	۱۵۴	صید بهایم و سباع	۱۶۱	بند نهادن و حبس کردن
۱۴۸	ابتدای عمارت و شستن	۱۵۵	صید ماهی کردن	۱۶۲	طلب صلح کردن

صاحب طالع ستاره نحس بود یا در خانه که در وتد بود ... دلالت بر نحوست ... ۴ حذر کنند از آنکه نحس در طالع باشد یا در خانه حاجت یا در ساقط ... که نحوست نا پسندیده بود.

دوم بکر ... ساختن شرط دلالت وی ده است ۱ باید که قمر در برج آبی یا آتشی باشد ... و صاحب الشراب ... و ... در بیت الحکیم ... که قمر در خانهای ... باشد ... ۲ نشاید که قمر در سرطان باشد ... ۳ باید که قمر در ... طالع ... ۴ باید که قمر در ... ۵ باید که طالع یکی از برج آبی یا آتشی بود ۶ اگر ماه در عقرب بود باید که ... ۷ باید که سعدین در ... ۸ باید که صاحب طالع و قمر ... ۹ باید که ... صاحب طالع ناظر باشد ۱۰ ... که باید قمر در ... طالع ... آفتاب ... گفته اند ... در طالع باید و محذورات وی پنج است ۱ نشاید که قمر ... زحل ... در ... عطارد ... زحل و زهره ... اتصال ... بحسب ... نشاید ... سبب ... با آنکه ... و ... معلوم ... غلبه رطوبت ... ۲ نشاید که قمر در برج خاکی ... ۳ اگر ماه در برج ... در طالع ... ۴ نشاید که ماه متصل بود بزحل ... ۵ حذر کنند از آنکه قمر با آفتاب متصل بود ... ۶ حذر ... و حرارت ... گفته اند اگر این اتصال ... دلالت بر غلبه حرارت ... کند ۷ ... وی ... است ۱ باید که قمر در برج ... و ... ۲ باید که قمر متصل بود بمشتری ۳ باید که ماه و صاحب طالع ... مسعود باشند ۴ ... قمر بزهره ... بود ... در ...

بزهره نگرد ۵ باید که ماه با خداوند طالع از صاحب پنجم یا از برج پنجم ساقط باشد و این همه در شرایط وی حاجت است ۱ باید که
ماه در برج منقلب باشد خاصه حمل زیرا که موی دیر بماند و در برج [illegible] و در برج ثابت نیز نشاید و در برج [illegible] ۲
اتصال ماه بزحل بد باشد که سبب ملال گردد ۳ نشاید که قمر با یکی از نحسین در طالع وقت باشد خصوصا که [illegible] زیان رساند ۴ حذر کنند
از اتصال قمر بمریخ که [illegible] و خصومت کند در [illegible] حجامت [illegible] شروط وی نیست ۱ باید
که ماه تحت الشعاع باشد از آفتاب منصرف [illegible] باید که بسعدی متصل باشد [illegible] ۲ باید که
قمر در برج آبی باشد [illegible] صاحب [illegible] مشتری [illegible] ۳ باید
که ماه متصل باشد [illegible] ۴ باید که خداوند طالع [illegible]
۵ باید که قمر در عقرب باشد [illegible] ناظر از زحل ساقط ۶ باید که قمر یکی از سعدین ناظر باشد ۷ باید که سعدین در اوتاد طالع باشند
[illegible] ۸ اگر قمر تحت الشعاع نباشد باید که از آفتاب ساقط باشد تا [illegible] ۹ باید که قمر ناقص النور باشد [illegible]
[illegible] ششم ناخن
چیدن و شروط وی [illegible] ۱ باید که ماه در خانهای زهره یا [illegible] و از برج [illegible] قوس و عقرب
و سرطان بهتر است ۲ باید که طالع وقت [illegible] نیز جایز است ۳ باید که ماه
زاید باشد [illegible] ۴ باید که قمر متصل باشد بستاره [illegible] ۵ باید که صاحب [illegible] طالع
ناظر که [illegible] سلامت و عافیت باشد و محذورات وی [illegible] ۱ باید که ماه در [illegible]
[illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۳ حذر کنند از [illegible]
۴ [illegible] ششم [illegible]
[illegible]
[illegible] هفتم [illegible]
[illegible] ۱ باید که ماه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بود

بود [illegible] ۳ باید که ماه ناقص النور باشد [illegible] ۲ باید که ماه متصل باشد بمشتری و مشتری فوق الارض باشد [illegible]
[illegible] ۴ باید که قمر با آفتاب ناظر باشد [illegible]
[illegible] ۵ باید که یکی از سعدین در طالع وقت باشد و محذورات وی [illegible] ۱ باید که ماه
مقارن آفتاب باشد ۲ نشاید که قمر [illegible]
[illegible] ۳ حذر کنند از [illegible] هشتم کشتی ساختن
[illegible] شروط وی [illegible] ۱ باید که [illegible] ۲ باید که سعدین
با ماه ناظر باشند ۳ باید که ماه زاید النور [illegible] ۴ باید که ماه [illegible] ۵ باید که صاحب طالع [illegible]
[illegible] ۶ [illegible] ۷ باید که آفتاب [illegible] از سعدین باشد و محذورات
وی [illegible] ۱ نشاید که برج [illegible] کشتی [illegible]
کشتی باشد [illegible] ۲ نشاید که ماه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ۳ حذر کنند [illegible] کشتی [illegible]
[illegible]
[illegible] ۴ نشاید که [illegible]
[illegible] ۵ [illegible]
[illegible] نهم کشتی در آب افکندن [illegible]
بر کشتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱ باید که [illegible] ۲ باید که [illegible] ۳ باید که ماه [illegible]
[illegible] ۴ باید که قمر [illegible]
[illegible] ۱ نشاید که [illegible]
[illegible] ۲ نشاید که ماه [illegible] ۳ حذر کنند
[illegible] ۴ نشاید که طالع [illegible]
[illegible] دهم [illegible] کشتی [illegible] شروط وی حاجت است ۱ باید که جای ماه و طالع [illegible]

باشند و مسعود ۲ باید که نحسین ساقط باشند از اوتاد ۳ باید که زهره و مشتری در اوتاد باشند خاصه در طالع و عاشر ۴ ملاحظهٔ ساعت کواکب
سعد کردن اولی باشد که آن دلیل سلامتی سلطان کشتی بود و محفوظ ذات وی از اضداد اینها باشد و دیگر آنکه رفتن به دریا برج در وسط
السماء و ثبت الرحال بود با صناعت [illegible] و سهم [illegible] ذات وی [illegible] است ۱ باید که برج مائی بود ۲ باید که قمر با آفتاب به برج
ناظر باشند به مودت ۳ باید که صاحب طالع صاعد باشد ۴ باید که قمر یکی از سعدین منفصل باشد [illegible] ۵ باید
که قمر در بروج [illegible] باشد و بهتر آنکه مستقیم الطلوع بود و محفوظ ذات وی آن است که رفتن بدانکه قمر در بروج آبی باشد
صنعت اکثر شروط ذات وی [illegible] است ۱ باید که اوتاد [illegible] از نحوس خالی باشند ۲ باید که جای ماه برج ذوجسدین باشد
۳ باید که طالع [illegible] از بروج [illegible] ۴ باید که صاحب طالع در عاشر [illegible] بود ۵ باید که ماه با آفتاب و مشتری ناظر بود
۶ باید که طالع اجتماع یا استقبال مقدم مسعود باشد ۷ باید که صاحب طالع جزو مقدم مسعود باشد ۸ باید که طالع و جای ماه برج
[illegible] بود ۹ باید که طالع وقت وتدی باشد از طالع جزو مقدم ۱۰ باید که قمر از سعدی منصرف شده باشد و به سعدی متصل باشد
۱۱ باید که عطارد مسعود باشد [illegible] ۱۲ باید که خداوند خانه [illegible] مسعود باشد ۱۳ باید که قمر در بروج مستقیم الطلوع باشد
۱۴ باید که در اعمال [illegible] صلاح [illegible] رعایت کنند در اعمال [illegible] صلاح قمر ۱۵ باید که در هر عمل اتصال قمر با کواکب مناسب
آن است در آن ملاحظه کنند چنانچه اگر عمل در جزوهای [illegible] چون رصاص و [illegible] و مانند آنها باید که قمر به زحل پیوندد
و اگر در جزوهای زرد و سرخ [illegible] چون [illegible] باید که قمر با آفتاب متصل بود از تثلیث باشد پس اگر عمل به جزوهای سیاه
چون آهن و [illegible] و اتصال قمر بود به زحل باید [illegible] و اگر عمل [illegible] قمر در برج منقلب [illegible] به نظر مودت [illegible]
[illegible] و محفوظ ذات وی [illegible] است ۱ آنست باید که عطارد [illegible] بود ۲ [illegible] طالع برج [illegible] باشند ۳ حذر کنند از
آنکه طالع [illegible] بود ۴ [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد یا با ذنب [illegible] ۵ [illegible] در طالع [illegible]
و ذنب [illegible] ۶ باید که خداوند طالع [illegible] ناظر بود [illegible] ۷ آنست باید که نحسین از طالع وقت ساقط باشند ۸ آنست باید که این عمل
در ساعات [illegible] کنند که [illegible] ۹ خریدن چیزها در این باب [illegible] باید دانست
که ماه از آن وقت که از اجتماع [illegible] دلیل بود بر حصول مقصود [illegible] دلالت کند بر نیکوئی حال
مشتری [illegible] اگر قمر از وی منصرف شده باشد
دلیل [illegible] بود [illegible] دلیل مشتری [illegible] قمر [illegible] طالع و خداوندش [illegible]
فروشنده و غارب [illegible] صاحبش [illegible] خرنده و وسط السماء [illegible] وتد الارض [illegible]
دلایل باید کرد [illegible] شروط این است ۱ باید که ماه در برج
مستقیم باشد [illegible] ۲ [illegible] تمام رسد ۳ باید که قمر [illegible] سهم السعادة در خانهٔ مشتری [illegible] متصل
نبود

مسعود [illegible] ۴ باید که ماه مسعود متصل باشد [illegible]
[illegible] ۵ باید که [illegible] ۶ باید که برج [illegible] ۷ باید که ملاحظه [illegible]
[illegible] قمر و طالع برج انسی باید و اگر مسعود [illegible] در [illegible] باب [illegible]
۸ باید که کواکب ساعت مسعود باشند و محفوظ ذات وی چهار است ۱ آنست باید که ماه در برج [illegible] باشد که [illegible]
۲ باید که قمر [illegible] ذنب باشد که عاقبت به خامت انجامد ۳ حذر کنند از آنکه قمر [illegible] متصل [illegible]
عظیم افتد ۴ [illegible] که قمر [illegible] دلیل [illegible] ۶ [illegible]
[illegible] شروط ذات وی ده است ۱ باید که ماه از سعدی منصرف باشد و به سعدی متصل و در [illegible]
منصرف باید [illegible] ناظر [illegible] ۲ باید که قمر [illegible] ۳ باید که جای قمر و طالع برج مستقیم الطلوع
باشند [illegible] ۴ باید که جای قمر و طالع ماه [illegible] ناظر باشند [illegible] ۵ باید که آن
[illegible] متصل [illegible] مشتری موافقت افتد [illegible]
[illegible] ۶ باید که [illegible] صاحبش مسعود [illegible] ۷ باید که سهم [illegible] ناظر بود مسعود ساقط از نحوس ۸ باید که صاحب
طالع در وتدی باشد [illegible] منفصل ۹ باید که عطارد [illegible] مسعود بود ۱ باید که قمر با عطارد بود [illegible]
[illegible] ۱ آنست باید که طالع و [illegible] مستقیم باشد [illegible] ۲ باید که عطارد [illegible]
۳ حذر کنند از آنکه قمر از سعدی [illegible] ۵ شرکت کردن شروط ذات وی هشت است ۱ باید که
[illegible] دلیل [illegible]
دلیل دیگر [illegible] چهار خانه [illegible] مسعود
باید که [illegible] ۲ باید که طالع و جای ماه برج ذوجسدین باشد [illegible]
[illegible] شرکت [illegible]
شرکت کردن اگر قمر [illegible] عاقبت کار بد بود [illegible]
دلیل [illegible] و امانت [illegible] دلیل دزدی و غدر و خیانت [illegible] منفعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کنند ۳ [illegible] مسعود [illegible] از مثلثهٔ طالع با ماه که دلیل [illegible]

و منفعت رسانی باشد ۲ اگر خداوند خانه ماه ناظر باشد بماه بنظر مودت دلیل کند که بعد از وقت مفارقت [illegible]
باشند و در آن شرکت سود کنند و نظر صاحب طالع بطالع همین حکم دارد ۵ بهتر آنکه طالع در طالع باشند تا فایده باشد
و چند مذکوره ناظر بطالع باشد ۶ باید که طالع و خانه دوم و هفتم سعود باشند خاصه مشتری ۷ باید که قمر زاید النور و العدد باشد
تا او را از شرکت فایده رسد ۸ سهم السعادة در دوم [illegible] باید یا در دوم با سعدی و محترقات الضداد ابنها باشد بالجمله
هر بیکار ۱ نباید که نحوس در او تام باشند ۲ حذر کنند از آنکه خداوند خانه ماه بماه از مقابله و تربیع نگرد یا ساقط باشد از او که آن دلیل
خصومت و منازعت باشد در وقت مفارقت ۳ پرهیز کردن از آنکه قمر و صاحب طالع با زحل باشد که آن دلیل دروغ و خیانت باشد ۴
روا نباشد که خداوند طالع در برج [illegible] باشد خصوصا از نظر عداوت که آن دلالت کند بنزاع و خصومت و نظر نحسین بطالع دلیل [illegible]
و کذب و نزاع بود ۹ حال تجارت فی ستادن [illegible] ۱ باید که ماه و عطارد [illegible] مسعود باشند ۲
باید که ماه بعطارد متصل بود ۳ باید که بیت المال و بیت الرجاء و خداوند هر دو [illegible] باشند ۴ باید قمر در [illegible]
یا سرطان باشد ۵ باید که قمر در خانه امید بود ساقط از برج [illegible] و محترقات ذی الضداد ابنها باشد
وام خواستن [illegible] حکما گفته‌اند که اصل الباب درین اختیار آن است که قمر با سعود ناظر باشد خصوصا
آنکه طالع دلیل وام ستاننده باشد و سابع دلیل وام دهنده و قمر و عطارد دلیل نفس وام [illegible] قمر با سعود اتصال داشته باشد
در آن وام سهولت باشد ۲ همچنین [illegible] عطارد ملاحظه باید کرد که با سعود متصل بود و از نحوس ساقط ۳ باید که ماه در [illegible]
با سعد یا در [illegible] باشد ۴ باید که طالع یکی از این بروج باشد ۵ باید که ماه ناقص النور [illegible] بود ۶ باید که ماه متصل [illegible]
بعطارد و مسعود از نحوس بری باشد ۷ باید که صاحب طالع و صاحب سابع [illegible] یکدیگر باشند و یکی [illegible] از نحوس ۸ اگر قمر [illegible]
بود و عطارد در [illegible] و در آن وام [illegible] ۹ بهتر آن بود که عطارد در طالع باشد و سعدی بدو ناظر و نحسین از [illegible]
و خداوند هفتم با او یا با خداوند خانه او [illegible] ۱ اگر
خواهد که وام ستدن پنهان ماند باید که ماه تحت الشعاع باشد منصرف از آفتاب متصل بسعدی و محترقات ذی [illegible]
۱ نشاید که ماه [illegible] ناظر باشد خصوصا از تربیع ۲ نباید که قمر در مقابله زحل باشد و از [illegible] آفتاب [illegible] ۳ باید که حذر
کنند از آنکه ماه مقارن زحل باشد و این از همه بتر است ۴ نشاید که عطارد بزحل نگرد که در ادای آن وام [illegible]
۵ روا نبود که عطارد در برج [illegible] که آن دلیل خصومت باشد ۶ نشاید که [illegible] قمر [illegible] که آن دلیل [illegible]
شدن وام و در [illegible] افکندن بود ۷ پرهیز کردن از ساعت زحل و آفتاب که نیک نباشد ۸ وام دادن
یکی [illegible] اول باید که ماه بمشتری ناظر باشد که آن دلیل [illegible] ۲ باید
که عطارد نیز یکی از سعدین [illegible] تا آن وام [illegible] محترقات ذی [illegible] ۱ نباید که ماه در برج
محترقه

قمر [illegible] باشد ۲ نشاید که ماه عدیم السیر بود ۳ حذر کنند از آنکه قمر [illegible] باشد ۴ روا نبود که ماه در اول [illegible]
و [illegible] ۵ نشاید که طالع یکی از این درجات مذکوره باشد ۶ حذر کنند از آنکه قمر و عطارد [illegible] با زحل ۷ نباید که ماه و عطارد
[illegible] که آن دلالت بر خصومت کند ۸ پرهیز کردن از ساعت آفتاب [illegible] ۹ نگاه داشتن [illegible]
از [illegible] و تجارت ۱ نباید که خانه دوم و صاحبش بصلاح باشند ۲ باید که مشتری [illegible] که او دلیل [illegible]
۳ باید که [illegible] ثابت باشند و طالع برج ثابت باشد ۴ باید که ماه و مشتری و سهم السعادة [illegible] و طالع [illegible]
از [illegible] و محترقات الضداد ابنها باشند ۱۰ [illegible] ۱ باید که قمر زاید النور [illegible] ۲
[illegible] قمر [illegible] آفتاب [illegible] ۳ باید که طالع [illegible] باشد ۴ باید که صاحب طالع [illegible]
بروج باشند ۵ باید که [illegible] خداوند [illegible] ۶ باید که قمر با عطارد باشند [illegible]
محترقات الضداد ابنها باشد ۱۱ نگاه داشتن [illegible] ۱ باید که مشتری [illegible]
باشد ۲ باید که خداوند [illegible] ۳ باید که قمر [illegible] عطارد [illegible] ناقص [illegible] ۴ باید که عطارد [illegible]
[illegible] باشد ۵ باید که ماه در [illegible] ۶ باید که صاحب طالع ناقص [illegible] باشد ۷ باید که ماه و طالع از نظر زحل [illegible]
۸ باید که طالع از [illegible] و محترقات ذی الضداد ابنها باشد و دیگر آنکه [illegible] باید که قمر در بروج مستقیم [illegible]
[illegible] ۱۲ وقت [illegible] ۱ باید که سعدی در طالع
[illegible] باشد [illegible] موافق آید [illegible] ۲ [illegible] ۳ اگر قمر در برج طالع مسعود بود
موافق آید ۴ اگر مشتری [illegible] ۵ اگر قمر در [illegible] باشد متصل [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] ۶ اگر قمر در سنبله باشد متصل [illegible] سعد خصوصا [illegible]
[illegible] موافق باشد [illegible] ۷ اگر قمر در [illegible] باشد متصل بعطارد [illegible]
باشد ۱ [illegible] ۲ [illegible] قمر [illegible] و از زحل [illegible]
[illegible] مناسب بود ۳ اگر قمر متصل [illegible] آفتاب [illegible] از مثلثات [illegible]
و محترقات [illegible] ۱ [illegible] که در طالع وقت [illegible] حذر کنند از آنکه خداوند [illegible]
باشد [illegible] ۲ [illegible] قمر در [illegible] طالع [illegible] ۳ [illegible] ۴ [illegible] قمر در سنبله [illegible]
با زحل متصل [illegible] ۵ اگر قمر متصل باشد بزحل [illegible]
[illegible] ۶ اگر قمر [illegible] زحل [illegible] و انواع [illegible] باشد خصوصا [illegible]
[illegible] ۷ اگر قمر در قوس [illegible] و طالع هم قوس [illegible] طالع [illegible]

وعلتها پدید آید وشاید که بستی تمام آورد ۸ واگر قمر در سنبله باشد متصل بمریخ بر طعامها [illegible] کم باید زیان دارد ودرد معده
نباید باشند ۹ واگر قمر در حمل بود متصل بمریخ وطعامهائی که خوردن در دوسر وحرارت پدید آید وبیوست واگر متصل بزحل باشد از
برودت وبیوست مضرت رسد واگر قمر در حوت باشد این خلل [illegible] پدید آید وسایر برج دلیل اسباب اعضا است
درین باب ملاحظه ستاره [illegible] باید کردن [illegible] اتصال او بسعود [illegible] ۸ عمل [illegible]
عزیمت وصحت شروطات وی [illegible] است ۱ باید که طالع برج ذو جسدین باشد ۲ باید که این کار در ساعت زهره کنند وخاصه
در روز زهره ۳ باید که زهره [illegible] باشد ۴ باید که زهره ناظر طالع [illegible] ۵ باید که زهره خداوند طالع باشد ۶ باید که زهره متصل
باشد بعطارد ۷ [illegible] عطارد [illegible] رعایت باید کرد [illegible] ۸ واگر عمل برای [illegible] کنند طالع وخداوند [illegible]
[illegible] ۹ [illegible] عزیمت خواهد کرد برای کاری [illegible] ستاره حاصل [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible] حاصل کرده [illegible] باشد [illegible] در علم نجوم واعتبار
مدخل ندارد [illegible] اختیارات [illegible] آورده اند [illegible] ۱۰ ودلیل آنکس که عزیمت در حق او [illegible]
بیابد شناخت [illegible] ستاره [illegible] در ساعت ستاره [illegible] کنند واگر [illegible] در ساعت ستاره [illegible]
[illegible] باید ۱۱ باید که دلیل عزیمت کننده قوی تر [illegible] از دلیل آنکس که عزیمت برای اوست تا کار بر مراد او رود ۱۲ باید
که قمر را [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] باید که قمر در منزل [illegible] ۱۳ باید که قمر در [illegible]
از برج منقلب تا عمل [illegible] ۱۴ باید که آفتاب [illegible]
که قمر [illegible] این عمل [illegible] ومحذورات وی [illegible] است ۱ آنست باید که این عمل
در ساعات وایام زحل وبرج [illegible] کنند ۲ آنست باید که [illegible] زهره وقمر [illegible] ۳ آنست باید که زحل وبرج [illegible] باشند ۴ حذر کنند
از آنکه نحسی بر مواضع سعدین [illegible] باشند ۹۷ عمل عداوت وعزیمت دشمنی شروطات وی دوازده است
۱ باید که طالع برج منقلب باشد [illegible] ۲ باید که [illegible] نحسین [illegible] ۳
این کار در ساعت زحل باید [illegible] ۴ باید که زحل [illegible] ۵ باید که [illegible]
۶ باید که [illegible] ساقط باشند [illegible] ۷ باید که طالع وقت [illegible] زحل باشد ۸ رعایت
برج باید کرد [illegible] ۹ [illegible] باید که [illegible]
باشد ۱۰ اگر عمل تفرقه [illegible] رعایت [illegible] برج [illegible] زحل [illegible] داده شد ۱۱ [illegible] باید که ستاره
عمل [illegible] که متعلق [illegible] بود [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] خاصه [illegible] ومحذورات وی [illegible] است ۱ حذر باید کرد از ساعات زهره وعطارد

در وقت

در وقت عمل ۲ آنست باید که [illegible] از سفلیین [illegible] که [illegible] شروطات وی [illegible] است ۱ باید
که [illegible] ۲ باید که قمر طالع ناظر باشد ۳ باید که عطارد [illegible] وقمر [illegible] ۴ باید که زهره قوی
[illegible] وقمر [illegible] متصل ۵ باید که طالع [illegible] از بروج مستقیمه باشد ۶ باید که صاحب طالع [illegible] باشد واگر [illegible]
[illegible] باشد ومشتری متصل [illegible] ومحذورات وی آنست که [illegible] باید که عطارد [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] ساقط کو عقد اللسان کردن شروطات وی چهار است ۱ باید که طالع برج
مستقیم الطلوع باشد ۲ باید که سعدین [illegible] طالع ناظر باشند با صاحب طالع ۳ باید که عطارد [illegible] ۴ [illegible]
[illegible] باشند از طالع ومحذورات وی [illegible] است ۱ آنست باید که طالع برج معوج الطلوع باشد ۲ حذر کنند از آنکه
[illegible] ضعیف [illegible] ۳ [illegible] آنکه سعدین از طالع ساقط باشند ۸ کم [illegible] شروطات وی
چهار است ۱ باید که ماه از اجتماع [illegible] تحت الشعاع باشد [illegible] متصل [illegible] تحت الارض
بود ۲ باید که خداوند طالع [illegible] تحت الشعاع باشند [illegible] ۳ [illegible]
وخداوند طالع [illegible] باشند ۴ باید که قمر [illegible] ومحذورات وی [illegible]
۱ آنست باید که [illegible] طالع [illegible] صاحب طالع [illegible] ناظر باشند ۲ [illegible]
[illegible] باشد ۹ [illegible] کار [illegible] شروطات وی [illegible] است ۱ باید که ماه تحت الشعاع باشد ۲ باید که [illegible]
[illegible] تحت الشعاع باشد ۳ باید که [illegible] از طالع ساقط باشند ۴ باید که [illegible] ساقط باشند ۵ باید که [illegible]
الارض باشند ۶ باید که [illegible] از طالع ساقط باشند ۷ باید که ماه متصل باشد بخداوند [illegible] با صاحب [illegible] ۸ باید که [illegible]
طالع از وسط السماء ساقط باشد ۹ باید که ماه متصل باشد بعطارد ۱۰ باید که عطارد تحت الشعاع باشد ۱۱ باید که خداوند [illegible]
[illegible] از خداوند [illegible] صاحب طالع [illegible] ۱۲ [illegible] باید که قمر [illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] طالع باشد ۱۳ [illegible] باید که قمر از اجتماع منصرف [illegible] وصاحب طالع فوق الارض متصل
بسعدی تحت الارض ومحذورات وی [illegible] باشد کط [illegible] کار [illegible] شروطات وی هفت است ۱
باید که ماه [illegible] از بروج منقلب [illegible] ۲ باید که [illegible] ناظر باشند از نظر مودت ۳ باید که طالع وقت مسعود باشد ۴ باید که
طالع ناظر باشند [illegible] ۵ [illegible] آفتاب ناظر [illegible] صاحب طالع
[illegible] ۶ باید که [illegible] در وسط السماء باشد ۷ باید که [illegible] فوق الارض باشند [illegible] ومحذورات
وی [illegible] باشد ل [illegible] احباب [illegible] شروطات وی هفت است ۱ باید که ماه [illegible] ۲ باید
که برج [illegible] مسعود باشد ۳ باید که خداوند [illegible] باشد ۴ [illegible] آنکه برج [illegible] باشند ۵ باید که [illegible]

طالع پیوسته باشد بصاحب سیم نظر مودة ۵ باید که ماه با زهره متصل باشد که آن دلالت بر شادی و خوشی کند و زیاده [illegible]
۶ اگر برادر خود از وی بهتر باشد زحل را بطالع آورد و [illegible] عطارد را سعود [illegible] بیرون [illegible] و دوم صاحب
طبقات سوم ملاحظه باید کرد و کوکب آن طبقه بصلاح آورد و محذورات وی آن است که خداوند سیم از طالع ساقط
باشد یا از خانه [illegible] یا از قمر که دلیل غائب [illegible] باشد ل تعلیم حکمت و امور دینی شروطات وی پنج است ۱ باید که سیم و
صاحبش مسعود باشند ۲ باید که طالع یکی از خانه مشتری باشد ۳ باید که زهره که کوکب ملت است نیکو حال باشد در سیم یا ناظر بسیم ۴
باید که مشتری و زهره [illegible] باشند و در طالع [illegible] باید که عطارد مسعود [illegible] باشد تا در آموختن سعی کند و در علوم [illegible]
النظر باشد و محذورات وی آن است که [illegible] باشند خاصه در طالع لب تعلم ادب و [illegible] شروطات
وی یازده است ۱ باید که نیکو حالی و سعادت عطارد را ملاحظه کنند ۲ باید که قمر در بروج انسی باشد و بهترین خانهای عطارد است
خصوصا سنبله ۳ باید که قمر بعطارد متصل باشد ۴ باید که عطارد مستقیم السیر باشد در بروج مستقیمه ۵ باید که عطارد با مشتری بود و
مقارنه یا تثلیث یا تسدیس ۶ باید که مشتری در یکی از اوتاد طالع باشد ۷ باید که عطارد در طالع باشد [illegible] یا در یکی از
اوتاد ۸ باید که طالع برج انسی باشد و بهتر آنکه سنبله باشد [illegible] عطارد [illegible] است ۹ باید که خداوند طالع در بروج انسی باشد
ناظر بطالع که آن دلیل [illegible] باشد ۱۰ باید که عطارد نیز در بروج انسی باشد و در خانه و شرف خود بهتر ۱۱ اگر نظر دقیق دارد در علم
جهان باید که دلیل علم که مشتری و عطارد است هر دو بایکدیگر ناظر باشند [illegible] بنظر مودت و محذورات وی دو است ۱
آنکه [illegible] باید که برج [illegible] در طالع باشد که [illegible] ۲ باید که زحل در طالع باشد که هرچه خواند فراموش کند [illegible]
از نظر زحل بطالع [illegible] که آن دلیل فکر دقیق است و حکیم [illegible] آورده است که [illegible] الرئیس [illegible] گفت [illegible] عطارد در
طالع نیک حال افتاده است [illegible] در علم [illegible] گفت عطارد [illegible] ضعیف [illegible]
مشتری در خانه علم [illegible] زحل [illegible] مشتری [illegible] و زحل [illegible] دقیق لج تعلیم [illegible]
و [illegible] شروطات وی سه چیز است ۱ باید که طالع یکی از بروج هوائی بود ۲ باید که ماه متصل باشد بعطارد یا بزهره یا از
یکی مصروف باشد و به یکی متصل یا در خانه یکی [illegible] بود ۳ بهتر آن باشد که سعدین و قمر در یک [illegible] باشند تا [illegible]
[illegible] و محذورات وی خلاف اینها باشد له تعلیم [illegible] شروطات وی سه است ۱ [illegible]
[illegible] باید که جای ماه برج [illegible] باشد یا سرطان یا سنبله یا حوت که این بروج [illegible] را مانند [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] کنند [illegible] مناسبتی [illegible] صفت [illegible] منسوب [illegible] باشد
[illegible] مناسب [illegible] آنکه برج آبی است [illegible] منقلب [illegible] سرعت [illegible] صاحبش و سنبله [illegible] آنکه خانه عطارد است
و عطارد دلیل [illegible] آدمی که [illegible] منسوب [illegible] و قوس نیز دلیل [illegible] حرکت [illegible]
[illegible]

رابعه که درین باب رکن اعظم اند منسوب بدو و حوت هم برج آبی است و [illegible] که [illegible] کنند نسبت بدو دارند ۲
باید که طالع نیز یکی از بروج مذکوره باشد ۳ باید که ماه از نحوس و عقدتین دور باشد ۴ باید که صاحب طالع نیز از نحوست سالم باشد ۵
باید که قمر بطالع ناظر باشد و عطارد را از رجعت و احتراق دور ۶ باید که عطارد در وسط السماء باشد و [illegible] عطارد و قمر [illegible]
۷ باید که مسعود در طالع باشد یا [illegible] طالع یا اوتاد قمر ۸ باید که قمر بسعدین متصل باشد بمودت ۹ مشتری [illegible] وقت تعلیم سباحت
از رسیدن آفتاب [illegible] درجه [illegible] تا رسیدن او [illegible] سنبله [illegible] ماه در طالع وقت [illegible] واحتراز [illegible]
این شروطات باید نمود لو نامه نوشتن شروطات وی بیست و سه است ۱ اگر [illegible] که بد طالع برج منقلب باشد و [illegible]
[illegible] طالع باید که [illegible] باشد که عطارد [illegible] ۲ باید که قمر نیز [illegible] از بروج منقلبه باشد ۳ باید که عطارد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ۴ باید که [illegible] از حظوظ عطارد باشند ۵ باید که عطارد [illegible]
باشد [illegible] ۵ باید که طالع و صاحبش از نحوس سالم باشند ۶ باید
که خداوند طالع در وسط السماء [illegible] وسط السماء دارد یا متصل باشد بصاحب وسط السماء ۷ باید که عطارد [illegible] مستقیم
[illegible] ۸ باید که ماه با عطارد [illegible] متصل [illegible] ۹ [illegible] بهتر
[illegible] آفتاب [illegible] متصل [illegible] ۱۰ [illegible]
صاحب [illegible] ماه [illegible] ستاره [illegible] ستاره [illegible]
[illegible] ماه با آفتاب متصل باشد [illegible] مشتری [illegible] ۱۱ باید که کوکب دلیل از رجعت [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] ابتدای نامه [illegible] ماه [illegible] عطارد [illegible] ۱۳ باید
که ماه [illegible] ۱۴ باید که قمر [illegible] ۱۵ باید که [illegible]
[illegible] ۱۶ باید که قمر در بروج مستقیمه باشد ۱۷ باید که قمر [illegible] ۱۸ باید که خداوند طالع [illegible]
[illegible] ۱۹ باید که خداوند [illegible] صاحب طالع ناظر باشد بمودت ۲۰ باید که [illegible] زهره و مشتری [illegible]
[illegible] طالع [illegible] ۲۱ باید که طالع [illegible] ۲۲ باید که قمر و عطارد [illegible]
[illegible] و محذورات [illegible]
[illegible] ۱ آنکه باید که عطارد در رابع باشد [illegible] ۲ آنکه باید که [illegible]
[illegible] ۳ [illegible] ۴ آنکه [illegible]
[illegible] ۵ [illegible] لو در رسول فرستادن [illegible]
[illegible] رسل و رسول [illegible]

اما رسول و دلیل وی طالع است و صاحبش و آن کوکب که قمر از وی باز گشته باشد و دلیل رسول بهم طالع است و خداوندش و قمر و عطارد و دلیل
رسول الیه هفتم است و صاحبش و آن کوکب که قمر بدو می پیوندد و آن کوکب که متوجه آنکس است که رسول پیش او است که رسول فرستنده رسول
وی باشد اما مشروطات جزئیه وی یازده است ۱ باید که قمر متصل باشد بکوکبی که رسول الیه با او مناسبتی دارد چنانکه مشتری و زحل و عطارد
را از حل و مشایخ و وزرا و قضات را باشد و نظر قمر بدان کوکب مودت باید از خانه یا شرف خود ۲ باید که قمر و آن کوکب که متعلق است
الیه بود ... سعود باشند از نحوس سالم ۳ باید که قمر در یکی از طالع جوزا و سرطان و سنبله باشد که مسافر بسیار پسندیده است و در دلو و
و در قوس میانه باشد و در دیگر بد باشد ۴ باید که مستقیم طالع وقت برج آبی باشد ۵ باید که برج قمر برج مستقیم الطلوع باشد ۶ باید که قمر
زهره متصل باشد ۷ باید که قمر در برج ... نباشد ۸ باید که او نیز طالع از نحوس پاک باشد ۹ باید که خداوند طالع و عطارد و ماه از
نحوس سالم باشند ۱۰ باید که عطارد در وسط السما باشد مسعود ... و ... باشد و محذورات وی اینجا چهار است ۱
آنست باید که قمر در عقرب نباشد خصوصا با اتصال ... ۲ آنست باید که قمر در وبال و هبوط نباشد یا در موضعی بد ضعیف نباشد ۳ باید که
طالع وقت برج آبی باشد متصل زهره ۴ باید که قمر در برج آبی باشد ... مشروطات وی ده چیز است
۱۰ باید که قمر برج ... باشد تا ... سالم ماند ۲ باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد تا ماه کم ... و محذورات وی
چهار است ۱ آنست باید که قمر ... متصل باشد ... ۲ آنست باید که قمر ... نبود ... بسبب آفت است
۳ حذر کند از اتصال قمر ... برج ... که ... آفت رسد ۴ ...
قمر و زحل که ... و ... مشروطات وی ... است ۱ باید که طالع
وقت برج انسی باشد خصوصا ... عطارد ۲ باید که طالع و صاحبش ... باشند از نحوس ۳ باید که خداوند طالع متصل باشد بسعد
در وسط السما ... ۴ باید که ماه مقبول ... عطارد ۵ باید که خداوند خانه عطارد ... ناظر باشد ۶ باید که صاحب
... عطارد ... ۷ باید که خداوند خانه ماه ... ناظر باشد ... ۸ باید که ماه و عطارد
... از ... ساقط باشند ۹ باید که قمر زائد النور باشد تا ... چیزی آموزد ۱۰ باید که عطارد مستقیم و مشرق و صاعد باشد ۱۱
بهتر آنست که صاحب طالع در عاشر باشد و مسعود وی ناظر ۱۲ باید که قمر مقارن عطارد بود یا متصل بوی ... سعدی ...
متصل باشد بسعادت ... و فرزند در مکتب آرام گیرد و جهت برآموختن معروف ... و محذورات وی هفت است ۱
آنست باید که ماه زحل و مریخ ناظر باشد ۲ آنست باید که قمر در ... و برج آتشی ... ۳ ... در ... طالع ...
۴ حذر کند از آنکه عطارد از ماه و طالع و صاحب طالع ساقط باشد ۵ آنست باید که عطارد در هبوط نباشد یا راجع باشد که از
تعلیم بگریزد و چیزی نیاموزد ۶ حذر کند از آنکه عطارد در تحت الشعاع باشد که فرزند از مکتب بگریزد ۷ بپرهیزد از آنکه قمر در وبال
باشد ... و ... که این همه دلالت کند بر آنکه قمر در وبال ... بدشواری چیزی آموزد و دایم از مکتب فرار کند
و ...

و بر خواندن قرآن نیز ... اابتدای نبشتن آموختن مشروطات وی سه چیز است ۱ باید که ماه در خانهای زحل و
عطارد و در جدی و دلو ... نیز جایز است ۲ باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد ۳ باید که صاحب طالع نیکو حال ناظر
بطالع و ... کند از آنکه قمر در خانهای زحل و مریخ نیز و عقرب و قوس باشد خصوصا در نیمه آخر قوس که چیزی نیاموزد
نقل و تحویل کردن ... اکثر منجمان فرق میکنند در اختیار میان سفر و میان نقل کردن از موضعی بموضعی
و ... و بعضی این ... منکرند و میگویند هر گاه میان سفر و میان انتقال ... هیچ فرق نباشد پس اختیاراتی که ...
که ... اختیار سفر کنند نباید کرد بلکه اختیار نقل ... باید که ... همه ... در ملک ... باشد و ...
وی ... است ۱ باید که قمر در ... و ثابت ... باشد که ثابت ... است و در ... بروج ... میانه باشد ۲
باید که قمر خداوند خانه او مسعود بپیوندد ۳ باید که قمر در ربع باشد ۴ باید که قمر و خداوند زائد النور و العدد باشد ۵ باید که صاحب
... از نحوس دور باشد و مقبول از خداوند خانه خود ۶ باید که خداوند خانه قمر متصل باشد بمودت که آن سبب ...
باشد ۷ باید که طالع و رابع و صاحبان ... از نحوس پاک باشند ۸ باید که ... و خداوند ... نیز مسعود باشند از نحوس
... ۹ باید که صاحب ... در طالع باشد یا در وسط السما یا بسبب ... در این کار غایت ... ۱۰ بهتر آنکه سعود
در رابع باشند که ... ۱۱ باید که طالع برج ثابت کند ۱۲ باید که صاحب طالع در برج ثابت باشد ۱۳ باید که سعد
بطالع یا بوتد نظر کند یا صاحب طالع ناظر باشد ۱۴ باید که یکی از سعدین در رابع و مشتری در عاشر غایت ... ۱۵ باید که
آفتاب از نحوس پاک باشد و در مکان نیکو ... از طالع ۱۶ باید که کوکبی که ماه بدو می پیوندد ... باشد و صاعد ... در
نور و عدد و محذورات وی ... است ۱ آنست باید که قمر در بروج منقلبه نباشد و در عقرب نیز ممنوع است ۲ باید که نحسی بطالع یا ...
ناظر عداوه کند ۳ روا نبود که نحسی در چهارم باشد یا چهارم ناظر که آن دلیل ... و ... است ۴ حذر کند از آنکه ... نحسی
باشد ... ۵ بپرهیزد از ... طالع و صاحبش و قمر و رابع و صاحبش و آفتاب که در ... این ...
عظیم باشد اخراج مرضعات یا فسون مشروطات وی ... است ۱ باید که قمر در خانهای زهره و عطارد باشد
و در جدی و دلو نیز جایز است ۲ باید که طالع یکی از این بروج باشد ۳ باید که سعدین ... بقمر متصل باشند ۴ بهتر
آن باشد که یکی از سعدین در طالع باشد ۵ باید که خداوند طالع ناظر باشد بطالع و سعدین و محذورات وی سه چیز است
۱ آنست باید که قمر در خانهای نحسین نباشد و در عقرب ... نیز ممنوع است ۲ آنست باید که طالع یکی از این بروج باشد ۳ روا نبود
که نحسی در طالع وقت باشد بنیاد افکندن و بنا نهادن و در این اختیار مشروطات وی بسی چیز است
۱ ملاحظه حال زحل است و در این باب صاحب کفایة التعلیم فصلی مشبع می آورد حاصل آن است که چون بنا و خانه
... که خداوند چهارم زحل افتد و وی صاعد باشد در فلک اوج ... و در ... طالع ... در شمال ...

:

و ناظر با آفتاب و مشتری تا آن خانه بزرگ و بلند و با شکوه آید و اگر در برج دراز مطالع باشد هم بلند آید اما اگر زحل
در برج کوتاه مطالع باشد پست آید و بروج دراز مطالع از اول سرطانست تا آخر قوس و از آنجا مطالع کوتاه
۲ باید که ماه در برج خاکی بود و بعضی گفته است که در بروج منقلبه باشد و بهترین جدی است و [illegible] ارباب
گویند که در بروج ثابت باشد و بهترین اسد است و از هم نیکوست و حکیم [illegible] گوید که [illegible] از برای بنا راست
و میزان برای ارتفاع نیکوست اما منقلبست ۳ باید که ماه زاید باشد در نور یا در حساب یا در هر دو ۴ باید
که قمر صاعد باشد در شمال و اگر با انتقال سریع السیر بود نهایت کار باشد ۵ باید که قمر در زیر تحت الارض بود در نیم قوی
الارض ۶ باید که ماه روی بشرف نهاده باشد از هبوط ۷ باید که قمر منفصل بود و متصل بسعد که آن کوکب قریب السعد باشد
یا شرقی و اگر آن سعد خداوند خانهٔ قمر باشد و مقبول از وی بود در شرط [illegible] باشد با طالع ۸ باید که قمر در [illegible]
مطالع بود که دلالت بر نیکوئی بنیاد و اتمام کند ۹ باید که آغاز بنا از هفتم ماه بود تا چهاردهم که وقت [illegible] است
۱۰ باید که ماه متصل باشد بسعود از تثلیث یا تسدیس یا بقران [illegible] باشد ۱۱ باید که سهم السعادة یکی از اوتاد باشد مسعود
بسعدی و مقبول از خداوند خانهٔ خویش بنظر مودة و اگر چهارم باشد آن خانه مبارک و میمون بود ۱۲ باید که وتد الارض را [illegible]
تواند اصلاح کند که صلاح خانهٔ چهارم که دلیل مسکن است یکی از شرایط [illegible] گرفته اند پس باید که از کواکب [illegible] و بسعود قرین
۱۳ باید که خداوند طالع و رابع و قمر و صاحب بیت قمر سعادت مقبول باشند از انواع قبول ۱۴ باید که قمر یا مشتری پیوند و مشتری
در وسط السما باشد یا در یازدهم تا آن بنا بخیر و خوبی گردد ۱۵ باید که زحل [illegible] باشد در رابع و زهره و قمر از او بنظر
مودت که در آن خانه آب روان حاصل آید خاصه که استیلا قمر را باشد چه اگر زحل مستولی بود آب ایستاده پدید آید ۱۶
باید که زهره در چهارم باشد بقران عطارد تا آن بنا [illegible] باشد و بنقش و آرایش آراسته گردد ۱۷ اگر زحل در چهارم نخواهند باید که
او را قوی کنند و متصل سازند بطالع و رابع و خداوند طالع در برجی ارضی باشد و مشتری [illegible] ۱۸ باید که طالع
یکی از بروج ارضی باشد و آتشی نیز جایز داشته اند ۱۹ باید که خداوند رابع هم چنین بود که خداوند طالع را گفتیم ۲۰ باید که
قمر از عقده چون زهره در گذشته باشد بیشتر از سه درجه و مشتری متصل بود ۲۱ باید که خداوند خانهٔ ماه ناظر باشد بماه از
برجی که آن دلیل بقا بود و در حفاظت او خاصیت نیست ۲۲ اگر قمر در [illegible] بود و زهره قوی [illegible] خداوندش مبارک آید
۲۳ گفته اند که بهترین شروط آن است که ذنب در [illegible] طالع افتد و [illegible] این سخن را کیفیت معلوم نیست مگر آنکه [illegible]
در [illegible] دلیل صحت و سلامت است ۲۴ باید که از ثوابت ستاره کلان که بر مزاج علویین اند در یکی از اوتاد باشند با ماه
یا سهم السعادة ۲۵ باید که خداوند جزو اجتماع یا استقبال مقدم در وتدی افتد یا در رابع و مشتری و مسعود بود ۲۶ باید
که سعود یا یکی از [illegible] در وتد الارض باشند یا در [illegible] و دیگری در رابع که پسندیده باشد و دلالت کند بر دوام
بروز

سرور و بسیاری خیرات ۲۷ باید که خداوند طالع بطالع ناظر بود و بقمر و در تحت الشعاع نبود و یک [illegible] از نحسها ۲۸
[illegible] بهتر آن است که در بناها باید از طالع وقت یکی از بروج ثابته کنند و بروج [illegible] باید که طالع باشد مگر قوس باشد
آن بنا تمام نشود و بعضی گفته اند حوت نیز جایز است که خانهٔ مشتری است و در بروج منقلبه اصلاح باید ۲۹ اگر خواهند که بنا
بلند بود باید که [illegible] و دلیل کوکبی فوق الارض اختیار کنند و غایت آن بود که بسمت الرأس نزدیکتر بود ۳۰ باید که
کواکب صاعد بود و در افلاک دور بعرض و شمال و دلیل بر صاعد و مسعود بود و اگر بنا پست خواهند [illegible] کوکبی تحت
الارض اختیار کنند [illegible] و دلیل هم [illegible] در جنوب و منحدرات وی [illegible] است ۱ اجتناب از [illegible]
اکابر گفته اند باید که [illegible] باشد در بنیاد زمان که آن دلالت کند بر بناهای کارها و [illegible] عمارت [illegible]
که قمر و خداوند خانهٔ او و سهم السعادة منحوس باشند بد بود و اگر اتفاق افتد که او [illegible] نظری باشد [illegible] و متصل زیراکه
میان زهره و مریخ عداوت است و نظر زهره بد و نه او که نظر او کند ۲ [illegible] باید که میان زهره و زحل اتصال باشد ۳ [illegible]
که قمر با زحل یا ذنب باشد که بسیار نکوهیده بود ۴ [illegible] باید که زحل [illegible] و منحوس در رابع بود یا طالع که آن دلیل رنج و مصیبت
و [illegible] باشد ۵ [illegible] باید که خداوند خانهٔ قمر ساقط بود از خداوند طالع یا طالع که آن دلیل تمام ناشدن بنا باشد ۶ [illegible] باید که
خداوند طالع با صاحب بیت قمر تحت الشعاع بود یا منحوس که دلیل قوت صاحب آن بنا باشد [illegible] ۷ [illegible] باید که ماه ناقص النور
[illegible] ۸ [illegible] باید که مریخ [illegible] ناظر بود [illegible] و خصوصا طالع و رابع که دلالت کند [illegible] بنیاد واقع شده
[illegible] ۹ اگر [illegible] خداوند [illegible] الارض [illegible]
در [illegible] باشند با صاحب رابع [illegible] آن خانه [illegible] ۱۰ [illegible] باید که صاحب طالع [illegible] بود در دوم باشد
که آن خانه از [illegible] ۱۱ در جامع [illegible] آورده است که [illegible] باید که زهره و مشتری [illegible] پیوند [illegible]
و این سخن [illegible] ۱۲ [illegible] باید که ماه [illegible] و گفته اند [illegible] است که
ما بین [illegible] باشد ۱۳ [illegible] باید که صاحب طالع و خداوند خانهٔ قمر رابع و [illegible] باشند که [illegible] در آن بنا آرام نگیرد
۱۴ [illegible] باید که صاحب [illegible] طالع و خداوندش ناظر باشند که آن دلیل آفت و [illegible] ۱۵ باید که خداوند هفتم [illegible]
نیز منحوس بود و اگر [illegible] باشد چه در این حالت [illegible] که آن خانه [illegible] ۱۶ در [illegible]
[illegible] باید کرد که طالع و صاحب طالع و قمر ناظر باشند ح بنای شهرها و حصارها [illegible] در باب بنا
گفته شد ملاحظه باید کرد و [illegible] در این باب [illegible] ۱ بطلمیوس گوید که هر گاه خواهند که موضعی شهری بنا
کنند باید نگریست تا آن زمین از کدام اقلیم است و دلیل آن اقلیم کدام کوکب است و او [illegible] و کدام برج [illegible]
او است [illegible] کوکب که [illegible] باید که در آغاز بنا مشتری مقارن [illegible] باشد یا در وتد باشد و اگر مشتری کوکب دلیل باشد

باید که یکی از ثوابت باشد که بر مزاج وی باشند ۲ باید که ماه سوی اصلاح آورده مشتری و زهره ناظر باشد [illegible]
میگوید که در این اختیار اصلاح صاحب قمر از اصلاح صاحب طالع موافق تر است ۳ باید که ماه بر مثلثهٔ طالع ناظر افتد که آن دلالت
بر نیکویی می‌کند ۴ باید که طالع یکی از خانهای مشتری باشد ۵ باید که خداوند ساعت یا سعدی قوی باشد ۶ باید که خداوند
حد خداوند ساعت بود بهتر باشد ۷ باید که ستارهٔ دلیل آن شهر در شرف یا اوج بود ۸ باید که آفتاب در برجی ناقص المطالع باشد
۹ باید که آفتاب در حد سعدی بود ۱۰ باید که سهم السعادة و خداوندش در برجی سعد باشند ۱۱ باید که قمر با سهم السعادة
بود یا صاحبش ناظر که آن سبب فراخی نعمت بود در آن شهر و نیکویی کار ساکنان آن شهر ۱۲ باید که سهم السعادة با ماه بود و در این [illegible]
سهم الفوائد بجای او بکار برند نیز رواست ۱۳ باید که زحل با زهره و مشتری بطالع آرند که آن دلیل کند بر دیر ماندن شهر و آبادی
آن و بسیاری مردم در آن و کثرت خیرات و صلاح کار متوطنان آن شهر بمقدار قوت مشتری ۱۴ باید که اثنا عشریهٔ ماه در سعود
باشد و قوی بود بنظر سعود ۱۵ باید که اثنا عشریهٔ ماه در موضعی مسعود باشد و قوی بود بنظر سعود ۱۶ باید که اثنا عشریهٔ [illegible]
کوکبیکه دلیل آن شهر است آن شهر نیز مسعود باشد و قوی بنظر سعود ۱۷ حکیم بطلیموس گوید که در بنای شهرها باید که ثوابتی که بر مزاج
زهره و مشتری باشند در اوتاد افتند که بقای آن شهرها در [illegible] و عدم تغیر از [illegible] حاصل [illegible]
از جهت مسافت مراکز ابعاد و بطوء حرکات و در بناها [illegible] که آن ثابت و بقا ممکن باشد کواکب متحیره که طبع سعد باشند نیک روا باشد
۱۸ باید که در بنای حصنها از ثوابت رجل الجوزا یا سماک الاعزل یا کوکبیکه بر مزاج علویین باشد بر [illegible] وسط طالع افتند یا عاشر [illegible]
سهم السعادة نا نیکو و ما بد باشد ۱۹ بهتر آن است که در مثل این بنا طالع وقت [illegible] کنند که برج ثابت [illegible] و ثبات او [illegible]
عقوبت دولت و دیگر بروج [illegible] نیز [illegible] اما با نظر مشتری باید تا نیکو آید و مسعود [illegible]
[illegible] این اختیار نشاید [illegible] ۱ نشاید که طالع [illegible] باشد که برج [illegible] ۲ حذر کنند از آنکه خداوند
ساعت یا طالع با محترق باشد ۳ روا نبود که ماه [illegible] دلالت [illegible] ۴ نشاید که
ماه با زحل [illegible] که سبب آفت و رنج ساکنان آن بلده باشد ۵ نشاید که زحل با سهم السعادة و خداوندش متصل بود
که آن دلیل [illegible] متوطنان آن شهر [illegible] ۶ نشاید که زحل با سهم باشد که آن دلیل بود که [illegible]
دو دشمن [illegible] ولایت کنند ۷ اگر زحل در برج [illegible] با سهم السعادة باشد یا با صاحبش یا با صاحب طالع یا با خداوند
[illegible] ۸ [illegible] ساقط [illegible] و از طالع و در ابتدای بنای شهر [illegible]
[illegible] باید که مشتری [illegible] ۹ [illegible] ۱ [illegible]
که قمر [illegible] ۲ باید که ماه از کوکبی منصرف بود [illegible] متصل [illegible]
[illegible] باید که قمر [illegible] خانه [illegible]

نزد باشد ۳ باید که طالع بر صحاری بود یا آتشی باشد ۴ باید که قمر و خداوند طالع و دیگر [illegible] ناری باشند ۵ بهتر آنکه طالع
بر صحاری زاید المطالع باشد ۶ [illegible] که خداوند طالع [illegible] ناقص [illegible] متصل باشد [illegible] ناقص السیر [illegible]
بود ۷ باید که عاشر [illegible] ناقص [illegible] در حرکت ۸ باید که [illegible] ثوابت [illegible] که بر مزاج [illegible]
در [illegible] طالع یا عاشر یا اوتاد دیگر باشند یا با ماه و در این باب از [illegible] که بر مزاج مریخ و عطارد است [illegible]
[illegible] ۹ باید که قمر زائل بود از طالع و متصل باشد بکوکبیکه زائل باشد از طالع ۱۰ باید که ماه اگر فوق الارض باشد [illegible]
ستاره کند که تحت الارض بود و اگر تحت الارض باشد [illegible] ستاره کند که فوق الارض باشد [illegible] کوکبیکه [illegible]
[illegible] ۱۱ باید که ابتدای این عمل [illegible]
[illegible] ۱۲ اگر خواهد که [illegible] باید که ماه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ۱۳ [illegible] آفتاب ساقط [illegible]
[illegible] ۱۴ باید که زحل [illegible] ساقط از قمر [illegible]
۱ نشاید که ماه [illegible] ۲ نشاید که خداوند طالع یا رابع محترق بود ۳ نشاید که صاحب [illegible] در طالع باشد
[illegible] ۴ [illegible] ۱ باید که ماه در [illegible]
[illegible] ۲ باید که [illegible] ثابت باشند [illegible] ۳
[illegible] ۴ باید که قمر متصل [illegible]
بسعود ۵ باید که زحل ناظر بسعود [illegible]
[illegible] ۶ باید که [illegible] ۷ باید که زحل [illegible]
۸ باید که قمر و زحل [illegible] ساقط باشند ۹ باید که [illegible] ۱۰ باید که [illegible]
مسعود باشند [illegible] اصلاح [illegible]
و در این اختیار اصلاح [illegible] زیرا که طالع دلیل [illegible] و عاشر دلیل [illegible] و رابع دلیل [illegible]
سابع دلیل [illegible] و صلاح [illegible] باید که [illegible] طالع و خداوند دلیل
[illegible] و مشتری [illegible] که ماه [illegible] دلیل [illegible]
و سابع دلیل [illegible] و رابع [illegible] دلیل [illegible] و دلیل عاقبت
[illegible] ۱۱ باید که ماه [illegible]
و وسط السماء و خداوند طالع [illegible] ۱۲ باید که ماه و خداوند خانه [illegible] ۱۳ باید که طالع [illegible]

باشد و اگر ثابت بود اولی ۱۴ باید که سهم السعادة و خداوندش مسعود باشند تا خیر و برکت یابد ۱۵ باید که خداوند اثنا عشریه قمر را
مسعود و ناظر باشد ۱۶ باید که صاحب ثانی نیز از نظر نحس محفوظ ۱۷ باید که سهم السعادة و الغنا در موضعی نیکو افتد و
[illegible] باشد و منحوسات وی چهار است ۱ آنکه باید که نحس در سابع هم نباشد یا در چهارم ۲ آنکه باید که وتد الارض برج آتشی نباشد
یا کوکبی آتشی [illegible] که شعاع از آب [illegible] ۳ آنکه باید که خانه چهارم برج آبی بود و زحل در وی یا از وتدی ناظر وی که آن
نیز سبب تباهی زرع باشد ۴ آنکه [illegible] که وسط السماء برج آبی بود و زرع در وی یا از وتدی ناظر وی که دلیل فساد [illegible]

فصل در بیان آنچه مسکن را شاید مسعودات وی هفت است ۱ باید که وتد الارض که تعلق بدو دارد مسکون
دار و برج ثابت باشد ۲ باید که سعود در اوتاد باشند خصوصا در رابع ۳ باید که خداوند اوتاد [illegible] باشند و [illegible]
صاعد در شمال که این دلیل استحکام کار و دوام و ثبات باشد و درین مسکن [illegible] ۴ باید که ماه مسعود [illegible]
و زاید بود در حساب و صاعد در شمال ۵ باید که طالع و خداوندش مسعود باشند ۶ باید که صاحب طالع [illegible] ۷ باید
که [illegible] موت [illegible] و منحوسات وی دو است ۱ آنکه باید که ماه در برج [illegible] باشد که [illegible]
و سوختن و در آمدن دزد و [illegible] ۲ آنکه باید که [illegible] زحل [illegible] که سبب تباهی و فساد [illegible]
و [illegible] مانند آن فصل کندن کاریز و چاه و جوی و حوض مسعودات وی دوازده است ۱ باید که ماه [illegible]
باشد در مقابله یا مثلثه و اگر فوق الارض باشد باید که در حال [illegible] باشد ۲ باید که سعدی با ماه ناظر باشد از برج ثابت و [illegible]
[illegible] از وسط السماء [illegible] و اگر مشتری [illegible] زهره [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باید که مشتری در [illegible] که [illegible] مشتری [illegible] دلیل بود بر دوام آب [illegible] و [illegible]
[illegible] زهره [illegible] باشد ۳ باید که زحل [illegible] مستقیم [illegible] ۴ باید که ماه با زحل ناظر باشد از تثلیث
یا تسدیس [illegible] ۵ باید که ماه در بروج آبی بود [illegible] و [illegible] اول [illegible] تمام [illegible]
۶ باید که زحل در [illegible] باشد از طالع و سعدی [illegible] ۷ [illegible] اگر ماه [illegible] آفتاب باشد [illegible]
[illegible] ۸ باید که خداوند [illegible] در موضعی نیکو بود و مسعود [illegible] ۹ باید که ماه زاید النور باشد [illegible]
[illegible] ۱۰ باید که طالع وقت برجی باشد [illegible] و [illegible] ۱۱ باید که [illegible]
و طالع ناظر باشد [illegible] ۱۲ باید که صاحب [illegible] ثابت باشد [illegible]
[illegible] و منحوسات وی چهار است ۱ آنکه باید که ماه [illegible] باشد یا مقابل او که دلیل تباهی بود [illegible]
[illegible] ۲ آنکه باید که [illegible] در وسط السماء [illegible]
[illegible] باشد ۳ آنکه باید که خداوند طالع [illegible] باید [illegible] باشد که [illegible]
و [illegible]

[illegible] و در [illegible] ۴ آنکه باید که [illegible] الارض باشد
[illegible] و [illegible] باید از برج [illegible]
[illegible] کند چون [illegible] ۴ [illegible] و [illegible] منسوخات [illegible]
[illegible] و [illegible] این [illegible] باید که قمر [illegible] طالع [illegible] یا [illegible] و [illegible] باشد که [illegible] یا از یک [illegible]
[illegible] الارض باشد باید که [illegible] سعد که فوق الارض باشد که آن [illegible] و منحوسات وی [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] قمر در برج [illegible] و طالع [illegible]
[illegible] دلالت کند [illegible] ۵ در [illegible] منسوخات وی [illegible]
۱ باید که ماه در برج [illegible] ۲ [illegible] طالع و خانه ماه برج [illegible] باید و [illegible]
[illegible] قمر در برج ثابت باید و [illegible] ۳ صاحب [illegible] قمر [illegible] از طالع [illegible]
[illegible] در [illegible] تمام باید و [illegible] ثابت باید [illegible] و طالع [illegible] ثابت و [illegible] از طالع باید ۴ باید که
ماه در طالع باشد [illegible] ۵ باید که ماه متصل باشد بسعدی که [illegible] سعد در طالع [illegible]
[illegible] ۶ باید که خداوند طالع [illegible] باشد که دلیل [illegible]
باشد که طالع ناظر بود و اگر ناظر [illegible] ۷ باید که زحل [illegible] و [illegible]
طالع [illegible] ۸ [illegible] که طالع یا خانه ماه برجی باشد که دلیل [illegible] زحل [illegible]
در [illegible] ثابت [illegible] ۹ اگر ماه در برج ثابت باشد باید که خداوند خانه او ناظر بود از برج [illegible]
[illegible] ۱۰ باید که ماه و طالع [illegible] مسعود [illegible] ۱۱ باید که ماه ناظر باشد زحل از تثلیث یا تسدیس ۱۲ باید که زحل [illegible]
[illegible] ۱۳ باید که [illegible] در برج [illegible] و ناظر طالع ۱۴ باید که [illegible] مسعود باشند ۱۵
باید که قمر زاید النور [illegible] از شعاع [illegible] ۱۶ باید که خداوند خانه ماه [illegible] ناظر [illegible]
[illegible] ۱۷ باید که مشتری ناظر [illegible] زحل [illegible]
[illegible] ۱۸ اگر قمر [illegible] ناظر باشد از تثلیث یا [illegible] نفع تمام [illegible]
۱۹ اگر قمر در برج [illegible] باشد و [illegible] متصل [illegible] ۲۰ اگر [illegible]
[illegible] که قمر در برج ثابت [illegible] و طالع [illegible] برج [illegible]
[illegible] که [illegible] باید که قمر [illegible] باشد [illegible]
وی هفت [illegible] ۱ آنکه باید که زحل متصل باشد [illegible] ۲ آنکه باید که ماه متصل [illegible]
[illegible] ۳ آنکه باید که خداوند خانه ماه [illegible]

بطلوع از کوکبی که صاحب آن درخت از میوه اش بخورد و ملکی کرد آن بفروشند ۴ باید که صاحب طالع عزیمی منحوس نباشد که درخت را بر
شاخ زند ۵ باید که خداوند خانه ماه معروف باشد که ثمرش رسته و درخت را اخلال رسد ۶ حذر کنند از کوکبیات و سقوط صاحب طالع
از طالع که صاحبش از آن درخت بر نخورد ۷ حذر کنند از نظر مریخ بطالع یا بدوم او باشد که [illegible] ابنیه بود ۵ تخم
افکندن باید دانست که تخم به قوه درخت است و تخم افکندن [illegible] و در روییدن حادث [illegible]
راست و در درخت [illegible] آوردن هر یک از اینها از شرایط کلیه باشد اما شروط جزئیه ده است
۱ باید که طالع برج [illegible] بود و [illegible] بهتر ۲ باید که خداوند طالع در برج منقلب بود ۳ باید که صاحب طالع بری باشد
از نحوس و ناظر بود بطالع و [illegible] خداوند خانه خویش ۴ باید که ماه در برج منقلب باشد خصوصا سرطان و در حمل [illegible] نیکو بود ۵
باید که قمر زاید بود در عدد [illegible] ۶ باید که قمر از تحت الشعاع بیرون بود و از مناحس سلیم باشد ۷ باید که رابع و خداوندش مسعود
باشند ۸ باید که صاحب طالع زاید النور باشد ناظر بطالع ۹ اگر ریاحین و بقول بکارد باید که قمر در حوت باشد متصل
بزهره تا [illegible] و در احتیاط [illegible] و معصفر [illegible] رعایت باید کرد ۱۰ اگر
قمر در بروج [illegible] باشد و [illegible] سعد متصل [illegible] بر آید اما [illegible] متوسط بود و اگر در برج آبی بود زود بر آید
و بهتر [illegible] و محذورات وی چهار است ۱ آنکه باید که قمر ناقص النور باشد که آن تخم [illegible] و در این [illegible] اگر
قمر [illegible] نقصان باشد [illegible] تخم [illegible] خداوند کشت رسد ۲ آنکه باید که کوکبی نحس بطالع نظر باشد
و صاحب [illegible] آن زرع را آفت رسد ۳ آنکه باید که قمر بزحل متصل بود بنظر عداوت [illegible] اندک [illegible] ۴
آنکه باید که قمر در برج [illegible] ۶ تخم [illegible] شروطات وی پنج است ۱ باید که ماه
در بروج کثیرة الاولاد باشد [illegible] ۲ باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد
۳ باید که صاحب طالع نیکو حال باشد و بطالع ناظر ۴ باید که سعدی در رابع باشد یا در خامس ۵ باید که صاحب خامس را با [illegible]
اتصال قوی بود و اگر خداوند [illegible] نیز نظر مودت کرد غایت کار باشد و محذورات وی دو است ۱ آنکه باید که نحسی در طالع
باشد یا در وتدی خصوصا در وتد الارض ۲ آنکه باید که قمر تحت الشعاع و در طریقه محترقه نزدیک بست ۷ باجاره دادن زمینها
شروطات وی هشت است ۱ باید که طالع مسعود باشد چه آن دلیل موجر است و ماه دلیل مستاجر و وسط السماء دلیل بدل اجارت
دهنده و [illegible] دلیل عاقبت [illegible] اگر طالع قوی حال باشد اجاره دهنده را نفع تمام رسد و اگر طالع منحوس باشد پشیمانی
آورد و سرانجام [illegible] ۲ باید که ماه منصرف باشد از سعدی و متصل بسعدی که آن برج سعد [illegible] ناظر باشند
و نظر مودت او [illegible] ۳ باید که قمر [illegible] باشد و در بروج [illegible] تا اجاره ستاننده منتفع گردد ۴ باید که ماه [illegible]
خانه [illegible] ناظر باشد ۵ باید که خداوند خانه ماه از مناحس [illegible] باشد ۶ باید که اوتاد بسعود مزین باشند خصوصا وسط السما

تا [illegible]

۷ باید که خداوند طالع [illegible] بامقارن صاحب [illegible] باشد و سعدی بدین نظر بود ۳

تا مستاجره بانفع و دولتمند باشد و کار بر مراد رود و مستاجر [illegible] و در ادای بدل اجاره [illegible] ورزد ۸
اگر رابع قوی باشد و خداوندش نیکو حال و بطالع ناظر آن اجاره مبارک آید و محذورات اضداد اینها باشد
۹ دفین نهادن شروطات وی هفت است ۱ باید که قمر تحت الشعاع باشد تا آن سر پنهان ماند ۲
باید که طالع و خداوندش برج مسعود باشند ۳ باید که قمر با خداوند طالع ناظر بود بنظر مودت ۴ باید که خداوند عاشر [illegible]
برج ساقط باشند از [illegible] ۵ باید که صاحب طالع قوی باشد و مسعود و متصل بخداوند طالع باتصال محمود [illegible]
طالع نحوس ۶ باید که قمر در بروج منقلبه باشد و اگر در تثلیث زحل بود نیکو آید ۷ باید که خداوند بیت المال [illegible] بود و اگر
در وتد الارض باشد بهتر و محذورات وی دو است ۱ باید که قمر و خداوند خانه او و خداوند طالع [illegible] نحوس
باشند ۲ آنکه باید که قمر در عقرب [illegible] باشد که [illegible] ۱۰ دفینه بیرون آوردن شروطات وی [illegible] است
۱ باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند بدلیل دفین پیوسته بود بمودت ۲ باید که سعدین در اوتاد باشند ۳ باید که
صاحب ساعت نیز بدلیل دفین باتصال قبول و محذورات وی بودن نحسین است در اوتاد که موجب تباهی [illegible]
باید آید ۱۱ ودیعت نهادن و امانت سپردن شروطات وی دو است ۱ باید که قمر یکی از سعدین یا عطارد مسعود
متصل باشد ۲ در تحفه آورده است که قمر در بروج منقلبه و در دلو نیز جایز است و محذورات وی خلاف اینها بود
دیگر احتراز باید کرد از ضعف مشتری که او دلیل امانت است و اگر [illegible] در آن باب قصوری [illegible]
۱۲ ناو دوانیدن و کشتی ساختن شروطات وی چهار است ۱ باید که قمر در بروج [illegible] باشد ۲ باید که طالع
نیز یکی از این بروج بود ۳ باید که سعدین بطالع ناظر باشند ۴ باید که روی ناو [illegible] جانب مشرق و شمال [illegible]
و این [illegible] ملاحظه ندارد [illegible] اختیارات [illegible] گفته اند و به تجربه معلوم [illegible]
اندک [illegible] باشد [illegible] و محذورات وی آن است که [illegible] روی ناو [illegible] و آب [illegible]
[illegible] که ناو دوانیده بود ۱۳ [illegible] مباشرت شروطات وی هفت است ۱ باید که قمر در [illegible]
[illegible] ۲ [illegible] قمر متصل [illegible] زهره [illegible]
[illegible] شهوت ۳ باید که ماه ناظر بود [illegible] ۴ [illegible]
[illegible] ۵ اگر [illegible] متصل باشد [illegible]
لذت ۶ اگر خواهد که فرزند [illegible] باید که قمر در بروج عقیم باشد که آن [illegible] و طالع نیز برج عقیم باید
و قمر از سعدین ساقط ۷ اگر [illegible] خصوصا نظر مشتری نیکو [illegible]
[illegible] زن را لذت [illegible] و محذورات وی دو چیز است ۱ آنکه باید که قمر بزحل متصل باشد که [illegible]

دلالت کند بر حسن و لطف طالع ۲ نباید که زحل در سابع باشد که آن دلیل بیماری و خلل بود ۷ طلب فرزند کردن شروط آن دو
شرط نزدیک است ۱ باید که قمر در برجی کثیر الاولاد بود چون سرطان و عقرب و حوت ۲ باید که طالع وقت نیز یکی از این بروج بود ۳ باید
که قمر یا طالع ناظر بود مشتری را ۴ مقترن باشد که قمر از سعدی منصرف بود و بسعدی متصل ۵ باید که سعدی در طالع یا وسط السماء یا [illegible]
الرجا بود ۶ باید که قمر صاحب خامس یا صاحب طالع را ناظر بود به مودت ۷ باید که صاحب خامس طالع را نگرد به مودت ۸ باید که قمر در [illegible]
و صاحب خانه پنجم وی ناظر ۹ صاحب [illegible] کفایت کند به اقتران آنکه آفتاب [illegible] باید در [illegible] بود ۱۰ اگر فرزند مذکر خواهد
باید که قمر در برجی مذکر بود و در نشانه شرق و خداوند طالع و صاحب بیت قمر و خداوند خامس در بروج یا ارباع مذکره باشند و اگر انثی خواهد
این دلایل در بروج یا ارباع مؤنثه باید ۱۱ باید که در طلب [illegible] ساعات مؤنثه [illegible] باشد و در طلب [illegible]
عدد آن [illegible] بود ۱۲ طلب ذکور باید که در طالع اول [illegible] که شمس [illegible] و در وقت نطفه [illegible] کرده و در طلب اناث
باید که در طالع [illegible] باشد ۱۳ در طلب تعیین خداوند ساعت کوکبی مذکر باید در برج مذکر و در مذکر و در طلب اناث برعکس
۱۴ باید که خداوند خامس [illegible] باشد و نیکو حال ۱۵ باید که طالع برجی مستقیم الطلوع باشد ۱۶ باید که قمر از احتراق و [illegible]
وی [illegible] ۱ آنکه قمر در [illegible] منحرفه نباشد ۲ نباید که خداوند طالع در [illegible] و خامس بود ۳ بهتر [illegible] رجعت احتراق
و [illegible] صاحب خامس ۴ حذر کند از [illegible] زهره که دلیل [illegible] باشد ۸ بیرون آوردن طفل از رحم شروط آن
[illegible] است ۱ باید که ماه ناقص النور باشد ۲ باید که قمر زهره و مشتری را ناظر بود نظر مودت و تربیع نیز جایز باشد ۳ مقترن باشد که قمر
[illegible] باشد ۴ باید که خداوند طالع و قمر در بروج مؤنثه مستوی الطلوع باشند ۵ باید که طالع برجی از این بروج باشد و سعدی
وی ناظر و محذورات اضداد شروط است ۹ [illegible] دادن کودک شروط آن چهار است ۱ باید که ماه از نحوس
بری [illegible] ۲ باید که زهره مستقیم السیر باشد ۳ باید که قمر [illegible] متصل باشد ۴ باید که زهره در فلک [illegible]
و محذورات وی رجعت و احتراق زهره است ۱۰ فرزند [illegible] شروط آن شش است ۱ باید که طالع وقت جوزا
باشد یا سنبله یا اوایل قوس ۲ باید که طالع و صاحبش مسعود باشند که آن دلیل حسن تربیت بود ۳ باید که قمر از مناحس [illegible] باشد
که آن دلیل [illegible] طفل کند ۴ باید که صاحب خانه [illegible] متصل بود ۵ باید که مشتری [illegible] ناظر باشند [illegible]
تا مولود [illegible] تمام یابد ۶ باید که قمر بین السعدین باشد [illegible] و محذورات وی [illegible] است ۱ آنکه
[illegible] ۲ آنکه [illegible] ۳ حذر کند [illegible] ۴ [illegible] که زهره و قمر
از طالع ساقط باشند [illegible] ۵ نباید که صاحب [illegible] طالع ساقط [illegible]
[illegible] ۱۱ [illegible] شروط آن [illegible] است ۱ باید که ماه [illegible] درجه [illegible]
درجه

درجه گفته اند ۲ باید که ماه متصل باشد بخداوند خانه خویش و بخداوند طالع و در کتاب تحفة الملوک آورده است که درین اختیار باید که قمر خداوند
خانه [illegible] باشد [illegible] خداوند خانه [illegible] ۳ باید که خداوند خانه ماه با صاحب طالع
در برج ارضی باشند و [illegible] ۴ باید که طالع یکی از [illegible] باشد ۵ باید که ماه در برج آبی بود مسعود [illegible]
اضداد این [illegible] باشد و دیگر آنکه گفته است باید که طالع خانه زهره بود که آن دلالت کند بر آنکه [illegible]
باز نگیرد ۱۲ [illegible] شروط آن پنج است ۱ باید که ماه در برج مسعود باشد و بعضی گفته اند در حمل و ثور و
سرطان و میزان [illegible] و در جوزا و سنبله و حوت [illegible] ۲ باید که قمر [illegible] بین السعدین باشد ۳ باید که طالع و اوتاد از نظر
[illegible] باشند ۴ باید که قمر در [illegible] ۵ باید که مشتری بر طالع یا از سعدین باشد و محذورات وی [illegible] است ۱ آنکه
خداوند ثامن و سادس و ثانی عشر بطالع ناظر باشند یا در یکی از اوتاد بود ۲ نباید که قمر و خداوند طالع را با صاحب ثامن [illegible]
و ثانی عشر نظر بود [illegible] ۱۳ [illegible] طفل کردن [illegible] تمام رسد [illegible]
کردن [illegible] و در این اختیار چاره نیست از احتیاط تمام کردن [illegible] و پوشیدن [illegible]
در این باب باید که زهره [illegible] باشد که کوکب زینت است [illegible] و باید که ماه [illegible]
و [illegible] گفته اند که [illegible]
تمام [illegible]
[illegible] بیرون کرده [illegible]
[illegible] و در شرح کلمات بطلمیوس [illegible]
[illegible] الملابس الجدد مکروه عملها واستعمالها والقمر فی الاسد اعظم اذا کان منحوسا او علی مقابلة الشمس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم احمد [illegible] در شرح [illegible]
[illegible]
[illegible] و از سبب

بیع سیع در سه کرده و نیز باید جامه وارده ودنش منقوص در مانده بود از آنکه بعد دلیل دل است و حکیم اسمعیل بارزی آورده است که در
حدود ری و بیم که بزرگان از نزدیکان قمر یکی قبای بخشید و یکی را کلاهی و یکی را موزه و در سه روزی بپوشیدند که ماه در سه
و آن روز احتراق زحل در سد و ماه در محاق آن در سه بخیر کردند که روزی بغایت منحوس است و آنکه کلاه و موزه داشت بدیگری بخشید
و آنکس که قبا داشت آن را در بر کرد و پس از آن روز چند بپوشید پس آنکس که کلاه پوشیده بود چهل روز بیمار شد و عاقبت
از آن مرض شفا یافت و آنکس که موزه پوشیده بود بعد سه روز بیمار شد و تا روز بیست رسید و آنکس که قبا پوشیده بود هفتاد روز بیمار
کشید و او را از ری ابعد نقل بردند بگیر روز بدبر بعد شفا یافت و در تمامی خطا ناکرده که سبب نکس وسیم روز هلاک گشت
و نقل چنان مبالغه کرده که از آن مرض را انکه هیچ سبب نبود که او دیگر باره مراجعت کرد و جامه پوشید و غرض از این حکایت آن است که
مراجعت با آن لباس نیز از جمله اولیات است و بزعم بعضی از حکما گفته اند اعتماد در بریدن و پوشیدن جامه به منازل قمر است و در بعضی
منازل که از بریدن و پوشیدن منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت شده در آن باب خطا کثیر مبالغه دارد و اعتبار بیشتر منازل
را ابعد از این تفصیل ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی اما چند حکم جامه پوشیدن و بریدن و ما به الکفن در ساعتها کنند و بدینها
اجابت خواهد رفت و آنچه حکما از جزئیات در این باب شرط کرده اند هفده است ۱ باید که قمر در بروج منقلب نباشد الا جدی که
در وی نکوهیده بود و در رأس جدی نیز نیست به تخصیص که بغایت پسندیده بود ۲ باید که خداوند ساعت ناقص التسیر نباشد
و منحوس در جنوب ۳ باید که ماه زائد النور و الحساب بود ۴ باید که قابل تدبیر ماه ساقط و ضعیف نبود ۵ باید که قمر متصل باشد بزهره
و اگر اتصال صورت بسته اول بود ۶ باید که بریدن و پوشیدن در ساعت سعود اتفاق افتد و اگر آن ساعت مشتری بود جامه بزرگانه
و در ساعت زهره بنات بازی و فرحی کند و در ساعت عطارد مسعود نیز نیکو باشد اما اگر ساعت شمس بود باید که سعدی در طالع وقت
موجب شرف و بزرگی گردد و اگر ساعت قمر بود باید که قمر بسعدی متصل باشد تا اگری و شادی ماه و شتر آید ۷ اگر بحس متصل بود باید ۸ باید
که سعدی در طالع مسعود وقت بود و زهره بهتر ۹ اگر ماه بنحس سعد که در طالع مسعود باشد که اختیار در غایت قوی بود ۱۰ باید که زهره
قوی حال مستقیم بود ۱۱ اقوی بود در نکبت آورده است که در این اختیار طالع وقت و ماه دوم باید که مسعود باشد ۱۲ باید که ماه از کواکب
قوی نیز ناظر بود ۱۳ باید که خداوند خانه ماه قوی بود و از کوکب متیرا و مسعود ناظر ۱۴ باید که طالع برای ثابت بود یا اول برج و قمر نیز در برج
موضع معتدل بود و در آخر دوازده اول نور منیر بود اداشته اند چنانچه حکیم ابا جعفری گوید که آنچه نقل کرده اند که قمر در برج منقلب باید مگر
چند است در برج منقلب که جز ماه در وی باشد خلعت پوشیدن بغایت محمود بود و ماه در اول نور که برج ثابت است جامه
پوشیدن بغایت محمود است و بازگو هم خوبیان و در برج و برج اسد نیز مزیدی حکمت ۱۴ باید که ماه نکوکی متصل نبود که صاحب
طالع از او منصرف شود و از کوکبی منصرف نبود که صاحب طالع بدو متصل بود ۱۵ باید که صاحب طالع مسعود بود و در موضع نیکو
و ناظر بطالع و مسعود و آنچه از وی احتراز لازم دانسته اند هشت چیز است ۱ آنکه ماه در برج ثابته باشد و تباه ترین به اسد است
چنانچه

چنانچه سبی ذکر یافت ۲ آنست باید که قمر مقارن کوکب باشد یا مقابله و تربیع انست که اندلیل نامرادی باشد در وقت استعمال
جامه از مقتضای طبیعت آنکس خصوصا که قمر در بروج ثابت باشد ۳ حذر کنند از مقارنه و مقابله آفتاب که آن دلالت کند بر آنکه
جامه با رنج و ملال کهنه شود و نامرادی بود از جهت ملوک و سلاطین ۴ بپرهیز از ساعت زحل که جامه زود چرکین گردد و تا آنکه جامه دار
غمگین و دژم باشد ۵ حذر کنند از ساعت مریخ که جامه زود بدرد و از سلاح یا از خطر رسد و یا آنکه قمر در طریقه
محترقه باشد از آنکه از زدی بکوشش منوز است ۷ بطلمیوس گوید حذر کن از پوشیدن جامه وقتی که قمر در برج آتشی باشد و برج
نحس نیز است ۸ حذر کنند از آنکه ماه ساقط باشد و ضعیف که قصوری تمام بدید آید سبب جهانی رفتن شروطات ثبت ۳ ۱ باید که ماه متصل بود و مجانات سعدین خاصه بنظر مودت ۴
۲ باید که قمر عطارد ناظر باشد تا در آن مجلس سخن از آداب و حکمت و شعر و لطیفه گذرد و خوردنی بسیار در نوع بهشی آید ۳ اگر قمر بزهره متصل
باشد یا بود اتصال عطارد و در آن مجلس با قوی و دانا و تازه روی و اهل نکته و سیر و دولت وقت اهل ایشان ملاقات کند ۴ اگر قمر با وجه
نظر عطارد و مشتری بود خیر در مجلس با فقها و ادبا و اهل ادب و مانند اهل اصحاب نماید ۵ باید که عطارد خوش بود متصل
مشتری تا کار برادر رود ۶ اگر عطارد مسعود زهره ناظر باشد در آن قضیات لطف ورزد و مع قاعده به بنا باید ۷ باید که قمر
در بروج ذو جسدین باشد تا امتزاج نیکو دست دهد ۸ باید که از نوابت آنها که بمزاج زهره و عطارد روند در برج ارتفاع باشند با سهم الشجاعة
و صاحبش با ماه و آستارکان سیار که بدو منسوب اوقع و درفه ونانک نیز در سعادت بعزیز باید و نام نیکو حاصل آید و محذورات وی
چهار چیز است ۱ آنست باید که ماه و عطارد در برج منقلب باشند خصوصا بنظر عداوت که در آن مجلس جنگ و خلاف بمیان آید و طمع جاه ناسارگار
پیش آید و بدنامی و دولت بعضی چاره یکند ۲ روا نبود که قمر با عطارد بزحل اتصال کند که در آنجا با قوی دون و حقیر ملاقات کنند و سخنان رکیک
و دلگیر شنوده و موجب سامت گردد ۳ آنست باید که کوکب از اطرف هر دو نحس بود که مجلس نیز بر او گذرد ۴ حذر کنند از آنکه طالع وقت عقرب باشد
که در مجلس خلافت بدید آید و بعضی نانقض گردد ۳۰ سوم حرف با حشم یا آنکه عطارد دلیل بازی نالست نیک است باید که رعایت حال او
بکنند و طالع و صاحبش دلیل ابتدا کننده بود و سابع و صاحبش دلیل حریف و ماه دلیل کثرت و مشتری و آفتاب دلیل بهتر لعبها
کدام از این دلیل که مسعود قوی باشد صاحب آن دلیر برده و هر کدام ضعیف و نحس باشد صاحبش بازد و در لطافت التعلیم میباورد که کیا از روی
درس آن است که میگوید از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرف است و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو هبوط از ده عقرب تا ده
دلو غریب دوازده دلو تا ده ثور ثابت الحظ برج و در بیتی اشتین در برج ها باشد اهل آن برج در حرب غالب آیند برای آنکه مریخ ثابت ثابت باشد
چنانچه اگر قمر در برج مقابل باشد غالب آید سبب لطافت این صدرگاه اصطلاحات در این باب فاعل نماید و آن اشرف و لطافت دیگر
حیث ثالث است ۱ باید که در طالع سعدی باشد تا کار بر مراد رود ۲ باید که صاحب طالع در این تعلیم بود تا آغاز کننده پیروز ۳ باید که در
سابع نحسی بود تا آغاز کننده غالب گردد ۴ اگر ماه متصل باشد بسعدی آنکه آغاز کند غالب شود و اگر متصل باشد بنحسی آنکه ابتدا
بازد مغلوب شود ۵ اگر قمر با مه که برج یوسف برابر باشد خداوند سابع و طالع هر دو مرد در وسط السماء باشند ۶ اگر ماه و عطارد در برج

صاحب بشند و نقصان پر از است باشند و وفا نکنند ۷ قمر را گویند در آن برج که جانب بود از شمال و جنوب و اگر چنان اتفاق
افتد که در جانب نوعی بر جهات اربعه چنانچه ماه در برج حمل باشد [illegible] میل شرقی است در جانب مشرق نشسته [illegible] بر این قیاس هم نیکو بود ۸
باید دانست که مشرق باد شمال بود و مغرب [illegible] جنوب [illegible] ملاحظه این جهات کنند تا غالب آید ۹ باید که برج و در آن جانب
بود که مضاف [illegible] آغاز کننده تا غلبه کنند ۱۰ اگر صاحب طالع [illegible] کند و صاحب سابع [illegible] غلبه در جانب آغاز کننده بود ۱۱ اگر صاحب
طالع و سابع مقارن باشند در بیت [illegible] در طالع بود [illegible] ایشان برابر برخیزند ۱۲ اگر خداوند طالع و سابع [illegible]
در طالع [illegible] باشند [illegible] باشند ۱۳ اگر طالع برج ذوجسدین باشد و خداوند طالع نیز
در برج [illegible] باشد [illegible] کنند و وفا [illegible] ۱۴ باید که قمر در برج منقلب باشد [illegible]
۱۵ باید که قمر متصل بزهره یا عطارد [illegible] ۱۶ باید که طالع برج [illegible] عطارد [illegible]
ناظر باشد [illegible] ۱۷ باید که قمر زاید النور و العدد باشد ۱۸ اگر خواهد که بازی دیگر [illegible] طالع برج ثابت کنند [illegible] منقلب بود
بازی [illegible] ۱۹ اگر قمر متصل بود بزهره و عطارد مسعود باشد و [illegible] مشتری در طالع باشد آغاز کننده ببرد ۲۰ اگر ماه از
عطارد منصرف باشد و بصاحب طالع متصل [illegible] کسی که آغاز کننده [illegible] تعلیم دهد [illegible]
از عطارد [illegible] صاحب سابع متصل [illegible] دلالت کند بر خصومت کسی که با آغاز کننده خصومت کند [illegible]
۲۱ اگر طالع [illegible] باشد و قمر [illegible] ۲۲ اعظم شرایط درین باب آن است که
عطارد مسعود باشد و بطالع و صاحبش ناظر و آفتاب و با مشتری [illegible] متصل [illegible] ۱
[illegible] باید که خداوند طالع و سابع [illegible] ۲ باید که صاحب سابع ساقط بود [illegible]
بلکه باید که [illegible] باشد در شمال ۳ [illegible] باید که صاحب طالع و سابع در وسط السما بود عطارد در طالع بود [illegible]
مباحثه [illegible] ۴ [illegible] باید که [illegible] خداوند سابع و طالع در [illegible] در طالع بود [illegible]
گویند [illegible] کننده ۵ [illegible] باید که [illegible] زحل در طالع [illegible] ۶
[illegible] که قمر در [illegible] متصل بزحل ۷ حذر کنند از آنکه قمر در طالع باشد که هر که آغاز کند [illegible]
مصر [illegible] شرایط [illegible] ۱ آنکه
باید که قمر از عطارد منصرف بود [illegible] متصل [illegible] ۲ باید که زحل مسعود [illegible]
و طالع و صاحب طالع ناظر و آفتاب با مشتری [illegible] صاحب [illegible] زحل [illegible] عطارد [illegible]
[illegible] عطارد [illegible] ماه مسعود باید [illegible] آغاز کننده [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] جهت [illegible] شروطات [illegible] ۱ اگر [illegible]

باید

باید [illegible] باید که طالع و جای ماه برج منقلب [illegible] طالع [illegible] باید [illegible]
[illegible] قمر [illegible] طالع و موضع قمر [illegible] باید [illegible]
اختیار قمر در برج منقلب باید متصل بسعدی و اگر طالع برج ذوجسدین کنند بهتر باشد [illegible]
[illegible] زیاده شود ۲ باید که ماه متصل باشد بکوکبی مستقیم [illegible] بهتر آنکه کوکب سعد باشد [illegible] و صاعد [illegible]
در [illegible] ۳ باید که [illegible] باشند [illegible] ۴ باید که [illegible] صاحب [illegible]
باشند از [illegible] ۵ باید که صاحب [illegible] با صاحب طالع و خداوند [illegible] باشند ۶ اگر صاحب طالع در [illegible]
[illegible] نیکو بود ۷ صاحب [illegible] گوید [illegible] قمر در طالع وقت روا باشد ۸ باید که قمر [illegible] با تثلیث زهره باشد
۹ باید که قمر متصل بود بمشتری [illegible] ۱۰ [illegible] آورده است [illegible]
[illegible] نوع اول باعتبار [illegible]
و نوع ثانی باعتبار [illegible] نوع اول اگر [illegible] باید که قمر [illegible] مسعود بود و اگر [illegible] باید که قمر در
[illegible] باشد [illegible] مسعود بود و اگر [illegible] باید که قمر در وسط السما بود و طالع مسعود باشد [illegible] باید که قمر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] الارض و طالع [illegible] اگر [illegible] باید که زحل در طالع نبود و قمر بزحل متصل نباشد
[illegible] و اگر [illegible] باید که مشتری در طالع باشد و قمر بوی متصل [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] باید که [illegible] در طالع وقت نبود [illegible] متصل [illegible] آفتاب [illegible] باشد باید که زهره
در طالع وقت باشد [illegible] متصل بود [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باشد باید که عطارد در طالع وقت باشد و قمر بوی متصل بود [illegible]
۱ [illegible] باید که ماه بکوکبی [illegible] متصل باشد [illegible] ۲ [illegible] باید که قمر [illegible] ناظر باشد [illegible]
[illegible] ۳ حذر کنند از [illegible] قمر [illegible] ۴ [illegible] باید که [illegible] طالع
برج [illegible] باشد ۵ [illegible] کوکبی [illegible] صاعد باشد [illegible]
[illegible] ۶ [illegible] باید که قمر کوکبی [illegible] مستقیم باشد [illegible]
[illegible] ۷ اگر قمر در [illegible] باشد [illegible] دلیل کند که [illegible]
[illegible] رسد ۸ [illegible] باید که قمر در برج منقلب باشد [illegible]
۹ [illegible] که در وقت [illegible] در [illegible] طالع [illegible] رسد [illegible] جهت [illegible]
شروطات [illegible] ۱ اگر [illegible] باید که طالع وقت [illegible] قمر [illegible] باشد ۲

اگر چهارپایه باشد بجهت نتاج باشد چون طالع و ... سعد طالع و ... کند و قمر را البارکان سعد متصل سازد و محذورات وی آن است که
نشاید که قمر منحوس باشد ناظر زحل که نحس عظیم آرد و برج آتشی بزرگتر بود ع تماشا کردن بوستان و مشروطات وی هفت است ۱
باید که ماه در برج ... باشد ۲ باید که ماه متصل باشد بسعدی و بهتر آنکه زهره باشد زیرا که موافق تماشا و طرب است و ... آنکس
شاد ... باشد ... ۳ باید که قمر از سعدی منصرف باشد و بهتر آنکه آن سعد در طالع بود تا کار بر مراد باشد ۴ اگر ماه در
برج ... باشد و زهره ... باشد در ... که ... باشند که ... نماید ۵ اگر ماه در ... باشد ...
در ... تماشای ... ۶ از برای تماشای ... باید که ماه در برج ... باشد ناظر بزهره و طالع ...
... ۷ از برای تماشای ... که ... باید که قمر در برج آبی باشد و زهره متصل و
محذورات این اختیار دو است ۱ نشاید که ماه با زحل باشد ... که ... دلالت بر ... و ملال است
۲ نشاید که قمر با زحل ... که ... دلالت بر ... کند ع تماشا کردن اسب و مشروطات وی هشت است
۱ باید که طالع برج ارضی باشد ۲ باید که ... باشد چون حمل و ... ۳ باید که ... سعدین
یکی در طالع باشد و دیگر در عاشر ۴ اگر ماه از زهره منصرف باشد ... باشد ... تماشاگاه ...
موافق آید ۵ اگر خواهد که ... باید که طالع برج منقلب باشد ... و حرکت برج منقلب است ...
... باید که طالع برجی ثابت کند و ... ۶ باید که قمر در برج ... طالع ...
... باشد تا ... ۷ باید که مشتری ... باشد در طالع یا ...
... که دلالت بر ... کند ۸ باید که ... تا در ... که ... است ... باشد
محذورات وی سه چیز است ۱ نشاید که ماه در ... باشد که ... ۲ حذر کنند از آنکه ... باید
در طالع ... و زهره در عاشر ... ۳ حذر کنند از ... طالع و سقوط
صاحب ... ع تماشا کردن در آب ... و ...
در ... باید که ...
از مشروطات ... ۱ باید که طالع ... باشد ۲ باید که زهره در طالع ... باشد ...
... ۳ اگر ماه متصل باشد بزهره و زهره در برج ... دلالت کند ... که ...
... ۴ باید که ماه ...
از ... ۵ اگر خواهد که ... باید طالع برجی ثابت ... و ماه ... مقام
سلامت ... و ... آید طالع برج منقلب ... و سعدی
در وی

ورود و ماه در ... باشد ... ع تماشا ... مشروطات وی ...
... مشروطات وی ... است ۱ باید که قمر در برج آبی باشد ... ۲ باید که قمر ... متصل باشد ... ۳
اگر قمر ... اتصال ... ۴ اگر اتصال ماه ...
و طرب ... ۵ اگر شراب برای معالجت کند باید که ماه در برج ... متصل ...
۶ ... که ماه ... ۱ ... باید که قمر ...
... ۲ ...
... ع شراب ... مشروطات وی ... است ۱ باید که ماه
... ۲ باید که مشتری در طالع باشد ... ۳ اگر ماه ...
طالع و در آن وقت شراب خوردن ... ۴ اگر ...
باید که ماه متصل ... ۵ اگر شراب ... باید که ماه ... متصل ... ۶ اگر شراب ...
... باید که ماه ... ۷ اگر شراب ...
... باید که قمر در برج ... باشد متصل ... ۸ ... که قمر ... متصل باشد
... ۹ اگر خواهد که در شراب خوردن ... باید که در
برج ... که قمر ... طالع و عاشر باشد ...
... ۱ ماه در برج
... ۲ ماه در برج آتشی و متصل ... شراب ...
... ع چوگان زدن و مشروطات وی یازده است ۱ باید که ماه در برج منقلب باشد ۲ باید که ماه متصل ...
... ۳ باید که طالع ... برج منقلب باشد ...
... طالع باید که از اول آن برج باشد ... برج منقلب ...
باشد ...
... ۴ باید که ... طالع ... ۵ باید که صاحب
طالع ... ۶ اگر خواهد که غالب شود ... باید ... که ماه در آن جانب ...
... باید که ...
... در ... که قمر در آن ... و غالب ...

با قمر مبکند و اجتناب نیز از میان باید کرد ۷ باید که برج فلکی نباشد و در عقرب بهتر زیرا که او دلیل قوت انسان است ۸ باید که طالع در
مسعود بود تا از بها زیاده نیکو تر نموده کار را سبک تر کرد ۹ باید که خداوند طالع بسعود متصل باشد ۱۰ باید که
طالع و در وهم بسعد باشند هم متصل بسعودی و بری از نحوس ۱۱ باید که قمر با صاحب طالع خصوصا بسعدین باشند تا انکار نیکو به
آید و محذورات وی پنج است ۱ آنک باید که ماه در برج ثابت باشد که آن دلیل ... و کار و در برج ذو جسدین نیز روا
داشته‌اند چه اندلالات برافتان در دو مرکب بود ۲ نباید که ماه متصل بود بهیچ نوع از انواع اتصال که اندلیل بطو...
۳ روا نبود که ماه با خداوند طالع متصل باشند بستاره که اندلیل افتادن از رهب باشد ۴ محمد ایوب گوید که کوکب
در وتد نباشد که این کار را موافق نبود و اثر این سخن بیقین معلوم نیست ۵ عمر فرخان گوید باید که زحل در وتد نباشد خاصه
که تباهی و خلل آورد (عو) طبیعت عطر اعضا شروطات وی شش است ۱ باید که طالع حمل یا ثور باشد ۲ باید که زهره در طالع بود
تا آن طیب نیکو آید ۳ باید که قمر در منطقه آتشی و در ثور نیز جایز است ۴ باید که قمر در با(؟) منطقه متصل زهره تا بسعادت باید و هم
دو بیش لطیف نامع بود و اگر قمر در طالع بود متصل زهره بهیتن خاصیت دهد ۵ اگر آن طیب بمدت بکار دارند بهتر آنکه
قمر در جوزا باشد بعطارد متصل ۶ اگر آن طیب از بهر بخور باشد باید که قمر مقابل برج ... آفتاب بود تا از زمان ... بود ... اثر ...
و محذور وی آن بود که بپرهیزد از ... زحل در طالع که آن طیب تباه آید و بوی متغیر گردد (عح) هدیه فرستادن شروطات
وی هفت است ۱ باید که در وقت هدیه فرستادن قمر در هفتم طالع بود مسعود تا آن هدیه قبول افتد ۲ باید که خداوند خامس نیز در طالع سابع
بود مقبول از خداوند سابع تا آن هدیه بمنت تمام پذیرفته شود ۳ اگر خداوند هفتم در چهارم قمر در هفتم آن هدیه بدلیل قبول افتد و فایده تمام دهد
۳ اگر قمر از ابراج بخداوند سابع نگرد بنظر مودت و خداوند سابع قمر را قابل بود بروح آن هدیه نیک باشد و در دل او ... ۴ اگر خواهد که زیاده
از آنجا بوی مستفیض وی باز رسد باید که طالع برج ذو جسدین کند خصوصا ... ۵ علما هند گفته‌اند هدیه با نزدیک ... آن فرستادن دقیق
بود که خداوند ساعت یکی از سعدین باشند با آفتاب تا مقبول و پسندیده بود ۶ اگر قمر در هفتم طالع بود و خداوند طالع و خداوند هفتم نگرد
آن هدیه بکوشش باید تا بکند و در ... حالی بود ۷ اگر قمر در طالع آن وقت باشد که هدیه میفرستند و از خداوند طالع منصرف بود و خدا... بسته
با نگاه داشتن و دوم بود دلیل کند که هدیه پسر آن هدیه چیزی دیگر زیاده کنند و بزرگ باز فرستند و اگر بپذیرد ... نیکو و با فایده باشد
و محذورات وی آن است که آنست باید که خداوند هفتم راجع باشد و قرب قطبا بقمر در وسط السما متصل بصاحب طالع که آن هدیه ...
نفور و ملال و وحشت پدید آید (عخ) خضاب و زینت کردن شروطات وی ... است ۱ باید که قمر در جوزا و دلو باشد ۲ باید که
ماه بزهره متصل بود و محذور باید کرد از بودن ماه در سرطان و عقرب که ناپسندیده باشد و در بروج دیگر متوسط بود (عط) پیدا
علاج شروطات وی ... است ۱ باید که سعدی در طالع بود تا منفعتی حاصل کرده و اگر طبیب نیکو ظاهر گردد ۲ باید که سعدی
ناظر بود تا بار فرمان برداری نماید و تخلیط نکند ۳ باید که هفتم و صاحبش مسعود باشند یا بسعود آراسته تا بیمار بنور علاج
پذیرد

پذیرد ۴ اگر ساکن نیز صالح الحال باشد یا بسعدی ناظر بود علاج نیک کارگر آید و عاقبت طبیب و هم بیمار بمراد رسند ۵ اگر قمر از سعدی
منصرف بود و بسعدی متصل بیمار و طبیب با یکدیگر راضی باشند ۶ باید که طالع از بروج منقلبه بود ۷ باید که خداوند طالع بسعدی
متصل باشد ۸ باید که ماه در بروج منقلبه باشد تا علت زود زایل گردد و محذورات وی ده است ۱ آنک باید که نحسی در طالع نبود که آن
علاج خطا رود و تباهی آن ظاهر شود ۲ آنک باید که آن بیمار تخلیط کند و فرمان نبرد و کار بر طبیب دشوار گردد ۳ حذر کند از بودن
نحسی در طالع و هفتم که بیمار از بن علت نجات دیگر یابد ۴ بپرهیزد از آنکه نحسی در رابع باشد که بیمار را خطر هلاک بود ۵
نباید که قمر منحوس بود یا متصل بنحوس که طبیب و بیمار با یکدیگر متحیر شوند ۶ روا نبود که طالع وقت منحوس بود خصوصا بقاب(؟)
نحس که بیمار را بلا حاصل باشد ۷ حذر کند از آنکه صاحب هفتم طالع یا صاحب هشتم در طالع که آن بیمار را آفت رسد ۸ ماه در طالع
وقت دارو خوردن آنک باید که علت و درد پدید آید و گفته‌اند مریخ و ذنب نیز شاید ۹ بپرهیزد از آنکه خداوند طالع محترق
باشد یا در بیت بد و ناظر ۱۰ احتراز باید کرد از بودن صاحب طالع در ششم یا صاحب هشتم در طالع که آن دلالت بر بیمار ...
رنج کند (ف) علاج اعضا شروطات وی شش است ۱ هرگاه که عضوی را علاج خواهد کرد باید اندک آن عضو از منسوب
کدام برج است باید که ماه در آن برج باشد مسعود و کوکب ذوجسدین از نحوس و این قول اصحاب حکیم سنجری و امام ابن الرازی است
و بعضی بر آنند که ماه در آن برج نباشد و این قول خالی از ضعفی نیست بس ... آنکه اگر در آن برج باشد البته مسعود بود ۲ اگر
علاج سینه با بالا خواهد کرد از سر و آن از فرق بود تا ناف باید که قمر در ربع ... وتد السما و وتد الارض بود که اجزا را صحت علیا
خوانند و اگر علاج سینه زیر بن خواهد کرد باید که قمر در صحت سفلی باشد ۳ اگر مقصود از معالجه نقصان جزوی است از بدن
یا استفراغ خلطی باید که ماه ناقص النور بود ۴ شرط اعظم درین باب آنست که در طالع وقت سعدی باشد تا نفع حاصل
آید ۵ باید که قمر زاید العدد باشد تا انگاه رنج او برآید و نفعی باهم رسد ۶ باید که هفتم و صاحبش با سعود باشد و از
صاحب طالع با نصیب که اینها معالجه بطریق احسن وجه کرده و محذورات این دو شروطات بود (فا) علاج جنان
اصل شروطات وی پنج است ۱ باید دید که این علت از دلالات کدام کوکب است اگر مریخ دلیل جنان بیمار باشد در آن وقت
علاج باید کرد که مشتری در وتد باشد و اگر زحل دلیل بود آفتاب ... در وتد با مثلثه باید گرفت و اگر عطارد دلیل بود ...
در وتد باید و اگر قمر دلیل بود که ماه در مقابله خداوند آن برج بود که ماه در روی بود باشد در وقت استعلاج ۲ باید که ماه از
کوکب خالی باشد ۳ باید که قمر بسعود متصل باشد یا بطالع رد سعود و این بهتر باشد ۴ باید که سعدی در طالع بود و سعدی در رابع
۵ باید که ششم و صاحبش را مصلح آورد و محذورات وی نیز پنج است ۱ آنک باید که ماه در هبوط باشد یا در وبال مرجح
تحرز که کار بیمار زار گردد ۲ نباید که قمر در مقابله خداوند ششم یا هشتم باشد ۳ روا نبود که ماه با آفتاب مقارنه بود یا در
مقابله و تربیع وی باشد ۴ حذر کند از آنکه میان قمر و اوج او کمتر از دوازده درجه باشد ۵ اگر نحسی دلیل مرض باشد

نشاید کرد وقت صلاح در وقتی باشد که زیان رسد فصل علاج بیماریهای قدیم مشروطات وی سه است ۱ باید که ماه در برج منقلب
وی باشد ۲ باید که قمر از کواکب نحس پاک باشد ۳ باید که سعدین در اوتاد ماه باشند تا مرض معاودت نکند و احتراز باید کرد از اتصال ماه
بزحل که آن سبب درازی مرض است فصل علاج درد دست و پای از وجع مفاصل و غیره مشروطات وی پنج است ۱ باید که طالع حمل
باشد یا دلو یا حوت ۲ باید که قمر در یکی از این بروج باشد ۳ باید که کواکب از قمر ساقط باشند ۴ باید که ماه بسعود متصل باشد ۵ اگر این علاج
بمسهل خواهد کرد باید که مریخ منظور شود یا بتثلیث بقمر نگرد تا بقوت حرارت او دارو باطراف رسد و فایده دهد و محذورات
خلاف مشروطات است فصل در ادویه مسهل خوردن دارو خوردن مسهل که علی الاطلاق مزیل حیوانیت و مانع
را نسبت علاج که ازوی صلاح شود مثل سوداء صفرا و بلغم و مانند که مزیل حیوانی که مذکور میگردد اما شرایط
مسهل خوردن سیزده است ۱ باید که طالع وقت برجی آبی باشد ۲ باید که قمر در برج آبی باشد خاصه عقرب و حکیم بطلیموس و اتباع
او برین قول متفق اند و واجب دانسته اند و آورده است که بعضی قمر در برج آبی اتفاقا حصول رطوبات کند و در ابدان حیوانات و حصول
رطوبات دارو مسهل بود تا یکی زیاده شود اندک و سیلان اخلاط آب را منتشر کرده و بعضی گفته اند در برج سرطان جایز است
الاجدی و دلو درمیزان رو اوقات اند که از برج جوزا مسهل است ۳ باید که ماه ناقص النور باشد ۴ باید که قمر بطی السیر
نبود ۵ باید که ماه منحرف باشد از سعدی و متصل بسعدی دیگر ۶ باید که ماه از ذنب بیش از سیزده درجه باشد ۷ باید که قمر
ماه جنوبی باشد ۸ باید که ماه هابط باشد در جنوب تا اخلاط فرود آید ۹ باید که قمر فوق الارض باشد و متصل باشد بستاره تحت الارض که تحت الشعاع
و در رابع نباشد ۱۰ قمر در زلزلت صیانه آورده که باید که قمر متصل باشد بکوکبی سفلی چون زهره و عطارد که کوکب راجع الرقه
باشد تا دارو متوجه اسافل بدن گردد ۱۱ اگر مسهل بجهت علاج امراض دماغ خورد باید که سعدی در آن برج باشد که بجای آنست تا از نفع نظر
دماغی باید نگرد ۱۲ اتصال است که قمر در حد زهره باشد ۱۳ باید که صاحب طالع بکواکب سفلی متصل باشد که آفتاب
ساقط باشد و محذورات وی ده است ۱ باید که قمر در حد باشد که غایب تا ماه باشد و در مستند و جدی نیز نکوست ۲ نشاید
که قمر با زحل بنظر نحس باشد که دارو را باز دارد باید و شاید که علتهای دیگر تولید کند ۳ نشاید که قمر با مریخ پیوندد از نظر عداوت
که درد و ماغه و پیچیدن روده پدید آید و از تثلیث و تسدیس جایز است تا دارو نیک کارگر باشد و هر چند ماه بمریخ نزدیکتر باشد و در زحل
بخلاف این ۴ نشاید که ماه و مشتری مقارن باشند که اثر دارو ضعیف باشد برای آنکه قمر بسبب قوت طبیعی قوت تمام یابد بس
از نوع خیر بسهولت مستفیض نگردد و زهره این فعل نکند چه طبیعت او ترقیق اخلاط و ترتیب آن باشد ۵ نشاید که قمر با آفتاب
ناظر باشد بنظر عداوت که زیان دارد و حرارت و بیوست پدید آید ۶ نشاید که قمر بکوکبی راجع متصل باشد یا بکوکبی که بر وسط
السماء باشد که دارو قصد اعلی بدن کند و قی آرد ۷ حذر کنند از اتصال قمر با صاحب طالع بکوکبی که در عاشر باشد که دارو
بالا کشد و قوت معده گرداند ۸ نشاید که صاحب طالع منحوس و محترق باشد ۹ حذر کنند از آنکه قمر در اوتاد فراافتد و فرود

الاختیار

اسهال نظر قمر بزحل باید که نظر مودت باشد ۲ او مشتری کوکب است باید که ماه کم از مسافت او باشد و نیز مشتری باید که از آنکه قمر بزحل طبیعت است و آن
طبیعت قوی باشد مسهل نیکو کار نکند و اگر ضعیف باشد زیان دارد و در رفع دارد ... بلیکه خلط سودا فرود آورد مشروطات وی سه
است ۱ باید که طالع برج از بروج آبی باشد ۲ باید که جای ماه نیز برج آبی باشد ۳ باید که قمر بسعدی متصل باشد و اگر باشد مشتری باشد و محذورات
وی ... است ۱ نشاید که جای ماه و طالع وقت خاکی باشد که خاک بطبیعت سود است ۲ نشاید که قمر بزحل متصل باشد فصل دارو ... بلیکه صفرا
آورد مشروطات وی سه است ۱ باید که طالع یکی از بروج ناری باشد ۲ باید که قمر بسعدی متصل باشد خاصه بزهره نیکو است و محذورات
وی ... است ۱ نشاید که طالع و خانه ماه بروج آتشی باشد ۲ حذر کنند از آنکه قمر بمریخ یا بآفتاب متصل باشد یا بنظر ... باشد فصل دارو ... بلیکه بلغم
آورد مشروطات وی سه است ۱ باید که طالع بروج آتشی باشد ۲ باید که جای ماه نیز یکی از بروج ناری باشد ۳ باید که قمر متصل باشد با آفتاب یا بزحل
مودت و محذورات وی سه است ۱ نشاید که خانه ماه و طالع برجی آبی باشد ۲ و ... قمر بزهره پیوندد که زیان مند باشد فصل
دارو ... بلیکه اسهال عظیم کند مشروطات وی سه است ۱ باید که قمر متصل باشد بکوکبی که راکب ... بروج ... آمده ۲ باید که ماه ...
پیوندد که در آن وقت مستقیم شده باشد تا عاقبت بعافیت رسانند ۳ باید که قمر بزهره متصل باشد بنظر ... و محذورات وی
دو است ۱ نشاید که ماه متصل باشد بزحل ۲ نشاید که قمر بستاره راجع باز ... تحت الشعاع پیوندد فصل دارو ... بلیکه کار بر بیار کند
مشروطات وی دو است ۱ باید که ماه در بروج ... و جنوبی باشد ۲ باید که قمر ... باشد و خصوصا بنظر مودت و محذورات وی دو است
۱ نشاید که جای ماه و طالع بنظر مودت باشد ۲ باید که قمر بمریخ مسعود باشد یا بمریخ ... سعود و محذورات وی ... است
که جای ماه و طالع برج ثابت باشد نشاید که قمر در طالع باشد که از خوردن دارو فایده نه بیند فصل دارو ... بلیکه اخلاط کم گرده مشروطات
وی سه است ۱ باید که قمر در بروج ثابت باشد ۲ باید که طالع وقت نیز یکی از بروج ثابته باشد ۳ باید که سعود در اوتاد باشند و از ... طالع ...
سعود نیز باشد تا نیکو ... باید کرد از آنکه قمر در ... از اوتاد باشد که ... و ... منفعت نرسد فصل دارو ... بلیکه ...
است سه ... مشروطات وی چهار است ۱ باید که ماه در ... ۲ باید که قمر ناقص النور باشد ۳ باید که ماه و ... بطی السیر باشد ۴ باید که
... از سیزده درجه ... و محذورات وی نیز دو است ۱ نشاید که قمر در دلو ... باشد ۲ نشاید که ماه ... سیر ... باشد
۳ ... که قمر از اتصال منحرف باشد و ... بمقابل ... باشد ۴ حذر کنند از ... قمر با ذنب فصل حقنه کردن مشروطات وی
دو است ۱ باید که قمر در بروج منقلب باشد ۲ باید که طالع وقت نیز برج منقلب باشد و حذر باید کرد از آنکه جای ماه و طالع برج ثابت باشد
فصل مطبوخ خوردن مشروطات وی سه است ۱ باید که طالع و خانه ماه برج آبی باشد ۲ باید که ماه بزهره متصل باشد ۳ باید که در رجم
طالع و جای ماه از بروج منقلب باشد و محذورات وی هم سه است ۱ نشاید که طالع و جای ماه برجی خاکی و آتشی باشد ۲ حذر کنند از انکه
ماه با آفتاب یا کواکب نحس ۳ که طالع ماه و خانه وی برج ثابت باشند غایت تا ماه باشد فصل جوارش خوردن مشروطات وی دو است ۱
باید که قمر در خانه مشتری باشد ۲ باید که مشتری با آفتاب متصل باشد باتصال محمود تا نفع آن پدید آید و محذورات وی هم دو است ۱ نشاید

که قمر در منطقه ردی بود ۲ حذر کنند از اتصال قمر به زهره و عطارد صه عزم ... کردن مشروطات وی هشت است ۱ باید که
ماه در حمل باشد از ده و دوازده درجه تا بیست و بعضی در تمام حمل جایز داشته‌اند اگرچه این برج مسطحی است و از ناحیه صعود و علیا که آن را
نصف صاعد گویند ۲ باید که طالع نیز یکی از بروج صاعده باشد ۳ باید که قمر ناقص النور نبود ۴ باید که قمر متصل باشد بطالع و مسعود یا یکی
سعود ۵ باید که ماه زایل باشد و متصل بود به کوکبی صاعد فوق الارض که مسعود بود و اتصال قمر به کوکب علوی نیز پسندیده است ۶ باید که سعدی
در طالع بود ۷ باید که صاحب ... ولی بود ناظر بطالع ۸ ... بطلب ... سرو ... قمر در منطقه ... باید اما ... صعود
به زهره و عطارد مرات وی دو است ۱ آنکه قمر متصل بود به برج ... از ربع ... در حمل باشد که در ... حالت ...
... ۲ آنکه ماه ... راجع بود ... سعد باشد ۳ حذر کنند از طلوع ... صو
دارو ... علت ... مشروطات وی دو است ۱ باید که قمر در ... باشد ۲ باید که ماه به زهره متصل باشد که ...
... مشروطات وی سه است ۱ آنکه قمر در برج ... باشد که ... آن از ... حوت ۲ حذر کنند
از آنکه قمر برج منقلب باشد که ... رسد صر داروی ... مشروطات وی سه است ۱ باید که قمر در
سرطان و ... باشد ۲ باید که طالع یکی از این بروج بود ۳ باید که قمر متصل ... باید که از اتصال قمر ... بروج
صح علاج سفیدی و ورم چشم مشروطات وی ... است ۱ باید که قمر در ... بود ۲ باید که ...
برج ثابت باشد ... و ... ۳ باید که قمر ... ناظر بود ... ۴ باید که در
طالع و ... باشند از کواکب ... ۵ باید که قمر ... ۶ باید که قمر از نظر ... اما نظر
... بود ... سهل ... صط دستکاری ... مشروطات
وی هشت است ۱ باید که قمر زاید النور و ... بود ۲ باید که نحسین از طالع ساقط باشند ۳ باید که صاحب طالع مسعود باشد ۴ باید که
قمر متصل باشد ... سعدی ... که قمر ... در ... باشد ... در طالع ...
صه ... که قمر ... باشد ... سلامت ... ۶ باید که قمر فوق الارض بود ۷ باید
که قمر ... از نظر ... ۸ باید که ... ساقط باشد ...
... از طالع ... مشروطات وی سه چیز است ۱ آنکه قمر ... ۲ حذر کنند
از ... صاحب طالع از طالع و از ... ۳ ... از آنکه قمر در برجی باشد که ... منسوب بود ...
اعضای بدن که قمر ... برج باشد که ... اندام منسوب ... رطوبات بدن
... رطوبات ...
باشد صو حقنه کردن مشروطات وی سه چیز است ۱ باید که طالع ... از بروج ... ۲ باید که قمر در ... باشد ۳

... از ... حذر کنند ... مشروطات وی ... است ۱ ... از اتصال قمر ... ۲ ...
حذر کنند از ... عمل ... قا داغ نهادن مشروطات وی پنج است
۱ باید که قمر در برج آتشی باشد ۲ باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد ۳ باید که قمر ... با آفتاب متصل باشد ... ۴ باید که ...
طالع ... ناظر بود ۵ باید که خداوند خانه ماه متصل باشد ... مشروطات وی دو است ۱ آنکه ... برج آبی باشد
۲ حذر کنند از آنکه ماه در آن برج باشد که منسوب بود ... سعدی در ... ماه بود
جایز باشد قد فصد کردن و ... مشروطات وی ... است ۱ باید که ماه در بروج ثابته باشد ...
در ... ۲ باید که ماه زاید النور ... ۳ ...
۳ باید که قمر در برج ... باشد ۴ باید که طالع برج ... ۵ باید که ماه ... متصل ...
... ۶ باید که سعدی در طالع وقت باشد ...
... مشروطات وی ... است ۱ آنکه ماه در بروج منقلبه ...
... ۲ آنکه ماه و طالع در ... که برودت ...
... ۳ از وقت ...
ساعت ...
... ۴ ... ۵ آنکه ... در طالع وقت
باشد ... ۶ آنکه ماه ...
... ۷ آنکه قمر ...
...
...
... ۸ ... ۹ ...
... ۱۰ آنکه قمر ...
قح حجامت کردن مشروطات وی ... است ۱ باید که خانه ماه و طالع از بروج ...
... ۲ باید که ماه ... متصل باشد ۳ باید که ماه زاید ...
... ۴ باید که ... ۵ ...
... باید که قمر در برج ... ناظر بود

و معرفت اختیارات ... اول آنکه باید که ماه در برج ... [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] باید که ماه ... [illegible]

[illegible]

... فصل ختنه کردن شروط است ... [illegible]

[illegible] باید که ماه متصل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی بنده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی نکاح کردن و قبا[له] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طالع ۵ باید که زهره قوی و خداوند خانه خود متصل باشد و اگر سعد باشد و از نحوس منصرف باشد اگر نحس باشد ۶ باید که ماه و مشتری و زهره بر سر
یک مثلثه باشند و بهتر آنکه در منزل ثابت باشند ۷ باید که ماه در شرف و زهره قوی باشد و در خانهای دو بدن و برج دوی تا آن سهم خیر باشد
۸ باید که مقارن مشتری باشد یا بتثلیث و تسدیس که دلالت بر کثرت خیر کند ۹ باید که قمر مقارن عطارد مسعود باشد یا متصل باشد
که دلالت بر بسیاری فرزند کند ۱۰ باید که آفتاب در طالع و خداوند طالع بود و آن ستاره که قمر از وی منصرف است سلیم باشد از مناحس
که دلیل کار در وی است ۱۱ باید که ماه و زهره و سابع و صاحبش و آن ستاره که قمر از وی متصل است بری باشند از نحوس که این هم دلیل
کار زن است ۱۲ باید که عاشر و خداوندش نیز نیکو باشند که این دلیل است بر معاش ایشان و باید که برج عاشر وسط السما از سعدی
خالی نباشد تا بنیکوی معیشت کنند ۱۳ باید که رابع و صاحبش با طالع آورده و سعدی در وی باشد که دلالت بر عاقبت نیکو
ایشان کند ۱۴ باید که از اصلاح خداوند خانه ماه غافل نشوند که آن نیز دلیل انجام مناکحت است ۱۵ باید که ماه در برجی ثابت باشد
و بهترین ثور است خاصه از ده درجه ثور ثابت است درجه و در اختیارات طبری آورده است که اگر قمر در ثور باشد به خیر باشد
لیکن انتقال از آن که شوهر بر زن مشفق نبود و زن را به شوهر شفقت نباشد و هر یک در اتلاف و اهلاک مال دیگری کوشد و حکیم
کوشیار گوید در اختیار نکاح در برج منقلب باید و در زفاف برج ثابت و بعضی برای عقد نکاح قمر را در سرطان جایز داشته‌اند
و گفته‌اند در اوج غریب اما ابومعشر گفته است که اگر وقت نکاح و بیش غرضت آن دارند که زن ثابت نماند باید برج ثابت
باید و اگر زفاف بود و خواهد که لامحاله زن برج منقلب باید و در جامع شاهی آورده است که در نکاح گرفتن ماه در حمل بد است
و میانه ثور بهتر است چه اول و آخر دلیل فساد حال زن است ۱۶ و نیز اول از جوزا نیکو نیست و نیمه آخر زن در اول بد است و تمام سرطان بد است
و اسد نیک است اما زن و شوهر در اتلاف مال هم کوشند و سنبله زن نوعی دیده و بسنده بد باشد اما زن باکره به بد بود و میزان
نکاح را نیک است اما زفاف ... بد و اول عقرب نیک است و آخر او بد است چه دلالت بر عدم مفارقت و عدم نباه ...
دو قوس میانه بد و گفته‌اند در وقت عروسی ... نیک است و اول و میانه جدی بد است و آخر او بد و اول دلو و آخر نیز شهوت نیکو بود و حوت
نیک است اما زن سلیطه و فرزند کوشنده بود ۱۶ باید که از ثوابت آنچه بر برج مریخ و زحل اند چون ... مشتری و صرفه و قلب الاسد و برج از آنان
باشند با ماه و سهم السعادة ۱۷ باید که صاحب طالع و صاحب سابع ممازج نحو باشد ۱۸ اگر سعدی در هفتم باشد بهتر بود که کار بر
مراد رود ۱۹ باید که دوم و هشتم خداوند ... است و چند اگر تواند اصلاح کند که باعث الا ملک است و دیگری بیت المال مشکوک
۲۰ اگر غرض از این مناکحت طلب فرزند است باید که خامس و خداوندش را نیز اصلاح کند و اگر صاحب پنجم با طالع ناظر است زود
صاحب طالع را در پنجم نهد و اگر در این معنی قدر سهم بود غایت ... و اگر بکثرت فرزند رغبتی صادق است عطارد را مقارن
خامس باید ساخت و باید که بروج مسعود باشند و برجی از بروج کثیر الولد ناظر صاحب طالع ۲۱ باید که قمر زاید باشد و در نور و عدد ۲۲
بهتر آنست که طالع وقت برجی آتشی باشد و ثابت و گفته‌اند منقلب باید و این قول صواب است و بر تقدیر اینکه برج

بد و مسعود زیر تا آنگاه در رعایت نیکو باشند و میان ایشان تفرقه نبود و از مسند بلند بکی باشند ۲۳ باید که قمر زاید باشد در
حساب که آن دلالت بر مزید خیر و برکت کند ۲۴ باید که ساعت نکاح ساعت سعد باشد و خداوند آن قوی باشد ۲۵ باید که بر سر
خانه پنجم باشد که آن دلالت بر بسیاری فرزند کند یا عمر دراز و سال نیک ۲۶ باید که سهم التزویج و سهم الاولاد و سهم الدویس و سهم
السعادة در او دار باشند یا در جای مقبول از خداوند خانه خویش ۲۷ باید که قمر از وی بسعدی بگردد که آن دلالت بر بهتر نشدن
می کنند ۲۸ حکیم ابو المعشر گفته است که اگر در وقت تزویج عطارد مسعود ناظر باشد بهتر بود چه آن دلالت کند بر آنکه زود
فرزندی پدید آید ۲۹ باید که مشتری یا صاحب طالع و صاحب سابع ناظر باشند که دلیل سعادت و عفت و صیانت است و اگر نظر
زهره با ایشان درست و بد غایت کار باشد و محذورات وی آن است ۱ آنکه زهره به نحوس ناظر باشد فی الجمله اگر ...
مع زهره که کوکب جاهست احتراز باید نمود ۲ آنکه ماه از نحوس نگردد خصوصا به نظر تربیع که آن دلیل فرقت و خصومت بود و گفته‌اند
اگر از مقابله نگرد از تربیع نحوس زیانه بود و اگر نظر تثلیث و تسدیس بود بد بود بیاهم ... باشد از تاریخ و بهار ... و بد برگشته بدان
رسد و گفته‌اند اگر ... از مقارنه باشد دلالت بر هلاکت از زن و چون کند خصوصا که قمر در طالع یا عاشر بود ۳ آنکه
قمر در ثور در نیمه اول ... آخر عقرب و ... جدی و تمام دلو باشد و در سنبله زن ... که امکان هلاکت ... بود ۴ آنکه
قمر در نحس از طالع یا در سادس و ثامن که بیم بیشتر باشد ۵ حذر کنند از نحوست قمر در طالع و عاشر که عاقبت آنکار به نهایت الم بود و اگر
نقصان بود از حالت در جه دو را بد ۶ آنکه کسی در طالع بود یا ... صاحب طالع بدتر باشد و ... ۷ آنکه زحل
نحوس متصل بود خصوصا که نظر عداوت که میان ... نزاع دائم باشد ۸ حذر کنند از بودن قمر با ذنب که کار بی مراد نرود ۹ آنکه قمر در حد
نحوس بود ۱۰ آنکه قمر در اجتماع یا استقبال نزدیک بود ۱۱ آنکه ماه مقارن زهره باشد که دلیل بی حرمتی زن بود و در
و در این سخن محل تأمل است ۱۲ آنکه کسی در پنجم باشد که آن دلیل آنکه فرزند بود و بود نحس ... در پنجم بد ترباشد قسم قبالة بر شرائط
و شروط آن و آن است که قمر بسعدی پیوندد از میزان و اگر آن سعد زهره بود بهتر باشد و سعدی نیز در طالع باید و آنکه قمر در پنجم
و هشتم نباشد و با ذنب و زحل بود فصل ... حاجت ملکیه ... در این باب زیاده از ابواب دیگر است و ... اختیارات ... اعتبار مرغ
حامل زینت چه اگر در این باب خلافی واقع شود سبب ... دلالت است و ... قبل از شروع در این باب باید دانست
که طالع دلیل آنکس است که ... خواهد رفت و دوم خانه پایه ... و هفتم دلیل دشمن است و هشتم دلیل ...
مسافر ... مستقر باشد و در این اختیار تأمل کنند و آنرا که قوی باید ساخت و مسعود ... ضعیف و بدحال باید
کرد اینجا ... کار بمراد رود ... اختیار احتیاط ... باید کرد و شرائط تمام بجای باید آورد و از ... احتراز
باید نمود اما شروط آن وی ... است ۱ باید که طالع یکی از ستارگان و خانهای علوی باشد و بهترین خانها ... است بعد
و جهت آنکه ... زهره ... و چند انکه مریخ ... وقت ... زهره ... ضعف ... اختیار ...

این جا زمانه قوة خداوند اختیارست و ضعف خصم او و وجه دوم آنست که برج کوکب عربست ببرد اختیار عرب بر حجه بود و نسبت دارد آن
بود ۲ باید که اگر طالع خانه ها برج باشد برج طالع ناظر بود از تثلیث یا تسدیس ۳ باید که خداوند طالع در طالع یا در وسط السما یا حادی عشر باشد
و اگر نتوانند در رابع یا سابع مقبول و گفته اند در رابع و سابع قوتست بود و این قول بصواب اقربست ۴ گفته اند که ماه در برج آبی سیما [illegible]
و حوت نشاید که چون ماه در برج منقلب باشد و خداوند طالع در برج ثابت یا ذو جسدین و محمد ایوب گوید ماه در سرطان باید به تثلیث مریخ
و مشتری ناظر که بسیار نیکو باشد ۵ باید که خداوند هفتم در طالع یا در عاشر ناظر و یا مقبول باشد و اگر متصل بود بکوکبی ساقط بهتر باشد
۶ باید که خداوند طالع در برجهای مستقیم الطلوع باشد ۷ باید که صاحب طالع بخداوند عاشر متصل بود ۸ باید که خداوند هشتم در زائله بود ۹
باید که نیرین بصاحب طالع ناظر باشند که آن رکنی بزرگست در این اختیار و اگر آن نظر مودت است دلیل ظفر باشد ۱۰ باید که خداوند
طالع مشرقی باشد و بطالع ناظر بنظر مستقیمه که انقلالات بر [illegible] کنند و دلیل باشد بر آنکس باشد که ابتدا کار کرده
کنند ۱۱ باید که ستاره که ماه از وی منصرفست در آن وقت قوی باشد و در وتدها و مستقیم السیر بود که آن معین طالع است ۱۲ باید که
که ماه بدو متصلست ضعیف و صاعد بود و در زائل الوتد که آن [illegible] معین سابع است ۱۳ باید که ماه منصرف باشد از ستاره علوی و
متصل بود بستاره سفلی ۱۴ باید که زهره ناظر باشد بطالع که دلالت او قوی از دلالات خداوند طالع و دیگر دلایل [illegible] ۱۵ باید که
برج در وتد باشد و اگر [illegible] قوی کرده [illegible] حاصل آید ۱۶ باید که طالع از سعدی [illegible] یا صاحب طالع یا سعد بود ۱۷
باید که [illegible] خداوند [illegible] مسعود و قوی باشند ۱۸ [illegible] از آنکه بطالع آرند کواکب عرب را و آن مریخ
و عطارد و ماه و خداوند [illegible] باید که [illegible] ۱۹ باید که سهم السعادة و خداوندش در طالع باشند ۲۰ باید که
صاحب طالع فوق الارض باشد ۲۱ باید که خداوند طالع مستقیم باشند [illegible] ۲۲ باید که صاحب [illegible] مسعود باشد [illegible]
بود که انقلالات [illegible] کنند ۲۳ باید که از ثوابت که بر [illegible] اند چون منکب العنان و شعری یمانیه و قلب الاسد و سماک رامح و نسر
طایر [illegible] ۲۴ باید که سهم الظفر در طالع باشد یا در زائله یا در عاشر
یا در بیت [illegible] ۲۵ باید که برج [illegible] ناظر باشد به تثلیث [illegible] ۲۶ باید که صاحب [illegible] مسعود باشد [illegible]
سالم که آنکه دلالت بر ظفر آغاز کننده حرب دارد ۲۷ اگر خداوند سابع [illegible] متصل باشد دلیل تباهی حال [illegible] ۲۸ باید که
در طالع باشد و صاحب [illegible] زهره در طالع [illegible] که کوکب حربست [illegible] ۲۹ باید که صاحب طالع در برجی
ثابت [illegible] ۳۰ باید که صاحب سابع تحت الارض باشد و در برج منقلب [illegible] ضعیف [illegible]
از کواکب [illegible] ۳۱ باید که خداوند سابع [illegible] باشد و اگر [illegible] دلالت بر ضعف خصم کند ۳۲
باید که از ملاحظه [illegible] غافل نبود [illegible] از ده درجه [illegible] دوازده [illegible] عقرب
[illegible] دوازده عقرب [illegible]

برج [illegible] باشد از [illegible] مطفر [illegible] کشته شود [illegible]
[illegible] ابن حکیم [illegible] ۳۳ باید که طالع آنکس که بحرب میرود اگر برج منقلب
خداوند او در برج ثابت باشد [illegible] ۳۴ باید که [illegible] ماه [illegible] مسعود [illegible]
دلیل عاقبت است ۳۵ [illegible] اگر در سرطان باشد [illegible] تثلیث برج [illegible] مشتری [illegible] ظفر [illegible] ۳۶ [illegible]
اگر [illegible] سرطان و قوس باشد [illegible] ۳۷ اگر خداوند طالع و سابع [illegible]
ناظر باشند [illegible] ۳۸ اگر [illegible] خصم [illegible] باید که ستاره که ماه از وی منصرفست از طالع ساقط باشد
و از کواکب نیز که ماه بوی متصلست و خداوند طالع و سابع از یکدیگر ساقط باشند ۳۹ اگر عطارد [illegible] خصم [illegible]
[illegible] ۴۰ اگر عطارد [illegible] مسعود [illegible] ۴۱ اگر [illegible] دشمن [illegible] وقتی کنند که ماه [illegible]
برج باشد [illegible] ۴۲ اگر عطارد [illegible] برج [illegible] متصل بود [illegible] خصم [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] ۱
[illegible] باید که خداوند طالع در [illegible] سابع باشد ۲ [illegible] باید که خداوند سابع متصل بود بستاره که در وتد باشد ۳ [illegible] اگر خداوند
طالع ساقط باشد از طالع ۴ [illegible] صاحب طالع [illegible] ساقط ۵ [illegible] باید که خداوند طالع محترق باشد ۶ [illegible] باید که صاحب [illegible]
متصل [illegible] خداوند طالع که [illegible] خصم [illegible] ۷ [illegible] باید که خداوند طالع متصل
[illegible] ۸ [illegible] باید که خداوند [illegible] سابع [illegible] ضعیف
[illegible] ۹ [illegible] اگر ماه و خداوند [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] ۱۰ [illegible] باید که زحل در خانه خداوند طالع باشد یا با خداوند طالع [illegible]
[illegible] ۱۱ [illegible] باید که صاحب طالع [illegible] صاحب سابع [illegible] متصل [illegible] خداوند طالع [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] باید که [illegible] مطلوب [illegible] دلالت بر ظفر خصم ۱۳ [illegible] باید که ماه [illegible]
[illegible] ناظر [illegible] عاقبت [illegible] مطلوب کرده ۱۴ [illegible] باید که صاحب [illegible]
سابع [illegible] خصم غالب کرده ۱۵ [illegible] باید که برج [illegible] ناظر باشد [illegible] ۱۶
[illegible] باید که سابع [illegible] خداوند [illegible] خصم [illegible] ۱۷ [illegible] حذر کنند از آنکه سهم [illegible]
در هفتم و هشتم [illegible] دلالت [illegible] ۱۸ [illegible] باید که کواکب حرب [illegible] بسبب [illegible] باشد [illegible]
کرده شده [illegible] باید که ملاحظه کنند و در باب جنگ [illegible] استخراج کرده اند [illegible]
قسمت کرده [illegible] خارج [illegible] اختیار [illegible] بتفصیل [illegible]

لشکر خوبی است قمر **فصل** ساختن و شکستن آلات حرب [illegible] باید که [illegible] لازم باشد [illegible]
ستوده است ۱ باید که قمر در برج منقلب باشد ۲ باید که ماه در برج اسد باشد متصل بسعد [illegible] ۳ باید که [illegible]
[illegible] باید که [illegible] باشند [illegible]
ملاحظه باید نمود **فصل** سلاح خریدن و ساختن [illegible] ۱ باید که مریخ در خانه [illegible] ۲ باید
که قمر با مریخ باشد [illegible] **فصل** [illegible] ۱ [illegible]
آورده است [illegible] ۲ باید که قمر [illegible] ۳ باید که [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل** فرستادن لشکر [illegible]
[illegible] ۱ باید که طالع برج منقلب باشد ۲ باید که [illegible] ۳ باید که [illegible]
[illegible] ۴ باید که [illegible] ۵ باید که قمر مسعود [illegible]
[illegible] **فصل** [illegible] ۱ باید که قمر [illegible]
[illegible] ۲ باید که قمر [illegible] ۳ باید که قمر [illegible] ۴ باید که [illegible]
۵ باید که [illegible] ۶ باید که [illegible]
[illegible] ۷ باید که [illegible] ۸ باید که [illegible]
[illegible] ۹ باید که صاحب [illegible] ۱۰ [illegible] ۱۱ [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۳ باید که [illegible] ۱۴ باید که [illegible]
[illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible] ۱ باید که قمر [illegible]
[illegible] ۲ باید که [illegible] ۳ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل** [illegible]
[illegible] ۱ باید که قمر در برج [illegible] ۲ باید که [illegible]

متصل باشد ۳ باید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد [illegible] ۴ باید که قمر [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] ۵ باید که قمر [illegible] متصل باشد [illegible]
[illegible] ۶ [illegible] ۷ [illegible]
[illegible]
۸ باید که [illegible] ۹ باید که صاحب [illegible] متصل [illegible]
[illegible] ۱ باید که صاحب [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۳ باید که قمر از کوکب ضعیف [illegible] **فصل** [illegible]
[illegible] ۱ باید که قمر [illegible] ۲ باید که ماه متصل [illegible] ۳ باید که قمر [illegible]
[illegible] ۴ [illegible] ۵ باید که قمر [illegible]
[illegible] ۶ باید که [illegible]
[illegible] ۷ باید که صاحب طالع [illegible] ۱ [illegible]
[illegible] ۲ باید که طالع [illegible] ۳ باید که قمر [illegible]
[illegible] ۴ [illegible] ۵ [illegible]
[illegible] ۶ [illegible]
[illegible] **فصل** سفر کردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا دو روز ابتدا کرد چون دو روز دیگر بود خبر گشتن آن گفته شد اگر رجعت در منازل رسیده و مثل این روایات بسیار است حاصل سخن آنکه
درین باب اختیار سفر احتیاط نمودن واجب و لازم است و قبل از شروع در بیان شروط بباید دانست که طالع دلیل حالت
و ابتدای سفر و نهم دلیل مقصد و هشتم دلیل قوام مقصد و چهارم دلیل رجوع از سفر و قمر و عطارد کوکب سفر و مریخ دلیل قطع
طریق در سفر خشکی و زحل دلیل ... در سفر دریا پس در معنی این دلائل تأمل باید نمود و دیگر کواکب مسعود باید
ساخت تا کار بر مراد رود و این ملاحظه از جمله تکلیف نیست اما شروط [illegible] ۱ باید که قمر در برج
ارضی نباشد و اگر منقلب بود تا سفر دراز نشود و در نماند ۲ باید که طالع وقت سفر و ... طالع ... تا مسافر
زود بمقصد رسد و آغاز سفر وقت ... از مسکن اول مفارقت است ۳ باید که سعدی در برج ... دلالت بر سلامت
دگرگون خبر کند اگر در طالع بود در ابتدای سفر فایده رسد و اگر در عاشر بود در میانه سفر و اگر در سابع ... بمقام او
... رجوع رسد و اگر در چهارم باشد وقت معاودت که رو بمنزل آرد ... و در اختیار ... مخصوصه ... است
که اگر در وقت سفر سعدی در طالع باشد که نیک بود ... نقصان ... ۴ باید که صاحب طالع از نظر نحسین ساقط باشد
که در کوکب صاحب طالع مسافر را خاطره عظیم بود چنانچه در اختیار ... آورده که ... در وقت سفر طالع نحس باشد از صاحب
طالع مسعود بود دلالت بر ... کنند و چون طالع سعد باشد و صاحب نحس دلیل بر ... ۵ باید سابع که دلیل مقصد
بسعدی ... بود ۶ باید که صاحب سابع قوی باشد و از کوکب ... ۷ باید که خداوند نهم که بیت سفر است سعدی بود و بهتر آنکه
در طالع باشد و از مناحس سلیم بود ۸ بهتر آن است که ماه در برج طالع باشد و بطلمیوس میگوید چون قمر در برج طالع مسافر کم بود و حاجت او
بشود و راه با سلامت ... دو منزل بسلامت رود ۹ باید که کوکبی از ماه ساقط باشد و از طالع هم و بعضی هم در کتاب ... آورده
که در اختیار سفر چون نظر نحوس بطالع ... ۱۰ باید که ماه بمشتری یا بآفتاب متصل بود ... ۱۱ باید که قمر یا مشتری
ماه قوی بود و در طالع یا وسط السما ... که دلیل است بر حصول مراد ... ۱۲ باید که در اختیار سفر ملوک اصلاح خانه
دهم و خداوند آن بکنند که از نظر ... ۱۳ باید که ماه یا خداوند خانه ... ناظر باشد ۱۴ باید
که خداوند طالع و ... مسعود ... خداوند خانه ماه ... ۱۵ باید که خداوند خانه ماه و ... از مناحس سالم ۱۶ اگر آفتاب ...
مسعود باشد ... دلالت کند ... ۱۷ اگر طالع مسافر معلوم است باید که صاحب طالع وی از کوکب
... باشد ... ۱۸ باید که طالع وقت سفر ... طالع اصل مسافر باشد ... طالع تحویل و ابتدای طالع
اصل ... ۱۹ باید که قمر در ... طالع اصل ... طالع اصل معلوم نباشد
باید که ... ۲۰ باید که قمر ... متصل بسعدی یا در
خانه سعدی ۲۱ اگر ماه زاید النور ... دلالت کند بر زود رسیدن بمقصود و ... جهت ...

ماند

ماند ... ۲۲ باید که عطارد کوکب سفر است در حد خویش باشد متصل بسعدی که دلیل است ... ۲۳ اگر سفر ... باید که دوام
در طالع ... باشد و صاحب ... نظر از تثلیث ... باید ... فوق باید و اگر ... و از دوم ... فقد
رو ... ۲۴ باید که اتصال قمر محمود بود ... صاحب ... و خداوند طالع ... ۲۵ در اختیار سفر سلاطین
باید که در اصلاح ... ۲۶ باید که عطارد در ...
طالع ناظر باشد ... ۲۷ باید که ... مسعود ... باتصال سعود ...
تمام باید ۲۸ باید که در ... در اختیار سفر ملوک در همه ابواب اختیارات
... ۲۹ اگر قمر منحوس است باید که او را
از طالع ساقط ... ۳۰ ... ماه از طالع ساقط ... باید که خداوند طالع با خداوند خانه ماه ... ۳۱ باید که
... ۳۲
... که طالع و هفتم و نهم و ... ۳۳ ... و قوی ... سعد ...
... ۳۴ باید که در اصلاح ... ۳۵ اگر طالع ... سفر ...
معلوم است باید که سعدی ... ۳۶ باید که ... بطالع ناظر باشند
۳۷ اگر سفر ... باید که خداوند ... ساقط باشد ... ۳۸ باید که خداوند
طالع ... ۳۹ باید که صاحب بیت ... ۴۰ ... که ...
... متصل ... باتصال ...
۱ ... باید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد ۲ ... باید که ماه در برج ... عقرب ...
... که اختیار ... باید که ... عقرب ...
... ۳ ... باید که ... ۴ حذر کند ... ماه ...
۵ ... باید که قمر ... ۶ ... باید که عطارد ... مسعود ... ۷ ... باید که ...
... آفتاب ... دلالت کند ... سفر ...
... سعدی ... ۸ ... باید که ...
۹ ... باید که ماه ... متصل ... ۱۰ ... باید که ماه در
... ماه متصل بود بزحل ... ۱۱ حذر کند ... ماه در رابع ...
... ۱۲ ... باید که آفتاب در طالع ... در طالع ...

مسافر باشند و در راه رنجی سخت بوی رسد ۱۳ آنکه باید نحوس از طالع ساقط باشند که دلیل درازی سفر یا موت مسافر است ۱۴
حذر کنند از بودن قمر در طریقهٔ محترقه که دلالت بر قطع و عدم معاودت کند ۱۵ احتراز کنند از مقابلهٔ نحوس با طالع که دلیل بیم بود
۱۶ آنکه باید که صاحب ثانی تحت الارض بود خصوصاً در رابع و خامس و سادس و بعضی برآنند که اگر صاحب طالع باشد تحت الارض جایز است ۱۷
آنکه باید که قمر تحت الارض بود بسیار در رابع چه دلالت [illegible] ۱۸ آنکه باید که خداوند طالع با خداوند خانهٔ قمر مقیم باشد
که عاقبت کار مسافر وضیع بود ۱۹ نباید که ابتدای حرکت بکار زوال و در خانهٔ [illegible] از خانهٔ که از آن مستقیماً فرود ۲۰ آنکه باید که کواکب
نورانی در وتدی از اوتاد طالع باشند که مسافر بمقصد و مقصود برسد ۲۱ قمر [illegible] آنکه باید که قمر در قوس بود که آن موجب شومی کارها
و [illegible] مسافر بود ۲۲ حذر کنند از ضعف [illegible] تا کار مسافر نیکو [illegible] رود و قطع نجوم ۲۳ حذر کنند از نحوست [illegible]
و حد او [illegible] چنانکه در کتاب [illegible] آورده اند که احذر نحوست الثانی و صاحبه للخارج و الثانی و صاحبه
للداخل مراد از خارج مسافرست و از داخل کسیکه دخول بلد یا سکن کند و [illegible] مسافر را دلیل مقصد است و ثانی [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] و طالع دلیل داخل بلد است و ثانی دلیل مال و غذا و منافع او در مسکن [illegible]
سبب نحوست این دو خانه در این دو اختیار حذر باید کرد **فایده** معلوم است [illegible] که از ایام هفته در روزی
حذر باید کرد از سفر بجانبی از جوانب اربعه [illegible] نظم کرده اند و ایراد آن [illegible] از فایده نیست **نظم** سوی مشرق
و شنبه و دوشنبه مرو ای برادر من [illegible] از جنوب آورد کینه روز یکشنبه و آدینه [illegible] چهارشنبه مغرب [illegible]
[illegible] سوی شمال [illegible] **فصل** در سفر کردن جانب جنوب [illegible] در سفر کردن در آب مشروطات وی
ده چیز است ۱ باید که ماه در برجی آبی بود یا برج رطب و در عقرب مکروه است بسبب ضعف ماه [illegible]
که صاحب او است [illegible] که کشتی را [illegible] در برج آبی [illegible] قمر [illegible]
[illegible] ماه در [illegible] دلیل طالع [illegible] کشتی بود [illegible] از یک درجه [illegible]
دلیل سلامتی باشد و در سرطان [illegible] و از موج ایمن باشد [illegible] اگر نظر نحس [illegible] رسد و در سنبله [illegible]
و در [illegible] درجه [illegible] سفر [illegible] و در عقرب [illegible] از موج [illegible]
کشتی را [illegible] رسد و در [illegible] بر [illegible] باشد و در دلو از [illegible]
[illegible] نحوس [illegible] ۲ باید که موضع قمر از نحوس خالی باشد ۳
باید که طالع و سایر اوتاد مسعود بود ۴ باید که طالع وقت برج آبی باشد و اگر [illegible] ۵ باید که خداوند [illegible]
در برجی آبی بود و مسعود باشد ۶ اگر خداوند طالع در برجی آبی بود یا سعدی [illegible] کار باشد ۷ باید که زحل و مریخ [illegible]
[illegible] باشد تا آفتی نرسد ۸ باید که زهره و قمر [illegible] الارض بود [illegible] ناظر تا از موج ایمن بود ۹ باید که نیرین و عطارد مسعود

بطالع ناظر باشند که آن نیز دلیل سلامتی بود ۱۰ باید که سعدی در طالع بود تا آن سفر [illegible] و در عاشر نیز نیکو باشد و [illegible]
[illegible] است ۱۱ نباید که ماه بر زحل بوند [illegible] اگر قمر در موضعی [illegible] متصل بسعود [illegible] ۱۲ آنکه
که در طالع ستاره مقیم بود [illegible] رجعت که کشتی [illegible] ۱۳ آنکه باید که ماه متصل باشد بستاره مقیم که کشتی در آب [illegible]
[illegible] ۱۴ آنکه باید که زحل در برج آبی نباشد تا ماه [illegible] غرق شدن کشتی بود [illegible] زحل در سفر [illegible] چنانچه
[illegible] در سفر [illegible] ۱۵ آنکه باید که طالع [illegible] بود ۱۶ احتراز باید کرد از بودن ماه در برج [illegible]
اول جوزا [illegible] درجه [illegible] ۱۷ آنکه باید که قمر تحت الارض بود خصوصاً با نحس [illegible]
زحل بود و دلیل [illegible] ۱۸ حذر کنند از نظر نحسین [illegible] و نظر عطارد [illegible] که دلالت بر شکستن کشتی
کند ۱۹ [illegible] از بودن زحل در طالع یا در [illegible] ۲۰ احتراز کنند از آنکه صاحب طالع بستاره
مقیم [illegible] ۲۱ آنکه باید که نحسی در وسط [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] شرف باشد این شرایط که در آب گفته شد با مشروطات در کشتی نشستن و کشتی در آب [illegible]
[illegible] باید کرد و مشروطات [illegible] **فصل** کشتی در بحر و آب روان
کردن مشروطات وی سیزده است ۱ باید که طالع [illegible] از برج آبی باشد ۲ باید که قمر نیز در برجی آبی بود و عقرب [illegible]
باشد در این اختیار ۳ باید که ماه از سعدین در عیوب [illegible] باشد و از [illegible] ۴ باید که سعدین در اوتاد [illegible]
و اوتاد نیز [illegible] باشند ۵ اگر از [illegible] باید که ماه با عطارد مسعود باشد تا نفع عظیم یابد ۶ باید که خداوند
طالع صاعد باشد و در طالع بود که آن دلیل سرعت سیر کشتی باشد ۷ باید که قمر زاید النور و العدد باشد که آن نیز دلیل [illegible]
کشتی و سلامتی [illegible] ۸ باید که ماه [illegible] ناظر بود از سرطان یا حوت و از عقرب [illegible] نشیننده در [illegible]
۹ باید که آفتاب مسعود باشد و از نحوس سالم ۱۰ باید که خداوند طالع با خداوند خانهٔ ماه در [illegible] بود که آن دلیل
[illegible] کشتی و مقصد رسیدن باشد ۱۱ باید که سعدین در اوتاد باشند و مشتری در [illegible] غایت کار بود ۱۲
باید که [illegible] و مقابله [illegible] باشند ۱۳ اگر ماه [illegible] ناظر بود [illegible] دلالت کند [illegible]
سلامت مقصد رسیدن [illegible] دوازده است ۱ آنکه باید که ماه [illegible] باشد که موجب [illegible] باشد ۲ آنکه
که عطارد با زحل [illegible] رسد ۳ [illegible] عطارد [illegible] دلیل تفرقه باشد ۴ حذر کنند از آنکه [illegible] ماه ناظر [illegible]
با آفتاب که دلالت بر [illegible] کند و نظر مقابله بدتر ۵ آنکه باید که صاحب طالع در چهارم و [illegible] که دلیل [illegible]
بر کشتی بود ۶ آنکه باید که خداوند خانهٔ قمر در [illegible] الارض بود که دلالت بر [illegible] اهل کشتی کند و در [illegible] نیز [illegible]
[illegible] ۷ آنکه باید که خداوند خانهٔ ماه در مقابل ماه باشد که اهل کشتی را [illegible] رسد ۸ آنکه باید که مریخ با [illegible]

بطالع

برج بادی و دوم یا عاشر یا وسط السماء باشند با مقارنت طالع که موجب فنا کشتی و اهل کشتی باشد ۹ نشاید که طالع حدود کوکبی باشد که مضرت عظیم رسد
و صاحب سفر را بکثرت … و … از سفر دریا ۱۰ نشاید که ساعت روز نحس … کوکبی نحس باشد که بیم هلاکت باشد ۱۱ حذر کنند از بودن
تحت الارض متصل بنحسی که کشتی و اهل آن … ۱۲ حذر کنند از رجعت سعود که دلالت کند بر بازگشتی به مراد … اما …

فصل در شهر بند شدن درین اختیار شرایط احتیاط رعایت باید کرد که این باب از جمله مهمات است که آن در نزاع و مصالح و فتح
و شکست … حکم … مراد … تمام دارد و … اقوال … هر جا که … مقصد … از … و شروط
… ۱ باید که قمر در برج ثابت باشد … ۲ باید که طالع و خداوند او … باشند ۳ باید که دوم و صاحبش …
… در مسکن … باشند ۴ باید که صاحب … ۵ باید که خداوند … اگر طالع باشد بهتر باشد
۶ اگر صاحب … باید … و خداوند … ۷ باید که قمر مقبول باشد از خداوند و مسعود باشد ۸ باید که …
… ۹ اگر خواهد که در آن شهر … ۱۰ باید که ماه … مقبول …
طالع و سعدی … ۱۰ باید که ماه در … ۱۱ باید که سهم … در طالع یا وسط السماء باشد
ناظر صاحب طالع ۱۲ باید که ماه … ۱۳ … باید که ماه تحت الارض
باشد … ۱۳ باید که … مستقیم … ۱۴ باید که ماه … ۱۵ باید که …
… ۱۶ اگر … باید که قمر در … و مقبول باشد از خداوند طالع
اگر خداوند دوم کوکبی سعد باشد و در طالع باشد و تثلیث آفتاب دلالت کند … و رغبت …
باشند و … ۱۷ باید که … مسکن … ۱۸ … اختیار باید
… ۱۹ … طالع … موافق در شهری رود باید که …
… موافق … سعد بیرون رود … بیرون …
… بیرون … موافق … خداوند
… مسعود باشد … شرایط رعایت کنند … ۱ نشاید که قمر در برج منقلب باشد …
… ۲ … خداوند … ۳ …
… ۳ نشاید که خداوند …
… ۴ نشاید که ماه با خداوند … ۵ نشاید
که ماه … خداوند … ۶ …
… ۶ اگر … ۷ نشاید که خداوند …

درچهارم

درچهارم باشد که … ۸ اگر صاحب … ۹ اگر خداوند
دوم در … ۱۰ نشاید که قمر در چهارم باشد یا خداوند چهارم ۱۱ نشاید که صاحب … در طالع
… ۱۲ … صاحب وسط السماء در چهارم باشد یا خداوند … در عاشر … دلالت
کند … ۱۳ … صاحب اختیارات نشاید که صاحب … در طالع
باشد و صاحب … **فصل** در بیعت و قبول تخت و تاج و حکم در اختیار این
… اختیار … و اگر کسی … طالع و … طالع … باید که …
… ۱ باید که طالع و خداوند … باشند ۲ باید که ماه و خداوند …
… ۳ باید که طالع وقت برج ثابت … امام …
… طالع عقرب … ۴ باید که … ماه برج ثابت باشد … دلالت …
… موافق … مشتری … ثابت … متصل با آفتاب …
… ۵ باید که خداوند طالع … ۶ باید که صاحب طالع … از سعدین ناظر باشند …
… ۷ باید که … و صاحب … مشتری … ۸ باید که … آفتاب … ۹ باید
که ماه با آفتاب متصل … مشتری … ۱۰ اگر خداوند … وسط السماء …
… ۱۱ بهتر … آفتاب در برج … ۱۲ باید که
… سعود … ۱۳ باید که خداوند عاشر … خداوند طالع ۱۴ باید که
آفتاب در وسط السماء باشد … ۱۵ باید که سعدین … باشند … ۱۶
باید که خداوند طالع … ۱۷ باید که خداوند عاشر … ۱۸ …
… ۱۹ باید که صاحب طالع … طالع ۲۰ باید که … طالع باشد
… ۲۱ باید که ماه … ۲۲
باید که سهم السعادة … مسعود باشد … ۲۳ بهتر آنکه طالع … طالع …
… طالع … طالع … طالع …
… ۲۴ … طالع وقت عاشر طالع … ۲۵ باید که عاشر و صاحبش مسعود باشند ۲۶ باید که
… ۲۷ باید که قمر از … متصل …
… ۲۸ … ۲۹ … باید که … طالع باشد یا وسط السماء

شرط که برزج سعدی بود ۲۹ باید که قمر از کسوف منصرف بود و کوکب علوی متصل شرط آنکه کوکب ماه را منحوس نکند ۳۰ باید که
الملک و سلطان نیکو حال باشد و خداوند آن در عاشر قوی بود و دور از مناحس ۳۱ باید که خداوند عاشر صاعد باشد تا روز بروز
سعادت در ترقی باشد ۳۲ باید که زهره در موضعی نیکو باشد از طالع و بهتر آنکه در [illegible] با صاحب طالع بود ۳۳ باید که صاحب طالع در منزله بود
و اگر صاعد باشد بهتر ۳۴ باید که قمر از کوکبی هابط برگردد و بکوکبی صاعد پیوندد که مسعود باشد ۳۵ باید که خداوند طالع متصل باشد بسعد
کران اقلیم که آنجا ملک داده است ۳۶ باید که ستاره‌ی آن اقلیم مسعود باشد و صاعد و قوی حال ۳۷ باید که طالع و خانه‌ی ماه برجی مستقیم
الطلوع باشد تا کار برراه رود ۳۸ باید که شرف خداوند طالع بطالع پیوندد ۳۹ باید که نیرین از کوکب ساقط نباشند و زحل در این باب
در برج فرد نبات کند ۴۰ اگر میسر نشود که قمر را در اسد نهند ناظر با آفتاب بنظر مودت و آفتاب در جایی نیکو بود نهایت کار باشد
۴۱ حکیمان [illegible] و [illegible] و [illegible] و چندی که از پیشینیان معتبرند شرط کرده‌اند که چون صاحب تخت [illegible] از اطراف
[illegible] سلطنت دراز ترکشد [illegible] ۴۲ باید که در اختیارات امور ملکی میان طالع اختیار و طالع سلطان شرط الطالع
معتبرست نگاه دارد [illegible] و محذورات [illegible] ۱ باید که قمر در بروج منقلب نباشد ۲ [illegible]
که خداوند طالع نیز در برجی منقلب نبود که دلالت بر عدم ثبات و بقا کند ۳ باید که ماه ناقص النور نباشد و در نور زیادت بود
و متصل باشد بنحسی که دلالت بر سستی کارها کند ۴ حذر کنند از برجی که موافق ملک نباشد چون سرطان و عقرب و جدی و دلو و از این
بروج بطالع [illegible] ساعت و در برج ماه [illegible] در این اختیار ۵ حذر کنند از بروج که سعدی با برج [illegible] بود ۶ حذر کنند
از [illegible] آفتاب که با وجود ضعف آفتاب صلاح [illegible] ۷ حذر کنند از کوکب طالع ناظر باشد
خصوصا از [illegible] ۸ [illegible] اجتماع یا استقبال مقدم [illegible] اختیارات این معنی را
رعایت باید کرد [illegible] ۹ حذر کنند از اوقات کسوف و خسوف که بسیار بد بود و در این معنی [illegible]
۱۰ [illegible] باید که ماه در زایل [illegible] ۱۱ باید که ماه از آفتاب منصرف بود که [illegible] کارها باشد ۱۲ حذر کنند [illegible]
[illegible] طالع یا [illegible] ۱۳ حذر کنند از مجاسده زحل و نظر او با صاحب طالع و خداوند وسط
السماء [illegible] و مقابله [illegible] ۱۴ حذر کنند از آنکه صاحب طالع در بیت زایل [illegible]
[illegible] **فصل** فی الابتناء شروطات وی [illegible] ۱ باید که ماه در خانه‌ها عطارد و زهره و مشتری بود
و اگر [illegible] و در عقرب [illegible] از آنکه برج ثابت [illegible] و در این باب [illegible]
۲ باید که خداوند طالع در خانه‌های مشتری یا برج [illegible] ۳ باید که ماه و خداوند طالع از نظر [illegible] با آفتاب [illegible] و خانه [illegible]
باشد بس [illegible] بهتر باشد ۴ باید که طالع و خداوند وی [illegible] و صاحب خانه‌ی وی مسعود باشد ۵ باید که خداوند طالع مستقیم السیر باشد
۶ باید که صاحب طالع [illegible] مستقیم باشد بهتر ۷ باید که قمر بسعدین متصل باشد ۸ اگر ماه در خانه‌ی مریخ بود
مقارنه

مقارن سعدی و برج ناظر باشد بدانکه سعد [illegible] مستقر باشد خصوصا در او [illegible] و محذورات وی [illegible] ۱ حذر کنند از
آنکه خداوند طالع راجع باشد که دلالت بر [illegible] کنند و [illegible] از [illegible] صاحب بیت قمر راجع بود که [illegible]
[illegible] ۲ [illegible] که ماه در سرطان بود [illegible] ۳ [illegible] باید که قمر زحل نپیوندد خصوصا بعداوت **فصل** [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باید که [illegible] جز رعایت کنند ۱ باید که ماه در برج [illegible]
باشد ۲ باید که طالع [illegible] ۳ باید که ماه در [illegible] ۴ باید که قمر مسعود متصل بود ۵ باید که قمر [illegible]
[illegible] ۶ باید که ماه [illegible] صاعد باشد ۷ باید که طالع از کوکب سالم بود [illegible] و [illegible]
شرط باید بجای آورد ۱ ماه را [illegible] ساعت ۲ طالع برجی باید [illegible] از بروج [illegible] و صاحبش [illegible] ۳ باید که [illegible]
از طالع و [illegible] دوازدهم [illegible] ۴ باید که قمر در بروج [illegible] و [illegible]
[illegible] **فصل** استفتاح حمل و جهات شروطات وی [illegible] ۱ باید که ماه متصل باشد بزحل
در [illegible] ماه از [illegible] ۲ باید که [illegible] زحل باشد [illegible] سعود [illegible] دلالت بر دوام [illegible]
[illegible] کنند ۳ باید که [illegible] ۴ باید که [illegible] چندانکه توانند [illegible]
کنند ۵ باید که خداوند [illegible] صاحب [illegible] نظر باشد از مودت [illegible] طالع ناظر باشد ۶ باید که نیرین [illegible] و طالع
[illegible] ناظر باشند که نهایت کار باشد ۷ باید که [illegible] خداوند [illegible] نیکو حال باشد ۸ [illegible] بهترین اختیار در این باب آن است که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] زحل ناظر [illegible] و اگر سعدی [illegible] بهتر باشد [illegible] حذر کنند از
[illegible] و خداوند [illegible] و صاحب [illegible] **فصل** طلب عمل کردن شروطات وی [illegible] ۱ باید که [illegible]
[illegible] کنند ۲ باید که [illegible] ۳ باید که خداوند وسط السماء [illegible]
۴ باید که خداوند [illegible] طلب عمل میکند مسعود باشد و ناظر [illegible] و صاحبش ۵ باید که قمر [illegible] از نظر [illegible] بمودت [illegible]
باشند خصوصا در [illegible] ماه [illegible] باید که خداوند وسط السماء و خداوند خانه‌ی قمر با برج [illegible] باشند در اول [illegible] و در [illegible]
و [illegible] مستقیم و [illegible] ۶ باید که خداوند وسط السماء و صاحب [illegible] موافقی باشد [illegible]
[illegible] آن معتبر [illegible] عمل [illegible] و این شروطات [illegible] در باب حاجت [illegible]
[illegible] باید که [illegible] مقام و محذورات خلاف شروطات [illegible] **فصل** فی عهد ساختن [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] و [illegible] از شروط حکومت و امارت [illegible] باید شروطات [illegible]
[illegible] ۱ قمر [illegible] ۲ قمر [illegible] باید [illegible] از نظر قمر [illegible]
[illegible] و مقابله [illegible] **فصل** [illegible] شروطات [illegible] ۱ باید که مشتری در طالع باشد [illegible]

و شکاری باید ۲ باید که ماه بسعدی مقبول باشد ۳ باید که بهره از سعدی یابد و مشتری نگرد ۴ باید که نازل صالح باشد و صاحبش نیکو
حال و مختارات این هم ابواب است ۱ اول باید که ماه تحت الشعاع باشد که در آنکه بروج خیر نبود ۲ دوم باید که ماه بجای از مختصین ناظر
نبود یا بازنب باشد که هم فاطر بود ۳ حذر کنند از آنکه زحل یا مریخ در دوم باشد که ماه رابیع که از دین مانده و تباه گردد ۴ باید که ماه و
خداوند طالع منحوس باشد که او را در راه اندوهی رسد یا غیر بوعش تحفظ قول در بنیان ملوک و آگاهی شهرها و ملکات ده فصل است
۱ باید که طالع برجی ثابت باشد خصوصا ۲ باید که قمر در شرف بود و ستارگان سعد متصل ۳ باید که خداوند طالع ستاره سعد بود و د
اگر خداوند طالع ستاره سعد باشد بهتر ۴ باید که قمر از ابتداء النور بود تا کار برمراد رود ۵ باید که خداوند وسط السماء خداوند نادر یا باهم خوا
باشند ۶ اگر قمر بربرج ناظر باشد بنظر مودت از جایگاه موافق ستاره بسیند به بود و مختارات در این باب است ۱ حذر باید کرد از انقطاع
نور قمر که بنای آن در ۲ آنکه باید که ناظر بطالع و خداوند آن عاشر و صاحبش و خداوند خانه ماه ناظر باشند و در این اختیارات صلاح
عمرانکه کوکب که آن برج از منسوب ترین اوست ملاحظه باید کرد و صاحب طالع و خداوند را اعتبار باید صاحب طالع اعتبار سلطان میتصل
کردانیده اگر حاجتی بود و باشند آنچه باید صاحب برج داده و این نکته که گذشت از کتب نقل است اگر رعایت کرده شود فایده بیابد
دهد قول عرض کردن خانه و دفتر به سلطان مختارات در این ابواب است ۱ باید که طالع سعد باشد ۲ باید که ماه در وسط السماء باشد
و ناظر بسعود و اگر خداوند وسط السماء بود اولی بود ۳ باید که قمر صاعد بود و کوکبی که در او باشد که او نیز صاعد باشد و مختارات
اختیارات باشد که بیاراید قول حاجت دادن و عرض کردن مختارات در این دو است ۱ باید که قمر در بروج منقلب به
الاجدی ۲ باید که طالع و صاحب طالع و کوکبی باشند و مختارات در این هم است ۱ اول باید که قمر در اسد و عقرب نبود ۲ ثانی
که مقارن نحسین باشد یا متصل است بدیشان قول حکومت و امارت نشستن اگر اجبری است از جنس پادشاه و اگر
از خدم او اگر در موضع امارت او را نشست حکم همی کار است و در این باب ملاحظه باید کرد در برجی عاشر و دلیل است بطالع و وتد عاشر
بر جای حشم و عاشر نامی بر حفظ و بندد در فضا و طالع نیز خلیفه و سلطان و وتد را بمعنی شهر که مقصد او است و در برج رابع به
رعیت او و دوم برای او و سیم برای صدقات او و چهارم نیز برعامل که آن شهر را باشد و حادی عاشر و فرابع او و نهم بر عامل
عشر ادین انتقال است و ششم بر عبید و خدم او و دوازدهم بر مستوران و بندگان او و بعضی از این حالات بر جهت سعود و نحوس
و مواضع ایشان و انفعال بعضی از ایشان بعضی میباید کرد و فواید در این باب آنچه ذکر کرده اند از مختارات شانزده است
۱ باید که طالع برج ثابت باشد و اگر منقلب باشد آن کار بر او نپاید و اگر ذو جسدین باشد دلالت کند بر آنکه باید بکار این عمل بد
دهند یا کسی بهبود او شریک گردد ۲ باید که خداوند طالع در موضعی قوی کوکب باشد ناظر بطالع بنظر مودت ۳ باید که خداوند عاشر
از کوکب دور باشد ۴ باید که صاحب وسط السماء در جای طالع و طالع بنظر مودت نیز بینه ۵ باید که قمر خداوند خانه خویش نگرد
۶ باید که قمر در غایت قوت و نیکو حال باشد و اگر قمر را نیکو حالی نخواهد کرد از طالع بیفکند باید کرد ۷ باید که صاحب طالع قوی
حالی

حال بود و ناظر باشد بسعود ۸ در صلاح یازدهم و خداوند او سعی بلیغ باید نمود تا مراد وی بجای بر آید و فراغ خاطر بدست آرد ۹ صلاح
باید آورد آنکه از طالع بهره دارد و صلاح خداوند حد شرف و وجه خداوند شرف و دلیل بها بود در ذات و خداوند حد دلیل ۱۰ صلاح
رفتار اسعاد است او بود و خداوند وجه دلیل معاشر و حاصل آب وی است ۱۰ باید که سهم سعادت و خداوندش نیز نیکو حال شمرند که آن دلیل
نفع تام بود ۱۱ باید که خداوند وسط السماء مشرفه باشد که آن دلیل قوت و زیادت جاه بود ۱۲ اگر خداوند طالع بر خداوند مودت یا ماه بر حل
متصل باشد و راه بعید درازد دلیل آن باشد که مدت درازی در آن حکومت بماند ۱۳ باید که خداوند طالع مودت نگرد او ناید از دهم نگرد
تا مال و یابساط بدست آید ۱۴ باید که خداوند یازدهم از نظر نحس دور باشد که آن دلالت بر مصاحب رای کند ۱۵ نظر خداوند ثانی
بصاحب عاشر دلیل سهولت فراغ و بسیاری آن بود و مختارات در این ده است ۱ اول باید که صاحب عاشر بصاحب ثانی
ناظر بود بمودت ۲ پرهیز کرد از آنکه خداوند طالع بصاحب ششم نگرد ۳ ثالث باید که قمر در ثانی عشر نباشد یا سادس یا ناظر خداوند
این البروج که آن دلیل کرفتاری و حبس و بند باشد ۴ حذر باید کرد از آنکه خداوند هفتم ناظر خداوند طالع بود که در فتنه خداوند
طالع در وتدی باشد که آن نیز دلیل حبس و نیستی بود ۵ احتراز کنند از نقصان خداوند طالع و صاحب عاشر که خداوند رابع که دلالت
بر زوال و عزل کند ۶ ششم باید که قمر در درجه مستقیم است که آن مخالفت و منازعت بدید آید ۷ سابع باید که خداوند خانه قمر
باشد و نه خداوند طالع که آن دلیل کراهت رعیت و نفرت است ثامن باشد از وی ۸ حذر کنند از انقطاع ماه در عقده خصوصا
ذنب که آن دلیل کرفتن باشد ۹ پرهیز کنند از خداوند صاحب طالع در درجه هبوط باید که قمر در هبوط که دلیل نکبت و مصیبت
۱۰ ثامن باید که در جای او وسط السماء اول باشد که رعایت نمایند به بود قول نظر کردن در کارها یا شهرها و مختارات در این
۱ باید که قمر در خانه سعدین باشد ۲ باید که قمر در برخانه که از خانهای سعدین و صاحبش و مختارات در این هم است
۱ ثالث باید که قمر با زحل و ذنب و مریخ نباشد ۲ حذر کنند از آنکه قمر در خانه نحسین یا حدود ایشان بود قول فصد و کشایش
با رفع کردن مختارات در این است ۱ باید که طالع سعد باشد ۲ باید که قمر در نور باشد و در وسط السماء ۳ اگر اختیار کنند
با کسی خصومت میکنند باید که قمر زاید باشد در نور و میان برج اول و مقابله باشد ۴ باید که قمر صاعد بود و متصل بسعود ۵ باید که
سعود در طالع باشند یا عاشر یا ناظر بطالع و عاشر یا خداوند ثانی ۶ باید که خداوند طالع در وتدی باشد یا در موضعی نیکو حال
و قوی ۷ باید که صاحب طالع مستقیم باشد بر صاحب ثانی یا متصل بود بدو ۸ باید که قمر از کوکب قوی منصرف شده باشد و کواکب ضعیف
متصل بود ۹ باید که سهم السعادة در طالع باشد یا در وسط السماء که ظفر اختیار کننده بود و مختارات در این سه است
۱ اول باید که ماه ناقص النور باشد و خداوند خانه او منحوس اما اگر کسی با قضا یک دیده خصومت میکند این حال باید بر
خداوند سابع نیکو حال و مسعود که خصومت صاحب اختیار قوی تر باشد و بر خصم ظفر یابد قول محاسبه و کار کردن
مشرفان در این است ۱ باید که قمر در خانه عطارد باشد ناظر بزهره و یا در خانه زهره بود ناظر بعطارد ۲ باید که ماه خالی از

این کوکب که گفتیم متصل باشد و از دیگری منصرف و احتراز کنند از آنکه قمر در خانه مریخ که موجب نزاع و فتنه و ملامت باشد فصل اعتماد بر
اعمال و اشتغال مشروط بشروط است ۱ باید که طالع ثابت و وقت برج اسد باشد ۲ باید که آفتاب با مشتری در یازدهم طالع باشند یا
وسط السماء متصل کند از خانه خود یا از خانه حظ خود یا بصاحب خانه یا بصاحب مثلثات خود ۳ باید که قمر بری باشد از نحوس ۴ باید که ماه متصل باشد
با آفتاب یا مشتری از دو ستاره ۵ باید که قمر در اسد باشد و قمر با طالع ناظر و از طالع و احتراز کنند از نظر نحسین بخصوص که اندر طالع قمر در عقرب و سنبله
به کار نیاید بحث قسم اوقات دعا کردن این بابیست بزرگ که بسیار فایده و حکما را در این باب تصنیف بسیار است و خلاصه این
باب ... از سفها و جهال قوم پوشیده داشتند تا این باب دعوات و در مشهورات قولی است در شرح استقبال کنند احکام اکثر مشهورات
دعوات سعی وقت است ۱ حکیم حکماء انسانی که مسعود و زهره که اکثر مشتری و زهره اند چنین گفته اند که در وقت دعا کردن باید که طالع این
و سعد در طالع وقت باشد و دیگری در رابع تا ابتدا کار و عاقبت وی نیکو باشد و بعضی گفته اند سعدی در طالع باید و دیگری در عاشر تا کار ها
مراد بر آید و گفته اند سعدین در رابع باید و دیگری در عاشر تا مهمات دینی و دنیوی ساخته گردد و بعضی گفتند آنست که سعد در رابع باید
دیگری در طالع مناسب تا سعادت در استوای حاصل گردد ۲ جمهور منجمان بر آن اند که این برج سعد باید که مشترکا باشند و قوی و ناظر بر طالع و ضعفی را
دیگر حکما گفته اند که سعد اکبر ناظر باید و سعد اصغر ۳ باید که قمر قوی باشد و متصل بسعدین ۴ اگر دعا از برای آخرت
و طلب محبت خاطر و امان وقت باید که قمر در خانه های مشتری باشد متصل بزهره و این صورت مجرب است ۵ اگر دعا برای کارهای دنیا
و طلب ... باید که قمر در خانه زهره باشد متصل بمشتری و این معنی مجرب است ۶ دعا برای کسی که باشد باید که ماه متصل باشد بکوکب الوزن
و از وی مقبول باشد چنانکه طلب باید که قمر با آفتاب متصل باشد با اتصال مسدسیه و آفتاب تنگ حد ... و برای طلب علم ...
را ملاحظه کنند و قس علیه هذا ۷ باید که کوکب الوزن مسعود باشد ۸ باید که سعود در خانه عزمی باشد ۹ باید که مشتری با ... باشد و اگر
عاشر باشد اولی باشد ۱۰ باید که ماه منصرف باشد از ... طالع و متصل باشد بمشتری یا منصرف از مشتری و متصل کند بطالع یا بتصل
گردد ۱۱ باید که صاحب وسط السماء ناظر باشد ۱۲ باید که ... طالع در وسط السماء باشد ۱۳ باید که ... از نحوس سلیم باشند ۱۴ باید که
طالع متصل باشد بمشتری و اگر ... ۱۵ اگر قمر در اسد باشد و آفتاب در حمل یا آفتاب در اسد و قمر در حمل بزرگ
و مفت ... ۱۶ اگر مشتری در خانه یا شرف خود باشد و قمر ... باشد و ... وقت اجابت دعا باشد و مشتری
که الحاح ... ۱۷ اگر قمر در ... زهره در سرطان دعا مستجاب مقبول باشد ... ۱۸ برای طلب ...
... باید که زحل در ... و قمر ... ۱۹ برای ... در حمل باید و قمر در اسد ۲۰
برای طلب علم و کتابت و ... باید که عطارد در ... باشد و قمر ... و آفتاب در حمل باشد ...
در یازدهم ... و قمر در ... ۲۱ برای ... و ... باید که قمر متصل باشد
چنانکه قمر در سرطان باشد و مشتری در ... و مشتری در سرطان و قمر در ثور و این مناسب تر است ۲۲ برای طلب ملک و سلطنت باید
کوکب

قمر متصل باشد با آفتاب بشرط قبول و اگر آفتاب در وسط السماء باشد بهتر ۲۳ برای گم شده آفتاب در نوزده درجه حمل باید و قمر در درجه
نوزده ۲۴ برای جاه و دولت آفتاب در رجعت باید و قمر در سرطان ۲۵ برای موافقت و الفت زهره در بیت و شرف درجه حوت باید و قمر در ثور
یا در سرطان ۲۶ بهتر آنست که طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان باشد یا درجه حمل با عاشر باشد و اگر بیست و درجه اسد طالع کنند تا بیست
یک درجه حمل در وسط السماء افتد اولی باشد و باید که از نوزده درجه سرطان آغاز کنند دعا کردن و ختم کردن تا این وقت
به عاشر رسد و هجر منفعت درجه اسد بر آید باید که قطع دعا کنند ۲۷ نکته مفید جامع مدرس کتاب آنست که او صنعت بکار برد
خداوند طالع و در ولادت باید در طالع تحویل مسعود باشد اما سالات صاحب ناسب بوقوع سعدی در طالع اصل یا تحویل نظر سعدی
ناسب باشد صاحب طالع و خداوند ناسب یاد برین هر گاه که چنین وضع واقع گشت وقت اجابت دعاست ۲۸ حجة ابو الحسین بیهقی
در کتاب ذخایر الحکمة آورده است که بهترین وقتی دعا را آن است که مشتری با رأس ملاحظه باشد و مشتری در رابع باید باشد و در سیر بروج
باشد و این در الخیره یاد کرده باشد در اجابت دعا ۲۹ اعتقاد یهود آن است که در ملت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام وقت اجابت
دعا آن وقت باشد که قران مشتری با زحل گردد و سعدی بهم یابند و بهترین استقبالات آنکه زحل و ... که قمر در مشتری باشد و آفتاب
در حمل و مشتری باشد ۳۰ نصاری چنین گویند وقتیکه قران مشتری با زهره گردد و در حمل بود وقت اجابت دعا باشد ۳۱ اعتقاد حکمای ...
در ... بحث ... دعا آن است که طالع جنان اختیار کنند که مشتری و زهره ... در وسط السماء باشند و زهره در نفس طالع یا مشتری
و ... با ... و زهره در رابع که رابع ... در طالع دلیل ابتداست و مشتری در رابع که دلیل انتهاست ... آنکه موضع ... سعد ...
دلو ... ۳۲ شرط ...
باب ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... که ... بیرون ... و ... از دعا فارغ
شده باشند که ... در اطراف شهر ... و اگر آفتاب در وقت دعا کردن گرده ... دعاهای ...

نکنی و طرز مشتری بد و بپوشد دعا کند و نصرت خواهد بر قتالی ظفر یابد ۲۱ اگر زهره بد و بپوشند و در [illegible] این دعا حسنی نیکو اما هنگام
در [illegible] زهره نیکو از عقرب نحس کنند اگر مریخ مقارن گردد دلالت کند بر آنکه [illegible] در این وقت بد و علم طالع است اما دعا [illegible] مستجاب
گردد و در این باب در امر طلب است از عزا [illegible] قبول تا استجابت شود بنده تا اینجا سخن بشتاب ۲۲ اگر وقتی احتیاج [illegible] باشد بدرجه کف الخضیب
عظیم وقتی باشد یعنی اجابت دعا سعد و هر کوکب که با آفتاب بهم بر این درجه باشد هم وقت دعا کردن باشد [illegible] زهره و عطارد بود
اگا بکفه اند زحل و مریخ نحس بد ۲۴ اگر عطارد [illegible] در این موضع مقارن کردند و وقتی [illegible] مر اجابت سعد و قمر با عطارد و
مشتری همین حکم دارد ۲۵ اگر رأس با این کوکب ثابت مقارن گردد هم وقت اجابت دعا باشد ۲۶ اگر زحل و مشتری با این کوکب قران
کننده و نیکو بر درجات باشد بسیار پسندیده است ۲۷ برای دعای بزوال خوف در [illegible] باید که زحل مقارن کف الخضیب
باشد اما بهتر طلبکه مشتری در درجه شرف باشد ۲۸ اگر ماه که ندانند بیت [illegible] بود صاحب [illegible] و آنکه بر آید و [illegible] این
باب تجارت ۱ نخست باید که قمر متصل باشد باجرام و شعاع کوکبی از عداوت ۲ احتراز کنند از رجعت و احتراق سعدین علی الخصوص
مشتری و [illegible] ازین باشد ۳ حذر کنند از مقارنه و مقابله زهره و زحل با کف الخضیب که این [illegible] ندهد ۴ نخست باید که زحل با مریخ [illegible]
باشند بدرجه کف الخضیب که خلل آرد فصل حاجت خواستن از ملوک و سلاطین و غیر ذلک ۱ باید که طالع برج ثابت
باشد [illegible] اگر حاجت از سلطان خواهد در [illegible] نیز جایز داشته اند ۲ باید که قمر در برج ثابت باشد یا ذو جسدین ۳ باید
که ماه متصل بسعد باشد ۴ باید که صاحب طالع نیز مسعود بود ۵ باید که ماه زائد النور [illegible] ۶ باید که ماه در طالع باشد و گفته اند
اگر [illegible] باشد در وسط السماء بهتر باشد ۷ باید که ماه و مشتری [illegible] ۸ باید که صاحب طالع بطالع متصل باشد از صاحب [illegible] ۹ باید که صاحب
طالع بطالع ناظر باشد بمودت ۱۰ اگر ماه که ندانند بیت خود بود حاجت بهتر بر آید [illegible] ۱۱ باید که قمر بسعدین متصل بود که [illegible]
مستقیم باشد [illegible] تا کار بمراد بر آید ۱۲ باید که ماه با صاحب طالع بود یا متصل باشد ۱۳ باید که ماه [illegible]
که اندک [illegible] حاجت بمراد رسید ۱۴ باید که سهم السعادة [illegible] از طالع و در [illegible] ۱۵ باید که ماه
با اثنی عشریه خود ناظر باشد ۱۶ نظر خداوند خانه [illegible] با طالع دلالت کند بر روا شدن حاجت و بمراد رسیدن ۱۷ باید که صاحب طالع
متصل باشد بکوکبی که دلیل آن بزرگ باشد که مفتاح [illegible] سلاطین [illegible] مشتری [illegible] ۱۸ باید که سهم السعادة
در [illegible] باشد ۱۹ باید که سعدی در بیت [illegible] باشد و مشتری [illegible] ۲۰ باید که میان صاحب طالع و صاحب [illegible] قبول [illegible] بمودت ۲۱
باید که صاحب طالع [illegible] ناظر باشد از موضعی نیکو بمودت تا کار بمراد بر آید ۲۲ اگر این حاجت خواستن [illegible] نوشتن باشد
سعادت عطارد مطلوب است [illegible] صاحب طالع و عطارد [illegible] ۲۳ باید که صاحب طالع و خداوند [illegible] مقصود مسعود
باشند ۲۴ باید که صاحب ساعت بطالع ناظر باشد [illegible] حاجت روا گردد [illegible] ۲۵ باید که کوکبی که [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] و متصل [illegible] نظر تثلیث [illegible] و نظر [illegible] کمتر از تثلیث باشد

و در نظر

و در نظر تربیع و مقابله اگر چه حاجت بر آید اما با مشقت و عنا باشد ۲۶ اگر قمر در طالع یا [illegible] باشد [illegible] سعدان در بروج [illegible]
[illegible] روا گردد و در [illegible] ۲۷ اگر طلب [illegible] باید که در وقت اجتماع سعدان در طالع باشد و [illegible] مستقیم
در [illegible] بمراد [illegible] ۲۸ باید که صاحب طالع [illegible] صاحب [illegible] باشد ۲۹ باید که صاحب [illegible] کوکب [illegible] مسعود باشد ۳۰ باید که [illegible]
مستقیم [illegible] باشند که [illegible] بمراد [illegible] ۳۱ باید که [illegible] با سعدی [illegible] ماه [illegible]
روا گردد ۳۲ باید که [illegible] حاجت [illegible] کوکب سعد باشد [illegible] عطارد مسعود ۳۳ باید که صاحب [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] حاجت ۳۴ باید که [illegible] برج [illegible] باشند [illegible]
[illegible] طالع [illegible] مسعود [illegible] دلالت بر حصول مراد [illegible]
[illegible] ۱ نخست باید که قمر در مقابله طالع باشد ۲ [illegible] که عطارد ضعیف [illegible] و متصل بزحل که این [illegible] ۳
حذر کنند از آنکه قمر متصل [illegible] که آن دلیل مشقت و عنا باشد ۴ [illegible] از سقوط قمر از خداوند [illegible] که آن دلالت بر [illegible]
[illegible] و [illegible] کند ۵ حذر کنند از رجعت صاحب طالع که [illegible] گردد ۶ حذر کنند از آنکه [illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ۷ [illegible] در این باب سخن [illegible] قمر [illegible] متصل [illegible]
[illegible] از [illegible] و مشتری [illegible] از قضاة و زهره [illegible] و عطارد [illegible] از [illegible] و مریخ [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] باشند که [illegible] و قمر [illegible] متصل [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] فصل دوست گرفتن و عقد محبت بستن [illegible]
[illegible] باید شناخت و [illegible] تفصیل در رساله [illegible] زحل [illegible] طالع [illegible]
[illegible] باید که [illegible] طالع [illegible] کوکب [illegible]
سعادت باشد [illegible] کواکب [illegible] باشد و در این باب [illegible]
[illegible] ۱ باید که قمر در برج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ۲ باید که قمر متصل باشد بزهره [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] ۳ باید که ماه [illegible]
[illegible] ۴ اگر طالع [illegible] باشد باید که خداوند [illegible] طالع [illegible] ۵ اگر خداوند طالع [illegible]
[illegible] طالع [illegible] باید که [illegible] ۶ اگر ماه [illegible] زهره [illegible] طالع [illegible]
با طالع در وقت خانه زهره [illegible] طالع [illegible] ۷ اگر [illegible] باید که سهم [illegible]
[illegible] وسط السماء ۸ اگر مقصود [illegible] باید که قمر در وسط السماء باشد از طالع [illegible] خداوند خانه [illegible] صاحب

اصل است و اگر عاشر اصل درست نشود کوکبی را که در آنجا بود اعتبار کنند اگر آنها نیز مستنیر نشوند در عاشر طالع اعتبار باید ۹ اگر این روز بجهت تجارت
باشد باید که قمر در سابع اصل یا تحویل اعتبار باید و قمر را از نحوست نگاه باید داشت ۱۰ اگر این بجهت احتیاجات و املاک و ضیاع باشد باید که قمر را
در رابع اصل یا تحویل اعتبار کنند و از نحوس برگردانند ۱۱ اگر این موقت بجهت دیدن ملوک باشد برای صلت و عطا باید که قمر در خانه [illegible]
از اصل یا تحویل با اعتبار برگیرد که موفق‌تر باشد ۱۲ اگر این مصادقت بجهت طلب علم و دین باشد باید که قمر در نهم باشد از این طالع
[illegible] ۱۳ اگر دوستی بجهت امیدی باشد باید که از [illegible] و رسد قمر در یازدهم باید از این طالعها و متصل بسعود ۱۴
[illegible] تا مصادقه او با کدام طالع نیز است قمر در برج آن کوکبی باید که آن مجانست از منسوبات وی باشند و در [illegible]
آن برج [illegible] مثلا اگر [illegible] باید که قمر در یکی از خانه مشتری باشد و مشتری در سرطان یا یکی از خانهای
[illegible] ۱۵ باید که طالع برج مستقیم الطلوع بود تا آنکه دوستی پاینده بود ۱۶ باید که خداوند ساعت زهره بود و زهره
مستقیم السیر بود [illegible] ۱۷ باید که صاحب [illegible] طالع ناظر باشد [illegible] در طالع بود ۱۸ باید که سهم
السعادة [illegible] و خداوند [illegible] ۱۹ باید که سهم الالفة و المحبة در موضعی نیکو باشد و خداوند آن
متصل بصاحب طالع [illegible] ۱ باید که کسی [illegible] یازدهم باشد که ماه را با طالع [illegible] کند
[illegible] ۲ باید که قمر در [illegible] باشد که [illegible] زیرا که [illegible]
فصل [illegible] صید مشروطات وی [illegible] ۱ باید که طالع برج [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] ۲ باید که خداوند طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ۳ باید که [illegible] از ماه [illegible] طالع [illegible] بر تضعیف [illegible] کند
۵ باید که [illegible] و [illegible] باشد که اگر قمر [illegible]
دلالت کند [illegible] صاحب [illegible] و از نظر [illegible] بود [illegible]
۶ باید که قمر [illegible] ۷ باید که قمر [illegible] باشد [illegible]
دلیل [illegible] صید باشد [illegible] ۸ باید که قمر [illegible] باشد ۹ باید که خداوند خانه قمر
ناظر [illegible] صید [illegible] ۱۰ اگر [illegible] باید که ماه [illegible] طالع [illegible] آید
۱۱ اگر صید [illegible] باید که ماه [illegible] ۱۲ باید که زهره و ماه [illegible] تصدیع [illegible]
دلالت کند [illegible] ۱۳ صاحب [illegible] صید باید که [illegible] و صاحب [illegible]
[illegible] ۱۴ در اختیارات [illegible] در اختیار صید [illegible] در طالع [illegible] و در سابع [illegible]
از طالع و از زهره [illegible] باید [illegible] صید کردن [illegible]
[illegible]

افزاید و صاحب آن با طالع [illegible] باشند [illegible] ۱ [illegible] باید که خداوند طالع از طالع ساقط
باشد که صید [illegible] ۲ [illegible] باید که قمر [illegible] باشد [illegible] ۳ [illegible] باید که خداوند هفتم
ساقط باشد از طالع که دلالت کند بر [illegible] صید [illegible] ۴ باید که قمر در برج [illegible] از خداوند [illegible] ساقط [illegible]
در [illegible] ۵ [illegible] باید که [illegible] زحل [illegible] باید که کوکبی [illegible] متصل است [illegible] صید [illegible]
[illegible] باید که ساقط [illegible] دلالت [illegible] صید کنند و [illegible] از منسوبات [illegible] باید که
در طلوع [illegible] رعایت کنند [illegible] باید [illegible]
[illegible] فصل صید [illegible] مشروطات [illegible] ۱ باید که ماه در برج [illegible] باشد ۲ باید که قمر [illegible] متصل [illegible] ۳ باید که
[illegible] ۴ اگر صید [illegible] باید که ماه [illegible]
باشد ۵ باید که [illegible] صاحب طالع در برج [illegible] ۶ اگر صید [illegible] باید که طالع [illegible]
[illegible] ۷ اگر صید عقاب [illegible] متصل [illegible]
[illegible] ۸ اگر صید [illegible] باید که قمر از برج [illegible] ۹ باید که ماه در [illegible] طالع [illegible]
دلیل [illegible] صید [illegible] ۱۰ اگر مشتری در طالع [illegible] ۱۱ باید که زحل از طالع ساقط باشد [illegible]
۱۲ باید که زهره [illegible] ۱۳ اگر [illegible] باید که قمر [illegible] متصل [illegible]
[illegible] ۱۴ باید که [illegible] ماه متصل باشد [illegible] ۱۵ باید که قمر [illegible] متصل [illegible]
[illegible] ۱ [illegible] باید که ماه از خداوند [illegible] ساقط باشد [illegible]
[illegible] ۲ اگر قمر از برجهای [illegible] زحل [illegible] صید [illegible]
[illegible] ۳ اگر ماه [illegible] متصل [illegible] صید [illegible] ۴ باید که ماه [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] دلالت کند [illegible] صید [illegible]
۵ [illegible] فصل صید [illegible]
[illegible] مشروطات [illegible] ۱ باید که ماه در برج [illegible] باشد ۲ باید که قمر [illegible] متصل [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] صید [illegible] ۳ باید که [illegible] دلیل [illegible] ۴ باید که ماه ناظر
باشد [illegible] سعد در طالع باشد ۵ اگر صید [illegible] باید که ماه [illegible] متصل
[illegible] ۶ اگر صید [illegible] باید که ماه [illegible]
[illegible] ۷ [illegible] وقت باشد که طالع برجی [illegible] باشد [illegible]

در حمل ساقط و قمر متصل بزهره و زهره در طالع باشد و ذنب [illegible] ۸ اگر خواهد که [illegible] باید که قمر در [illegible] باشد متصل [illegible] در برج
خانه [illegible] تا بر تغییر ظفر یابد و دلالتی نگیرد ۹ اگر خواهد که [illegible] باید که قمر در حمل باشد با برجی که [illegible] که صید او [illegible]
۱۰ اگر قصد سیاحت دارد [illegible] و [illegible] ناظر باشد با [illegible] از سعدی باشد و در طالع نیز سعدی باشد و برج
در طالع [illegible] و در برج [illegible] است [illegible] ۱ باید که قمر در
[illegible] با عقرب [illegible] ۲ [illegible]
که زحل در سابع باشد [illegible] در سابع [illegible] اگر چه صید [illegible] دست
دست برود ۳ [illegible] باید که قمر [illegible] از جهان [illegible] باید [illegible] قمر در [illegible] در
[illegible] ۴ اگر قصد سیاحت دارد باید که طالع وقت حمل باشد [illegible] برج که [illegible]
[illegible] صید کشته [illegible] **قمر** صید [illegible] شروط است و آن هشت است ۱ باید که طالع برج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ۲ باید که [illegible] برج [illegible] ۳ باید که صاحب طالع در [illegible] آید باشد ۴
باید که ماه [illegible] باشد که صیدهای بزرگ بدست آید ۵ باید که [illegible] ساعت صید زهره
و ماه و عطارد باشد ۶ باید که زهره و قمر [illegible] صید [illegible] و صید [illegible] بدست آید ۷ [illegible]
باید که قمر [illegible] متصل [illegible] و مشتری در خانه [illegible] باشد [illegible] صید [illegible] بدست آید [illegible]
[illegible] ۸ اگر قمر زهره و عطارد مسعود متصل باشد و مشتری [illegible] برج آید [illegible] سلامتی صیاد [illegible]
صید باشد و [illegible] و آن چهار است ۱ آن باید که [illegible] صید [illegible] بدست آید ۲ آن باید که قمر [illegible]
[illegible] ۳ نباید که قمر [illegible] ۴ [illegible] که [illegible]
۵ [illegible] که [illegible] صید [illegible] **قمر** مرغان
شکاری کردن و آموختن شروط است و آن [illegible] است ۱ باید که قمر در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ۲ باید که قمر از [illegible] باشد ۳ باید که طالع و خداوند [illegible] مسعود باشند ۴ در آموختن مرغان باید
که عطارد [illegible] و قمر مسعود متصل [illegible] **قمر** مسابقت [illegible] و تعلیم کردن شروط
[illegible] است ۱ باید که ماه [illegible] ۲ باید که ماه [illegible]
باشد در [illegible] ۳ باید که خداوند طالع و ماه مسعود باشند [illegible] از سعدین با عطارد مسعود ۴ در آموختن [illegible]
عطارد [illegible] باید که قمر [illegible] باید [illegible]
[illegible] **قمر** کرو بستن و اسب تاختن شروط است و آن [illegible] است ۱ باید که قمر در برج منقلب باشد ۲ [illegible]
حاجت

صاحب ساعت کردن از لوازم است چه در [illegible] صاحب ساعت در [illegible] که [illegible] اگر طالع [illegible] باشد در اول مرتبه است
باید [illegible] مسعود [illegible] در دوم مرتبه و اگر در سابع باشد در سیوم و اگر در وتد الارض باشد در آخر [illegible]
۳ باید که [illegible] از [illegible] کدام کوکب است ۴ باید که [illegible]
صاحب ساعت او باشد [illegible] ۱ آن باید که قمر در برج [illegible] باشد که کار [illegible] سبقت نگیرد ۲
نباید که صاحب ساعت در [illegible] باشد [illegible] **قمر**
اسب [illegible] شروط است و آن [illegible] است ۱ باید که قمر در برج منقلب باشد ۲ باید که ماه بسعدین متصل باشد و [illegible]
[illegible] قمر [illegible] در برج ثابت **قمر** طرح عمارت و [illegible] شروط است و آن پنج است ۱ باید که طالع برج
[illegible] باشد [illegible] ۲ باید که صاحب طالع [illegible] باشد ۳ باید که ماه [illegible] و ذنب [illegible] و اگر
از طالع ساقط باشد بهتر ۴ باید که [illegible] باشند ۵ باید که قمر از سعدی منصرف باشد [illegible] این شرایط
[illegible] **قمر** بنیاد نهادن و [illegible] اگر [illegible] باید که قمر در برج [illegible]
مسعود [illegible] باید که قمر [illegible] باید [illegible]
[illegible] در این باب [illegible] از سعادت و [illegible] **قمر** طلب
صلح کردن شروط است و آن شش است ۱ باید که خداوند خانه [illegible] در تثلیث [illegible] طالع باشد ۲ باید که خداوند طالع در
تثلیث [illegible] ۳ باید که مسعود [illegible] باشند و [illegible] ساقط
۴ باید که قمر [illegible] مسعود و مقبول در موضع خود ۵ خداوند خانه [illegible] ۶ باید که قمر
در [illegible] از سعدین [illegible] باید که [illegible]
[illegible] مسعود باید که [illegible] رسید [illegible]
[illegible] **خاتمه** در بیان اختیارات متفرقه و این خاتمه مشتمل است بر بیست فصل
فصل اول در اختیارات [illegible] حکیم [illegible] محمد بن عبد الجلیل [illegible]
[illegible] مراتب [illegible] تا بیست و [illegible] در طرف سعادت و [illegible] در طرف [illegible] وسط [illegible]
[illegible] اول **سعد** [illegible] دوم **مختار** [illegible]
[illegible] **محمود** [illegible] **جید** [illegible] **صالح** [illegible] **فراغ**
[illegible] **نحس** [illegible]
[illegible] دوم **مذموم** [illegible] **مکروه** [illegible]

۱۲۳۴	—	۲	۲	۳	۵	۶	ع	بهم	—	۲	۲	۳	۵	۶

جدول الاختیارات فی الاتصالات القریبة للکواکب فی البروج فی الانظار الثمانیة

	تسدیس و تثلیث زحل		تسدیس و تثلیث مشتری
ا	صالح است برای حاجت خواستن از زهاد	ا	صالح است برای ابتدا آت و حاجت خواستن
ب	مختار است برای بنا نهادن و درخت نشاندن	ب	مختار است برای بنای شهرها و مواضع عبادات
ج	صالح است برای عمارت و زراعت	ج	سعد است برای ابتدا آت و سفر
د	مختار است برای بنا نهادن و طلب حاجت از اشراف	د	مختار است برای جواهر خریدن و حاجت خواستن
ه	جید است برای خریدن چهارپا و باغها و عمارت زمینها	ه	صالح است برای نو پوشیدن و طلب حاجت از کتاب و تعلیم
و	مختار است برای حاجت خواستن از ملوک	و	مختار است برای ساختن معاجین و تریاقها
ز	جید است برای دارو خوردن و کاریز کندن	ز	صالح است برای خریدن زمین و مرواریدها
ح	جید است برای بیع دواب و طلب خلعت از بزرگان	ح	مختار است برای خریدن دواب و شرکت کردن
ط	صالح است برای خریدن چهارپا و عمارت زمینها	ط	صالح است برای خریدن بنا و عمارت مساجد
ی	مختار است برای طلب علم از فقهاء و مشایخ	ی	مختار است برای نقل و تجارت و شرکت
یا	صالح است برای حاجت خواستن از مشایخ	یا	صالح است برای حاجت خواستن از قضات
یب	صالح است برای اجرای قنوات و شرب دوا	یب	مختار است برای سفر و تجارت و شرکت و در کشتی نشستن

مقدم فرزند ... منجم ماهر
و آن مکونات از مکروه ... [illegible]
زمانی که ... [illegible]
کرده او از مکروهی ... [illegible]
اما ... [illegible] در ...
... از مکروهی ... [illegible]
... [illegible]
این است که در فوق مذکور شد
و جز حکیم مذکور اختیارات
اتصال قمر بکواکب بر این
ترتیب وضع کرده در جدول
نهاده و هر آینه مقتضی
آثار آن در بروج قریب
النسبة منها ... [illegible]
والله المنقذ ... [illegible]
الحمد ... [illegible]

بقیه جدول

بقیه الجدول الاختیارات

	تسدیس و تثلیث مریخ		تسدیس و تثلیث آفتاب		تسدیس و تثلیث زهره
ا	مختار است برای صید و مسابقت و سواری	ا	مختار است برای ابتداء اعمال و حاجت خواستن از ملوک	ا	مختار است برای تزویج و تعلیم موسیقی
ب	جید است برای تعبیه لشکرها و ساختن اسلحه	ب	جید است برای ضیافت و دیدن اکابر	ب	مختار است برای تزویج و تعلیم موسیقی
ج	جید است برای حرب و مکر و اصلاح ... [illegible]	ج	جید است برای ... [illegible] و طلب حاجت از ملوک	ج	مختار است برای ... [illegible] و حرکت و شرکت و ... [illegible]
د	صالح است برای لشکر و دریا و سواری	د	مختار است برای سواری و طلب ... و ولایت و حاجت از ... [illegible]	د	مختار است برای سفر و تزویج و دارو خوردن
ه	صالح است برای اعمال آتشی و قصد لشکر و حاجت از امرا	ه	مختار است برای عقد الویه و بستن ... [illegible]	ه	مختار است برای ... [illegible] و تزویج و ... دارو
و	صالح است برای ... [illegible] لشکر و اصلاح آلات حرب	و	مختار است برای لشکر و طلب حاجت از وزرا	و	جید است برای ... [illegible] ساختن
ز	جید است برای تعبیه لشکر و صید و ساختن سلاحها	ز	مختار است برای فصد و خریدن غلامان	ز	مختار است برای شرب ... [illegible]
ح	مختار است برای صید دریا و مسابقت و ریاضت	ح	صالح است برای ... [illegible] لشکر و ... با امرا	ح	مختار است برای تزویج و خریدن غلامان
ط	صالح است برای اصلاح آلات حرب و خریدن اسبان	ط	مختار است برای خریدن ... [illegible] و حاجت از ملوک	ط	مختار است برای ساختن پیرایه و شرکت
ی	صالح است برای سواری و حرب و لشکر	ی	صالح است برای عمارت زمینها و خریدن چهارپایان	ی	مختار است برای عمارت زمین و تعلیم موسیقی
یا	صالح است برای بنای قلاع و عمارت حصارها	یا	مختار است برای بنا نهادن و حاجت از ... [illegible]	یا	صالح است برای عمارت بناها و خوردن ... [illegible]
یب	صالح است برای ساختن اسلحه و خریدن دواب	یب	جید است برای جواهر خریدن و شرکت و سواری کردن	یب	مختار است برای خریدن جواهر و ... [illegible]

بقیه جدول الاختیارات

	تدبیر تثلیث عطارد		در بیع زحل		در بیع مشتری
ل	مختارست برای مناظره و تعلیم و تفکر	ل	مختارست برای تزویج و سفر و ابتدات	ل	صالح است برای طلب حوائج و [illegible] صحبت از اشراف
ا	صالح است برای تزویج و نقاشی و تعلیم موسیقی	ا	باکی نیست عمارت زمینها و مجادلت حرکت	ا	مختارست برای بنا نهادن و مجادلت با [illegible]
ب	مختارست برای ابتدای تعلیم و امور عطارد	ب	از جمیع کارها حذر باید کردن	ب	جیدست برای شرکت و طلب حاجت از [illegible] و زنان
ج	مختارست برای کتابت و حرکت و ابتدای تعلیم	ج	حذر کند از نقل و مباشرت کارهای بزرگ کردن	ج	مختارست برای سفر و نقل و فرستادن رسولان
د	جیدست برای تعلیم و فرزند و امور صاحبت ارکان	د	مباشرت برای بنا نهادن و جوی بریدن	د	صالح است برای عمارت زمینها و فرزند [illegible]
ه	جیدست برای صلابت ساختن	ه	مذموم است برای حرکت و حرکت [illegible] حوائج	ه	جیدست برای بیع و امور و فرزند دواب
و	مختارست برای شرب دوا و [illegible] و شادی	و	بیع جز خیر است و روا الا [illegible] نشاید	و	جیدست برای حرکت و تجارت و فرزند [illegible]
ز	مختارست برای تزویج و فرزند و عقد ها	ز	حذر کند از سفر و حرکت و ابتدات	ز	صالح است برای امور دینی و صاحبت از علما
ح	مختارست برای ساختن پیرایه و حرکت	ح	فراغ بهتر	ح	باکی نیست از بنده و دواب و صاحبت از سپاهیان
ط	مختارست برای عمارت زمین و تعلیم موسیقی	ط	مباشرت عمارت زمینها و زراعت کردن	ط	صالح است برای زراعت زمینها و فرزند عمارات
ی	صالح است برای عمارت بناها و خوردن [illegible]	ی	مکروه است ابتدا و مباشرت برای بنا	ی	جیدست برای بنای شهرها و فرزند [illegible]
یا	مختارست برای فرزند و امور و محاربه با [illegible]	یا	حذر کند از حرکت و سفر و رها کردن	یا	مختارست برای حرکت و سفر و تجارت و فرزند [illegible]

بقیه

بقیه جدول الاختیارات فی الانظار الخمسه

	در بیع مریخ		در بیع آفتاب		در بیع زهره
ل	مذموم است برای هر امر به خصومت و جنگ [illegible]	ل	حذر کند از خصومت و طلب حاجت از بزرگان	ل	جیدست برای کارها و تهیه [illegible] و شراب خوردن
ا	حذر کند از تزویج و سفر و ابتدای کارها	ا	جیدست برای ساختن تاج و کمر	ا	صالح است برای تزویج و ابتدات حوائج
ب	باکی نیست اراده و مناظره کردن	ب	هیچ کاری را نشاید الا اسباب تطهیر و [illegible]	ب	صالح است برای معالجه و تزویج و عمل نقش [illegible]
ج	باکی نیست برای صید و [illegible] زدن	ج	مختارست برای کندن جوی و کاریزها	ج	صالح است برای سفر و نقل کشیدن کاریز و فرزند دواب
د	حذر کند از صاحب و [illegible] از ملوک	د	مباشرت برای [illegible] کردن و صالح است برای کندن کاریز	د	صالح است برای عمل [illegible] و فرزند جواهرات
ه	مکروه است برای خیاطی و اسراف و ترک [illegible]	ه	مختارست برای اجرای قنوات و حفر آبار	ه	صالح است برای تزویج و سفر و ابتدات
و	سکون و خلوت بهتر است	و	هیچ کاری را نشاید	و	صالح است برای شراب و عطر ساختن و فرزند کنیز
ز	حذر کند از تزویج کردن و سفر	ز	مذموم است برای سفر و تزویج و ابتدات	ز	مختارست برای دوا خوردن و معالجه نمودن
ح	صالح است برای صلاح آلات و [illegible]	ح	باکی نیست فرزند و امور و علامات ترک	ح	صالح است برای فرزند سوزنها و جواهر
ط	حکم او مانند ثور است	ط	صالح است برای کندن جوی و بریدن کاریز	ط	صالح است برای دوا خوردن و فرزند سبزه
ی	سکون بهتر است	ی	مباشرت برای بنا نهادن	ی	صالح است برای بنا نهادن و دیده فرزندان
یا	حذر کند از سفر کردن و در کشتی نشستن	یا	مذموم است هیچ کاری را نشاید سکون بهتر است	یا	صالح است برای حرکت و سفر و حرکت کردن

بقیه جدول الاختیارات

	ربع عطارد	مقابله زحل	مقابله مشتری
٤	صالح است برای مناظره و مجادله و خصومت	حذر کنند از حرکت ابتدائات	صالح است برای سفر و نقل و سواری
ا	معاونت است برای صحبت و صالح است برای تعلیم موسیقی	حذر کنند از سفر و ترویج و خطوط و ادویه	صحبت برای بنا زمانی
ب	صحبت برای ابتدای تعلیم و رواج کار و معامله است	حذر کنند از تجارت و سواری و [illegible]	صالح است برای سفر و پوشیدن [illegible]
ج	صالح است برای تعلیم سواری و تیرانداختن کردن	حذر کنند از ابتدائات و سفر کردن	مختار است برای سفر و نقل و حرکت
د	صحبت برای [illegible] و صحبت کتاب	قرائت بهتر	صالح است برای ابتدا و [illegible]
ه	مختار است برای تعلیم [illegible] و مناظره کردن	حذر کنند از [illegible]	صالح است برای حرکت و تجارت و سفر کردن
و	صالح است برای [illegible] کردن و [illegible]	حذر کنند از سفر و [illegible] و ساختن عطر	صالح است برای [illegible] بهار [illegible]
ز	صالح است برای معالجه [illegible]	حذر کنند از سفر [illegible] و معاینه است [illegible] دارد	صالح است برای [illegible] و معاینه است دارو [illegible]
ح	صالح است برای مناظره و [illegible] و داب	حذر کنند از تزویج و [illegible] بردن و ابتدائات	صالح است برای حرکت و تجارت و [illegible] و سفر
ط	معاونت است برای ابتدائات [illegible]	حذر کنند از [illegible] و ساختن عمارت	صالح است برای حرکت و [illegible] و [illegible] از [illegible]
ی	هیچ کار را نشاید	حذر کنند از سفر و تجارت و بنا نهادن	صالح است برای بنا نهادن و حاجت [illegible]
یا	بکشیت [illegible]	حذر کنند از سفر دریا و معاینه است ابتدا کارها	مختار است برای سفر و [illegible] و طلب جواهرها

بقیه

بقیه جدول الاختیارات

	مقابله مریخ	مقابله آفتاب	مقابله زهره
٤	شاید صلح و [illegible] و ساختن [illegible] کردن	حذر کنند از [illegible] و طلب صحبت از [illegible]	صالح است برای [illegible] و معامله [illegible]
ا	[illegible]	حذر کنند از سفر کردن و خصومت [illegible]	مختار است برای تزویج و نقل و [illegible]
ب	صالح است برای [illegible] و [illegible]	حذر کنند از مناظره و سواری و خصومت	مختار است برای تزویج و سفر و حرکت
ج	[illegible] برای سفر کردن	مناسب است برای ابتدائات و سفر و نقل	مختار است برای سفر و [illegible]
د	[illegible] برای ابتدائات	مذموم است برای [illegible] و حاجت از ملوک	صالح است برای [illegible] و [illegible]
ه	صالح است برای صید و مناظره و جدال کردن	مختار است برای [illegible] و حرکت و تجارت	صالح است برای تزویج و حرکت و [illegible] و سفر کردن
و	صالح است برای [illegible] و [illegible]	مکروه است برای سفر و ابتدای امور	صالح است برای [illegible] و نقل [illegible]
ز	حذر کنند از سفر	حذر کنند از سفر و دارو خوردن	مختار است برای [illegible] دارو [illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	صالح است برای حرکت [illegible] سفر [illegible]
ط	صالح است برای خراب کردن بناها	شاید خراب کردن بناها را	صالح است برای عمارت بوستانها و حرکت
ی	صالح است برای شکار کردن باز	شاید [illegible] کردن	صالح است برای بنای عمارتها
یا	[illegible] صید دریا و ساختن [illegible]	حذر کنند از نشستن در کشتی و [illegible] کردن	صالح است برای [illegible] و حرکت و سفر

بقیه جدول الاختیارات

مقارنه مشتری		مقارنه زحل		مقابله عطارد	
مختارست برای قضاء حاجت و طلب حاجت از اشراف	ع	مذمومست برای سفر و طلب حاجت و ابتدادات	ع	صالحست برای مناظره و محاسبه و نگارش	ع
سعدست نیز برای تجارت	ا	حمیدست برای اثبات برکت مشتری	ا	میانه است برای تزویج و شنا بعد از دیگر کارها	ا
حمیدست برای کارهای بسته و ترک جواز و ابتدادات	ب	متوسطست	ب	صالحست برای ابتدای تعلیم و نقل و کوچ نمودن	ب
مختارست برای سفر و امور خطیره	ج	حذر کند از سفر و نشستن در کشتی	ج	صالحست برای ابتدای تعلیم و صید دریا و کوه	ج
مختارست برای عقد لوا و بنای کار او و حاجت از ملوک	د	میانه است برای امور ملکی	د	هیچ فایده ندارد	د
حمیدست برای سفر و تجارت و حاجت از اشراف	ه	نا نیکست در عمارت و زراعت	ه	نیکست برای تعلیم و رفتن حمام	ه
مختارست برای بنای عمارت خانها	و	نا نیکست در کار مسجد و غیر آن	و	صالحست برای مناظره و نگارش و علم اللغت	و
مختارست برای ابتدای تزویج و قطع کردن	ز	صالحست برای دارو خوردن و ترک تزویج	ز	صالحست برای معالجه و دارو خوردن	ز
مختارست برای نکاح و صید و حاجت انقلابات	ح	پسندیده است برای اعمال و حاجات	ح	میانه است برای تجارت و محبت	ح
مختارست برای حاجات و پوشیدن ابریشم و ثیاب	ط	میانه است برای عمارت بستانها و علوم بنائی	ط	پسندیده است	ط
مختارست برای بنا نهادن و زمین خریدن	ی	نیکست بنا نهادن و ترک حسن سری	ی	نیکست برای تعلیم	ی
مختارست برای ابتدادات دولت و ولایات	یا	حمیدست برای بنای صوامع و مساجد	یا	نیکست برای حرکت و سفر	یا

بقیه مقارنات

بقیه جدول الاختیارات

مقارنه زهره		مقارنه آفتاب		مقارنه مریخ	
مختارست برای کار پرده و حاجت از زنها	ع	صالحست برای ملکی که زند و کار و حاجت و ورود سلطان	ع	صالحست برای صحابت و امور حربی	ع
مختارست تزویج و نقش و تعلیم موسیقی	ا	حذر کند از تزویج کردن و ابتدای امور	ا	حذر کند از سفر و ابتدای کارها	ا
مختارست برای ترک تزویج و ابتدای کارها	ب	نابد بکار و حیلها نفاذ کرده	ب	صالحست برای ساختن اسلحه	ب
مختارست برای تزویج و صید و نقل و ابتدادات	ج	نابد بکین کردن و از عدو کشتن	ج	حذر کند از سفر و نقل و تحویل کردن	ج
مختارست برای صلح و کار و حاجت و فروختن	د	نابد بسیاحت و تدبیرات	د	حذر کند از سفر و نیکست آتش کاری	د
صالحست برای ترک و بنا و زینت کردن	ه	نابد الا نهادن و تدبیرات و طلب کتب	ه	حذر کند از ترکت و تزویج نمودن	ه
صالحست برای تزویج و حاجت و پوشیدن و نقل و تحویل	و	نابد بعطار شدن و نکاح بنهانی	و	هیچ کار بر ان نه به	و
مختارست برای دارو خوردن	ز	نابد بمعالجه کردن و در عطار رسیدن و دفینه نهادن	ز	نحس است سفر و نزدیک دوا	ز
مختارست برای ترک و سخن برای طلب حاجات	ح	نابد دفن کردن دفینه و معالجه نمودن	ح	صالحست برای مخاصمه و غزو با دشمنان	ح
مختارست برای عمارت زمینها و درخت نشاندن	ط	نابد بدین صلح نمودن و معالجه بیماران نیک	ط	صالحست برای مخاصمه و مناظره و کارهای حربی	ط
صالحست برای بنا نهادن و عمارت جا	ی	نابد دفن اموال و نهادن گنوز	ی	حذر کند از ابتدادات	ی
مختارست برای صید دریا و طلب صلح و ابتدای کارها	یا	نابد بنهادن و نهفتن اسرار	یا	نیکست صاحب و رفتن از ملوک	یا

بقیه الجدول الاختیارات مقارنه عطارد	فصل دوم در اختیارات	جدول الاختیارات که از احوال البروج قمر النیر
٤ مختارست برای تعلیم ونظم ومناظره وابتدای امور	به بودن قمر در بروج وفلکیه خاصه النیر	٤ میانه است برای رفتن به نزد حکام وطلب حاجات از بزرگان
ا صالحست برای فصاحت وتعلیم ونقاشی کردن	باشد واختیارات برحالات قمر در بروج خاصه النیر حکیم سنجر ابا الجدید آورده	ا صالحست برای خلوت وزراعت وسکون ولهو وشرب وغیره
. مختارست برای ابتدای تعلیم وصحبت فضلا	دراینجا اثنا عشر مذکوره مربع ومشتمل	. بالکل جهت جمیع امور نیکو است وکذب است واستعمال شرب
٦ مختارست برای سفر وتجارت وشرکت وابتداها	بعینه آن جدول ایراد کرده شد	٦ میانه است برای ابتدات وطلب حاجات ومهمات
٨ مختارست برای صحبت وطلب حاجات از ملوک	وهو هذا	٨ صالحست برای اکرام سادات ورفتن به نزد حکام
٥ صالحست برای ترکت وزراعت وداروخوردن		٥ صالحست برای صاحب منصب وشراب خوردن
٦ صالحست برای جامه وتعلیم موسیقی ونقاشی		٦ صالحست برای طلب زراعت وزراعت وعشرت بازی
٧ صالحست برای داروخوردن ونگاره		٧ میانه است داروخوردن وکارهای دیگر جهت
٢ صالحست برای خرید ونگارنگاری		٢ صالحست برای زراعت وکار وزراعت وناکر جهت فصد وحجام
ط صالحست برای تعلیم وطلب سنن وعلم		ط مذمومست برای ابتدات وطلب کارها ورد وزراعت بهتر
٥ صالحست برای تعلیم ونگار کردن باز		٥ جیدست برای زراعت وسکون وخلوت وشراب خوردن
ما صالحست برای ترکت وحرکت وسفر ونزهت		ما بالکل جهت در کارها وحرکت وطلب حاجت وخلوت وشراب خوردن

واینکه خواجه نصیر الحق والدین در باب اختیارات
نزول قمر در بروج اثنا عشر وفلکیه خاصه النیر بیان کرده بصورت نظم در سلسله نظم ایراد کرده بطریق
صواب قریب می نماید چه اکثر طلبا به سبب منظوم میلان می باشند و دیگر آنکه حفظ
آسان است و دیگر برکت انفاس شریفه اکابر بسا بابت بسیار است بسیار از آن برکت حاصل
تا که اشتغال بجا آن شعر عزودوانه اورا بهجة المفرد وبه نستعین وهو منفض الخیر
والجود

الحمل

هر مهی که بایدت بایید خدای لم یزل	جرم او در خانه بروج نیک در حمل
نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر	جامه پوشیدن و برد صید با تدبیر
گر چه نیکست ابتدای کارها غیر بر بستن	بد بود بنیاد کردن خانه جز با کاشتن

الثور

ماه چون در ثور باشد عقد بستن را نکوست	تخم افکندن بجایی نامه بنوشتن بدوست
کوتر و بیدار شو افغان عطر آمیختن	از جدل بگریختن در حرف او آویختن
گر جهت باید سفر کشتی چو بر رو یا بجهت	فصد کردن بد بود حمام رفتن همچنین

الجوزا

گر نخ فتند در برج جوزا او بروم ماه تاب	بیع زرکان خطا تا کن که خوش باشد صواب
ما تو ان توانید کتابت هم تو خواند ایوان امیر	هم تو ان نامه نوشتن هم تو تو اند جست خیر
جامه پوشیدن سیر را باشد سفر کردن روا	نیک شد جدولها فصد وحجامت خطا

السرطان

ماه چون در برج سرطان آید کو باشد نکو	جامه پوشیدن سفر کردن وداروی گو
داروی اسهال وروی خوردن بیماری درد	نامه بنوشتن چه کویم کز همه بهتر بود
کی شود کار به رفق ماه چسیده ونیک	فصد تزویج بنای هر که او ان نیک

الاسد

ماه تو ای سیر چو جرم افکند در برج شیر	نیک باشد عهد بستن وصل یار با دلپذیر
فصل کار اشتغال حاجت بزرگان آموختن	وزیر بان نامه بپار فرمودن آموختن
بیع زرکان ضعیف اند بود عین ضلالت	نیک شد پوشیدن رای سفر کردن خطا

السنبله

سر چو از برج اسد آید سوی سنبله	برده ای مرغان بیوی باید بیک بارها
وزیر کات باید بدان نیک بکار	خانه سود تعلیم علم ما بکار دادن کار
خوب باشد بیع زرکان سیاه بنقد	بد بود بسیار فصد وزن کن ای کار عقل

المیزان

سر چو برج میزان آید نیکو باید بنیت روزه بیم
هم سفر هم عقد هم جرم تو باید رفتن بیم
جامه پوشیدن رفتن انگه جامه
خانه سیار بیاساغ وباغ ور نیک باید
نیک جنگ جمع مبکند و در عقد وعقده و رخ
در کارها باید کردن باک و بد رنج بود رنج

العقرب

ماه چون شد در عقرب آید نیک تیب تیب سیر
شوخ وار برد نکو کردن طعام غرغره
هم بزرگان نیک باشد هم ستاحب صحبت
هم بگوی که جستن با خصم ببرون نا رفتن
از سر بد یابیست دادن نا جنگ کند
نیک و نیکو باید اوردن را باشد سود مند

القوس

ماه چون شد در قوس باشد نیک تیب جامه کار
روشن تزویج وتعلیم فرزند [illegible]

مصر ماه و قلعهات بد رو کردن تا | نیک نقل و فصد و تزویج زن و باغ نیز نشا

الحوت

چون ماه قمر در حوت بود نیک نبود نکفت | فصد کردن دست او و پای را نافع است
دعوت خلق نیک بود و نیز اختلاف نیز | کوری برج کردن و پوشیدن از نو جامه نیز
نیکو کلاه هم قباء هم کرم بیرون | و آنچه در برج داری آلتون حلال کنند برنج

و هم درین باب گفته اند و بسیار نیکو در قلم شده است و آنچه حفظ نظیر بدار

الحمل

مه در حمل اهم تر نیکو دیدار | شاید سفر و تجارت و فصد انگار
ندیم نیز زن خواه و زر کان تجارت | دارو خوردن زن نکوح باک بدار

الثور

ماه اندر ثور عقد و شرکت نیکو است | مهمان آنکه مر ترا میل بدوست
آنگاه عمارت زراعت بد نیست | بر خط مروّر مصاف نیست اندوست

الجوزا

مه در جوزا جنتری کار رو است | و ز اهل قلم حاجت خود باید خواست
رفتن سوی دیوان کتابت بد نیست | فی الجمله نیاز بدان فصد خطاست

السرطان

مه در سرطان اندر یا باید | در نیز سفر کنی مبارک آید
جو بر غزی جامه نو بریدن نشاید | زنهار مکن بنا که نیکو ناید

الاسد

مه در اسد او بود قوی تر کاری | باید ز ملوک آنچه حاجت داری
بنیاد نهی ترا نکو آید خوب | هرگز مکن معامله نگذاری

السنبله

در سنبله ماه سوی جمعه بود | کاری که کنی عظیم غنا به بود
تعلیم خط و عمارت زرع نیکوست | زن خواستن و کد خدائی حاجت طلبید

در برج حوت چو ماه رصوب کند بد حمل
جامه نو پوشیدن بر مایش ریزد رسید بسیجل
فرش دارو ز موشین کن گش بد بد
گر کسی سیل خورد و بنابد نکند کاری

الجدی

ماه جدی و در حدی شد نکار ز پیش رود و دارت
جامه پوشید باش بر صحبت دو زن بخت نیز است
جای با خاص عطار دو پیشگر شد یا ماه
نیک بشد نیک بکار حمله غلبه و فصد با
بد بود با بد و بدیدن شان وقعت زن و فصد

الدلو

ماه چو شد برج دلو نشد کرد باید جلد بود
اندر این که بنا کار و سنبتن بنیاد و عهد
نیک بنشد نیک کار با بدر پر هر اقبال کجب
جامه بنده و فرزند یابد شب نباید در بخت

الميزان | العقرب | القوس

الميزان	العقرب	القوس
مه در میزان خلوت و عشرت باید	مه در عقرب چو کنی دارو خور	ماه اندر قوس فصد کن رو سفر
در دو پیشی زن بجای خاست باید	بر دشمن خود ظفر کن ستیزه جوی بر	آنگاه بخر استر و اسب و استر
تعلیم رباب نقش و تصویر نکوست	بستان تو زمال و مرب آنکاه باشد	بس حاجت خواه از قضاة و علما
رو جنگ مکن که خصم غالب آید	زنهار چه فکر کنی تزویج سفر	دارو بخور و جان نیک با ببر

الجدی	الدلو	الحوت
ماه اندر جدی از عمارت مگریز	ماه اندر دلو نیک باشد تخم	ماه اندر حوت چشن بفروش و بخر
و زرع ستور و برده میکن پرهیز	و آنگاه زراعت بنای عظیم	نو پوش و تجارت کن و کن علم زبر
بس تخم بکار و در عمارت آویز	بنده بخر املاک سازد و دهقانگی	دارو خور و بس جوش کن و آب ببر
حاجت طلب که برنج فوتی پرهیز	تزویج سفر مکن شنو پند حکیم	از فصد بنا و کار آتش بگذر

جدول معرفت اختیارات حالات قمر

زحل	نیک است بنای مساجد و مرافع عمارت و تزویج و مناکحت را
با زحل	هیچ کار برات بد الا هلاک دشمن و خراب ابنیه و داروها را خوردن
مشتری	نیک است دیدار زهاد و عباد و سفر و حج گذاردن و غذا کردن و خیرات
با مشتری	هیچ کار برات بد الا ساختن سموم و مکر و حیله و املاک و عقاد
مریخ	نیک است حمام و زینت و نظافت و ناخن چیدن
با مریخ	نیک است خلوت کردن و رفتن بحمام و املاک خریدن و عمارت
شمس	نیک است صحبت زنان و کارهای زنانه کردن و غسل و مکر
با شمس	بد بود طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل و سفر و نیک است خلوت
زهره	نیک بود دیدن بزرگان و طلب حاجت و سفر و نو بریدن و پوشیدن
با زهره	نیک است شفقه کردن و حمام و خلوت و اندر اوّل هیچ کار برات بد
عطارد	نیک است دیدار کابر و قضات و تزویج و اکثر مهمات نیکو و غیره
با عطارد	نیکو بود سفر کردن و نو پوشیدن و صحبت اکابر و تفریح و تماشا
مریخ	هیچ کار برات بد الا قتل و غارت و حرب و هلاک دشمن و اظهار عداوت
با مریخ	قرائت و خلوت بهتر است

اتصالات قمر نیز در جدول نهاده شد و از اعمال آنچه در حالات بودن باید ذکر کرده آمد و بود را

جدول الاختیارات بحلول القمر فی المنازل

برج	منزل	اختیار
حمل	شرطین	صالح است برای سواری و فصد و سفر دریا و دارو خوردن و ستور خریدن و حذر کند از تزویج و حرکت و برده خریدن
	بطین	صالح است برای عمارت و زراعت و کندن کاریز و فصد کردن و دارو خوردن و حذر کند از تزویج کردن
	ثریا	صالح است برای انتقام کشیدن و تجارت و صید جانوران و خریدن دواب و حذر کند از تزویج و حرکت و فصد و دارو خوردن و سفر دریا
ثور	دبران	صالح است برای زینت و نو پوشیدن و بر … بستن و بنای شهرها و سفر و خریدن برده و ستور و حذر کند از تزویج و حرکت و [illegible]
	هقعه	صالح است برای تزویج و تعلیم کودکان و معالجه و سفر و خریدن عبید و حذر کند از دارو خوردن و بنا نهادن و سفر کردن
جوزا	هنعه	صالح است برای حرب و محاصره و طلب حاجت و سفر دریا و فصد و حذر کند از تزویج و حرکت و دارو خوردن
	ذراع	صالح است برای حرب و محاصره و طلب حاجت و سفر دریا و تجارت و نو پوشیدن و … و حرکت و خریدن برده و ستور و حذر کند از تزویج و از بنا نهادن
سرطان	نثره	صالح است برای دارو خوردن و نو پوشیدن و جماع و زیور بستن و سفر دریا و حذر کند از خریدن برده و حرکت نمودن و تزویج
	طرفه	صالح است برای انتقام کشیدن و سفر دریا و حذر کند از عمارت نهادن و سفر خشکی و حرکت و نو پوشیدن و موی از سر ستردن
اسد	جبهه	صالح است برای عمارت بنیادها و زراعت و بنا و حرکت کردن و حذر باید کرد از قرض دادن و … و سفر و نو پوشیدن
	زبره	صالح است برای تقویت لشکر و بیرون شدن حرب … سفر کردن و حرکت و تجارت … کردن و زیور و نو پوشیدن
سنبله	صرفه	صالح است برای نو پوشیدن و تزویج و در صناعت … و سفر و حرکت کردن و حذر باید کرد از خریدن برده و در کشتی نشستن
	عوا	صالح است برای بیرون کردن لشکر و عمارت و زراعت کردن و تجارت و خریدن برده و … بدن … و بنا نهادن و حذر کند از قرض دادن
	سماک	صالح است برای تزویج و تجارت و خریدن برده و دارو خوردن و در کشتی نشستن و حرکت و حذر کند از عمارت و زراعت و سفر

بقیه جدول

بقیه جدول الاختیارات بحلول القمر فی المنازل

برج	منزل	اختیار
میزان	غفر	صالح است برای تجارت و برده خریدن و حذر کند از … و کاریز و سفر و تزویج و حرکت و خریدن دواب و ستردن موی
	زبانا	صالح است برای … و نو پوشیدن و برده خریدن و حذر باید کرد از سفر و دارو خوردن و تجارت …
عقرب	اکلیل	صالح است برای نو پوشیدن و بنا نهادن و خریدن چهارپایان و نشستن در کشتی و حذر کند از حرکت و بیع غلامان و برده …
	قلب	صالح است برای سفر بجانب مشرق و نشستن در کشتی و نشاندن درخت و حذر کند از بنا نهادن و برده خریدن و دارو خوردن
	شوله	صالح است برای درخت نشاندن و حذر باید کرد از تزویج و بیع و شری و … سواری در کشتی و مشارکت و وصلت نمودن
قوس	نعایم	نیک است برای خریدن چهارپایان و سواری کردن و مباشرت سفر و حرکت و حذر باید کردن از شرکت و تجارت
	بلده	صالح است برای خریدن ستور و سواری کردن و خریدن ضیاع و عمارت بنیادها و عقار و دواب و حرکت … و مباشرت برای سفر و حرکت …
جدی	سعد ذابح	صالح است برای دارو خوردن و فصد و سفر و نو پوشیدن و حرکت … و حذر باید کرد از تزویج و بنده خریدن و در کشتی نشستن
	سعد بلع	صالح است برای دارو خوردن و … سفر … و حرکت … در کشتی و حذر باید کرد از تزویج
دلو	سعد سعود	صالح است برای شرب دارو … و مباشرت برای سفر و دخول در سفینه و حذر باید کرد از نو پوشیدن و زینت … و حرکت
	سعد اخبیه	صالح است برای انتقام و رسولان فرستادن و برده خریدن و دخول در کشتی و حذر کند از تزویج و شرکت کردن
	فرغ مقدم	صالح است برای ابتدای امور و طلب حاجات … تزویج و … وصلت و شرکت و دارو خوردن …
حوت	فرغ مؤخر	صالح است برای تجارت و دارو خوردن و مباشرت برای سفر و حرکت و حذر کند از خریدن بنده … و در کشتی نشستن
	رشا	صالح است برای تزویج و دارو خوردن و مباشرت برای سفر و خریدن … و دخول در سفینه و شرکت کردن …

فصل چهارم در بیان اختیارات منازل بجدول استاد ابوریحان بیرونی بدانکه این اختیار منازل بر مذهب
حکماء هند و روم است و صابیان نیز برین روند و اکثر ملوک الا به باشد چنانکه خلق بدان محتاج باشند بر منازل بنا
کرده اند و حکیم اسمعیل بارزی آورده است که در مدة عمر خویش آنچه ازین باب امتحان کرده شد اکثر موافق قول ایشان آمد
و درین باب استاد ابوریحان جدولی نهاده است و آن سوای آن جهانهاست روایت میکنند از حکماء هند در بیان منازل و
نسبت هر منزلی بکوکبی از کواکب سبعه سیاره و حکم بر هر یکی و استاد در درستی این باب مبالغه بسیار کرده است اما رحم
استاد این ضعیف ابوریحان که بعد کسی که با او در علم منازعت خلاف ننماید و آن جدول اینست

زحل	ذراع	سماک	بلده	ذابح
مشتری	شرطین	صرفه	مقدم	شوله
مریخ	ثریا	اکلیل	جبهه	سعد بلع
شمس	هقعه	طرف	قلب	مؤخر
زهره	بطین	دبران	عوّا	اخبیه
عطارد	زبانا	نعایم	سعود	عقرب
قمر	هنعه	نثره	زبره	رشا

اما منازل زحل چون ماه بمنزلی ازین چهار منازل که منسوبست بزحل فرود آید و آنچه در آن وقت کند باید بارشاه و رفتن و جاسوسی و پوشیدن و خانها و بنا و عمارت کردن و از ... نیز حذر باید کرد که فرزند
تا زمان آید و دشمن و الدین ... عمارت کسی نباید داد و کبد بت نباید و از جنگ ... نباید کرد اما اگر چیزی کم کرده باشد
چون ماه به منازل رسد طلب کنند بزودی باز یابند منازل مشتری چون بمنزلی از منازل مشتری رسد عمارت و خدمت
ملوک و طلب حوایج از ایشان ستوده است و بر سر برملک نشستن و درخت نشاندن و کشت کردن و ریاضت دادن ستوران
و روا نجه و آب کردن و زینت دادن و تهیه طعام در خانه خویش منازل مریخ چون ماه بمنزلی از منازل مریخ رسد مکروه است
خدمت پادشاه و طلب حاجت از ایشان اما هر چه تعلق بسلاح دارد از خریدن و ساختن روا باشد و ستوده است بحرب و خون
الفصد قلاع کردن و کارهای سخت پیش گرفتن و شکار رفتن و ریاضت ستوران زدن و فصد و حجامت و ... بد باشد
نشاندن و کشت کردن و حمام رفتن و پوشیدن و ناخن چیدن و سر شستن منازل آفتاب چون قمر در یکی از منازل آفتاب باشد
پسندیده باشد خدمت ملوک و سلاطین و حاجت خواستن از ایشان و روا کردن آب در جوها و زراعت کردن و درخت
نشاندن و ناخن چیدن و روا نجه بعیه ساختن و مناظره کردن منازل زهره بمذهب حکماء هند آنست که هرگاه که قمر در
منزلی

منزلی باشد از منازل زهره چون پیرهن نو پوشند ملک شنید آن پادشاهی را دو ای و شانه باشد و ما ... باید
بر رعیت چون بر سر مبارک باشد و روانست تزویج و بریدن و پوشیدن جامه و زر ندادن باید و حذر باید کرد از صید
و علی الجمله کو ... ماه که نیک نحوس ماه در یکی ازین منازل باشد اگر در ... ظفر شنید که ... باشد و این حکم
غریبست منازل عطارد چون ماه در یکی ازین منازل آید روا باشد خریدن و فروختن سلاح و ترتیب کرد ... و در
رفتن و صید کردن و فرزند بکتب فرستادن و ... که ... افزاید و ... دارد و درین وقت
خوش رسد و حذر باید کرد از ... و پوشیدن جامه و ... اند که گفته اند چون ماه در یکی ازین منازل باشد و کسی بنا
آغاز کند ... اگر کسی حاجتی دارد ... مطلوب برساند و درین وقت اگر کسی ... بیاره
... منازل قمر چون قمر در منزلی از منازل خویش باشد هیچ
کار ... ستوده نباشد ... حقیقت آن معلوم نیست که از چه وجه توزیع این منازل کرده اند و لیکن چون
در علم نجوم امتحان ... سیاره است ... و ... واثق ... الاوایل ...
و ... مولانا ... نصیر الملة والدین قدس
سره در باب منازل فرموده است که نظم از منازل که بر برجی دارد ماه آنچه نحس است همین است که گفتم
حال ... اخبیه و ... صرفه دیرها بلده و ذراع و اکلیل زبانا و سماک هم ازین جا دانی نحسها که
حقیقت ... حاصل نیست فصل پنجم در بیان اختیار منازل
جهة فتح قلاع حکما این منزل استخراج عجب کرده اند و بیشتر ...
اختیارات ازین جا است بدانکه زحل و مریخ و آفتاب
مناسبتی دارند با گرفتن شهرها و کشتن ... ها
و قلعها و منازل قمر را قسمت کرده اند و بعضی ...
نام ... اند و بعضی را داخل ... و درین دایره رقم
خ وه بر آن دلالت میکند ...
پس چنان باید که یکی ازین سه کوکب که گفتیم با منزل
ناظر باشند بدین منازل داخل و با طالع و ...
کردن بری باشد که یکی ازین منازل داخل ... باشد
کار انشاء الله ظفر در جانب لشکر ... باشد و ... قلعه ...



اما اگر یکی ازین سه کوکب ناظر بمنازل خارج باشند باید که وقت ... رهبری ... که یکی از منازل خارج در روی باشد دلالت کند
بر آنکه ظفر اهل حصار را باشد و این معنی مجرب است پس چنان باید که درین باب ملاحظه تمام کرده تا موافق مطلوب
باشد **فصل ششم** در بیان اختیارات منازل بر اقوال حکما از ... امام علامه فخر الملة والدین محمد الرازی قدس سره
در کتاب سر المکتوم آورده است که این اختیارات منازل از کتاب اسطوطالیس که از جمله مؤلفات حکیم هرمس است آورده شده و
گفته بود درین باب دیدیم که آن مصحف قرو ... شد و ... که در بعضی احکام منازل خلاف هست و امام کتاب سر المکتوم
را بترتیب بیاورد و بموضعی خلاف ... کنند و حکیم سنجری در جامع شاهی اختیارات منازل ... اقوال ... کنند
یکی را با هم جمع ... و دیگر قول ... حکیم و امام ... قول ... بیاورد و بعضی ازین اقوال که ... ذکر
کنند و اما این ... بترتیب بیاوریم **شرطین** و آن از اول حمل است تا دوازده درجه و ... دقیقه است
... و این منزل ... سعد ... حکیم هرمس ... درجه ... درین منزل ... کرد
و در مصحف ... آورده است ... و در سیم درجه ... و در چهارم درجه حذر کنند
از ... ملوک و ... که ... شاید ... به تزویج کردن ... و در ...
... و در ششم درجه نیک است ... و در هفتم ... درجه ... نشاید و ...
... و عاقبت ... و در هشتم درجه ... و در نهم درجه حذر کنند از تجارت و عمل طلسمات و
اعمال کیمیاگری و ... حکمای هند ... درین منزل باشد نیک است ... و سفر ...
... و در ... از ... و ... و سفر ... و صلاح ...
و درخت نشاندن ... و ... و ... باشد ... از ... نیک باشد ... حرکت
کردن ... که حذر کنند از خدمت ملوک و طلب حاجت ... در ... شاه ...
خروج کردن اما ... که ... عاقبت ... **بطین**
و آن از آخر شرطین است تا ... درجه ... دقیقه ... و این منزل ... سعد ... که ... درین منزل
محبت کردن ... ملوک ... و ... طلب حاجت کردن و حذر کنند از ... برای ... و ...
و حکمای هند گویند نیک است برای کشت کردن ... و ... زود ... که ... و ...
... گویند ... درین منزل باشد ... خدمت ملوک کردن ... حاجت ... **ثریا** و آن از آخر بطین است تا
هشت درجه ... دقیقه ... و این منزل ... که ... در ... محبت و
در ...

در سیم درجه ... و در چهارم درجه ... و ... و در ... درجه نیک است تزویج و
... فرزند ... و ... کردن ... و ... حکمای هند گویند نیک است ... کار ... کردن و سفر ... میانه
... گویند که حذر باید کرد از تزویج و ... و در ... سفر ... که ... و شرکت ... و ...
کردن و ... درخت ... و ... گویند ... این منزل ... **دبران** و آن از آخر ثریا است
... باشد ... گویند ... است ازدواج کردن و ... و ... و ...
... و تزویج کردن ... و ... و ... فرزند ... و ... کردن ... و ...
هقعه از آخر دبران است تا ... درجه ... دقیقه ... و این منزل ... هرمس گوید ... و ... شاید کرد
... و ... و ... و ... و تزویج و حکمای هند گویند
نیک است کشت کردن و ... و ... کردن و سفر ... کردن ... در ... اول روز ... سفر
... که ... گویند ... و سفر ... حذر کنند از
... و ... **هنعه** از آخر هقعه است تا ... درجه ...
... و این منزل ... سعد ... هرمس گوید ... و ... کردن ... که ... حکمای هند گویند ... باید
... کردن ... و ... و ... سال ... سفر کردن نیکو
... فرزند ... و ... و ... سفر ...
... و ... حرکت ... روی ... که ... درین روز ... و طلسمها ... و
... زراعت و عمارت و ... و سفر **ذراع** از آخر هنعه است تا ... درجه ... از ... و این منزل
سعد ... گوید ... نیکو است ... خدمت ملوک ... تزویج ... و سفر ... درخت ...
و ... حکما ... گویند نیک است ... و ... طلب کردن ... سفر ...
... که ... گوید ... حرکت کردن ...
و ... کردن ... و حذر باید کرد ... و ... علاج کردن ... که ...
... گویند نیک است خدمت ملوک و طلب حاجت ... طلسمات و سفر و تزویج و ... فرزند ...
و سفر ... **نثره** از آخر ذراع است تا ... درجه ...
... و این منزل ... سعد ... گوید ... عمل طلسمات و کیمیاگری ... و در ... درجه ... زراعت کردن و علم ...

در هفت مدت ... و مشتری و نو پوشیدن و سفر و در جمیع امور دعا کردن و تسخیر ... حاجات را نیکو باشد حکمای هند گویند نیک است
شرکت و در کشتی نشستن و در نوروز گویند بدین وقت ... و موی ستردن و نو پوشیدن و ستور و برده خریدن و صلح کردن و سفر اما
... باشد ... و دارو خوردن و زمین خریدن اهل روم گفته‌اند که ... خصوصا طلب حاجت از اکابر ... دعا
... و نکاح و سفر ... تثلیث ... و زراعت و ستور ... **نثره** از اول سرطان است تا ده درجه و ...
... بعضی ... و این منزل ... سعود ... در مصحف قمر آورده است که سعد مطلق است بدین وقت عمل
طلسمات ... بدین ... که هم ... حاجت ... پارسی گوید درین منزل
... اعمال عداوت و طلسمات و دعا کردن و سفر ... و اشراف و ... تزویج و زراعت و ... بد کیل کردن غله
و تزویج و برده و ستور خریدن ... تجارت حکمای هند گویند بدین وقت ... و زر ... و سفر کردن مکر در
... نیکو باشد و در نوروز گوید بدین وقت ... گویند درین منزل ... غالب است
اعمال عداوت و قطیعت را نیکو باشد ... کارت و تزویج و نو پوشیدن و ... جامه ... ماند ... و بر
ملوک ... **طرفه** از
آخر نثره است تا ... دقیقه ... و این منزل نحس است و در مصحف قمر آورده است که سعادت ... بد
... طلسم ... و ... دعا کردن و نو پوشیدن که ... پارسی گوید درین ... طلسمات
عداوت و قطیعت را ... خدمت سلاطین و تزویج و ... زراعت ... و از کیل
غله ... و سفر حکمای هند گویند بدین وقت ... و امانت دادن و طلب حاجت و در نوروز گویند بدین وقت ...
که ... که هم غرق شدن ... از جامه ... بدین وقت ...
طعام ... درین منزل ... و اهل روم گویند ... و هند و عرب ... این منزل
اتفاق کرده‌اند ... اتفاق ... هیچ ... با دشمن که ظفر یابد و ...
... **جبهه** از آخر طرفه است تا ...
... و این منزل سعادت ... در مصحف قمر گوید بدین وقت ... طلسم ...
و ... اکابر و زراعت ... بد کیل کردن غله ... گوید ...
تزویج و زمین ... برده و ستور و سفر ... و حکمای هند گویند بدین وقت ... سفر ... در نوروز گوید
... جامه پوشیدن و موی ستردن ... گوید بدین وقت ...
و اشراف و صاحب ... کردن ... **زبره** از آخر جبهه است تا ...

جمله ... و این منزل سعادت و در مصحف قمر گوید نحس است ... عداوت ... پارسی گوید بدین وقت ...
... ملوک و اشراف و زراعت و نو پوشیدن و سفر ... حکمای هند گویند بدین وقت ...
... کردن و سفر و زراعت ... در نوروز گوید نیک است ... و شرکت و ... و نو پوشیدن و موی ستردن
در نوروز گوید نیک است ... و شرکت ... و طلب حاجت ... **صرفه** از آخر زبره است ...
... دقیقه ... این منزل ... و در مصحف قمر سعادت ... پارسی گوید بدین وقت ...
و تزویج و نو پوشیدن و زراعت و ... و نکاح ... امانت ... و نو پوشیدن و سفر کردن ... اول روز
و در نوروز گوید بدین وقت ... کردن ... از ... در کشتی ... وسط ... و ... فرزند ...
... که اگر ... بد ... بسیار ... و ... کردن ... رود ...
گویند درین منزل ... عداوت کردن و ... کردن ... اکابر ... که هم ... از ...
... **عوا** از آخر صرفه است تا ... دقیقه
... و این منزل ... از سعود ... و در مصحف قمر گوید سعادت ... برای ...
پارسی گوید بدین وقت زراعت ... بد کیل غله ... طعام و ... اختلاط ... امانت ...
و ... اکابر و نکاح و نو پوشیدن ... فرزند ... و ستور ... حکمای هند گویند نیک است تجارت و سفر ... در نوروز
... و ... از ... و در نوروز گوید ... که هم ... و نیک ...
فرزند ... و ... بدین وقت ... و زراعت ... سلاطین و ... و موی ستردن و طلب ...
و در نوروز گویند درین منزل سعد ... طلب ... و صاحب ... از ملوک
و ستور خریدن و نو پوشیدن و سفر کردن **سماک** از آخر عوا است تا آخر ... و این منزل ... اعمال ...
... و در مصحف قمر گوید سعادت و ... اعمال ... پارسی گوید ... اعمال ... و در ...
... و خدمت سلاطین ... و عرب و تزویج و سفر ... اعمال ... حکمای هند گویند بدین وقت ...
و ... تجارت کردن ... و ... کردن ... در نوروز گوید نیک است ... فرزند ... که ...
کشتی نشستن که سلامت ... و شرکت ... اعمال قطیعت ... نیکو باشد
غفر از اول ... تا ... درجه ... و این منزل سعد است ... اعمال ... به
در مصحف قمر گوید ... پارسی گوید نیک است سفر کردن و ... سلاطین و اشراف ... و نکاح
و زفاف کردن و برده و ستور خریدن و نو پوشیدن و تزویج ... اعمال حکمای هند گویند نیکو باشد ...

کردن و نقل و تحویل کردن و عزم ودم و خلافه روزنیک و بد بدکت بد زن کردن و دوام داون و سفر خشکی و دریا و ترکت و موی ستردن
و دو زنبوس کوید بد مکروه است تجارت و سفر که هم صحبی عمارت باشد و اگر باز آید به مقصود نرسد اهل سوم این منزل مبارک است
و در چیزی از نصیبات شده است چون عقد مودت بستن و بیعت کردن و حاجت خواستن و مانند آن **زبانا** از آخر عقرب است تا
بیست درجه و چهل و دو دقیقه و دو ثانیه از برج و این منزل سعادت آمیخته بنحس است از برای اعمال تفرقه و عقد رشته هرمس گوید نیک است
زراعت کردن امانت بسفر و حذر کنند از پوشیدن نو که هم سریع بشد و افتادن از جای بلند و سوار شدن اسب خفتن آلات حرب
و سرخ و تزویج و خریدن دواب و بدن از فرف حکمای هند گویند ردا باشد از بیرون ساختن و پوشیدن امانت بدر تجارت و سفر
و گشت کردن و تمامی آن بد است و زنبوس گوید حذر باید کرد از زن و رستن که خطر در زن باشد و نیز بسفر بد و گوید حرکت کردن کم
بیگانه و نهم دارند با فوری گوید بکوشند بر این منزل غالب است روما گوید خلوت ملوک نیکو باشد و تزویج بستن به بد چه زن پارسا
باشد و مکروه دارند برده و ستور خریدن **اکلیل** از آخر زبانا است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از عقرب و این
منزل نحس است هرمس گوید بد است و ابتدای کارها کردن جز از اعمال حیله رواست و نیکو است و بد است و عداوت و حکمای هند
گویند نیک است از برای خریدن و زور کردن و بستن و درشهر شدن و زنبوس گوید بد است کردن و وحشی گرفتن و صاحب
ستاندن و دارو خوردن امانت بد و در کشتی نشستن که اهل آن هلاک شوند و نیز بد است و موی ستردن و روما گوید این
منزل خاصیتی است از جمله اعمال حذر کردن اولی باشد **قلب** از آخر اکلیل است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و چهل و
ثانیه و این منزل نیک است در او همه کارها خریدن و عقد و بنا و ترکات نیک است و نیست و در مصحف قرآن آورده
که این منزل بجای عقد شمرده است نیک است هرمس گوید نیک است سفر کارها و نیز ابتدای اعمال طلسمات و خریدن برده
و دواب حکمای هند گویند نیکو باشد بنای عمارت زمین و بستن و سفر کردن بجانب مشرق و زنبوس گوید
اگر ماه بهاری باشد دزدی خواهد کرد و خواه باشد بد است خریدن و در کشتی نشستن و دارو خوردن و درخت نشاندن و
نیز بد است حرکت کردن و موی ستردن روما گوید نیک است و با سلوک و اشراف دو آمیختن و وا گرفتن با کسی و حاجت
خواستن **شوله** از آخر قلب است تا بیست و یک درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از قوس و این منزل سعادت آمیخته بنحس و در مصحف
گویند بیشتر سعادت است و عمل تیغ و ادای کیمیاگری را هرمس گوید بد کارها و سفر و تزویج و خریدن
و حذر باید کرد از نو پوشیدن که هم بد است حکمای هند گویند شهرها حصار کردن و با اعدا محاربه نمودن و سفر نیز بد اما
امانت نهادن نیک است زنبوس گوید حذر کنند از سفر دریا که خطر شکستن کشتی باشد و از خریدن دواب که نفع نیابد و روما
گویند طلاق کردن و از جمله کارها و [illegible] ذات است که در این روز صحبت بهیچ سهم نکنند و از ابتدای اعمال بر حذر باشند
نعائم از آخر شوله تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی و چهار ثانیه و این منزل سعادت است هرمس گوید نیک است بدوستی
گرفتن

گرفتن و عمل نیرنجات بهبت کردن و ابتدای دعا و زراعت و تزویج و ختان و زینت کردن و عمل نیکو باشد بیشتر اما ابتدا اقامت
کشته ظفر باید حکمای هند گویند ستور خریدن نیکو باشد و سفر میانه باشد و زنبوس گوید بد است حرکت کردن و نیز بد است
خریدن و روما گوید که کارها جنس کرده بیست از آن محمود باشد **بلده** از آخر نعائم است تا بیست درجه اول جدی و این منزل
نحس است هرمس گوید بد است کارها بیشتر که موقوف باشد و مخوفست و نیز بد سفر و تزویج و زراعت و دعا و خلعت با کار و حذر
کنند از پوشیدن نو و حیله و نیکو باشد و حکما هند گویند نیک باشد تمامی بنا و خریدن دواب خریدن و صاحب پیوند صناعت
و خریدن و سفر و زنبوس گوید میانه باشد برده خریدن و اگر زنان طلاق دهند با شوهر او مهر و نیکی تا شوهر نکنند و حرکت
شاید افتاد از فرمانبر شرکاء مشاهده بد باید و اگر به طرف تجارت سفر کنند باید نکرد و اگر عمل سلطان ببرد و نیکو
ظفر باید و نرسد و تقاوت تمامی او نقصان روما گوید هیچ کاری و ابتدا از آن الا عمل که از اول و نرسد **ذابح** از اول جدی است تا
دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزل نحس است و اکبر سعد نحس و در مصحف قرآن گوید مطلق هرمس گوید بد است
اختلاط کردن با پادشاه و زراعت و نیز بد است سفر و نو پوشیدن که هم راحت باشد حکمای هند گویند نیک است زر و نقره و
ساختن و دارو خوردن نیکو باشد آنگاه از زمین و زنبوس گوید بد است تزویج که میان ایشان اجتماع و مفارقت افتد و اگر هم
رسند و پیش از یکسال بمیرد یا بر بد از آن صاحب خود نشوند و عشق و فتور سهل کنند و حذر کنند از بند و خریدن که بر خداوند بگریزد
آمد و کریزان بود و نیز بد است حرکت کردن و در کشتی نشستن نیک است هم کشتی سلامت باشد اما اهل کشتی با از غرقاب رهایی (؟)
رسد و روما گوید هیچ کار را در آن به و حذر کنند از حاجت خواستن که او در آن حاجت او ماجرای رسد با قرار
و بد که بکرات تجربه افتاده و بیان داده است **بلع** از آخر ذابح است تا بیست و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه از جدی
و این منزل ممزوج است از سعادت و نحوست اعمال قطعیه و علاج مرض شاید و در مصحف قرآن گوید اعمال خیر را نیکو باشد هرمس گوید
بد است سفر کردن و نیک است سلاطین پوشیدن و زراعت و نو پوشیدن اما شاید تزویج و تزیین حکمای هند گویند نیک است بنا کردن
کردن و قبض سلطان پیش رفتن و دعای کردن و زور بستن امانت بد و امانت بردن و سفر کردن نیکو است زنبوس گوید بد است
تزویج کردن که بر شوهر ستم کند و زود جدا افتند و نیز بد است خریدن اما در کشتی نشستن و حرکت کردن نیکو است روما
گوید هیچ کار را شاید الا سفر کردن و ملوک و اشراف را دیدن **سعود** از آخر بلع است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه
از دلو و این منزل سعادت بیشتری کارها را هرمس گوید نیک است سفر و تزویج و نو پوشیدن و زراعت حکمای هند
گویند نیک است لشکر فرستادن و طلا بر کار کردن و دارو خوردن و میانه باشد سفر کردن و بد است تجارت و صناعت و تزویج
و علاج بد باشد و پوشیدن و زنبوس گوید بد است تزویج و جامه نو بریدن و پوشیدن و روما گوید شاید تزویج و حرکت اما
نیک است برده خریدن روما گوید همه کارها را نیک باشد خصوصاً حاجت خواستن از ملوک و اکابر و ولایت آوردن و دوستی گرفتن و سفر

بر دیوار کردن و زراعت و تزویج **خبب** از آخر سعود است تا بیست [illegible] دقیقه و حمل [illegible] و این منزل نحس است هر کس که در وی

هیچ کار برآید الا عمل تخریب و تفرقه را و در مصحف قرآن آمده است که شاید معامله کردن و اعمال محبت را نیز نیک است حکما هند گویند

نیک است سفر را و حصار ساختن و [illegible] فرستادن و سفر [illegible] قتل کردن [illegible] به تزویج و زرع و تجارت و در [illegible] گویند

[illegible] که بسیار [illegible] شود [illegible] که مفارقت افتد و حذر باید کرد از شرکت که زیان

در وی [illegible] گویند منزل [illegible] و هم [illegible] هیچ کار برآید **مقدم** از آخر اخبیه است تا [illegible] درجه و [illegible] دقیقه حوت

[illegible] از حوت و این منزل سعد است و در مصحف قرآن [illegible] هر کس که در وی نیک است ابتدا [illegible] صنعت

[illegible] و زرع و سفر [illegible] و حکما هند گویند [illegible] کردن و سفر دریا [illegible] تزویج و شرکت و

[illegible] گویند منزل سعد [illegible] در راستی [illegible] گوید که [illegible] عضد الدوله [illegible]

[illegible] منزل [illegible] **موخر** از آخر مقدم است

تا هفده درجه [illegible] دقیقه [illegible] از حوت و این منزل سعادت [illegible] و در مصحف قرآن [illegible] سعد مطلق است هر کس که

شاید [illegible] ملوک و سفر و زراعت [illegible] و کینه [illegible] که هم [illegible] حکما هند گویند

نیک است تجارت و دارو [illegible] سفر [illegible] باید کرد [illegible] زنان و وام دادن و سفر

دریا [illegible] کار [illegible] منزل [illegible] قطعیت و عداوت [illegible] و سفر [illegible]

مبالغه [illegible] **بطن** [illegible] منزل سعادت [illegible] سعادت [illegible] سفر و زراعت و تزویج

[illegible] حکمای هند گویند نیک است [illegible] و دارو خوردن و کار [illegible]

[illegible] سفر [illegible] امانت دادن [illegible] باید [illegible]

[illegible] و شرکت کردن [illegible] سعادت [illegible] هر کار [illegible]

[illegible] ملوک [illegible] طلب حاجت از [illegible] و بردن [illegible] زدن [illegible]

فصل هفتم در بیان اختیارات بر طلوع درجات مخصوصه بدان که اختیار بر طلوع درجات [illegible] اختیار است

[illegible] منقول از کتاب [illegible] حکیم [illegible] در جامع شاهی آورده است که در هر کاری طلب

[illegible] در درجات مخصوص [illegible] طالع وقت [illegible] ماه آن حاجت [illegible] زیاده کرده و [illegible]

[illegible] حاصل کرده [illegible] در جدول ایراد کردیم [illegible]

[illegible] منقول [illegible] درجات [illegible]

[illegible] مکتوب [illegible] الله اعلم جدول

فصل هشتم در درجات مخصوصه که بقول [illegible] بر [illegible] سعود [illegible] برج رسند [illegible] در آن اختیار زیاده [illegible] رسند [illegible] کنند [illegible] ابتدا [illegible] بشنید و از سعود [illegible] و [illegible] نگاه دارند [illegible] اختیار [illegible] که در جدول زیاده

جدول الاختيارات الجزئية على الدرجات المخصوصة

البروج	تعلم علوم	طلب [illegible]	طلب [illegible]	طلب [illegible]	نکاح کردن	[illegible]	طلب مال
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
ح	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]				
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		

تتمة جدول الاختيارات على طلوع الدرجات المخصوصة

البرج	الاعمال	البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١	شاید ابتدای کارها	ل	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
٢	شاید زراعت کردن	ا	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
٣	شاید کتابت و ادب و علم [illegible]	ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	
٤	شاید کندن کاریز و چاهها	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]		[illegible]
٥	شاید جواهر و الات	د	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]		[illegible]	
٦	شاید معامله بازارها	ه	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]			[illegible]	
٧	شاید کار [illegible]	و	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
٨	شاید ملاقات خصمان و حبس را	ز		[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]		[illegible]	[illegible]	
٩	شاید سفر کردن	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
١٠	شاید طلب حاجت از سلطان	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
١١	شاید امان دادن و [illegible]	ی	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		
١٢	شاید ظفر یافتن بر دشمن	یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	

فصل نهم در اختیارات نا بدن کواکب در حدود یکدیگر بدانکه که جبر کوکبی باید بیرون آورد است و آن اوقات باشد که نیک است نوعی باشند و از نحوست [illegible] در طالع و ماه و سهم السعادة و امثال جمع [illegible] و نحوس باید که حذر کنند از کارها [illegible] کرده [illegible] حدود این اختیارات [illegible] زیاده اند و آنکه در کتب نجوم ذکر کرده و جلد [illegible] و درین فصل [illegible] سیزده کار مذکور [illegible] والله اعلم

جدول الاختیارات علی حلول الکواکب فی الحدود

	زحل	المشتری	المریخ	الزهره	عطارد
حمل	شاید بنا [illegible] سلاطین و مصاحبت سلطانان کردن	شاید ابتدای کارها و تزویج نمودن و طلب کردن حاجت را	غیر مختارست از برای ابتدا و تزویج و طلب حاجات نمودن	بپرهیز باید از دارو خوردن و تزویج و طلب فرزند کردن	حذر کنند از تزویج و شرکت کردن و طلب کارهای مناسب زنان
ثور	غیر مختارست ابتدا و تزویج کردن هم	مختارست برای [illegible] بنا و تجارت نمودن و طلب فرزند	بپرهیز کنند از دارو خوردن و خصومت کردن	جیدست از برای تزویج کردن و تجارت نمودن	مختارست از برای تعلیم علوم و مطالعه نمودن کتابها
جوزا	غیر مختارست مگر انتقام خواستن کشیدن را	غیر مختارست از برای مناظره کردن و نزد [illegible]	جیدست از برای کار سلاطین و مناظره و سفر کردن	احتراز باید کرد از تزویج و از کارهای زنان	حذر باید کردن از خصومت و مناظره نمودن را
سرطان	مختارست از برای ابتدای بناها و طلب کردن فرزند	مختارست از برای سفر و خریدن زیور و زینت را	حذر باید کردن از سفر دریا و شرکت و مناظره کردن	جیدست از برای تزویج و کارهای زنان	صالح است از برای مناظره و کارهای امرا و سلاطین
اسد	جیدست برای [illegible] و طلب کنند از ابتداها	جیدست از برای خواستن زنان و کتابت و بناها	حذر باید کردن از ابتدای کارها	مختارست از برای طلب ریاست و خریداری نمودن برده	مختارست از برای تزویج و کار فرزند و حذر کنند از مکتوب
سنبله	جیدست برای تزویج کردن و طلب نمودن مال	صالح است از برای طلب ریاست و تعلیم انشا	نا ستوده است طلب کردن وجه معاش بطور را	مختارست از برای ابتدای کارها به تخصیص کار زنان و برده	نیکو باشد کارهای علما و صناعتهای لطیفه و برده خریدن
میزان	حذر کنند از زن خواستن و از خصومت نمودن	جیدست از برای کارها و بناها و غلبه کردن بناها	از تمام کارها احتراز و خویشداری باید کردن	جیدست از برای تعلیم علم موسیقی و سایر اشغال هم	مختارست از برای کارهای لطیف و علوم غامضه را

فصل دهم در اختیارات حلول کواکب در وجوه یکدیگر و این باب نیز در اختیار اختیارات تمام دارد و چون نیک حال و قوی باشند سعادت زیاده کرده اند اما چون به حال و منحوس باشد احتراز باید کرد از اعمالی که در آن باب مذکورست و این جدولها در حدود [illegible] والله اعلم [illegible]

جدول الاختیارات علی حلول الکواکب فی الوجوه

البروج / الوجوه	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
حمل			
زحل	مسافرت طلب کردن مال را	شاید طلب مال از جهت سفر کردن	شاید طلب مال کند از جهت شرکت
المشتری	شاید که طلب فرزند نمود و عمل نماید	شاید که عمارت عبادت خانه و [illegible] آن نماید	شاید طلب مال از عمر تجارت کند
المریخ	نیک است غزو بردن و ساختن اسلحه را	نیک است طلب مال از مرکار ملوک	نیکو نیست تزویج کردن و ابتداها
الشمس	نیک است از جهت ساختن اسباب سپاه	نیک است طلب کردن مال	حذر باید کرد از تزویج نمودن
الزهره	نیک است از جهت فراغت کردن و آرایش	نیکو باشد طلب تزویج از جهت فرزند آوردن	شاید که طلب فرزند نه کردن
عطارد	نیک است از جهت غزو بری سفر رفتن	شاید تعلیم علوم و حفظ صاحبان علم	نیکو نیست بگرمابه رفتن و طلب حاجت
القمر	نیک است از برای معامله و غرغره کردن	نیکو باشد از برای فرستادن نامه ها	ستوده نباشد از برای ابتدای کارها
ثور			
زحل	احتراز کنند از کتابت و دارو خوردن	حذر باید کرد از ابتدای کارها	شاید تزویج و طلب مال از غربا
المشتری	ستوده نباشد ابتدا امور را	نیک است شرکت و تجارت هم	بد باشد ابتداات هم
المریخ	شاید طلب مال و حیثیت هم	شاید سفر و تجارت و کارها کردن	شاید طلب مال خراج و ضیاعات
الشمس	نیک است تعلیم سواری و گوی زدن	حذر کنند از ابتداها	نیکو است زن خواستن و بنا نهادن
الزهره	شاید تزویج و علم موسیقی هم	حذر کنند از ابتدا و مباشرت زنان	مسافرت تزویج و طلب فرزند
عطارد	نیک است تزویج و تعلیم موسیقی	نیک است ابتدای کارها و طلب [illegible]	نیک است کار زنان و ساختن [illegible] و بنا نهادن
القمر	شاید کارها بر دیو و رسولان	شاید بفرستادن رسولان و طلب مال	شاید بنا نهادن و عمارت کردن

بقیه جدول الاختیارات الوجهیه

الجوزا

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	ابتدای کارهای بزرگ	طلب بستن لواء و جور	دفع مال و کارهای نهانی
المشتری	ابتدای کارهای نیک سو	کار سرهنگان و اعمال سلطان	شب بیداری و عمارت کردن
المریخ	از جهة سیاحت کردن	از برای مناظره و حروب	از برای سفر کردن و رکوب
الشمس	از برای نشستن بر تخت سلطنت	از برای شرکت و خریدن کنیزان	از جهة ساختن سرابه و آ[illegible]
الزهره	طلب بنده و مهتاب و تزویج	از جهة تزویج و طلب فرزند	از برای شرکت و خریدن کنیزان
عطارد	از برای شرکت و برده خریدن	از جهة کارهای سرهنگان	از جهة ستردن موی و [illegible]
القمر	از جهة کاریز کندن و بر آمدن	از جهة تعلیم علم آشنا	از جهة جوی کندن و گرمابه رفتن

السرطان

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	از جهة طلب فرزند و تعلیم موسیقی	آموختن علوم دینیه و حیل	از جهة طلب مال و تجارت
المشتری	از برای طلب حاجت از مهتران	از جهة کار فقها و قضات	از جهة طلب مغفرت
المریخ	از جهة نکاح و طلب اموال	از جهة کار وزرا و دبیران	از جهة کندن کاریز و عمارت زمینها
الشمس	از جهة آموختن علم موسیقی	از جهة ابتداآت معالجه طب	حذر باید کرد از شراب و مسکرات
الزهره	از جهة طلب فرزند و تزویج و تجارت	از جهة تزویج و کار زنان	از جهة تزویج و طلب فرزند
عطارد	از جهة رناة و دکی زدن	از جهة آشنا کردن و کوی ساختن	از جهة صید کردن و دریافت [illegible]
القمر	از جهة بنده خریدن و نکاح کردن	از جهة کشتی در آب افکندن	از جهة طلب مال و ساختن آبها

بقیه

بقیه جدول الاختیارات الوجهیه

الاسد

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	از جهة وزارت و کارهای بزرگ	از جهة خریدن زمین و بنا نهادن	می باید که حذر کند از ابتداات
المشتری	از جهة تعهد کردن سپهسالاری	از جهة ابتدای اعمال و طلب [illegible]	اندر وی هیچ خبر نیست
المریخ	از جهة ابتدای کارهای بزرگ	از برای طلب حاجت از سلاطین	بد است از جهة کارهای سلاطین
الشمس	نیک است از برای کارهای سلاطین	از جهة ابتدای کارهای نیک	از جهة حرب رفتن و غلبه کردن
الزهره	از جهة تزویج و کار کنیزان	از جهة نکاح کردن	از جهة کارهای زنان
عطارد	از جهة کار ملوک و وزرا	از جهت ساختن تخت و جلوس کردن	از جهة فصد و تزویج و حجامت
القمر	از جهة خریداری ستور زین	از جهة بنای شهر و غیره	معالجات از جهة ابتداآت

السنبله

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	از جهت داد و ستد و طلب حاجت	از جهة تعلیم علم موسیقی	از جهة کودک به کتب دادن
المشتری	از جهة ابتداات و کارهای ملوک	از جهة طلب مال و فرزند	از برای تعلیم و کارهای وزرا
المریخ	از جهة خدمت پادشاه و صحبت اهل سلاح	از جهة تمام کارها بیاید	جهة نامه نوشتن و در تاختن
الشمس	از جهة کارهای ملوک و تعلیم	از جهة ساختن پل و رباط	از جهة ابتدای کارهای بزرگ
الزهره	از جهة خریدن برده و جواهر	از جهة نکاح و بنده خریدن	از جهة کارهای زنان
عطارد	از برای کار ملوک و فصد و حجامت	از جهة شکار رفتن و خریدن جواهر	از جهة کتابت و دبیری
القمر	از جهة رناة و شراب خوردن	از جهة طلب مال و تجارت	از جهة خریدن بنده و مواشی

بقیه جدول الاختیارات الوجوهیه

المیزان

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	از جهت طلب ثروت و عزلت مستور	از جهت بنا نهادن و سفر	از جهت کارهای اکابر و اشراف
المشتری	از جهت معالجه باه و سوی شایع	از جهت طلب علوم و اسباب قدیم	از جهت طالب [illegible] اموال
المریخ	از جهت سفر دریا و جنگ	از جهت عمل سباغ و بناها	از جهت کار ساز [illegible]
الشمس	از جهت کارهای پوشیده	از جهت همه کارها میانه باشد	از جهت کار بزرگان ثابت بد
الزهرة	از جهت کار زنان و زیورها	از برای طلب فرزند نیکو بود	از جهت تزویج و کار زنان
عطارد	از برای طلب فرزند و تعلیم حکمت	از جهت بناها و کار علم	از جهت خریدن مرغان شکاری
القمر	از جهت ساختن کشتیها	از جهت دارو خوردن	از جهت تمام کارها میانه بود

العقرب

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	از جهت کار لشکریان	از جهت ابتدای کار بزرگ بد	از جهت طلب [illegible] و فرزند بد
المشتری	از جهت ساختن سلاح و کارها	از جهت طلب [illegible] و معاش	از جهت ابتدای اعمال بزرگ
المریخ	از جهت کار حرب و مغالبه	از جهت بستن لواء و جلوس	از جهت معالجه و تعلیم طب
الشمس	از جهت سیاحت کناه کارها	از جهت معالجه و تعلیم	بد بپرهیزد از ابتدا آن
الزهرة	از برای تزویج و ساختن مباهات	از جهت طلب [illegible] و مناکحت	از جهت کار زنها و معالجت
عطارد	از جهت تعلیم و کار مملکت	از جهت خلوه و محبت	از جهت معالجه باه و تقویت آن
القمر	از جهت محبت و معالجت	از جهت گرمابه رفتن	از جهت دارو خوردن

بقیه جدول الاختیارات الوجوهیه

القوس

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	از جهت ابتداها و معالجت	از جهت کتابت و رکوب سفینه	از جهت بناء شهرها و کارهای [illegible]
المشتری	از جهت کار وزرا و علما	از جهت گنج در آب افکندن	از جهت آنچه کافه گنج در آب افکندن
المریخ	از جهت کارهای وزرا و علما	از جهت گنج افکندن در آب	از برای ابتدای امور عظیمه
الشمس	از جهت آموختن علوم و معاش	از برای شغل سلطان و طلب [illegible]	از برای تمام کارها میانه باشد
الزهرة	از جهت مناکحت و خواستن کارها	بد باشد از جهت آغاز کردن	نیکو بود از جهت زن خواستن
عطارد	از جهت طلب ریاست و سواری	از جهت سواری و شناوری کردن	از جهت خریدن مرغان شکاری
القمر	از جهت غلبه کردن و کشتی گرفتن	از جهت فرستادن رسولان	از جهت کار ضیاع و عقار

الجدی

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
زحل	از جهت خریداری زمینها	از جهت کار حرث آن و بزرگان	از جهت بناها و طلب [illegible]
المشتری	از جهت کردن کار غریبان	از جهت کار بزرگان و سرهنگان	از جهت امور [illegible] و تزویج بد
المریخ	از جهت تعلیم سواری و ریاضت	از جهت کارسازی اکابر بد	از جهت ساختن کارهای بزرگ
الشمس	از جهت ابتدای اعمال جلیله	از جهت کار سپه سالاران	از جهت کار مملکت و سیاست
الزهرة	از جهت نکاح کردن و تجارت	از مناکحت کردن حذر باید	از جهت کارها ناستوده است
عطارد	از جهت ساختن کشتی و معالجه	از جهت سواری و صید کردن	از جهت بنا نهادن و عزلت مستور
القمر	از جهت گنج در آب افکندن	از جهت خریدن مرغان شکاری	از جهت دارو خوردن

بقیهٔ جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

	وجه ۱	وجه ۲	وجه ۳
الدلو			
زحل	از جهت کشف گوی و کاریز	از جهت تعلیم علم ریاضی	از جهت کردن [illegible] لباس
المشتری	از برای کار اکابر و علما	از جهت آموختن علوم و رفتن بسفر	از جهت رفتن بسفر و [illegible] ستور
المریخ	از جهت نکاح و طلب فرزند	از جهت کارهای خیر و استیفاء حق	از جهت راندن آب و کشتی
الشمس	از جهت ضیافت و خوشحالی کردن	از جهت کتابت و تعلیم علوم	حذر باید کرد از سفرها
الزهره	لباس پوشیدن نو خوب است	از جهت نکاح و جماع کردن	از جهت خریدن ستورها
عطارد	از جهت آموختن علم فقه	از جهت کار سازی دیوانی	از جهت خوردن داروها
القمر	از برای عروسی و زفاف کردن	از جهت دارو خوردن و حرکت	از جهت بیرون آوردن آبها
الحوت			
زحل	از جهت تمام کارها بد باشد	از جهت خدمات ملوک	از جهت کارهای بزرگ نیکو باشد
المشتری	از جهت دادوستد و اهل وزرا	از جهت کار مهتری و سرهنگان	از جهت طلب حاجت از اهل سلاح
المریخ	از جهت طلب [illegible] و مهتری کردن	از جهت طلب [illegible] از بزرگان	از جهت سوال کردن
الشمس	حذر کنند از نکاح بستن	از جهت [illegible] و مهمانی شاید	از جهت کار ساختن ملوک
الزهره	از جهت تعلیم علم موسیقی	از جهت خریدن جواهر و جامه‌ها	باید حذر کنند از زوج کردن
عطارد	از جهت تعلیم علوم دقیقه	از جهت شرکت و تجارت کردن	از جهت کار راه و [illegible] شدن
القمر	از جهت نامه فرستادن و [illegible]	از جهت مسافرت کردن	از جهت کار رسولان نیکو باشد

فصل یازدهم در اختیارات ایام الفرس [illegible]

جدول الاختیارات علی ایام الفرس

	اسامی	صفات	آنچه درو شاید کردن	آنچه حذر باید کرد
۱	هرمز	نام خدای تعالی است [illegible]	روزی [illegible] تجارت و دوستی با ملوک کردن [illegible]	از جهت رفتن بحکام و [illegible] فصد کردن و مناظره نمودن
۲	بهمن	از جهت تمام کارها مبارک است [illegible]	از جهت [illegible] نکاح کردن [illegible]	از جهت فصد [illegible]
۳	اردیبهشت	این نام فرشته‌ایست که موکل است [illegible]	[illegible]	اگر درین وقت [illegible]
۴	شهریور	این روزی است که [illegible]	[illegible] تجارت [illegible]	[illegible] حذر کنند از [illegible]
۵	اسفندارمذ	این روز [illegible]	[illegible]	این روز از جهت [illegible] مناظره کردن
۶	خرداد	نام فرشته‌ایست که موکل است [illegible]	[illegible] و تعلیم و مناظره [illegible]	از جهت فصد و تعلیم [illegible]
۷	مرداد	نام فرشته‌ای که موکل است بر حیوانات	[illegible]	از [illegible]
۸	دیباذر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۹	آذر	این نام فرشته‌ایست موکل بر آتش	[illegible]	[illegible]
۱۰	آبان	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	[illegible]	رفتن بحکام و [illegible] و فصد و حرب
۱۱	خور	نام فرشته‌ایست که موکل است بر آفتاب	[illegible]	[illegible]
۱۲	ماه	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	[illegible]	حذر کنند [illegible]
۱۳	تیر	نام فرشته‌ایست که موکل است بر کواکب	[illegible]	از تمام کارها حذر کنند
۱۴	جوش	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	[illegible]	از جمیع کارهای بد حذر کنند
۱۵	دیبمهر	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	تجارت و نکاح و سفر [illegible]	از فصد حذر باید کردن
۱۶	مهر	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	[illegible]	تمام کارها [illegible]
۱۷	سروش	نام فرشته‌ایست [illegible]	[illegible]	از جمیع کارها حذر کنند
۱۸	رشن	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۹	فروردین	نام [illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰	بهرام	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	[illegible]	از [illegible]
۲۱	رام	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	[illegible]	از [illegible]
۲۲	باد	نام فرشته‌ایست که موکل است بر بادها	[illegible]	[illegible]
۲۳	دیبدین	نام [illegible]	سفر و نکاح و فصد [illegible]	از فسق و [illegible] حذر [illegible]
۲۴	دین	روزهایی که [illegible]	فصد کردن [illegible]	[illegible]

در اختیارات ایام فرس از حکمای فارس و آن نیز در جدولها آورده شد

بقیة جدول الاختیارات علی ایام الفرس				
ایام	اسامی	صفت آن	آنچه شاید کردن	آنچه باید حذر کرد
که	ربح	نام فرشته‌ایست که موکل است بر دیوها	روزی نحس است خلوت را نیک است	از تمام کارها حذر کنند خصوصا از سفر
کو	الحاد	نام فرشته‌ایست که موکل است بر آدمیان	طلب حاجت و نشاندن درختان	کوچ و فصد و عمارت و سفر
کز	[illegible]	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	نیک است خصوصا سفر کردن و [illegible]	فصد و نکاح و صید و خرید [illegible]
کح	[illegible]	نام فرشته‌ایست که موکل است بر [illegible]	سفر و خرید و فروخت و مناظره و [illegible]	فصد کردن و [illegible]
کط	[illegible]	نام [illegible] روز بسیار نیکوست	[illegible] و نکاح و [illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	این نام فرشته‌ایست که موکل است بر روح	[illegible] و نکاح [illegible]	[illegible]

نوع دویم در اختیارات ایام فرس از حکمای فارس و آن نیز در جدول آورده شد — جدول الاختیارات علی ایام الفرس

١	نیک است طلب حاجت و سفر و نکاح و خرید و فروخت [illegible]	یو	روزی نحس است و از همه کارها حذر باید کرد خصوصا سفر
٢	نیک است [illegible] و سفر و [illegible]	یز	شاید بنا افکندن و [illegible]
٣	حذر کنند از کارها خصوصا از نکاح و سفر	یح	نیک است کاشتن و طلب حاجت از اشراف
٤	نیک است زن کردن و مصاحبت و [illegible]	یط	روزی بد است و حذر باید کرد از کارها
٥	نحس است از تمام کارها حذر باید کردن	ک	روز نحس است حذر باید کردن از جنگ و [illegible]
٦	نیک است سفر و نکاح و بیع و شری و مکاتبت [illegible]	کا	روزی نحس است حذر باید کرد از تمام کارها [illegible]
٧	نیک است تزویج کردن و بیع و شری [illegible]	کب	روزی نحس است [illegible] و سفر [illegible]
٨	نیک است سفر و [illegible] و حاجت [illegible]	کج	این روز [illegible] کار [illegible]
ط	در این روز [illegible]	کد	روزی بد است حذر کنند از نکاح [illegible]
ی	نیک است [illegible] و [illegible]	که	روزی بسیار بد است و در این روز خلوت [illegible]
یا	روزی بسیار [illegible]	کو	روزی بسیار نیک است و در این روز همه کارها [illegible]
یب	نیک است [illegible]	کز	نیک است [illegible] سفر و مناظره [illegible]
یج	روزی بسیار [illegible]	کح	نیک است سفر کردن و خرید و فروخت [illegible] و مناظره [illegible]
ید	[illegible]	کط	[illegible] سفر و نکاح [illegible]
یه	بسیار نیکو [illegible]	ل	نیک است [illegible] و بیع و نکاح [illegible]

فصل ۱۲

فصل دوازدهم در اختیارات ایام هفته منقولست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آنچه در این باب بر زبان مبارک آنحضرت گذشته هشت بیت است و با هشت ترجمه اینجا ثبت میکرد و ابیات آنحضرت این است [illegible] علیه السلام هذه الابیات

لنعم الیوم یوم السبت حقا — لصید ان اردت بلا امتراء
بدرستی که نیک روزیست روز شنبه حقا — از برای شکار کردن اگر خواهی بی‌شبهه
وفی الاحد البناء لان فیه — تبدی الله فی خلق السماء
و در روز یکشنبه بنا کردن [illegible] زیرا که در او — ابتدا کرد خدای در آفریدن آسمان
وفی الاثنین ان سافرت فیه — ستظفر بالنجاح وبالثراء
و در روز دوشنبه اگر سفر کنی در وی — ظفر می‌یابی بروا شدن حاجت و بسیاری
ومن یرد الحجامة فالثلثا — ففی ساعاته هرق الدماء
و هر که خواهد حجامت سه شنبه روزیست — و در ساعتهای او ریختن خون نیک است
وان شرب امرء یوما دواء — فنعم الیوم یوم الاربعاء
و اگر بیاشامد مردی روزی دارویی — پس نیک روزیست روز چهارشنبه
وفی یوم الخمیس قضاء حاج — ففیه الله یاذن بالدعاء
و در روز پنجشنبه بجا آوردن حاجتها — و در او خدا رخصت میدهد دعا
وفی الجمعة تزویج وعرس — ولذات الرجال مع النساء
و در آدینه است تزویج و طعام عروسی — ولذتهای مردان با زنان است
وهذا العلم لا یعلمه الا — نبی او وصی الانبیاء
و این علم را ندانند مگر — پیغمبری یا وصی پیغمبران

نکوروز است بهر صید شنبه
زهی صید اندر کوه و صحرا
بیکشنبه بنا کن زانکه در وی
بنا کرد آسمان حق تعالی
بدوشنبه سفر کن تا بنیکی
رسد فیروزی و مالی مهیا
و گر خواهی حجامت در سه شنبه
که ساعاتش درین کار است زیبا
و گر داروی خوری بهر علاجی
بروز چهارشنبه هست زیبا
طلب حاجت بروز پنجشنبه
که حق در وی دعا فرموده [illegible]
بروز جمعه تزویج عروسی
میان مرد و زن لذت مهیا
ازین سان علم سر کس نداند
بجز پیغمبر و فرزند او [illegible]

و مجمل در این باب نیک تامل که [illegible] مناسبت هر جا [illegible] روزی و نسبت [illegible] ظاهر [illegible]

فصل سیزدهم

در اختیارات [illegible] و تحقیق [illegible] اهل خطا و [illegible] مذکور کرده اند و آن [illegible] نام [illegible] و گویند [illegible] که هر [illegible] و هر [illegible] و اهل [illegible] و ابتدا [illegible] اجتماع ماه تا [illegible] که اول ماه [illegible] باشد و روز [illegible] و ابتدا از مشرق کنند [illegible] جنوب [illegible] تا [illegible] مشرق رسد چنانکه در این دایره [illegible] باید [illegible] و سفر و [illegible] کنند و نیز باید [illegible]

ربت باید چون نه از بیشتر باشد ناظر او باشد و اگر در روز سفر با معارضه او طرف مقصد افتد باشد اول بیست برای باید کردن و باره
راه رعایت و بعد از آن متوجه طرف مقصود شدن و چون وقت الارض باشد تا بسواری کردن و اسب تاختن و گلوی گفت الارض
بعد روانه ... زیاده از تن و تخم کشتن و کار به کشند و بنا نهادن و چیزی بنیاد نهاده

فصل سیزدهم در اختیارات ساعات که بعد از ساعات بیت
باشد نسبت کواکب سبعه سیاره غیر آفتاب به دیگر
انه زمان اجتماع تا دوازده ساعت زمان تعلق
به آفتاب دارد که آن ساعات بیت آفتاب
خوانند و بعد از ... ایلاق نیز ساعات بیت کویند
و بعد از انقضای آن ساعات دوازده
ساعت دیگر نصیب زهره و آن را بیت
زهره خوانند و مقیم کند و بعد از آن دوازده
ساعت دیگر بهره عطارد و همچنین دوازده قمر را
و دوازده زحل را و دوازده مشتری را و دوازده مریخ را
و بعد از انقضای مقدار ساعت متوجه به نوبت با آفتاب رسد



الشمس	این ساعت ها مخصوص ... بزرگ که چهار ساعت اول دلیل ملوک ... چهار ساعت دوم دلیل بیماری و چهار ساعت سیم دلیل بر تباهی کار است
الزهره	از جهت کارها این ساعت ها ... تعلق به زهره دارد ... و داروی خوردن و نکاح و ... شکار و عشرت
عطارد	و در این ساعات ... که تعلق به عطارد دارد ... و تعلیم علوم و کتابت نمودن و ... تجارت و ترکت
القمر	این ساعات ... بعضی از کارها ... و فروخت کردن ... مسعود باشد
زحل	این ساعات ... و خریدن ... و بنا ...
المشتری	این ساعات ... کارهای ... و تجارت و طلب علم ... و علما ...
المریخ	چهار ساعت اول ... و جنگ ... فصد و حجامت و چهار ساعت سیم ...

ازین در فصل رابع از مقاله اول گفته شد که ساعات بیت آفتاب به چه نحو است و اینجا نیز ختم گفته میشود و هیچ کار را
نشاید و اما آن ساعات دیگر که تعلق به کواکب سبعه باقیه دارد شایسته بود بعضی کار را که کوکب به دلالت بر آن چنانچه نموده شد

فصل یازدهم در اختیارات ساعات از قول حکیم ابومعشر بلخی رحمه الله علیه و در بعضی از کتب آورده اند که سلطان السعید شهید
بهرام شاه و امارا نه بر آنه حکیم ابو معشر ... که از برای او هر روز ... زد چنانکه علم نزد یک ... بود بعد ... را اما
مارها منسوخ نکرده و حکیم را در این معنی نهایت اهتمام بکار آورد و این جدول اختیارات ساعات کرد منسوب
بکواکب سبعه سیاره تالیف کرد و در جدول نهار و ... ساعت از شب و روز ... بایستی نمود تا در آن ساعت معلوم
کرد که در آن ... کارها استقلال توفیق نموده و این جدول نزد حکما این فن اعتبار تمام دارد و ما آن را بعینه در ... بنده
حکیم مذکور ترتیب داده ابراد نمودیم تا فایده آن جدول باشد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
والحکم ...

جدول الاختیارات معرفة احکام الساعات الزمانیه منسوبا علی الکواکب السبعه مستولی

	یه اح	ی ط	یح ح	یه یا	یه ب	و	ر
ا	◡	٥	ه	ر	ل	ـ	ح
ل	دیدار ملوک	تزویج زنان ترک	تعلیم و نامه نوشتن	رسول فرستادن و تحویل	دیدار زنان	دیدار قضاة و علما	برده و کنیز خریدن
ب	ر	ل	ـ	ح	◡	٥	ه
لو	سفر و رسول فرستادن	بنا نهادن	دیدار کارپردازان	برده و کنیز خریدن	دیدار اکابر و ملوک	تزویج و زینت	دیدار علما و سفر دریا و سفر و نامه
ج	ح	◡	٥	ه	ر	ل	ـ
لر	عرض لشکر و سلاح و ترتیب سلاح	فصد و داغ و حجامت	نو بریدن و پوشیدن و درزی کردن	نامه نوشتن و تجارت و سفر	نقل و تحویل و سفر کردن	عمارت و کار دیوانی و ...	دیدار وزرا و فرستادن عمال
د	ه	ر	ل	ـ	ح	◡	٥
لا	تعلیم و ولی عهد	نامه و رسول فرستادن	زر و مشک ...	جواهرات خریدن	دواب سلاح و ...	حاجت خواستن از ملوک	نو بریدن و پوشیدن
ه	ـ	ح	◡	٥	ه	ر	ل
لب	دیدار قضاة و اشراف	دیدار امرا و ...	خدمت ملوک	نو بریدن و پوشیدن	دیدار اهل قلم و ...	رسول و ... و تحویل	بنیاد عمارت
و	٥	ه	ر	ل	ـ	ح	◡
لج	بیرون رفتن و زینت کردن	نامه نوشتن و فرستادن	سفر و تجارت	برده و سلاح خریدن	باغ و عمارت و دیدار وزرا	ملک خریدن و دستور خریدن	جواهر و آلات خریدن
ز	ل	ـ	ح	◡	٥	ه	ر
لد	دیدار دانایان و املاک خریدن	بنا نهادن و عمارت کردن	اسب سلاح خریدن	دیدار ملوک و اشراف	زینت و تجمل و دیدار زنان	بیع و شری و مناظره کردن	سفر و تجارت و نقل و تحویل

فصل شانزدهم در بیان ایام اختیارات مأمور شده این جدول است که حکیم ابو معشر [illegible] آورده است تا هر چیز و هر کار در
[illegible] شروع کنند و خواهد که حتم بر آن اطلاع یابد بر این نگاه در این جدول تأمل کند اگر نیک باشد باید در آن کار شروع کند و اگر
نیک نباشد و اگر چه این نوع [illegible] نقل اول [illegible] در کتب اختیارات ذکر [illegible] الغیب و الله اعلم

این جدول چنان است که بر بیند از روز نوروز سلطانی تا روز که اند شد [illegible] که در هفته رفته است از آن عدد سی سی شمرده کند تا سی شش باطل از آنچه باقی ماند در این جدول باید طلبید اگر در جدول ایام سعد باید کار را بکنند که نیک آید و در جدول ایام متوسط باید و در جدول ایام نحس بد بینند و کرده آنکه نه بد و آن جدول این است

ایام سعد		ایام متوسط		ایام نحس	
۱	۴	۲	۵	۳	۶
۷	۱۰	۸	۱۱	۹	۱۲
۱۳	۱۶	۱۴	۱۷	۱۵	۱۸
۱۹	۲۲	۲۰	۲۳	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۲۶	۲۹	۲۷	۳۰
۳۱	۳۴	۳۲	۳۵	۳۳	۳۶

فصل هفدهم

در اختیارات [illegible] که بر مذهب حکمای هند است و اشارات این [illegible] او بوده گویند و معنی این بر [illegible]

الایام	اوقات مذمومه	ساعات مفتوحه
یکشنبه	از چاشت فراخ تا نیم روز	از چهار ساعت نیم تا شش ساعت
دوشنبه	از اول نماز دیگر تا غروب شمس	از نه ساعت تا ده و نیم
سه شنبه	از نیم چاشت تا چاشت گودکان	از یک ساعت تا سه ساعت
چهارشنبه	از نیم روز تا میانه نماز	از شش ساعت تا هفت و نیم
پنجشنبه	از ارتفاع آفتاب تا غروب	از ده ساعت نیم تا آخر روز
جمعه	از چاشت گودکان تا چاشت فراخ	از سه ساعت تا چهار و نیم
شنبه	از میانه نماز تا اول نماز دیگر	از هفت ساعت نیم تا نه ساعت

[illegible] حقیقت این سخن آن است که حکمای هند در هر روزی از ایام هفته یک شش ساعتی میدارند و آن نقل و حرکت و ابتدای کارها مطلق الا ثبات و در آن زمان احتراز میفرمایند و در [illegible] و کین و محاربه و غیر آن یک ساعت زیاده و اوقات او بوده در این جدول مذکور میکردند [illegible] آن زمان بینند و نیابند آن اوقات با ساعات زمانه کرده [illegible] و معلوم است که هر وقتی یک ساعت و نیم است و هو [illegible]

فصل هجدهم در اختیارات [illegible]

جوکیان

جوکیان و معتقد است [illegible] که در هر روزی دو ساعت مذمومت که در آن دو ساعت از هر کاری احتراز باید نمود مگر [illegible]
[illegible] نیک و اوقات [illegible] در هر روز در این جدول [illegible] و تعیین ساعات [illegible] و آن این است

الایام	اوقات مکروهه	ساعات مانعه
یکشنبه	چاشت فراخ و غروب شمس	ساعت پنجم و دوازدهم
دوشنبه	نیم چاشت و میانه نماز	ساعت چهارم و نهم
سه شنبه	از چاشت فراخ تا نیم روز	ساعت پنجم و ششم
چهارشنبه	چاشت میانه و اول وقت نماز دیگر	ساعت سیم و دهم
پنجشنبه	پس از نیم روز تا نماز پیشین	ساعت هفتم و [illegible]
جمعه	چاشت گودکان و نماز دیگر	ساعت چهارم و یازدهم
شنبه	وقت طلوع و نماز پیشین	ساعت اول و هشتم

فصل نوزدهم

در اختیارات جکر جوگنی و این باب نزد هندوان اصل تمام دارد و چنان باید که در هر اختیار نگاه کنند و در هر جایی که پیش آید بخصوص سفر و حرکت و لقاء ملوک و سلاطین و آنچه [illegible] این جکر جوگنی را بر دست چپ دارد یا پس پشت تا هر چه عزم کرده است کند و در هر کار مظفر و غالب باشد و این جکر جوگنی را هندوان چنین باشد که [illegible] از جکر جوگنی ما [illegible] هندوان [illegible] که در هر روز در [illegible] جهات [illegible] و در ساعتی [illegible] از آن روز سوار شوند [illegible] یا [illegible] ساعت [illegible] اقدام نماید [illegible] دست چپ [illegible] و در [illegible] و حرکات [illegible] ساعت [illegible] این است



تشرین الاول	[illegible]
تشرین الآخر	ا ه
کانون الاول	ط ب
کانون الآخر	[illegible]
شباط	[illegible]
آذار	ه ط
نیسان	و ح
ایار	و ح
حزیران	ح ح
تموز	ر ط
آب	ر ه
ایلول	ا ح

فصل بیستم در نکات جزئیه و اسرار عجیبه در باب اختیارات و این فصل مشتمل است بر [illegible] و مشتمل بر چهارده نکته **نکته اول** روایت است از موسی کاظم علیه السلام که روزی چند است از ماههای رومی که هر که در آن روزها مصائب [illegible] نقل آید و هر که سفر کند [illegible] رسد و هر که زفاف کند بر خوردار نشود و آن بیست و چهار روز است و در ماهی دو روز چنانچه در [illegible] **نکته دوم** روایت است از امام [illegible] حسن عسکری که از ماههای عربیه بگیرید [illegible]

محرم الحرام	بیست و دوم
صفر المظفر	دهم
ربیع الاول	چهارم
ربیع الآخر	چهارم
جمادی الاول	بیست و ششم
جمادی الآخر	دوازدهم
رجب المرجب	بیست و دوم
شعبان	بیست و ششم
رمضان المبارک	بیست و چهارم
شوال	دوم
ذیقعده	بیست و ششم
ذیحجة الحرام	هشتم

چنانچه در تمام سال دوازده روز است و آن روزها هیچ کار نباید کرد الا [illegible] و عبادات را و در آن ایام [illegible] و روزه مناسب تر باشد و اکثر [illegible] سر این نوع امور را معلوم نیست اما چون بر زبان اکابر گذشته تقلید آن از لوازم باشد و این ایام در بین جداول مسطور میگردد **نکته سیم** حکیم [illegible] حکیم [illegible] مصری وفات یافت در خزانه کتب او صندوقی یافتند [illegible] در وی فوائد [illegible] فصل بندی نوشته بود که هر که عمل کند و ماه در عقرب باشد یا سنبله [illegible] شود و هر که حامله باشد و قمر در [illegible] ابو نصر [illegible] بن الحسین در [illegible] هر که سفر کند و قمر در طریقه محترقه باشد باز نگردد الا برنج و سختی و بیشتر آن باشد که بوطن نیاید و هر که تزویج کند و قمر در سعد منزل [illegible] باشد و در محاق قبل از اجتماع متفق شوند و اگر زن [illegible] در [illegible] مفارقت دست دهد [illegible] و هر کس نکاح کند و قمر در منزل [illegible] باشد در محاق [illegible] **نکته چهارم** صاحب اسرار النجوم آورده است که چون [illegible] کنی و قمر منحوس [illegible] سفر مکن و رجعا [illegible] یکی از نیرین در طالع باشند که [illegible] در وقت سفر و صاحب طالع [illegible] کند [illegible] و هر گاه که طالع سعد [illegible] و صاحب طالع [illegible] سفر مکن که موجب [illegible] امور باشد و [illegible] مشغول شود [illegible] در سرطان باشد [illegible] و ناخن بگیر [illegible] منفصل [illegible] باشد در جنوب [illegible] منقطع گردد و جزئیات

سوی [illegible]

سوم [illegible] در طالع باشد که [illegible] و جمیع [illegible] اسیر باشد [illegible] و ضیافت را و جمیع [illegible] ملاقات سلاطین و حکام [illegible] و از این جا حاجت [illegible] **نکته پنجم** جمیع [illegible] اگر [illegible] از سعود [illegible] در [illegible] **نکته ششم** [illegible] در اختیارات [illegible] **نکته هفتم** صاحب [illegible] **نکته هشتم** صاحب [illegible] اسرار آورده است که [illegible] حکم [illegible] طالع [illegible] سعود [illegible] **نکته نهم** [illegible] در اختیارات [illegible] کردن و مسهل خوردن [illegible] **نکته دهم** در [illegible] **نکته یازدهم** [illegible] طالع [illegible] **نکته دوازدهم** حکیم [illegible] روزی کنند [illegible] احتیاج باختیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند [illegible] غالب آنکه هم حکیم در اختیارات [illegible] مقدم جمیع اختیارات [illegible] اختیار [illegible] **نکته سیزدهم** در اسرار النجوم آورده است که در اختیارات ملاحظه خانه [illegible] و سعادت [illegible] **نکته چهاردهم** [illegible] اختیارات [illegible] و عام [illegible] در [illegible] در اتمام [illegible] فقد فرغ من تسوید هذه الرسالة المسماة [illegible] الفاضل [illegible] الملک [illegible] یوم الاحد [illegible] شهر رجب [illegible] سنه [illegible] العبد الضعیف [illegible]

[illegible]

گردش سال الی غیر من بعمر تصحیح کنم از سنوق و دو باید چهار به رنگ مبوش و چهار به رنگ
بپوش کرانها چهار سوی حمل این چهار آید بپوش جامه سبز و سفید آن کبود مبوش زرد
سیاه و بفش عناب کرین چهار سوی قامت و نجم چه کلان و ز بها چهار سود چهره تو عناب
فلک نامه نقطه که باید سه نقطه کذشته و در ابتدای هر خطی سوره مبارکه فاتحة الکتاب را بخواند
و بعد از آن نقطها را هفت هفت فال نجم نیک و بد از این رباعی معلوم تواند شد یکی بنیک و یک بد
باشد سه از نحسَت بر آید کار چهارم سعد و پنجم نحس و ششم نیکو ولد شود بهفتم کام دل باید از آن
بیک حاصل هشتم بر آید کار بعد از نحست سیاده روی عن الصادق ان عشرة لیال من کل
شهر نحسة ۳ ۴ ۵ ۷ ۹ ۱۳ ۱۶ ۲۱ ۲۴ ۲۵ ۲۶ و عشرة لیال مباح ۱ ۲ ۶ ۱۰ ۱۲ ۱۳
۱۴ ۱۵ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۲ ۲۳ ۲۸ ۲۹ ۳۰ و ستة لیال یکون تعبیرها ۱ ۲ ۳ ۱۱ ۱۲ ۱۶ ۲۷
و اربع لیال یکون تعبیرها بالعکس ... ان رای الغم یکون فرحا و ان لیلة ۴
۲۰ ۲۳ ۲۴ ۳ ... نقل شده که در تعبیر خواب هرگاه که باو خواب دیده باشد و
جنب ... آخر شب ... در تمام ماه مدین قسم تعبیر ... اول خواب اعتبار ...
... ۵ بعد از مدتی تعبیرش ظاهر شود ۷ ۹
و ۸ و ۹ ... ۱۱ و ۱۲ بعد از مدتی تعبیرش ظاهر گردد ۱۳
و ۱۴ ... ۱۵ ... ۱۷ و ۱۸ ... ظاهر گردد ۱۹ و ۲۰ ... ۲۱ ...
۲۲ تعبیرش ... ۲۵ و ۲۶ ... ۲۷ و ۲۸ غلط ... ۲۹ ... ۳۰ ...
... در قانون آورده که انسان معتدل المزاج ...
نفس ... بیان کرده اند که در این مقدار ... آدمی ...
... بگذارد ...

[illegible]	سردی کنند	خشکی کنند	گرمی کنند	تری کنند	[illegible]
[illegible]	از ... تا اجتماع ...	از ...	از ... تا ... آفتاب ...	بعد از اجتماع تا رسیدن ... آفتاب تا قبض النور ...	[illegible]
[illegible]	و از استقامت تا افتراق	از ... تا ...	...	... تا رسیدن ...	
[illegible]	... تا ...	و از ... مشرق	از ...	در وقت ...	
[illegible]	از ...	و از ...	...	و از ...	[illegible]



بعضی فرموده‌اند این جدول شود ابتدا کارها و باب بود و به انجام رسد و بعضی در ربع مسکون اقلیمی بود که عمارت
او بیشتر باشد تا جدول ... کارها و اسباب برآید و بروج ... که از جدول ... سرطان ...
و در سواری برآید ... موافق ... در اقلیم ... آفتاب ... در اول سرطان ...
و ساعت باشد و در اول جدول یک ... طالع ... و در باب ... طالع ...
و ... خانه اول ... ابتدای امور ... خانه ... بیت
... خانه ... که ... بیت ... بیت ... وتد الارض ... بیت
خانه چهارم بیت ... عاقبت کار خانه پنجم که ... ولد ... شادی ... بیت ... ششم
... خانه ... اولاد ... بیت ... خانه ...
بیت در بیت ... هشتم ... در تمام خانه ... سفر ... علم
... بیت ... خانه ... دهم ... سلطان و دولت ... خانه یازدهم ... امید
و ... سعادت امید ... و ... بیت ... خانه ... طالع و چهار ...
... هست ... یازده ... طالع ... و دیگر ... طالع ...
هشت و دو ... ساقط از ... و ده ... فرح ... خانه ... ماه ... و دو ...
... یازده ... طالع ... فرح ... بیت ...
خانه اول ... که ... طالع ... فرح ... در ... هر ... در ...
معرفت ... موافق ... و قول ... هفته ... مبارک ...
صاحب ... مبارک باشد ... شود ...
باید ... بیرون ... و ... باید ...
باید ... مبارک ... باشد و ... آید ...
... شود ... باشد و ... شود تا از ... خلاص شود

	جدول معرفت نیک و بد و صحت در ایام ترکی		جدول معرفت نیک و بد و صحت در ایام عربی		جدول معرفت از ... ترکی		بانگ کردن آتش در ایام هفته
ا	بی خوابی آورد	ا	بی خوابی آورد	ا	در کف پا باشد	ا	بیماری رسد اما شفا یابد
ب	ضعف دماغ بهم رسد	ب	ضعف دماغ آورد	ب	در زانوی راست باشد	ب	در آن خانه فرزندی پدید آید
ج	درد سر آورد	ج	درد سر آورد	ج	در ران راست باشد	ج	غایب یا مهمان رسد
د	رگها را افزون رسد	د	زردی رو آورد	د	در سرین باشد	د	جنگ و خصومت و نزاع باشد
ه	زردی رو آورد	ه	مالیخولیا آورد	ه	در معده و دهن باشد	ه	خوشدلی و توانگری رسد
و	لرزه اندام آورد	و	سودا پدید آید	و	در ... و دهن و پشت باشد	و	عطا و روزی دهد
ز	قی آورد	ز	کلف رو آورد	ز	در زنخ باشد	ز	... و تشویش باشد
ح	درد شقیقه آورد	ح	درد اندام آورد	ح	در سینه باشد		بانگ کردن گوش در ایام هفته
ط	رنج و الم آورد	ط	ضعف اندام آورد	ط	در پیشانی باشد	ا	اقربا برسد و جدال کند
ی	درد اندام آورد	ی	جرب و خارش آورد	ی	در دماغ پشت بود	ب	کارهای صعب روی دهد
یا	مالیخولیا آورد	یا	بی خوابی آورد	یا	در دندان باشد	ج	بشارت رسد
یب	درد اعضا بهم رسد	یب	غم و اندوه آورد	یب	در روی باشد	د	مال و جاه زیاد شود
یج	بدن را ضعیف کند	یج	ضعف دل آورد	یج	در ابرو باشد	ه	بیماری ... اما صحت یابد
ید	خارش بهم رسد	ید	بیماری گران آورد	ید	در نفس باشد	و	خوشدلی و توانگری روی دهد
یه	فواق آورد	یه	خفقان آورد	یه	در تمام اعضا باشد	ز	... نشود
یو	... ندارد	یو	... خوب کند	یو	در گردن باشد	ا	
یز	صحت بدن باشد	یز	موی خوب کند	یز	در دست و زبان		
یح	از رنج زخم برهد	یح	قوت دماغ دهد	یح	در پهلو باشد		
یط	... فایده دهد	یط	توانگری آورد	یط	در زانوی چپ باشد		
ک	از مرض برآید	ک	رنجها را دفع کند	ک	در معده باشد		
کا	روشنی دل بهم رسد	کا	زردی رو ببرد	کا	در پشت باشد		
کب	دل را قوی کند	کب	بی غمی آورد	کب	در لب زیرین باشد		
کج	فرح رخ نماید	کج	قوت دل دهد	کج	در جگر باشد		
کد	ذهن روشن شود	کد	رنج و درد سر کند	کد	در گرده باشد		
که	زردی رو برطرف شود	که	خارش اندام ببرد	که	در زنخدان		
کو	از بیماری خلاص شود	کو	دل و دماغ قوی کند	کو	در سینه و دندان باشد		
کز	... برطرف شود	کز	از همه رنجها برآید	کز	در قضیب باشد		
کح	از مرض برهد	کح	قوت دل دهد	کح	در دل و سینه باشد		
کط	درد سر برطرف کند	کط	امراض را دفع کند	کط	در ... باشد		
ل	از مرض فارغ شود	ل	درد را برطرف کند	ل	در تمام اعضا باشد		

لله محرره ... مرحوم ... [illegible]
را ... اواخر شهر رجب المرجب سنه ۱۱۶۵
سلاله السادات میر محمد ... ولد مرحوم میر ... [illegible]
فروشی در بلده قزوین ... [illegible]

[illegible]

فهو المالک

[illegible]

هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و ثنای بی ریب و ریا قدیری را سزا است که کلک صنعتش اوراق افلاک را بمقتضای انا زینا السماء
الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و سیارات مرقوم و مصور ساخت و شکر و سپاس بی قیاس
حکیمی را روا است که دست قدرتش صفحهٔ عالم خاک را بموجب والارض فرشناها فنعم الماهدون
بجداول انهار و جداول اشجار محلی و مزین گردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع بدایع و وضوح دقایق
حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم ترکیب نمود و بدرجهٔ علیای و لقد کرمنا
بنی آدم رسانید و بجهت حصول مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم کریمهٔ والشمس تجری لمستقر لها ذلک
تقدیر العزیز العلیم گوی زرین آفتاب را در درجات سماوات رخصت صعود و هبوط فرمود
و بجهت مواسم عبادات و مراسم طاعات بقوله والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم
مسرع سپهر آبگون را در قطع منازل و طی مراحل ازدیاد و انتقاص نور تقدیر نمود الا له الخلق والامر
تبارک الله رب العالمین بیت فلک رفعت کلاه تفاخر اوست ٭ زمین بقعهٔ ملک تسخیر اوست
هستی او بر گشاده است لب ٭ سفیدی روز و سیاهی شب ٭ عجزت فی صفات الاثر و قصرت
عن شکر نعمائه ٭ و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بتعداد دوار فلک دوار و
بعدد کواکب ثوابت و سیار هدیهٔ روح منور و قالب معطر سلطان سریر رسالت صاحبقران
جهان جلالت قطب معدل مسیر دایرهٔ شریعت و مرکز نقطهٔ محاذات خط استوای عالم حقیقت
و طریقت ماه فلک مستقیم کرم و جود مهر سپهر نور وجود آفتاب و شمس الضحی نجم انجم افروز و النجم
اذا هوی مسافر سبحان الذی اسری بعبده محرم حرم فکان قاب قوسین او ادنی نظم آنکه چو
برشد فلک غلامش ٭ از ابتر عرش گشت نامش ٭ آن محرم ستر و الحال ٭ خورشید سپهر لی مع الله
مهری که نبود سایه اورا ٭ عرش است کمینه پایه اورا ٭ بر فرق نهم فلک قدم زد ٭ بر ذروهٔ لامکان علم زد
والشمس حکایتی ز رویش ٭ واللیل روایتی ز مویش ٭ مقصود زمین و آسمان اوست ٭ پیغمبر آخر الزمان اوست

بیان دوریة انکار نیستم ۱۲

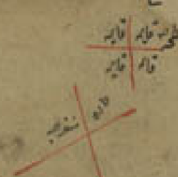
دیر گشت زمرهٔ لشکر مخلد خیر همه انبیا محمد صلی الله علیه و آله الانبیاء سیما کاشف مضمون لو کشف
الغطاء صاحب لوای انا مدینة العلم و علی بابها و المنصوص بنص انت المخصص بحدیث انت
منی بمنزلة هارون من موسی اعنی علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترته الابرار الذین اذهب الله
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اما بعد بر ارباب فهم و فطرت و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور
نماند که علم هیئت که هر آینه مشتملست بر معرفت اوضاع اجرام علوی و محتویست بر حقیقت
احوال اجسام سفلی از جملهٔ اشرف علوم حقیقیه و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این علم شریف
و ناظر این فن لطیف در زمرهٔ الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون
فی خلق السموات والارض داخل و لوحش لهذا اکثر علمای نامدار و اغلب فضلای عالیمقدار
این صنعت رفیع المنزله را مرقاة معارج سموات علا و منهاج منازل ما ودع الله فیها
تعریف و توصیف فرموده اند و در این فن تالیفات و تصنیفات پرداخته بنابر آن باعث
انبعاث بود که این بندهٔ خاکسار محتاج المحتاج الی رحمة الله الابدی مظفر منجم جنابدی
با قلت بضاعت و عدم استطاعت ارتکاب و رسایل اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره‌مند
میبود تا در خلال احوال بمطالعهٔ رسالهٔ بیست باب نامزد در معرفت تقویم تام که مرقوم قلم
افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین قدوة الافاضل الاعلی صفوة اماثل الازکیاء مولانا نظام الدین عبدالعلی
برجندی گردیده بود مشرف گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فواید و
درر زواید آن در کسوت رموز پیاد در نظر ارباب معنی جلوهٔ ظهور نمی نمود بخاطر فاتر خطور
میکرد که بجهت تفصیل مجملات و تبیین معضلات ابواب آن شرحی بزبان فارسی تنظیم و ترتیب
نماید که منتهی و مبتدی از فواید مضامین آن مستفید و مستفیض گردند تا آنکه در این
اوان با وجود تراکم علایق و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم تایید الهی
تبعی از غیب مقترن شده مقاصد این کتاب بر وجه مسطور و طریق مرقوم سر انجام
یافت و در اکثر الفاظ مصطلحه آنچه محتاج بشرح بود پیش از شروع در مقصود مرتکب
تعریف آن شد و آنچه از مباحث هیئت و سایر فنون نیز آنچه به مقام مربوط و منوط
بود ایراد نمود آن لازم داشت و آنچه موقوف ببراهین هندسه و اکران بود حواله بکتب
اصول کرده و از تطویل و اطناب اجتناب نمود و موشح بالقاب همایون و دعای دولت روز افزون
جناب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر خلافت و شهریار برج سلطنت و کامکاری خسروا ملک

عوائق الدهر ... والعلائق المانع ۱۲

ومعجزهٔ پیغمبر حجة الله فی العالمین حامی بلاد اهل الاسلام والایمان ماحی آثار الظلم والطغیان خاضع سریر
العدل والانصاف قامع بنیان البغی والاعتساف مالک ملوک المشارق والمغارب هادم اساس
الخوارج والنواصب ناصر الشیعة القویة المصطفویه سالک الطریقة المرضیة المرتضویه
بیت شاهی که آسمان فرو خورشید منظر است در بیشه جلالتش وصولت غضنفر است
از همتش کتابی صور قیامت است و ز لشکرش که ثانی سد سکندر است
در هفت طارم است هم انقلاب زلزله در هفت کشور است عباس پادشاه که در فضل
و در کرم هم مصطفی حمایت و هم مرتضی فراست خلّد الله تعالی ملکه وسلطانه وافاض
علی العالمین برّه واحسانه ما دام الافلاک الشمسیة دوّاره والنجوم النیّرة سیّارة الی ابد الآباد ظلال
دولته کالشمس فی وسط النهار وامدّ ظلال معدلته علی مفارق الصغار والکبار ربّ النبی
الاخیار ملتمس و مامول از اهالی و موالی خصوصا جمعی که بزیور علم و حلیه فضل آراسته
و پیراسته ملازم رکاب همایون اند آنکه اگر به سهوی و خطائی مطلع گردند بذیل عفو
مستور دارند تا داخل الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس گردند من عفی و
اصلح فاجره علی الله **مقدمه** در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه که پیش از شروع در
این شرح محتاج الیه است قابل اشاره حسیه از اعراض مقداریه اگر در هیچ جهتی از
جهات هیچ نوع از انواع منقسم نشود آن را نقطه خوانند و اگر منقسم شود ولیکن هیچ در یک
جهت یعنی در طول فقط آن را خط خوانند و نهایت خط اگر متناهی الوضع بود نقطه باشد
و اگر در جهتین قبول قسمت کند یعنی در طول و عرض فقط آن را سطح و بسیط خوانند و نهایت
سطح متناهی الوضع هم بخط تواند بود و هم بنقطه و اگر سه جهت که طول و عرض و عمق
باشد ممکن الانقسام بود آن را جسم تعلیمی خوانند و نهایتش بهر یک از نقطه و خط و
سطح تواند بود و خط دو قسم بود مستقیم و منحنی و مستقیم آن بود که طرف او ساتر ما
عدای آن شود هر گاه واقع شود در امتداد شعاع بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میانه دو
نقطه معینه و در کتب مبسوطه دیگر تعریفات مثبت است و منحنی آن بود که هیچ یک از
تعریفات نشود و چون خط اطلاق کنند و نگویند که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم
باشد و سطح نیز مستوی بود و غیر مستوی مستوی آن بود که اخراج خطوط مستقیمه
در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل میان هر دو

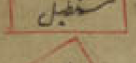
نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون سطح مستوی محاط باشد بر خط منحنی را
بشرط آنکه نقطه در آن سطح چنین تواند که جمیع خطوط واصله میان آن نقطه و آن خط محیط متساوی
بود آن سطح را حقیقة از آن خط و بمجاز دایره خوانند و قومی عکس این گفته اند و بعضی از محققین محاکمه
کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند و هر یک از آن خطوط واصله را
نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند از او تر خوانند و پاره که از محیط جدا
کند قوس و اگر آن خط بمرکز گذرد آن را قطر نیز خوانند و نصف دایره مذکور را نیز از این شکل توان بود
و بجهت ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت جزو متساوی تقسیم کنند
و قطر را بصد و بیست و هر یک را جزو و درجه گویند و اگر از یک از احاطه دو خط پیدا
شود آن را زاویه خوانند پس اگر دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه متساوی
حادث کردد آن زاویه را قایمه خوانند و هر یک را قائم و خط عمود بر آن دیگر بدین صورت
و الا بزرگتر را منفرجه و خوردتر را حاده بر این صورت و مقدار زاویه مستقیمة الضلعین قوسی بود
از دایره که مرکز آن راس زاویه باشد و هر سطح که محاط یک خط یا زیاده باشد آن را سطح و شکل
خوانند پس اگر محاط سه خط باشد آن را مثلث خوانند بر این صورت و آن باعتبار ترکیب
اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع
و اگر محاط چهار خط باشد آن را ذوار بعة اضلاع خوانند و این منقسم بر پنج قسم میشود اول آنکه
اضلاع او متساوی و زوایای او قایمه باشد و آن را مربع خوانند بر این صورت دوم آنکه
با قیام زوایا اضلاع متساوی نباشد و آن را مستطیل خوانند بدین شکل سیم آنکه با تساوی
اضلاع زوایا قایمه نباشد آن را معین خوانند بر این شکل چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود
و نه زوایا قایمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد و آن را شبیه بمعین خوانند بدین شکل
پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه باشد و آن را منحرف خوانند بر این شکل و هر جسم که محاط
یک سطح یا زیاده بود آن را جسم و شکل خوانند پس اگر یک سطح محیط باشد چنانکه در اندرون
این نقطه فرض توان کرد که خطوط مستقیمه واصله میان آن نقطه و آن سطح متساوی
المقدار بود آن جسم را کره و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز و
هر یک از آن خطوط را نصف کره و دایره که از قطع سطح مستوی مرکز کره را حادث شود اگر
قطع بر مرکز واقع شود آن را عظیمه خوانند والا صغیره و هر جسم که محاط سطحی بود که یک نهایت او





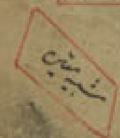






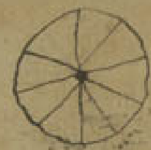






نقطه بود و یك نهایه دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط مستقیمه واصله بینهما از آن سطح به
بیرون نیفتد آنرا مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و راس مخروط را سهم مخروط و هر
خطی که بر سطحی قایم شود بحقیقتی که اگر خطوط مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند
هر یك با آن خط قایم بزاویه قایمه محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون
دو خط بر وجهی باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از آن خط دیگر برابر بود
آن دو خط را متوازیان گویند و مراد ببعد نقطه از خط امتدادیست بینهما که اقصر
از آن ممکن نباشد و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که ایشان هر چند
از جهتین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشود و شك نیست که این تعریف مخصوص است
بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که بدین
صفت باشد هم متوازیان گویند و چون کره بر نفس که خود متحرك باشد هر نقطه که بر محیط
آن کره فرض کنند بعد از تمام دوره دایره رسم کند سوا دو نقطه متقابل که از ادو قطب
کره و دو قطب حرکة نیز گویند و آن دوایر مدارات آن نقاط خوانند و از آنجمله یکی
را که بعد او از بین القطبین متساوی بود منطقه گویند و آنرا مجازا فلك نیز گویند
و هر کره مستقله که انفکاك اجزای او مستحیل بود اگر فی الجمله منیر بود از اکوکب گویند و الا
فلك و آن دو قسم بود مصمت و محوف مصمت فلك تدویر باشد و محوف که هم آینه بر وجهی
که دو سطح متوازی یا و محیطاست سایر افلاك و حرکة فلك نیز دو قسم است بسیطه و مختلفه
بسیطه که آنرا متشابه نیز گویند آنست که در از منه متساویه از محیط فلك قسی متساوی قطع
قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید و مختلفه بخلاف این قسم باشد و باز منقسم
است بمفرده و مرکبه مفرده آنست که از فلك صادر شود و مرکبه آنست که زیاده از یك فلك
صادر شود و هر مفرده بسیطاست چه از جسم بسیط واحد حرکت مختلفه ممتنع است کما
ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبه است چه علت اختلاف حرکة بسایط غیر از ترکیب
امری دیگر نتواند بود و عکس دو و آن حرکه از افلاك مختلفة المراکز یا متحدة المراکز متقاطعة
المناطق باشد اما هر بسیطه مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه نیست چه حرکه صادره از افلاك
متحدة المراکز متحدة المناطق با انکه مفرده نیست بسیطاست یا انکه مرکبه است مختلفه
نیست و هر کره که او را بر واحد و ثیابت الفت منه اطلاق کنند از اعدادی گویند و چون واحد

را باجزای متساویه تجزیه کند بعضی از آن اجزا اکسر گویند و مجموع آنرا صحیح این الجمله فیک
کتاب بآن واجب بود و باقی مصطلحات در هر محلی که تقدیر اقتضا کند بتحریر در آید پس
این شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم
و اعتصمت بفضلك یا کریم اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم تام
مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح است یعنی قومه تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح قوم
جز تقویم کوکب اطلاق کنند مراد تعیین موضع او بجزو از اول حمل بر توالی لکن مقصود مصنف اینجا معروف در تقویم است و آن
صفایحیست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع متعلقات کواکب سبعه سیاره در مدت یك سال شمسی که از زیج و کتب استخراج
شده باشد پس اگر با تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه مذکوره در تقویم یا اکثر ثبت باشد آنرا تقویم تام گویند و اگر از
آن بر دو کوکب مختصر از آن تقویم ناقص و تقویم مختصر گویند و اگر تقاویم کواکب بجز دو کوکب و بعضی از اوضاع متعلقات اقتصار کنند از او و زیاده
و تقویم فرد گویند و مستخرج جمیع ذلك و بعض اللاداب التفت الیه قد ... و بعضی بیکان تحت بعض ...
و انتقالات قمر و ... و تحویلات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند در جدول مقرر ثبت کنند و او را تقویم فارسی
خوانند و ظاهر آنکه ... تقویم ... کنند باب اول در معرفت حساب جمل و حروف ... مشهوره الجمل منقوط ...
حروف ... و حروف هجا خوانند یعنی ... و حروف معجم نیز گویند بعضی منقوط از جهة اختصاص ...
این حروف منقوط نیست بحروف خطوط سریانی ... و اگر ترکیب ... یا رباعی آنرا حروف جمل گویند جمع جمله بمعنی مجموع است و این
بحث ترتیب و ترکیب منقسم شود بانحا مختلفه و اشهر از همه جمل الکبیر و ... و بعضی ... و افضل ... ابجدی
جز ... ترکیبات تقاویم ... و نزد بعضی ... از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است که حروف الابجد
... فی اللوح المحفوظ ... اطلاق جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب نجوم اعداد را بجهة
سهولت و اختصار بارقام حروف بیست و هشتگانه لغت عرب که بترتیب ابجد هوز حطی
کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ کنند و در ذخایر الاسماء فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب
بعض حکما از حکما یونان بوده ... بر حروف ... ساخته است که حروف ... در اسم ...
... اسامی ... اطلاق کنند اما وضع این حروف بعضی گویند از بیش آدم صفوة الله ...
... کنند و گویند ... صورت و ... بیست و هشتگانه منازل قمر نقل
... این قول آنست ... حروف ... عرب مخصوص ...
الفاظ بعضی از این حروف ... از ... کلام ... الله ...
ثا ثخذ و خا معجمه و صاد و ضاد و طا و ظا و عین معجمه و قاف و ث ... و حروف ... در سلك نظم کشیده ...




هشت و [illegible] تا با معدود [illegible] لیکن [illegible] که وقت [illegible]

خا و عین قاف و بعضی حروف را [illegible] اثنان جانت که از الفاظ ترتیب ارقام آحاد که

بعضی بر ترتیب ارقام این حروف موضوع است از برای عقد آحاد و عدد که آن از یکیست تا نه بترتیب یک پس ا یک ب دو

ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا صد بترتیب ارقام عشرات که نیز هر یکی از ارقام این حروف

موضوعست از برای عقد عشرات عدد که آن از ده است تا نود بترتیب ده ده پس ی ده ک بیست ل سی م چهل

ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از ق تا ظ بترتیب رقم مئات چه هر یکی از ارقام این حروف موضوعست

از برای عقد مئات عدد که از صد است تا نهصد بترتیب صد صد پس ق صد ر دویست ش سیصد ت چهارصد

ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد و غ را رقم الف کرده اند و تجمیع [illegible]

کمال آنست که هر یک از عقود ثلثه با الف که اینها را اصول اعداد گویند مشتمل اند بر افراد و متناهیه که آن نه است [illegible]

که کلا افراد غیر متناهیه است پس افراد اصول ثلثه اول با جمله [illegible] رابع بیست و هشت [illegible] از اعداد مفرده خوانند و غیر دو

چهل و بیست و هشت است پس هر یکی از ارقام این حروف را ترتیب وضع کرده اند از برای هر یکی از اعداد مفرده ترتیب

و ارقام باقی اعداد نیز اعداد مرکبه را از این ارقام که موضوعست از برای اعداد مفرده ترکیب کنند بدین طریق که رقم

عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم دارند به ترتیب اعلی اعداد مفرده در الفاظ فارسی بدین نهج است مثلا هشتصد

چهل پنج را چنین نویسند ضمه چون قاف رقم صد است و اگر از میم که رقم چهل است مقدم است [illegible]

اما این طریق که ظاهر منظورات که آن که مضاعف [illegible] رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی [illegible]

بر الف مقدم دارند هر چند که از الف شد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند [illegible]

[illegible] رقم [illegible] و معنی نماند که شرط اخیر استطرادیست زیرا که اعداد مرقوم تقویم [illegible]

[illegible] از سیصد و شصت زیاده نشود [illegible] و در موضع [illegible] و عادت اهل نجوم بدین جاری

شده است که جیم را ابتر نویسند بدین صورت ج تا فرق تام باشد میان آن و حا و خا و دال را بدین صورت د نویسند

زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته شود مشتبه گردد به راو و همچنین ذال را [illegible] و ها را بر صورت دایره صغیره

نویسند چنانکه در خط متداول است و کاف مفرده را مشکول نویسند که کاف را [illegible] بدین صورت ل مشتبه بلام شود [illegible]

[illegible] ازین که [illegible] و [illegible] را بر عکس [illegible] زیرا که اخف [illegible] و یای مفرده را معکوس نویسند

بدین صورت ے از سرتری نویسند مشتبه شود بنون هر گاه نقطه نون [illegible] و نون مفرده را نیز تمام بدین صورت

ں نویسند و از الواو [illegible] مفرده [illegible] از یک نقطه [illegible]

است [illegible] الف [illegible] اشتباه [illegible]

هرگاه

[illegible]

تضاعیف

هرگاه صورت تضعیف الف بعضی آن را جیم را بجز ابترات مستغنی از نقطه کرده اند که علامت تضاعیف الف واقع شود آنها را با جمله

اثر اول جمله که [illegible] ارقام و حروف زیجات در موضوع ثبت میشود که بغایت معلوم است و اکثر احیانا قیاس منتفی [illegible] حروف

او نیز کتند بدین صورت ذ اما چون مفرده بجز ظاهر است که از نقطه مستغنیست و چون مرکب باشد بنون و تا و ثا و یا مرکب مشتبه گردد

اما چون آنها را [illegible] نقطه اند و ارا [illegible] و در اکثری از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و

ضاد و قاف را چون مفرد باشند ابتر نویسند بدین صورت س ش ص ض ق تا ظاهر که بازاء هر یک شوند مشتبه گردد

و باقی حروف را بطریق مشهور [illegible] چنانکه در خط متداول است حروف ثبت کنند [illegible] نماند که این ارقام

[illegible] و در تقویم [illegible] بروج و ساعات و درجات و اجزاء [illegible] وضع کنند [illegible]

[illegible] اول [illegible] دقیقه و رقم [illegible] که مرتبه ما قبل [illegible] باشد چنانکه در باب سیوم شروع [illegible]

و چون ظاهر میان اتفاق افتد که بعضی ازین مراتب بعد در [illegible] مرتبه ما قبل او را درین مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول

[illegible] مراتب صحاح است صد نشود [illegible] بعد بیان این علم در آمده میفرماید که چون مرتبه از مراتب اعداد

[illegible] خالی باشد آن عدد در آن مرتبه صفری نویسند [illegible] بدین صورت ه

[illegible] رقم [illegible] مثلا اگر مرتبه [illegible] که [illegible] خالی [illegible]

[illegible] **باب دویم** در معرفت ایام [illegible]

و تواریخ [illegible] آفتاب [illegible] یک دور آفتاب گذاشته اند و مدت یک دور آفتاب

[illegible] از یک نقطه معینه [illegible] آن نقطه [illegible] و ماه [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] اعتبار کرده اند [illegible] دوازده

دو ماه [illegible] آفتاب [illegible] دوازده دور ماه را یک [illegible] اعتبار کرده اند و این [illegible] و اگر [illegible] سال [illegible]

و چون دو دور ماه [illegible] آفتاب [illegible] اعتبار کرده اند و این ماه [illegible] و آن

و [illegible] ماه [illegible] باشد [illegible] عدد ایام [illegible]

و اصطلاح [illegible] بیان خواهیم کرد [illegible]

اما لفظ تاریخ [illegible] آورده است که بعضی گفته اند عربیست [illegible] از ارخ [illegible] و سکون را

[illegible] و چون [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] گفته اند که لفظ تاریخ عربی [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] عمر بن خطاب [illegible]

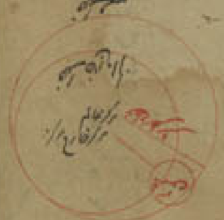
[illegible] اسلام [illegible] در میان صحابه [illegible] کیفیت استعمال

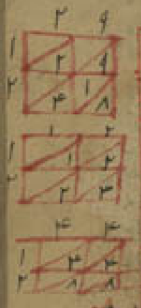
آن شرح کرده مجابر را اینست که هر ماه روز را مرتب ساخته موضع کنند و تاریخ مصدر آنست و همچنین تواریخ و تاریخ هجره ... را در اصطلاح شرع
گویند که تاریخ روز معین است که از منته که ابتدا از او بود یاد بشن کنند و بعضی گفته اند که تعریف تاریخ ... بایستاند که ...
آن به وقوع حادثه از حوادث ... اول ساله بود که ... حادثه عظیمی واقع شده باشد چون ظهور دولتی یا ملتی یا
... یا زلزله یا اشباه اینها را ابتدا سازند تا جزو ضبط اوقات بکار خواهند که کتبیا که متبایت کنند و از آن تاریخ گویند
و آن نزدیک ... جزوی دیگر باشد چنانکه بعد ازین معلوم گردد **اما ایام اسابیع** ... جمع اسبوع است که بفارسی هفته گویند
میان خاص و عام مشهور است ازین جهت مصنف ابتدا بآن کرده و ادرقام با اسامی آنست **یکشنبه** ا **دوشنبه** ب
سه شنبه ج **چهارشنبه** د **پنجشنبه** ه **جمعه** و **شنبه** ز و چون در دفتر تقویم علامت اینها متعدد و ارقام اعداد
آن ... و جمهور اول هفته یکشنبه باشد چرا که ابتداء خلق آسمان در روز یکشنبه شده است چنانچه امیدالغالب امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اختیارات ایام اسبوع وارده و فی الاحد البناء لان فیه بنی الله
تعالی الطباق السماء و لیس لا بدیت که الف علامة یکشنبه است مهذا که مصنف باجدیه است و **ز** علامت شنبه که او
هفته است و بعضی که اول هفته را شنبه دانند علامت شنبه را صفر نهند چه صورت الف که باتفاق علامت یکشنبه است
مقدم است **اما تواریخ مشهوره** چهار است **اول تاریخ عرب** که اشهر و اشرف تواریخ است چه مبدا آن
هجرة خاتم پیغمبران است صلی الله علیه و آله و لهذا مصنف ابتدا بآن کرده است و سالهای ایشان دوازده ماه قمری
و مراد از کلام رب العزة که ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله اینست شهورست
و بنا بر آنکه سبق ذکر یافت سالها و ماههای این تاریخ بنا بر اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصطلاحی ... شده و اسامی
شهور ایشان اینست **محرم** ا و این ماه اول است از سال ایشان و وجه تسمیه محرم آنست که در این ماه قتال ... حرام
بوده **صفر** ب و ماخوذ است از صفر بمعنی خالی چه در این ماه ... از حجاج خالی ... بوده
جو کرده ... **ربیع الاول** ماه سیم بود **ربیع الآخر** ماه چهارم و این دو ماه ربیع ... که در وقت
تسمیه شهور ... دو ماه در فصل ربیع افتاده **جمادی الاول** ماه پنجم بود **جمادی الآخر** ماه ششم بود و وجه تسمیه آنست که در آن
دو ماه ... انجماد آبها بوده **رجب** ماه هفتم بود و ماخوذ است از ترجیب و تعظیم ... اینماه ترجیب و تعظیم
... رجب و ... از عظمت ... از شهور حرام است که ... در این ماه حرام بوده ... رجب
اذا کان منقطع الید و روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که رجب نام جوییست در بهشت از شیر ... تر
و از برف سفید تر هر که در این ماه روزه گیرد از آن جوی ... آب دهند ... این ماه را رجب نام کرده اند و اهل جاهلیت
... الاصم خوانندی زیرا که در این ماه صوت حرکات ... زیاده از ... بودی و صدای ... و آلات ... غنا ...
... بعضی گفته اند که ... **شعبان** ماه هشتم بود چه در این ماه ارزاق عبا...

... فیها یفرق کل امر حکیم ... ماه نهم بود و ماخوذ است از رمض ... **رمضان** ... **شوال** ماه دهم بود و ... آن
بود که در این ماه ... شتران ... ذنبها
... **ذی قعده** ماه یازدهم بود و وجه تسمیه آنکه در این ماه ... از جمله اشهر حرم است **ذی حجه** ماه دوازدهم
بود و وجه تسمیه آنکه در این ماه حج ... **و اول ماه از رویت هلال گیرند** بجهت آنکه ... اشکال قمر است و در این تاریخ ... ماه ...
... و ایام هر ماهی که ... از ابتدای غروب ... آفتاب ... رویت هلال بود تا غروب ... و بعد رویت
هلال بعد از آن بیست و نه باشند و کم نباشد یا سی بود و بیشتر نباشد و همچنین تا ... و زیاده و کاسته ماه ۲۹
و ۳۰ و کمتر ... باستقرا و امتحان معلوم شده است و سبب ... اختلاف سیرات قرات ... و اوضاع ... با اختلاف
آفاق ... اینها ... اینست ... گویند ... اول و دوم و سیم ... و حروف ...
... غره ... گویند و روز اول ... ماخوذ ... گویند ... که ... است ...
... گویند که ستاره ... پوشیده ... از زیر شعاع آفتاب بیرون آید ...
... **اهل حساب بهر تمام اول ماه** ... تاریخ **از اجتماع وسطی** ... بر طالب تحقیق مخفی
نماند ... معلوم ...
... خط ... فلک ... الشمس ... صورت ... و ... باید که
... بود ... خط ... اجتماع ...
... اجتماع ... الشمس ... اجتماع ...
و ما بین هر دو اجتماع ... از هنگام ... تا هنگام اجتماع ... ۲۹ روز است و دوازده ساعت
چهل و چهار دقیقه ... پس سال قمری که دوازده ماه ... سیصد و
پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد ... روز ... و صفر ۲۹ ... بترتیب ...
روز ... و یکماه ۲۹ ... روز تا آخر سال ... نصف ... از نصف ...
... چون ... ۲۹ روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه زیاده از نصف ... روز است ...
... ماه ... از ... ماه مقدم ... از ... از نصف ...
... ماه ... از نصف زیاده بود ... ماه چهارم ... ماه مقدم ...
... از نصف ... ۲۹ ... و ...
نصف ... دوازده ساعت ... ماه ...
لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است ... هشت ساعت چهل و هشت دقیقه که

الشهور	علامات	ایام
محرم	مح	ل
صفر	صف	کط
ربیع الاول	را	ل
ربیع الثانی	رب	کط
جمادی الاول	جا	ل
جمادی الثانی	جب	کط
رجب	رج	ل
شعبان	شع	کط
رمضان	رمض	ل
شوال	ل	کط
ذوالقعدة	ذا	ل
ذوالحجة	حج	کط







حاصل الفرق بقای مذکورات در عدد شهور رسید آمده و از افضل السنه خوانند لا کاد [illegible] سر بشبانه روز است و ما یلی [illegible]
را در جدول آوردیم تا معلوم شود که اول ماهی کبیسه چه روز است و چند بجهت نقصان ماه مقدم حساب شده [illegible] و جدول این است

ودور سی سال یازده سال از آن قبیل است که ذوالحجه را سی روز گیرند و آن سی سال را کبیسه خوانند [illegible]
در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست ششم و بیست نهم بود و اینها
در لفظ بهز یجیح کا دوط جمعست و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دانند و آن بترتیب بهز یجوح کا دوط باشد که
اعتبار منجمان سالها و ماهها قمری اصطلاحی باشد و قبل ازین مذکور شد که از کسور زاید ماهها بعد از جبر نقصانات [illegible]
آن دو سال کسری زاید میماند چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سدس یکشبانه روز است [illegible] که آن کسر خمس و سدس [illegible] عددی است و خمس آن
شش است و سدس پنج است که مجموع یازده بود و پس در مدت سی سال آن کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و در [illegible]
سال و هم [illegible] باشد [illegible] این روز زاید با ایام اصل او که بیست نه روز است اما تعیین سالها که در آن این روز را زیادت
کنند بر نهج است که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود هیچ زیادت نکنند و در سال دوم چون از نصف زیاده میشود از آن یکی
بگیرند و زیادت کنند و در سال سیوم آن کسر زاید [illegible] نقصان از روز حساب کنند و آنچه باقی بماند با کسر سال [illegible] جمع کنند
زیادت [illegible] نصف میشود [illegible] روز زیادت کنند بر این قیاس تا آنکه منجمان را در [illegible] کسور دو طریق است یکی آنکه [illegible] نصف
آنرا واحد گیرند و دیگر آنکه تا از نصف زیاده نشود او را یکی نگیرند و طریق اول اصح است و در دوم بقیاس [illegible] بنا بر قاعده [illegible]
حکم [illegible] دارد بنا برین بعضی شانزدهم را کبیسه کنند و بعضی [illegible] کسر در آن [illegible] نصف است و بعضی [illegible] شانزدهم کبیسه کنند چه کسر در آن
سال از نصف زیاده است [illegible] یازده [illegible] کسور زاید [illegible] حذف [illegible]
روز چون آن کسر [illegible] روز شود [illegible] روز زاید دارد [illegible] و باقی بجهت آنکه کبیسه [illegible]
[illegible] از کبیس است [illegible] از خانه چه [illegible] کبیس [illegible]
در [illegible] چه [illegible] در میان ایام [illegible] و کبیسه [illegible] است و صفت
روز است و [illegible] از وصیت و [illegible] کبیسه گویند و مبدا این تاریخ زمان
هجرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از مکه معظمه بمدینه طیبه زادها الله شرفا بعد روز اول محرم آن سال که هجرت فرموده اند
و هجرت در لغت ترک [illegible] است [illegible] از آن [illegible] و مقام [illegible] در آن [illegible] است [illegible] وطن
[illegible] قیام [illegible] تاریخ مختلف بوده [illegible]
چون تاریخ [illegible] و تاریخ [illegible] عام الفیل این تاریخ مستعمل
بوده بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل شده و در زمان حضرت مصطفی [illegible] تاریخ [illegible] و لیکن [illegible]
هجرت [illegible] اول سنة الاذن ۲ سنة الامر ۳ سنة التمحیص ۴ سنة الترفیه ۵

نهم سنة الاستعلاء دهم سنة الاستيناس

[illegible] هشتم سنة الزلزال نهم سنة الوداع [illegible] از وفات حضرت رسالت [illegible] هیچ تاریخی نبود و منظور نداشته اند تا زمان خلافت
[illegible] و شبانه روز واقع شده [illegible] بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود باو نوشت که از جانب [illegible]
[illegible] تاریخی اختیار نمایند دو نوشت پس باتفاق و اجماع عرب
[illegible] تاریخی وضع کنند [illegible] اسلام مشرف شده بودند گفتند [illegible] تاریخی [illegible] بتاریخ [illegible]
[illegible] و شتن [illegible] تاریخ [illegible] ثلاث و ستین [illegible]
[illegible] از ایام حضرت رسالت [illegible] وفات [illegible] باتحضرت [illegible]
ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات و در زمان ولادت اختلاف بسیار بود [illegible] ولادت [illegible]
[illegible] از سلطنت انوشیروان و در ایام آن نیز اختلاف [illegible]
[illegible] ربیع الاول پس از آن باتفاق [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] اختیار کردند [illegible] حضرت تاریخ [illegible]
[illegible] وقت [illegible] وفات [illegible] و مصیبت [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] از زمان هجرت [illegible] اسلام [illegible] اسلام
[illegible] لازم شده باجماع [illegible] از هجرت [illegible] از مکه معظمه بمدینه [illegible]
دوم از تواریخ مشهوره تاریخ رومیست [illegible] اسکندر رومی [illegible]
[illegible] و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور ایشان بلغت سریانی اینست تشرین الاول
تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز آب ایلول و شهور
[illegible]
[illegible] تشرین الاول است [illegible] و در ایام [illegible] تیر [illegible]
[illegible] و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز است و ربعی [illegible] زیاده و نقصان
[illegible] بطلمیوس
[illegible] دقیقه [illegible] ثانیه و بر صد [illegible] دوازده دقیقه
[illegible] سلطان الشهید سلطان الغ بیک [illegible] دقیقه [illegible] ثانیه [illegible]
[illegible] بطلمیوس [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible]
و [illegible] تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز باشد و [illegible] ازنا [illegible] دیگر سی یک روز

و بر صد بتانی هیزده دقیقه و [illegible] ثانیه و بارصد اهل خطا [illegible] دقیقه [illegible]

الاشباط که بیست هشت روز باشد بناء علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی است و [illegible] ماههای [illegible] این [illegible]
[illegible] چنانکه در باب چهارم معلوم شود و مصنف شرح زیج سلطانی آورده است که [illegible] ماههای این تاریخ [illegible]
معلوم نیست و آن ربع زاید در مدت چهار سال روزی تمام شود و این ظاهر است پس آن را در آخر شباط
افزایند و آن روز کبیسه باشد و سالی که در او شباط [illegible] افزایند آن است که ایام آن [illegible] از ایام [illegible] ماهها [illegible]
[illegible] اول آن [illegible] است [illegible] و مبدا این تاریخ بعد از انقضاء دوازدهم
سال از وفات اسکندر فیلقوس رومی است و [illegible] مبدا این تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان گفته‌اند
که اول جلوس [illegible] اسکندر است [illegible] بطلمیوس در مجسطی [illegible] که وفات اسکندر است و کوشیار در زیج
جامع آورده است که مبدا این تاریخ [illegible] اسکندر و در آن [illegible]
عالم [illegible] اما اکثر محققین برآنند که این تاریخ [illegible] بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده‌اند و باین [illegible] مصنف این
قول اختیار نموده است [illegible] به تاریخ بنام او وضع [illegible]
در بعضی رسائل [illegible] حکایتی آورده‌اند که [illegible] ظاهر می‌شود و آنچنان است که [illegible] اسکندر [illegible] یونان فوج جوان
[illegible] فارس [illegible] بیت المقدس افتاد [illegible] که [illegible] بنی اسرائیل [illegible] سال بوده است [illegible]
که تاریخی که از زمان موسی [illegible] بنام او تجدید [illegible] گفتند که در اخبار [illegible]
[illegible] این تاریخ [illegible]
[illegible] تمام شود بنام [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] و الله اعلم
بوده و [illegible] نموده [illegible] و الله اعلم **ششم** از تواریخ مشهوره تاریخ فرس قدیم است [illegible]
بوده و [illegible] اقدم است بر بسیار تواریخ و آن را چون باسم یزدجرد شهریار مشهور شده تاریخ یزدجردی نیز گویند و [illegible]
در [illegible] باید دانست [illegible] و اسامی شهور ایشان اینست فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه
تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه و چون [illegible]
در بیان [illegible] بوده و هر روزی از ایام ماهها نامی نهاده‌اند برین ترتیب ا اورمزد ب بهمن ج اردیبهشت د شهریور
ه اسفندارمذ و خرداد ز مرداد ح دی‌باذر ط آذر ی آبان یا خور یب ماه یج تیر ید گوش یه دی‌بمهر یو مهر یز سروش یح رشن یط فروردین
ک بهرام کا رام کب باد کج دی‌بدین کد دین که ارد کو اشتاد کز آسمان کح زامیاد کط مارسپند ل انیران [illegible]
[illegible]
[illegible]
کنند و سال ایشان چون سال رومیان [illegible]

[illegible] تمام است و الله اعلم

روز [illegible] ماه [illegible] روز و [illegible] روز و در این تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند [illegible]
و پنج روز زاید [illegible] را در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ ماه افزایند و چون [illegible] ظاهر شود و
[illegible] ا اهنود ب اشتود ج اسفندمذ د وهشت
ه [illegible] و آن کسر زاید که درین تاریخ [illegible] درین تاریخ در مدت صد و بیست یک ماه
تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آن ماه را کبیسه است بنام آن ماهی خوانند که [illegible]
[illegible] آنست که در اول نوبت [illegible] ماه زاید شده [illegible] فروردین ماه اضافه کرده‌اند و [illegible] نوبت دوم
در [illegible] اضافه [illegible] و آن را [illegible] بهشت ماه [illegible] در آخر ماه ۱۳ [illegible]
[illegible] ماه [illegible] کبیسه [illegible] ماه بوده [illegible] هر روز از ماه [illegible]
آن روز [illegible] اضافه [illegible]
[illegible]
[illegible] کبیسه [illegible]
[illegible] آبان ماه [illegible]
[illegible] آبان ماه افزایند [illegible] کبیسه [illegible]
[illegible] اسفندارمذ ماه [illegible]
[illegible] و مبدا این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن شهریار بن کسری [illegible]
تاریخ [illegible] و [illegible] تاریخ را از وقت جلوس او
[illegible] یزدجرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
تاریخ [illegible] مشهور شده و درین زمان این تاریخ را [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] قاعده [illegible] این تاریخ [illegible]
و [illegible] در آخر سال افزایند [illegible] اوقات [illegible] **چهارم** از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی
و آن را ملکی و ملکشاهی و تاریخ [illegible] سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی [illegible]
اسامی شهور این تاریخ هم آن اسامی شهور یزدجردیست و از جهت [illegible] اسامی شهور [illegible] اقلیم

ساختند و شهرت این تاریخ را بجلالی یا ملکی و سبب اتخاذ ایشان آنست که در وقت وضع این تاریخ تحویل آفتاب باول حمل بعد از ۱۸
روز از نوروز قدیم واقع شده بود [illegible] بودند [illegible] کبیسه فرس از سبب [illegible] کرده اند تا در فروردین [illegible]
و [illegible] استدلال [illegible] گذاشتند و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن بموجب زیج جدید سبعه شصت
پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و یازده ثانیه و چهل و هشت رابعه است و وضع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه
[illegible] تاریخ است [illegible] که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند بعضی سی ماه روز [illegible]
در نصف النهار از روز [illegible] برج از بروج اثنا عشر [illegible] نصف النهار [illegible] بود [illegible] ایام [illegible]
آفتاب در بروج [illegible] است و جمهور خواسته اند که اول [illegible] اوراق تقویم اول [illegible] باشد و ایضا [illegible] اند که ایام
اوراق در تقویم [illegible] و بنا برین گفت که ده ماهی درین تاریخ سی روز باشد [illegible] تفاوت پس این [illegible]
[illegible] و خمسه مسترقه درین تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذ ماه افزایند [illegible] تاریخ فرس [illegible]
[illegible] افزایند و بعضی در [illegible] ماه و در هر چهار سال یا پنج سال یک روز که از کسر زاید جمع شود در آخر
خمسه افزایند و آنرا کبیسه خوانند و [illegible] اصلاح شده است [illegible]
[illegible] کبیسه [illegible] و اول فروردین ماه که اول سال است [illegible] روزی باشد
که آفتاب در نصف النهار از روز [illegible] اول حمل باشد [illegible] در نصف النهار [illegible] و مبدا این تاریخ
کبیسه ملکشاهیست [illegible] که در [illegible] ملکشاه [illegible] حکیم عمر خیام و خواجه عبدالرحمن خازنی و غیرهما
بودند و [illegible] ایشان [illegible] او رصدی بنا کنند [illegible] عظیم نمودند [illegible]
[illegible] تصحیح [illegible] کواکب [illegible] ایام [illegible]
میشود [illegible] احتیاج میشود [illegible] این زیج [illegible] منسوخ کرده [illegible]
آنست [illegible] تاریخ [illegible] سلطان تاریخی وضع کنیم که
اول [illegible] سلطان را [illegible]
تاریخ [illegible] سلطان [illegible] تقاویم را [illegible] تاریخ
وضع کنند و روز اول فروردین ماه این تاریخ [illegible]
[illegible] و جهت ۱۸ روز از فروردین ماه قدیم [illegible] تاریخ [illegible] بوده [illegible]
این تاریخ بکبیسه ملکی [illegible] اشتهار یافته [illegible] تقویم علامات [illegible] ایام شهور این تاریخ [illegible]
[illegible] ارقام اهل [illegible] اول ماه [illegible]

اول [illegible]

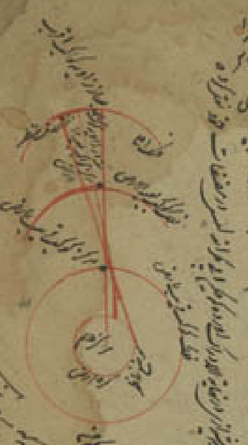
[illegible]

[illegible] است و [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] نشود [illegible]

و سال ماهی بجهات [illegible] درین زمان در جدول [illegible] در میان [illegible] است [illegible] از جمله اوراق
تقویم ایام شمسی دوازده ورق [illegible] معروف [illegible] دوازده ماه ملکی [illegible]
[illegible] و [illegible] گویند و آن دیگری را [illegible] از [illegible]
این [illegible] در جدول بیاورند اما در تقویم قمری [illegible] چنانکه شش ورق [illegible]
[illegible] جداول [illegible] ایام اسابیع و تواریخ که [illegible]
[illegible] بوده [illegible] که در تقویم شش جدول باریک در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول
[illegible] این جداول ایام اسابیع وضع کنند [illegible] ایام شهور [illegible] و در دوم ایام عربی هلالی
[illegible] است [illegible] اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر ایام [illegible] است و در سیم ایام عربی حسابی
چون [illegible] و در چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربی این تاریخ [illegible] و وضع آن در زمان
[illegible] پادشاه اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که [illegible] از ایام فرس است و وجه این ظاهر است و در
ششم ایام فرس قدیم که [illegible] تواریخ است [illegible] است و چون ماهی [illegible] تمام شود [illegible]
[illegible] یا [illegible] کمال و نقصان [illegible] و در جلالی [illegible] و فرس [illegible] و در رومی [illegible] اگر از شهور سبعه که ایام
[illegible] اگر از شهور اربعه که ایام [illegible] یا [illegible] اگر از ایام شباط باشد [illegible] کبیسه یا [illegible] در
سال کبیسه [illegible] در جدول [illegible] جدول ایام اسابیع [illegible] اتصالات [illegible] گویند نام ماه [illegible]
[illegible] اول [illegible] ماه [illegible] باشد و الا [illegible] کنند و در جلالی و فرس نام [illegible] بازاء اول ایام
[illegible] کنند و [illegible] تقاویم اسم ماه جلالی را در فوق جدول اتصالات [illegible] نویسند [illegible] روز اول [illegible]
[illegible] ماه است و گاه باشد که ایام [illegible] در تقویم قمری [illegible] در تقویم شمسی [illegible] اکتفا نمایند [illegible]
[illegible] ایام [illegible] معلوم است و ایام [illegible] در تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام [illegible]
[illegible] ایام فرس [illegible] که [illegible] بعضی [illegible] اند و در [illegible] جدول [illegible]
[illegible] نام [illegible] نویسند **باب سیم** در معرفت بروج و کواکب و تقاویم ایشان اول [illegible] میشود
که دایره عظیمه [illegible] منطقه فلک هشتم باشد [illegible] منطقة البروج و نطاق البروج و فلك البروج
[illegible] گویند [illegible] دایره با منطقه فلک [illegible] متقاطع بود بر دو نقطه [illegible] دو نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که
[illegible] و بر دو قطب فلک هشتم [illegible] دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم که منطقة البروج به دوازده قسم
متساوی [illegible] از نقطه اعتدال [illegible] دایره عرض [illegible] فلک [illegible]
[illegible] شش دایره [illegible] دوازده قسم [illegible] چنانکه [illegible] میان دو نصف [illegible] دوازده
[illegible] برجی گویند [illegible] که دور فلک را بدوازده [illegible] کرده
[illegible] نام نهاده اند [illegible] این بروج [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

بشند در کل برج [illegible] اعنی الدقائق والثوانی [illegible] منطقة البروج [illegible]
اقسام بروج [illegible] علامات ایشان اینست ا حمل ب ثور ج جوزا د سرطان ه اسد و سنبله ز میزان ح عقرب
ط قوس ی جدی یا دلو یب حوت و تفصیل هر برج [illegible] کرده [illegible]
[illegible] علامت حمل [illegible] علامت ثور [illegible] تقویم کوکب [illegible]
[illegible] برج [illegible] درجه [illegible] دقیقه [illegible] علامت برج [illegible] تقویم کوکب [illegible]
[illegible] سرطان بود [illegible] رقم [illegible]
[illegible] قابل و هر برجی [illegible] منطقة البروج [illegible]
[illegible] قسمت [illegible] درجات فلک [illegible]
[illegible] زمان [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و همچنین هر درجه را به شصت دقیقه و هر دقیقه را به شصت ثانیه قسمت کنند و هکذا الی ما
[illegible]
[illegible]
اما کواکب دو نوع اند سیارات و ثوابت [illegible]
سیارات و سیارات هفت اند باین ترتیب اول زحل [illegible] دوم مشتری [illegible]
[illegible] سیم مریخ [illegible] چهارم شمس [illegible] آفتاب پنجم زهره [illegible]
ششم عطارد [illegible] هفتم قمر [illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زحل [illegible] مشتری [illegible] زهره [illegible] عطارد [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] شمس [illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible]
[illegible] زهره و عطارد [illegible]
[illegible] التقیین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جهارم [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعظم گویند زیرا که [illegible] و قمر را
[illegible] و لهذا هر دو را نیرین گویند و سه کوکب فوق
شمس اند [illegible] علویه گویند و از ایشان زحل و مشتری را علویین و زهره و عطارد را
سفلیین گویند [illegible] و پنج کوکب غیر از نیرین را
[illegible] خمسه متحیره گویند و در تقویم علامت هر کوکب
[illegible] حرف آخر اسم آن کوکب است برین وجه زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س زهره ه
عطارد د قمر ر اما کواکب ثوابت بسیارند [illegible] ممکن نیست [illegible]
[illegible]
[illegible]
و آنچه از ایشان به رصد دانسته و موقع ایشان از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکب اند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرتبها اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدری و شرف و فضل گویند و هر قدری در سه مرتبه یعنی اعظم و اوسط و اصغر پس این کواکب مجموع هزار و بیست و دو
هر مرتبه بعد از او بقدر سهیک از اوسط قدر سادس بود و اینها ماورای قدر سادس بود و اثرا خفیه و مظلمه گویند و آنچه اقل کواکب
مرصوده نیستند و هیچ کوکب که ایشان را سحابی گویند که مانند لطخ ابر باشند اگرچه مرصوده اند اما ایشان را قدر
نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و تعیین آن کواکب چهل و
هشت صورة تخیل کرده اند بعضی تام و بعضی ناتمام چنانچه بعضه و بعضه کواکب این کواکب بر نقش این صورة و بعضی بر
خطوطی که این صور از این خطوط متوهم میشوند یا در میان آن خطوط واقع اند کواکب داخل این صور گویند و چون خواهند
که از این کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورت است یا بر دست راست او یا بر سینه او و علی هذا القیاس
و هیچ کوکب دیگر بیرون این صور واقع نشده اند و آنرا کواکب خارج صور گویند و چون از این کواکب خواهند که
خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک پای راست فلان صورت یا نوک ذنب فلان صورة و بر این قیاس و از این چهل و هشت
که از هشت یک در جانب شمال است از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه
و حوالی آن که صور بروج دوازده گانه اند ما اینجا یکیک از صور را بتفصیل بیاریم و کواکب مشهوره هر یک را توصیف
کنیم اگر موجب الملالت و سوء تقویم دفع ندارد لیکن [illegible] و [illegible] کمینه باشد و بالله التوفیق اما از صور شمالی اول
صورة دب اصغر [illegible] بنات النعش صغری است دوم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار از آن [illegible] النعش
گویند و سه را [illegible] بنات [illegible] هر دو را [illegible] تشبیه کرده اند اول را دب اصغر گویند و او را [illegible] کرده اند
و دو ستاره که بر سینه او باشند انا الفرقدان گویند [illegible] روشن‌تر و یک ستاره روشن که بر ذنب او است از انها جدی گویند
و با او قبله شناسند و منجمان او را [illegible] جدی [illegible] تا برج جدی [illegible] باشد و او نزدیک‌ترین ستاره است به قطب
شمالی [illegible] ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره است [illegible] گویند و دوم دب اکبر و او تمام
[illegible] او [illegible] و نزدیک کوکب دوم از ذنب او ستاره [illegible] روشن در غایت [illegible] و نور چشم را بدان امتحان
کنند و او را سها خوانند و ستارکان داخل این صورت ۲۷ ستاره اند و خارج هشت سیم صورت تنین است اژدهای
مانند [illegible] قطب [illegible] البروج آمده بر سر او چهار کوکب [illegible] بنات [illegible] و او را عوائد خوانند و ستارکان او ۳۱
ستاره اند چهارم صورت قیقاوس است بلغت یونان [illegible] و بعضی [illegible] گویند [illegible] کیکاوس است
[illegible] که مانند تاجی بر سر نهاده و دستهای [illegible] تخیل شود ستارکان او
یازده اند خارج دو پنجم صورت عوّا است و او را [illegible] و صیاح نیز گویند مردی را ماند [illegible] و دست [illegible] دراز کرده
[illegible] دست چپ او بر بالای کوکب [illegible] از کواکب بنات النعش کبری است و دست راست او [illegible] صورة
فکه که بعد از این بیان خواهد شد و با این دست عصای [illegible] بالای سر [illegible] ستارکان او [illegible] خارج [illegible] از اصحاب رامح
خوانند و او را [illegible] نیز گویند [illegible] دیگر [illegible] و بر ساق چپ
[illegible] گویند ششم صورت فکه است که [illegible] کاسه درویشان [illegible] خوانند و منجمان [illegible] الاکلیل شمالی گویند

و او را مانند [illegible] ستارکان او [illegible] الفکه خوانند هفتم صورت جاثی علی رکبتیه است
و او را الراقص نیز خوانند مردی را ماند [illegible] بر زانو نشسته از برای پای کوفتن و کواکب او [illegible] اند خارج یکی هشتم
صورت شلیاق است و او را سلحفات و [illegible] و چنگ رومی نیز گویند [illegible] مانند ستارکان او ده اند و [illegible] طرف
ستاره ایست روشن با دو ستاره دیگر تاریک بر شکل مثلثی خرد [illegible] آنرا [illegible] خوانند و منجمان نسر
واقع [illegible] نهم صورت دجاجه است [illegible] ماند [illegible]
[illegible] طیران هفده ستاره است خارج دو بر سر آن کوکبیست
بر نفس مجره در جنوب [illegible] او را منقار الدجاجه خوانند و بر سر ذنب او کوکبیست روشن در میان
مجره او را ردف گویند و در پیش ردف چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه مستقیم بر عرض [illegible] از آن بر بال راست
دجاجه است و یکی بر سینه و دو بر بال چپ [illegible] چهار کوکب [illegible] فوارس گویند و ذنب دجاجه چون تابع آن چهار است از آن
جهت او را ردف گویند دهم صورت ذات الکرسی زنی را ماند بر سر کرسی نشسته که او را قایمه ایست چون [illegible]
[illegible] ۱۳ کوکب است و در صور عبدالرحمن صوفی مذکور است که بعضی در این موضع صورت شتری تخیل کرده اند [illegible]
[illegible] کواکب او [illegible] از صورت ذات الکرسی است و بعضی از [illegible] المسلسله و بعضی از حامل راس
الغول [illegible] چهار کوکب [illegible] ذات الکرسی بر خطی شبیه مستقیم [illegible]
[illegible] از کواکب خفیه [illegible]
[illegible]
[illegible] کف الخضیب [illegible]
[illegible] از کواکب خارج [illegible]
[illegible]
کف الخضیب [illegible] قطب [illegible]
الخضیب [illegible] یازدهم صورت راس الغول است و او را [illegible]
نیز خوانند مردی را ماند [illegible]
[illegible]
[illegible] راس الغول [illegible] دوازدهم صورت ممسک الاعنه است مردی را
[illegible]
[illegible] عیوق خوانند [illegible]

بازده شش و نگاهبان چون نگاهبان بازدارنده بود از او و ستاره دیگر از عیوق بیک خم کرا او او را چنان که بعد از این بیاید دوازدهم
معلوم کرد او بر شعف منفرج الزاویه بود و بر زاویه منفرجه باشد کف ذو العنان گویند سیزدهم صورت حوا است مردی را ماند
بر پای ایستاده و با چهار او در شعف … ببود و دست خود ماری گرفته است و سر آن مار در جنوب اکلیل شمالی است ۲۳
ستاره است خارج پنج از آن جمله ستاره ایست روشن بر سر او که با نسرین بر شعف مثلثی متساوی الاضلاع است از اهل …
چهاردهم صورت حیه است و او را حیة الحوا خوانند ماری را ماند سر و دم برداشته برابر سر حوا اهیه کواکب است از آن جمله …
خیره ستاره ایست انقد ثالث که با سماک رامح و … بر شعف … است …
پانزدهم صورت سهم است و آن را نیل نیز خوانند تیری را ماند واقع میان منقار الدجاجه و نسر الطایر و درازی … بجانب
مشرق و سوفار او بجانب مغرب پنج ستاره است شانزدهم صورت عقاب است عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق نه ستاره است
خارج شش و کوکبی روشن بر بالای … با دو کوکب … مستقیم و عوام آن … گویند
… نسر الطایر خوانند جز دو کوکب … برقیاس … آورده است
هفدهم صورت دلفین است آن جانوری را ماند بحری که بر شکل … دو ستاره …
اورد کواکب او ده اند از آن جمله چهار کوکب است بر عقب نسر طایر … بر شکل معین عوام آن را صلیب خوانند و در پس این
صلیب کوکبی بود روشنی نزدیک باین چهار کوکب از عمود الصلیب و ذنب الدلفین خوانند هجدهم صورت قطعة الفرس
است … رأس الفرس نیز خوانند سر اسپی را ماند در پس دلفین … چهار کوکب است نوزدهم صورت
فرس اعظم است اسپی را ماند با سر و دو دست … و پای نیست کواکب او بیست اند از آن جمله چهار کوکب اند بر شکل مربعی فراخ که اضلاع آن
قریب بیکدیگر بود لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب آن مربع را دلو خوانند و آن ستاره بر زاویه شرقی شمالی
مربع بود از سرة الفرس خوانند و آنچه بر شرقی جنوبی است جناح الفرس و آنکه بر غربی شمالی است منکب الفرس و دیگری را
متن الفرس خوانند بیستم صورت مرأة المسلسله است و عوام آن را زن بی شوهر گویند زنی را ماند دستها باز کشیده و در
هر یکی از دو دست او یا دو پای او … اقوال … بیست و سه اند از آن جمله کوکبی روشن و سرخ است
… بر دنبال سرة الفرس … این صورت … المسلسله گویند
و بطن الحوت نیز خوانند بیست و یکم صورت مثلث است شکلی را ماند مثلث متساوی الساقین چهار ستاره است یکی بر راس
… الرأس المثلث خوانند … کواکب داخل این صورت … خارج نیست
اما از صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشر است اول صورت حمل است کبشی را ماند که سر او را دو شاخ است
مقدم او بطرف مشرق و موخر او بطرف مغرب و دو پای او بطرف جنوب … است بطرف موخر خود …
پشت خود … کواکب او سیزده اند خارج پنج دوم صورت ثور است گاوی را ماند که او را کفل و دو پا نیست سر …

در پیش او

[illegible] لنسر الطایر [illegible]

در پیش او انداخته بر خلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق و موخر او بطرف مغرب ستارگان او سی و دو اند خارج یازده سیم صورت جوزا
است و او را توامان و دو پیکر نیز گویند دو آدمی را مانند متعانق در شمال که … در طرف شمال مشرق است و پای … بطرف
جنوب مغرب در نفس مجره و جوزا … گویند که مرور این صورت بر میان آسمان است … جوز کل شیء وسطه و بعضی گویند
… که از صورت جنوبیست جوزا گویند … کواکب … که مستعار است …
توامان را که هم در صورت است … جوزا گویند کواکب او هجده است خارج هشت چهارم صورت سرطان است خرچنگی
را ماند مقدم او بطرف مشرق و موخر او بمغرب و جنوب ستارگان او نه اند خارج چهار پنجم صورت اسد است
شیری را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او بشمال بیست و هفت ستاره است خارج هشت از آن جمله کواکب …
است روشن و سرخ که بر قلب اسد است آن را قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارجه کواکب متکاثف مجتمع است که عرب
او را هلبه خوانند و آن سه کوکب است که بطلمیوس ضفیره خوانده است از این کواکب بیست ششم صورت سنبله است
و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته و دست چپ او … دست راست برداشته و بال خود گسترده
و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است آن را سماک اعزل خوانند از جهت ارتفاع او سماک را … آنکه بی سلاح است
… برابر سماک رامح که نیزه دارد و کواکب او بیست و شش است خارج شش هفتم صورت میزان است
ترازوی را ماند دو کفه او بجانب … مشرق … ستاره است خارج … هشتم صورت عقرب است
کژدمی را ماند سر او بجانب شمال و مغرب و دم برداشته بجانب جنوب و شرق و کواکب او بیست یک اند خارج سه نهم صورت
قوس است و او را رامی نیز گویند دابه را ماند که از گردن تا آخر و … اصل گردن او نصف مردی بیرون آمده … عمامه بر سر نهاده
… در دست گرفته … دیگر کشیده … کوکب است دهم صورت جدی است بزغاله
را ماند که دو شاخ دارد و سر و دو دست او بطرف مغرب و پشت او بشمال … کواکب او بیست و هشت اند
یازدهم صورت دلو است و او را ساکب الماء نیز خوانند مردی را ماند بر پای ایستاده و سر او در شمال و پایهای او در جنوب
و میل نموده بطرف مشرق و دست … دراز کرده و بیکدست کوزه گرفته و آب از آن میریزد بطرف قدم خود و آب جریان
… تا دهن حوت جنوبی کواکب او چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند که او را بدین سبب دلو گویند که مربعی را که صورت
فرس اعظم … دلو گویند و آن محاذی این صورت است بر قیاس چهار توامان دوازدهم صورت حوت است
و او را سمکتین نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف مشرق و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف
جنوب نزدیک دو شاخ حمل و واصل شده دم ایشان بخیط مقوس طویلی که از کواکب صغار متصور شده و آن را
خیط الکتان گویند کواکب او سی و چهار است خارج چهار مجموع کواکب این صور دویست و هشتاد و نه اند خارج پنجاه
و هفت سوی ضفیره بعد ازها برارباب فهم مخفی نماناد که صور دوازده گانه بحرکت فلک ثوابت متحرک اند چنانچه سایر

[illegible marginal notes]

جنوبیه

صور خلاف آنها از سوابق اقسامی که او را بروج اعتبار کرده اند بیرون رود پس کواکب حمل ثور شود و کواکب ثور بجوزا و علی
هذا القیاس حالا که در این زمان کواکب او با حمل او منتقل شده و از صورت جوزا الا اقدام او در او لا نه و لیکن اهل این فن
معرفت آسمان جایز نداشتند تا مطابق ارصاد اسان بکشد ... اقسام بروج است نه صور را انتقال صور ...
اما در صور جنوبی اول صورتی که بمنطقة البروج نزدیکتر است قیطس جنوبیست حیوانی را ماند بحری که او را ...
پاست و دمی چون دم مرغ کواکب او بیست و دو است از آن جمله دو کوکب بر دو شعبه دم اوست بمقدار دو نیزه از یکدیگر دور
آنکه بطرف صورتست قیطس خوانند و آن دیگر را که اصغر است ذنب قیطس شمالی دوم صورت جبار است
و عوام او را از او خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بدست راست عصایی
بر بالای سر گرفته و دست چپ را آستین کشیده و آستین انداخته سی و هشت ستاره است و سه ستاره که او را بر
یک سمت اند منطقة الجوزا و نطاق الجوزا و نجم الجوزا و نظم و نظام گویند سیم صورت نهر است جویی را
ماند که عطفات بسیار دارد و ابتدای او از زیر قدم چپ جبار باشد و بعد از عطف با اطراف بکوکبی روشن منتهی شود
که آخر النهر گویند سی و چهار ستاره است چهارم صورت ارنب است شکلی را ماند دونده بر دنبال صورت
جبار از این جهة آن را کلب الجبار خوانند هجده کوکبست خارج یازده از جمله کواکب داخله او کوکبیست بر دهن کلب که
روشن ترین کواکب ثابته است و او را شعرای یمانی خوانند چه مغیب او بجانب یمن است و او را تنها کلب
الجبار نیز خوانند و کوکبی دیگر نزدیک باو بمقدار سه گز نیم که او را مرزم یمانی خوانند ۶ صورت کلب اصغر است
و آن دو ستاره است یکی که روشن تر است شعرای شامی خوانند بجهة آنکه مغیب او بجانب شام است و آن دیگر را که
بقدر دو گز از او دور است مرزم شامی و سبب تسمیه این دو ستاره بکلب شاید بجهت مجاورت شعری یمانی و مرزم
او و شعری یمانی را عبور شامی را غمیصا گویند و از خرافات ایشانست که شعریان خواهران سهیل و جوزا ...
دست ... پس سهیل پشت ... شکست ... جنوب ... و شعرای یمانی از عقب او ... بگذشت از این جهة
او را عبور گفتند و شعرای شامی ... بر مفارقت او بگریست که چشمش ... از این جهة او را غمیصا گفتند
چه غموص در لغت فرو پوشیدن چشم است هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند چهل و پنج کوکب است
از این کواکب سهیل معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است هشتم صورت شجاع است ماری را ماند دراز
و باریک کثیرة العواطف سر او چهار کوکب است ما بین قلب الاسد و شعرای شامی و نهایت دم او در جنوب سماک
اعزل است ستاره کان او بیست و پنج ... و از جمله کواکب داخله کوکبی سرخ و روشن بر گردن این صورتست
در میان ... کوکبی دیگر نیست و او را فرد الشجاع و عنق الشجاع گویند نهم صورت باطیه است
قدحی را ماند که غرق شده باشد کعب او بر پشت شجاع از جهة اشتراک این دو صورت در دو کوکب ... ستاره ...

متقارب

۱۰ صورت غراب است زاغی را ماند سر سوی مغرب بر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار اوست که او را
منقار الغراب گویند نیز ۱۱ صورت قنطورس است حیوانی را از سر تا پشت بصورت آدمی و از آنجا تا آخر بصورت اسب
... سی و هفت ستاره است و کوکبی روشن از این ها بر دست ابن دابه است قریب با قطب جنوبی و از ارتفاع او از
انقطاع سهیل کمتر است از او دل قنطورس خوانند ۱۲ صورت سبع است سبعی را ماند قنطورس بر پای
او گرفته نوزده ستاره است ۱۳ صورت مجمره است عود سوزی را ماند و در بعضی ... خوانند سیزده ستاره است
۱۴ صورت حوت جنوبیست شکل صورت ماهی را ماند ... خوانند سیزده ستاره است صورت
جنوبیست ماهی را ماند عظیم سر او بجانب مشرق و دم او بمغرب یازده کوکب است خارج ... و از جمله کواکب داخله
است کوکبی روشن از قدر اول بر دهن این صورت است که او را فم الحوت جنوبی خوانند مجموع کواکب نقش این صور هزار و بیست و دو
است ... خارج نوزده ... ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل
قبل از این معلوم شد که در یک کره دو حرکت مختلف متعذر است و بدین سبب ... که گفتیم سبعه سیاره را چون مختلف
الحرکه بودند بعضی فلک اثبات کرده اند بعد از آن بطریق دقت دریافتند کواکب ثابته حرکتی بطی ... موافق در
جهت بمقدار پس احتیاج شد ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چون همه سیاره کاسف میشوند ثوابت را
که ... بالضروره این فلک محیط بافلاک سیاره اثبات کرده اند و در سطح این فلک ...
است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابت مرکوز ... و این فلک را فلک
البروج و فلک الکواکب و فلک ... نیز گویند و کرسی که گویند عبارت از این فلکست و فوق این
فلک یعنی فلک ثوابت فلک تاسع است که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت دهد
چون کواکب سیاره و ثابته را غیر حرکت خاصه ایشان که موجب اثبات افلاک ثابته شده است حرکتی دیگر است
اسرع چنانکه قریب بشبانه روزی یکدور میکنند محتاج شده اند بفلکی دیگر که حرکت شبانه روزی مستند باو باشد
و بواسطه حرکت افلاک ثابته باین حرکت این افلاک ... محیط بکل اثبات کرده اند ...
افلاک ... داخل ... بروج را که در ... اضعاف اضعاف او باشد مستغنی ... و در آن هیچ کوکب نیست و از این جهة
او را فلک غیر مکوکب و فلک اطلس خوانند و چون محیطست بکل او را فلک اعظم و فلک اعلی گویند
و چون محرک سایر افلاک است او را فلک الافلاک گویند و چون منتهی افلاک است او را فلک اقصی گویند و چون غایت ابعاد
است او را محدد جهات گویند و در عرف اهل شرع او را عرش گویند و هیچ یک از افلاک ثمانیه مذکور را حرکتی نیست
از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم که آن از مشرق است بمغرب چنانکه نظر جلیل و دقیق بر آن دالست و
چون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند از مغرب بمشرق ... بر توالی بروج ... باشد و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه که
در جوف فلک قمر اند بحسب تسطیح اینست



کما افلاک مذکوره بصفت فلک یا که متعلق بکواکب بوسیله است فلک کلی آن کواکب خوانند و در ضمن هر یک از افلاک یکی است که انرا
افلاک جزئیه گویند و چون در این رساله بعضی نکات مندرج است که ادراک آن موقوف بر معرفت افلاک جزئیه است و اجب نمود که در این
اثنا هیئات و کیفیت هر یک بیان کنیم بعون الله و توفیقه **ما بعد** مخفی نماند که فلک کلی هر کوکب با افلاک ممثل آن کوکب
گویند چه اکثر ممثلش فلک البروج است چه مرکز انها با مرکز فلک البروج که از مرکز عالم گویند متحد شود و منطقه و اقطاب انها نیز در
محاذاة منطقه او است و در حرکات با او نیز موافق اند هم در مقدار و هم در جهت سوی ممثل قمر که مقدار حرکت او بر خلاف توالی
است و زیاده از مقادیر حرکات سایر ممثلات و منطقه هر یک از ممثلات را مائل نیز ممثل گویند چون اجرام سماوی بسایط اند
و حرکاتی که از سیارات مشاهده شود متشابه نیست و مقتضی بسایط آنست که متشابه باشند بنابر این سبب در ثخن
ممثلات افلاک اثبات کرده اند بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل چنانکه شمس را دو فلک است یکی ممثل که فلک کلی او است
و او معلوم است دوم خارج مرکز و آن فلکیست متوازی السطحین در داخل ثخن ممثل و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم
لیکن منطقه اش در سطح منطقه البروج بود و سطح محدب اش مماس سطح مقعر او بود بر نقطه مشترکه و آنرا حضیض گویند و چون
فرض کنیم که خارج المرکز از ممثل منفصل شود هر آینه دو کره مختلفه الثخن از ممثل باقی ماند یکی محیط خارج المرکز و دیگری محاط
او و اول را متمم حاوی گویند و دوم محوی و رقت حاوی از جانب اوج بود و غلظتش از جانب حضیض و رقت و غلظت محوی
بر عکس متمم آن گو ندیده باشد که هر یک از هر دو با منطبق خارج المرکز ساز ند ممثل تمام شود و شمس چون بود او را ثخن
خرق در ثخن خارج مرکز حافظ سطح او و بس و سطح خارج مرکز تشده است بدو نقطه و کواکب علویه و زهره هر یک را
بعد از ممثل دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل است چنانکه در آفتاب لیکن الا آنکه منطقه این افلاک
در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه متقاطع اند با ایشان دوم تدویر و آن سطح فلکی بود مصمت در ثخن
خارج مرکز خود و کواکب تدویر مرتبت چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را
در عطارد ... حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن فلکی بود متوازی السطحین

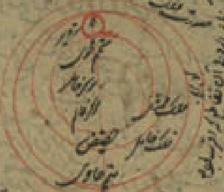
در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد و این فلک را جوزهر خوانند
اما منطقه او بر سطح منطقه البروج نیست بلکه متقاطع اند بر دو نقطه که آنرا عقده راس و ذنب گویند و فلک ممثل او در قمر فلک جوزهر نیز گویند دوم حامل داخل
ثخن مایل چنانکه حامل سایر کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه این فلک در منطقه مایل منطبق باشد سیم تدویر و آن معروف باشد
در حامل بطریق تدویرات کواکب لیکن منطقه این فلک یا داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز بعد از
ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر و آن فلکی در ثخن ممثل بود بطریق حامل در ممثلات خود و منطقه اش متقاطع منطقه ممثل بود
دوم حامل و آن در ثخن مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل
... و هر یک از این دو کوکب نیز ... در تدویر خود و ... که عطارد را دو اوج ... مشترک میان
ممثل و تدویر و آنرا اوج مدیر خوانند و ... میان مدیر و حامل و آنرا اوج حامل خوانند و دو حضیض ...
متمم باشند دو از ممثل و دو از مدیر و صورت افلاک هر کوکب بجهت تسهیل ... کرده شده

اما تقویم کواکب عبارت از بعد موضع
او است از راس حمل بر توسط از منطقه
البروج میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج
و آنرا طول کوکب نیز گویند و مراد از موضع کوکب در طول
طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب ... و بفلک اعلی
منتهی شود اگر کوکب بر منطقه البروج بود و الا نقطه تقاطع
دایره عرض ... با طرف خط مذکور و این خط را در عرف
اهل ... خط تقویم گویند ... کوکب ... و
... تقویم ... و ...
تام و شمس ... از جدول تواریخ مشهوره
بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول
بیاورند و ابتدا بشمس کنند زیرا که اشهر و اظهر
و اشرف و اعظم کواکب است پس بقمر چون بعد از شمس اظهر و انور است و در اختیارات با جمال احتیاج بیشتر از سایر
کواکب است پس خمسه متحیره را ابتدا کنند از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند و اسم هر یک از سیاره در سطری
بر فوق ... ثبت ... و در جدول هر یک موضع آن کوکب از فلک البروج ... ثبت
... از منطقه البروج در نصف النهار هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازاء آن روز









ثبت کنند ناصواب شود که در بعضی از تقویم کواکب چه متأخرات و اختیار نصف النهار از اینها [illegible]
همچنین [illegible] چنانکه در باب ششم [illegible] و بعد در قسم اول [illegible] قسم اول [illegible]
بجهت برج و اگر هرگز از یازده تجاوز نکرده چه اگر دوازده شود [illegible] دور از سر گرفته شود و در قسم [illegible]
نمود و در قسم دوم موضوع است بجهت درجه و اگر هرگز از [illegible] زیاده نشود چه اگر [illegible] آن مرتبه ساقط شود [illegible]
بر رقم این زیاده نشود و این را رقم گویند و در قسم سیم موضوع است بجهت دقیقه و اگر هرگز از [illegible]
[illegible] از آن مرتبه ساقط گردد و [illegible] مرتبه شده [illegible] مراتب تقویم [illegible]
نباشد الا نادر و گاه باشد که در چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب [illegible]
ایام [illegible] رقم [illegible] در آن روزها بجهت تخفیف کتابت الا در روز
اول و آخر ننویسند و جایها خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود چه [illegible]
[illegible] و باقی مراتب [illegible] گاه باشد که زیاده از [illegible] در چند روز [illegible]
[illegible] جایگاه از آن خالی گذارند والله اعلم **باب چهارم** در سیرات کواکب و رجعت و استقامت ایشان
[illegible] سیرات [illegible] کواکب [illegible] از نقطه [illegible]
[illegible] کواکب [illegible]
دورات [illegible] مدت دوره [illegible]
[illegible] حقیقی آن کواکب [illegible]
و گاه بیشتر [illegible] در مدت یکسال دوره را تمام کند تحقیقا [illegible]
است و برجی را در سی روز تمام کند تقریبا [illegible] بجهت اختلاف مدت [illegible]
و [illegible] و در [illegible] روز و [illegible]
تقریبا [illegible] روز [illegible] ساعت و [illegible]
روز و نوزده ساعت و [illegible] روز و [illegible] ساعت و [illegible]
دوازده ساعت تقریبا [illegible] روز و ده ساعت و در [illegible] ۲۹ روز و شانزده ساعت و [illegible]
[illegible]
دورات و قمر دوره را در بیست هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقریبا [illegible] تحقیقا [illegible]
[illegible] دقیقه [illegible] و برجی را [illegible] دو روز
تمام کند [illegible] در دو روز [illegible]

با [illegible] ساعت برجی تمام کند و زحل در قرب سی سال دوره تمام کند [illegible] دوره و سط
[illegible] در [illegible] ساعت [illegible] سال
[illegible] و برجی در دو سال و نیم تمام کند تقریبا [illegible]
[illegible] برج [illegible] در هر برج بحسب بطو و سرعت سیر او متفاوت است [illegible]
[illegible] است خارج [illegible] دوازده هم تقریبی [illegible] و مشتری دوره
را در قرب دوازده سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسط او یازده [illegible] دو ماه و هفده روز و
[illegible] دقیقه و برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریب [illegible] و مریخ دوره را در قرب یکسال و دو ماه
[illegible] تمام کند و بحسب تحقیق دوره وسط او یکسال [illegible] ماه و بیست [illegible] روز و بیست [illegible] دقیقه است
و برجی در یکماه [illegible] تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود [illegible] در حالت سرعت در [illegible]
[illegible] و هر یک از سفلیین دوره را در قرب یکسال تمام کند تقریبا
[illegible] حقیقت [illegible] و چون مستقیم و سریع السیر باشد
زهره برجی را در بیست هفت روز تقریبا تمام کند و عطارد در شانزده روز تقریبا
[illegible] برج تمام کند [illegible]
[illegible] در حالت سرعت [illegible] ۲۴ روز [illegible] تمام کند [illegible]
[illegible] سیر [illegible] باشند [illegible] متفاوت [illegible]
[illegible] قطع [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] عطارد [illegible]
[illegible] سرعت [illegible] متفاوت است [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] سرعت [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] وقت [illegible]
[illegible] سرعت سیر [illegible] مستقیم داخل [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] برج [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] کواکب ثابته دوره را در بیست
چهار هزار سال تمام کند و برجی را در دو هزار سال [illegible] ۲۴ هزار سال است [illegible]
را در [illegible] و سال [illegible] دو هزار سال است [illegible] برج تقریبا [illegible]
سال [illegible] دو هزار [illegible] برج تقریبا [illegible] است و [illegible]

استنباط آن کرده است بازمانی مستقیم تحرک نمانا دارند و حرکات ثوابت ما یحسب رصد [illegible] متقدمین و قدمای
مثل ارسطو و غیر آن حکیم عقیده آن بوده است که ثوابت را غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست و لهذا اسناد آن حرکت
بفلک ثامن کرده اند و چون نوبت بابرخس رسید بعد از ثوابت قریب بمنطقه را رصد کرده و در آن [illegible] حرکتی یافت
از مغرب بمشرق لیکن از غایت قلت بر کمیت آن مطلع نشده است بعد از آن بطلمیوس و مانالاوس بطریق تحقیق
چون رصد [illegible] او شده اند رای ایشان برین قرار گرفته که در هر صد سال یک درجه قطع میکنند و جمعی از متاخرین مثل [illegible]
و غیره در تحقیق مطلوب استقصای تمام نموده گفته اند که در هر هفتاد سال درجه قطع میکنند و این موافق است با آنچه
محقق طوسی رحمه الله و سلطان مغفور در ارصاد خود یافته اند اما اعتقاد جمعی که در زمان ما قرب [illegible] رصد کواکب کرده اند
آنست که در هر شصت و شش سال درجه قطع میکنند و حکیم فاضل محیی الدین مغربی که از راصدان [illegible] جمیع کواکب را
مثل [illegible] کرده مطابق یافته است الا آنکه در زمان ما قرب یافته اند و اعتقاد بعضی برین قول است و هرگاه
بعد از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند و گاهی
مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم بود و اگر کمتر بود راجع
و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود و در عطارد چون سریع السیر است مدة
اقامت یک شبانه روز نرسد و اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد آن اقامت نیست بلکه بعد از نصف
النهار اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانه روز راجع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی بهمان دقیقه عود کند
و در حوالی مبدأ رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهای احد الحالین و قبل از ابتدای آن دیگر مقیم شوند
چه در علم هیئت مقرر است که در مابین حرکتین مختلفتین فی الجهة سکونی متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست
از تحقیق رجوع و آنچه متعلق است پس میگوییم که چون دو خط از مرکز عالم خارج شود و از جانبین تدویر مماس او شوند نقطه
تدویر باین دو نقطه مماس بدو قسم مختلف منقسم شود اعلی و اسفل و لا محالة قسم اعظم اعلی بود و از اسفل و [illegible] از قوسهای [illegible]
از نقطه علیای تدویر آنچه بذروه اقرب است اعظم نماید از آنچه ابعد است و هم چنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی آنچه
اقرب بحضیض تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس حرکت تدویر در قسمی اعظم سریع نماید و در قسمی اصغر بطی و [illegible]
تدویر و حضیض تدویر در نقطه تقاطع محیط تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدویر بگذرد [illegible]
اعلی منتهی شود [illegible] و در قرات ذروه مرئیه گویند و آنچه نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکت [illegible] خطها حرکت [illegible]
و حرکت مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر را بر آن خط است و آن حرکت همیشه بر توالی است و چون مرکز [illegible] از حوامل متحیره
از مرکز عالم خارج است لا محاله مرکز تدویر را از مرکز عالم در یک نقطه حامل بعید بود و در نقطه دیگر غایت بعد وقت
حلول او باشد بنقطه اوج و غایت ~~بعد وقت حلول او باشد~~ بنقطه الحضیض و غایت قرب وقت وصول او بود بنقطه
حضیض و از این لازم آید که حرکت مرکز معدل در قطعه بعید بطی بود و در قطعه قریب سریع و حرکت که [illegible] باشد

تحقیق الذروة و الحضیض

متفاوت در سرعت و بطو [illegible] حرکت کوکب بطو گویند و اما [illegible] هذا الجایه [illegible] انست که چون افلاک تداویر شامل انجم
نیستند لاجرم [illegible] است بر توالی حرکت کنند و حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است و اگر [illegible] بر خلاف
توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمرست و هر گاه که کواکب متحیره چون در اعلی تدویر باشند حرکت ایشان بر توالی
سریع نماید چه حرکت این حال مجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متوافق باشد و چون باسفل تدویر انتقال کنند حرکت کوکب
بر توالی بطی نماید بسبب آنکه در این حال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل بر توالی و حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و بنابر آنچه
قبل از این مذکور شد هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب
بطی تر نماید اما چون [illegible] حرکت [illegible] کوکب متوالیات کوکب را مستقیم گویند تا بجائی رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی
زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بر توالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی [illegible] حرکت کند و در این حال کوکب
راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت [illegible] و بطو زمان آن و چون از حضیض بگذرد در رجعت بطو پیدا کند
و هر چند که بطی تر شود تا بآن نوع که گفتیم مقیم گردد و بعد از آن مستقیم تا [illegible] در استقامت سریعتر شود تا بذروه رسد
غایت سرعت او است در استقامات [illegible] و بطو زمان آن و بعد از آن حالات اول عود کند و از آنچه گفتیم لازم می آید که کوکب در
یک دوره تدویر دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آن را مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و قبل از استقامت
و آن را مقام ثانی خوانند [illegible] اگرچه تدویر [illegible] حرکت [illegible] در قطعه علیا که بخلاف توالی است اسرع از حرکت وسط او نیست
رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی و در قطعه سفلی سریع نماید و چون حرکت مرکز معدل بسبب بعد مرکز عالم مختلف است لا جرم رجعت
و استقامت [illegible] متفاوت [illegible] حرکت مرکز معدل سریع باشد [illegible] در اوقات استقامت
[illegible] و در اوقات رجعت [illegible] زمان استقامت در گاه اول بیشتر و در گاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم
زمان استقامت بنابر استقرای جداول زیج زحل را هفت ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه چهارده روز
و مریخ را دو سال و یازده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه چهار روز و مراد از ماه
در این مقام سی روز است و اصغر زمان استقامت زحل را هفت ماه بیست روز است و مشتری را نه ماه
و مریخ را یکسال و ده ماه هفت روز و زهره را یکسال و پنج ماه بیست روز و عطارد را سه ماه سه روز
و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه بیست یک روز است و مشتری را چهار ماه سه روز و مریخ را دو ماه
بیست یک روز و زهره را یک ماه و چهارده روز و عطارد را ۲۳ روز و مریخ را [illegible] اصغر زمان رجعت زحل را
چهار ماه شانزده روز است و مشتری را سه ماه بیست هفت روز و مریخ را دو ماه شش روز و زهره را
یک ماه دو روز و عطارد را بیست یک روز و در تقویم تام و شمسی علامت مبدأ رجعت و استقامت هر کوکبی
از متحیره در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند بنوعی که فاصله باشد در روزی که در مابین نصف نهار آن دو روز کوکب ابتدای
رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهت تعیین وقت آن بر حاشیه نیز نویسند [illegible] در جدول اتصالات [illegible]
روزی که در آن روز [illegible] قبل از آن ابتدای رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت مبدأ استقامت [illegible] باشد

با حرکت مرکز معدل بر توالی مساوی گردد کوکب
چند گاه چنان نماید که در یک جا ساکن است
و در این حال کوکب را مقیم گویند و بعد از آن
حرکت تدویر بخلاف توالی [illegible]
سریعتر نماید تا کوکب بحضیض [illegible] رسد
و [illegible] غایت سرعت او [illegible] رجعت [illegible]

و در اوایل رجعت [illegible]
و در گاه [illegible] بطی باشد و در اواخر
استقامت [illegible]

وازمه را جهت عب وچون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت سه الاستقامت یا رجعت نویسند علی علامت کوکب
راجع یا مستقیم پس علامت روز تا آنکه م است یا علامت شب که ل است پس علامت یکی از ایام اسابیع علی علامت او
یا شب پس علامت ساعات و دقایق که گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در ایام تقویم کوکب سبع
و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و دقایق کم نویسند و در بعض تقاویم و شمسی در جدول تقویم در ایام علامات و اوقات
اقامات این ن لفظ بنم مقرع نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقاطع باشد و مدت اقامت در جدول
هفت روز است و در مشتری ع روز و سیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم در شبانه روزی که از آنجا است اگر
خوانند اگر مساوی سیر شبانه روزی وسط آن کوکب باشد آنرا سیر اوسط گویند و کوکب را در آن حال متوسط السیر و معتدل
السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند برآید آن زیادة و در تزاید بود آنرا سیر زاید متزاید گویند و اگر در تناقص
از سیر زاید متناقص گویند و کوکب را در این دو حال سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند برآید
روی در تناقص نهد آنرا سیر ناقص متناقص خوانند و اگر روی در تزاید نهد آنرا سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را در این دو
حال بطیء السیر خوانند و در تقویم تمام گاه باشد که این احوال در اثنای تقاویم کواکب سبعه بر سر جداول آن نیز ثبت
کنند و علامت آنها اینست سط سیر اوسط مدسد سیر زاید متزاید مدمنقص سیر زاید متناقص قصمنقص
سیر ناقص متناقص قصمید سیر ناقص متزاید و حرکت وسط زحل را در شبانه روزی دو دقیقه است و مشتری را چهار دقیقه
و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و ۲۶ ثانیه و شمس را نط دقیقه و هشت ثانیه و زهره را و عطارد را همین مقدار و قمر را ۱۳
درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه **باب پنجم** در معرفت میل آفتاب و عرض کواکب و جوزهرات ایشان
اولاً باید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بآن نقطه و به قطب آن دایره گذرد و مابین آن نقطه و محیط آن دایره
از جانبی که اقرب از آن نقطه باشد پس بجهت معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقة فلک نهم که آنرا معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بر
قطب آن فلک و آن نقطه گذرد و قوسی از این دایره میان نقطه مفروضه و معدل النهار را و بعد اجزای منطقة البروج را از معدل النهار
میل اول آن جزو گویند بقیاس میل ثانی آن جزو که آن قوسی باشد از دایره عرضیه که بجزو مفروض گذرد ما بین منطقة البروج و معدل
النهار از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب دایما بر منطقة البروج است میل
آن جزوی را که آفتاب در او بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چون اکثر اوقات بر منطقة البروج نیستند اطلاق
میل اطلاق نکنند بلکه بعد کواکب از معدل النهار گویند و دایره میل که بر راس سرطان و جدی گذرد از دایره مارّه باقطاب اربع
گویند بجهت مرور او بقطبین معدل النهار و قطبین فلک البروج و قوسی از این دایره ما بین منطقة البروج و معدل النهار
از جانب اقرب آنرا کلی و میل اعظم گویند چه اعظم است از باقی میول و مقدار میل کلی را بحسب ارصاد مختلف یافته اند و بحسب رصد
جدید الغ بیک ۲۳ درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است اما میل آفتاب یعنی اول بعد او است از معدل النهار
که منطقة فلک نهم است و از معدل النهار بدین سبب گویند که چون آفتاب بسطح این دایره رسد تقریباً شب و روز متساوی
شوند در جمیع مواضع و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کره ارض را خط استوا گویند و او را با آفتاب ملازمت

رسم کند و بجز کافه او که داخل در سطح منطقة فلک هشتم است که آنرا منطقة البروج گویند از
جهت مرور اوساط بروج بروی و لهذا منطقة اوساط البروج نیز گویند و از جهت ملازمت آفتاب مرآن دایره را دایره
شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است بر دو نقطه متقابل چون معدل النهار و منطقة
البروج از دوایر عظام اند و دو قطب یکی غیر دو قطب آن دیگر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو نقطه که
متقابل یکدیگر باشند میان دو نقطه نصف هر یک از این دو دایره واقع در شکل دوازدهم اوقلیدس آنرا شاو و دوسیوس تبیین شده است
وازین نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب چون بحرکت خاصه خود از آن بگذرد در شمال معدل النهار باشد
یعنی در جهت قطب ... از جهت تساوی شب و روز در حصول
ربیع در وقت وصول آفتاب باین نقطه در معظم معموره و مبدأ بروج نیز اول حمل را از این نقطه گرفته اند و لهذا آنرا نقطه حمل نیز گویند
وآن دیگر را که چون آفتاب از او بگذرد در جنوب معدل النهار باشد نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب ...
در جنوب معدل النهار باین نقطه رسد شب و روز و حصول خریفی باشد و در اکثر معموره این نقطه هر آینه اول برج میزان
باشد و وجه تسمیه این دو جهت شمال و جنوب آنست که ... در مرسوم است باین دو اسم و از ابتدای
گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا رسیدن او بغایت بعد از معدل النهار که قوس تقاطع
دایره مارّه باقطاب اربعه است با منطقة البروج و آنرا نقطه انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمان چه در حصول آفتاب
بآن نقطه از ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب خروج آفتاب در این
دور در شمال معدل النهار اما زاید بسبب تزاید فرجه منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول برج
سرطان است اما صاعد بسبب صعود او در اینحال بجانب سمت الراس لیکن مخفی نماند که این حکم مخصوص است ببلادی
که آنها را سمت الراس آن بلاد در ربیع وقت بجانب شمال میل نکند که اکثر معموره باشد از معموره که آفتاب از سمت الراس آنها
بجانب شمال متجاوز نشود مثل بلاد حبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکه معظمه و غیر از بلاد دیگر در اینحال از وقت گذشتن او از سمت الراس
آفتاب بعد میل شمالی هابط زاید باشد و اگر ضع و از اینجا نیز از غایت میل تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی
باشد تا غایت بعد که قوس تقاطع دیگر است از دایره مارّه باقطاب اربعه با منطقة البروج و آنرا اول جدی و نقطه انقلاب
شتوی خوانند بسبب انقلاب زمان در حین وصول آفتاب بآن نقطه از خریف بشتا در جمیع معموره بلکه هر در ربع مسکون
آفتاب میل جنوبی از سمت الراس مایل شود و کواکب دیگر را اگر چه بعد از معدل النهار باشد لیکن شب اعتدال تقویم
... حمل ... مقارنات صورة و ضع معدل النهار با منطقة البروج و تزاید و تناقص میل را بایکدیگر ...
... **اما عرض کوکب** عبارت از بعد او است از منطقة البروج بر قوسی است از دایره عرضیه که
بکوکب گذرد ما بین ... کوکب و منطقة البروج از جانب اقرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز او دایما در سطح منطقة
البروج است ... منطقة خارج مرکز او بر سطح منطقة البروج است و مرکز قمر با ... د ز

نقطه اعتدال الربیعی

فی الجهت و التوقعه السیر و المعتدل السیر للکواکب

سیر وسط ...

بعد از ... آن ... نقطه ... از معدل النهار ...

حیر ... شمالی ... ناقص ...
... آفتاب ... معدل النهار ...
... آن از سمت الراس ... متناقص ...
... منطقتین در ما بین ... نقطه ...
... آفتاب ... سمت ...
... سمت الراس ...
... نقطه اعتدال الخریفی ...

و منطقه ...

در سطح منطقة البروج بلکه مقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل بدانکه مرکز قمر بر منطقه تدویر است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل و منطقه حامل در سطح منطقه مایل پس منطقه مایل مدار قمر باشد و مرکز از او زایل نشود و چون این منطقه مقاطع است با منطقه جوزهر آنرا ایضا در سطح منطقة البروج است و چنین مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون خط ظاهر است تقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم آنکه بمنی ایکی یخفیضه دو نقطه مذکوره که قمر چون بحرکت خاص خود از آن بگذرد عرضش شمالی شود یعنی بطرف شمال منطقة البروج آید نقطه راس و جوزهر شمالی گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن بگذرد عرضش جنوبی شود نقطه ذنب و جوزهر جنوبی گویند و راس و ذنب بسبب آنکه گویند که شکلی را که حادث شده است در ما بین نصف مایل نصف منطقه از جانب اقرب تشبیه کرده اند باژدها و منتهی طرفین او این نقطه است و بخفیض جوزهر شمالی را راس و جوزهر جنوبی را ذنب بسبب تشبیه اول و نوبت ثانی است و هر دو را عقدتین و جوزهرین خوانند اما تسمیه ایشان بعقدتین بسبب آنکه تشبیه کرده اند هر یک را بعقده که در میانه دو خط افتد را اینجا عبارت از آن دایره است اما بجوزهرین بجهت آنکه جوزهر معرب جوزهره است که مراد همان معنی اول است و بعضی گفته اند که معرب گوزهر است چه در دو طرف آن که ذکر واقع و صعود و هبوط و زیاده و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود نیز از وقت گذشتن قمر از عقده راس تا غایت بعد بیان دو نقطه گرفتن قرات و مقدار آن بحسب رصد پنج درجه است عرض شمالی زاید صاعد است اگر قرانست از راس بطرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم والا شمالی هابط زاید باشد چنانکه بولیتیس در بعضی واز غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی هابط ناقص است والا و بطرف شمال سمت الراس گذرد شمالی صاعد ناقص واز عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط زاید است اگر قرانست از راس بطرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره والا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی واز غایت عرض تا باز بعقده راس عرض جنوبی صاعد ناقص است واز طرف شمال سمت الراس گذرد جنوبی هابط ناقص و اهل احکام کوکب صاعد را شدید الوتر گویند و اگر هابط باشد مسترخی الوتر و صورت مدار قمر با منطقة البروج و تزاید و تناقص عرض او در این بحث که در حاشیه نموده شد و هر یک از راس و ذنب را سیری است معکوس یعنی بر خلاف توالی دایما چه هر یک دو نقطه مشخص اند از فلک جوزهر که بخلاف توالی متحرک است و مقدار آن حرکت در ارصاد مشهور در هر شبانه روزی سه دقیقه و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام و غیر موضع راس قمر را در جدول بعد از جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بیاورند و رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد همان درجه و دقیقه چه تقویم کواکب و موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلک بر این وجه است پس ایراد یک نقطه کافی است علامت راس در تقویم سه باشد و گاه این صورت بجهة آنکه اگر سین نویسند رقم شمس شبهه شود و علامت ذنب — و گاه باشد که علامت

فی تحقیق العقدتین و جوزهرین و وجه تسمیتهما



فی شدید الوتر و مسترخی الوتر

راس الذنب الرابع

فی موضع الذنب الراس و تحقیق موضعها

بالعکس نویسند چه بعضی قران مانع اشتباه است چنانکه بعد از این معلوم شود و بباید دانست که چنانکه مرکز جرم قمر را مدارات مقاطع منطقة البروج هست مرکز هر یک از تداویر خمسه متحیره را مدارات متقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة البروج بود و در زهره نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد در شمال اوج مترقی شود و در عطارد بحضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد مترقی حضیض شود و در عطارد مترقی اوج و تفاوت میان این دو نقطه در علویه و سفلیین بنا بر نکته ایست که در کتب هیئت معلوم شود و بیان این بالاتفاق هست و اختلاف مرکز عالم تدویر این کواکب در این باب بجهت عدم دوام و وهم ایشان نیست بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز تدویر اند و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دایما متحرک المدار است و جوزهرات خمسه متحیره را سیر مستقیم چه هر یک نقطه متحیر اند از ممثلات که بحرکة فلک البروج متحرکند و مقدار آن حرکت در شبانه روزی هشت ثالثه است و در بعضی تقاویم تام موضع راس هر یک از خمسه متحیره در اواخر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول آن هر کوکب ثبت کنند اگر وضع صاعد بوده باشد والا در صفوف پیری بر سر جدول هر کوکب بجهت نظرات آن کوکب با قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و در اول سالی ثانیه بجهت آنکه حرکت جوزهرات این کواکب در مدت یک سال شمسی به یک دقیقه نرسد پس ثبت آن بمعنی ثانیه در اول هر ماه غیبت بجهت و موضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع راس آن کوکب بجهت همان اوج و چنانکه موضع ذنب قمر بجهت با راس و در تقویم تام مقدار میل آفتاب را در جدول باریک در پهلوی پیری جدول تقویم او در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بیاورند بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول باریک در پهلوی پیری جدول تقویم او طالع کرده رسم کنیم بیاورند و در بعضی تقاویم عرض بعرض قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عرض فی الجمله کواکب در هر ده روز بازاء روز یازدهم ثبت کنند و در عطارد هر پنج روز و در ایام دیگر ایام نویسند و مقدار غایة عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیگی بدین موجب است زحل ٢ مشتری ١ مریخ ٤ زهره ٨ عطارد ٣ و علامت شمالی س است و از جنوبی ح و از صاعد صد و از هابط ه و از زاید د و از ناقص قص و این علامات را متصل بیکدیگر در اشتراک جداول میل و عرض کواکب نزدیکی که یکی از این صفات مذکور شود ثبت کنند بعد از آنکه بر سر جدول نوشته باشند پس علامت شمالی صاعد زاید چنین باشد شصد و علامت شمالی هابط زاید چنین شهد و شمالی هابط ناقص چنین شهقص و شمالی صاعد ناقص شصقص

وجزو ابطا زایه چنین جهید وجزو صاعد ناقص ایه چنین جهید وجزو صاعد ناقص چنین جعفقصر وجزو ابطا [illegible]
چنین جعفقصر وگاه باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چه در میل و عرض شمالیه [illegible]
ابطا زاید باشد و در میل و عرض شمالیه ابطا ناقص [illegible] وهمچنین جزو صاعد ناقص لیکن این مخصوص است بمواضع [illegible]
از سیاره از جهت راس الجوزهر بطرف شمال نگذرد و اگر [illegible] بطرف شمال گذرد [illegible] علامت ایه ناقص لازم
آید کما لا یخفی علی المتامل فیما تقدم والله اعلم باب ششم در معرفت ساعات وغایت ارتفاع
آفتاب وظل او در نصف النهار اولا باید دانست که دایره عظیمه که یک قطب او سمت الراس و دیگری سمت
القدم بود [illegible] از دایره افق گویند پس اگر معدل النهار بسمت الراس گذرد آن افق را افق استوائیه [illegible] و ماسوای این دو
را آفاق مایله گویند و دو نقطه تقاطع معدل النهار با جمیع آفاق نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بدو قطب افق و دو قطب معدل
النهار گذرد آن دایره را دایره نصف النهار خوانند از جهت انتصاف نهار [illegible] چون وصول آفتاب بدین دایره فوق الارض
در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب افق و مرکز کوکب گذرد و از دایره ارتفاع آن کوکب گویند و صغیره که از خط [illegible]
کوکب مرتسم شود بحرکت فلک [illegible] آنرا مدار یومی گویند [illegible] و آنکه با معدل النهار [illegible] موازی [illegible] پس اگر آن مدار
دایره افق را قطع کند آنچه از آن فوق الارض بود قوس النهار آن کوکب گویند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه [illegible]
خط [illegible] افق شرقی [illegible] از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل [illegible] دایره آن کوکب گویند اما شبانه روز [illegible]
[illegible] است [illegible] نزد [illegible] عراقی [illegible] است [illegible] اصل است [illegible] اهل روم و فارس اول روز [illegible]
[illegible] نزد اهل [illegible] آفتاب [illegible] تقاطع مدار با دایره نصف النهار [illegible] این اصطلاح در جمیع [illegible] شبانه روز
مساوی [illegible] اصطلاحات [illegible] متفاوت است [illegible] علم هیئت [illegible] نزد حکمای
تقاطع [illegible] نزد حکمای [illegible] تقاطع [illegible] اما شبانه روز در عرف اهل شرع از ابتدای طلوع صبح صادق [illegible]
شب بعد از استتار غروب آفتاب است و نزد اهل روم و فارس [illegible] روز از طلوع جرم آفتاب است [illegible] از غروب
جرم او [illegible] طبیعت [illegible] وجود نهار مشروط بطلوع شمس است [illegible] وجود لیل مشروط بغروب [illegible] شبانه روز [illegible]
آنکه مصنف در [illegible] ابواب بیان خواهد کرد [illegible] اصطلاح [illegible] نزد بعضی [illegible] ما بین ابتدای طلوع صبح [illegible]
آفتاب و ما بین غروب آفتاب [illegible] شفق [illegible] در داخل [illegible] نیست شبانه روزی را
که عبارت از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب است به بیست و چهار قسم متساوی کنند هر زمان [illegible]
[illegible] هم استوای [illegible] قسمت کنند و آن اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند
از جهت دوام [illegible] مقدار او [illegible] ساعات معوجه [illegible] معلوم [illegible] از معدل النهار [illegible]

از زمان

[illegible] مستوی طلوع کند [illegible] اجزاء آن ساعت خوانند پس اجزای هر ساعت مستوی ربع و سدس یک است تقریبا [illegible]
[illegible] النهار باشد و اگر روز و شب هر یک را دایم هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده بدوازده قسم
متساوی کنند آن اقسام را ساعات معوجه و زمانیه گویند چه بطول و قصر شب طول و قصر شوند
[illegible] حیثیت که زمان این ساعات طول و قصر تابع زمان شب [illegible] است آنرا ساعات زمانیه گویند و از آن حیثیت که مقدار
روز [illegible] شب مختلف بحسب اختلاف طول و قصر [illegible] آنرا ساعات معوجه گویند و [illegible] اقسام [illegible]
[illegible] نیز گویند و هر ساعتی را خواه مستوی [illegible] خواه معوج به شصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر
دقیقه را به شصت ثانیه و هر ثانیه را به شصت ثالثه هکذا تا ما شئتم و لا محاله دقایق و [illegible] ساعات
مستوی با دقایق و [illegible] ساعات معوج متفاوت بود بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر ربع مسکون عدد ساعات
مستویه روز و کمبود آن [illegible] اجزای ساعات معوجه از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن
باول سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر از اول سرطان تا اول جدی در تناقص و
ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه و اجزای ساعات معوجه شب از اول حمل تا اول
سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر در تزاید و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستویه و اجزای ساعات معوجه روز زاید
باشد بر مستویه و معوجه شب و از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع آنست که چون منطقة البروج و معدل النهار
دو دایره متقاطع اند [illegible] از منطقة البروج [illegible] از نقطه انقلاب [illegible] بحرکت معدل [illegible]
و آفاق استوا جمیع این مدارات را [illegible] تنصیف کند [illegible] از [illegible] پس آفتاب [illegible]
مدار [illegible] قوس النهار او با قوس اللیل مساوی بود پس [illegible] روز آنجا [illegible] مساوی بود تقریبا اما در آفاق مایله [illegible]
چون قطب شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه افق همین منتصف معدل النهار
[illegible] و سایر مدارات [illegible] افق منقسم [illegible] و قسم [illegible] قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم [illegible]
از قسم خفی و لهذا [illegible] مدار عالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه [illegible] مدار منخفضه خوانند بعکس این بود [illegible]
19 از [illegible] این کتاب پس چون آفتاب [illegible] مدارات شمالیه بود یعنی در ما بین اول حمل تا اول میزان قوس النهار زیاده
[illegible] از قوس اللیل و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعنی در ما بین اول
میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان [illegible]
[illegible] از قطب شمالی معدل النهار [illegible] اجزای قسم ظاهر او اقل است از اجزای قسم ظاهر آن
[illegible] و اجزای قسم خفی بعکس [illegible] که قطب شمالی معدل النهار [illegible] اجزای قسم ظاهر او

اگر ذات از اجزای قسم ظاهر آن مدار را ابعاد و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی که مدار او
ابعد مدارات اجزای بروج است از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او اقرب بقطب از مدارات است باین قطب هر روز مدار
تنزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل متناقص و از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار
و ساعات النهار متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از آنچه گفتیم معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت حلول
آفتاب است باول سرطان و اقصر ایام و اطول لیالی وقت حلول آفتاب باول جدی و در تقویم ساعات و دقایق هر روزی
هر روزی که از طلوع مرکز آفتاب تا غروب آن بازاء آن روز ثبت کنند و در جدولی بعد از تقویم راس
و در تقویم قمر بعد از جدول ماه ترکی بیاورند که بعد از ین معلوم گردد بدو رقم یکی رقم ساعات دوم رقم دقیقه
و چون خواهند که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز را از ۲۴ ساعت که ساعات
شبانه روزی است نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنانست
که بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن شصت نقصان کنند و ساعات تامه را از بیست
باقی ماند ساعات و دقایق شب بود و در بعضی تقاویم که مستخرجان خود نگاه میدارند یا اول تقویم که
ضابط از زیج مستخرج میشود ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال نجوم موقوف بر وقت
ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات و دقایق تمام روز حاصل کنند از آن مضاعف کنند ساعات
و دقایق تمام روز حاصل آید **اما ارتفاع کوکب** بعد کوکب است از افق یعنی قوسیست از دایرهٔ ارتفاع میان خط تقویم کوکب
و افق در فوق الارض بشرط که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض بجهت آنست که اگر قوس مذکور در طرف تحت
الارض بود و آنرا ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم از آن نباشد در آن مدار که کوکب بر آن
بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع آن کوکب گویند در آن مدار و آن وقتی بود که کوکب تقاطع اعلی مدار و دایره نصف
النهار بود و الا مدار در افق دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الراس بود
هر آینه غایت ارتفاع ربع دور بود و آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقویم تامه غایت ارتفاع آفتاب را
در هر روزی بازاء آن روز در جدولی بعد از جدول ساعات بیاورند بدو رقم
یکی درجه و یکی دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست **اما ظل نصف النهار**
عبارت از سایهٔ مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد در وقتی که آفتاب بر غایت ارتفاع باشد یعنی بر
که بر دایرهٔ نصف النهار باشد نه بر سمت الراس که اگر بر سمت الراس بود آن روز ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد
از افق اینجا افق حسیست نه افق حقیقی که قبل از این بیان کردیم و آن سطحیست موازی افق حقیقی که مماس سطح

فی ارتفاع الکواکب

فی ظل نصف النهار



الحق یعنی از جانب فوق و قاعده نصب کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند بوجهی که اگر آب بر او ریزند بهیچ
جانب او سیلان نکند چه اگر بعضی اجزای زمین اخفض از بعضی بود آب بآن جانب اخفض میل کند چنانکه مشاهد طبع آب
و این ابرار تسویه زمین آنکه سه زند مثلث متساوی الاضلاع که اگر او را گونیا کنند و اگر آن نبود چنین آنکه را از
چوب سازند و باید که چوب این دو ساق بود و میان بر و الا مقصود حاصل نشود و بعضی زاویه راس از اقایم سازند
بجهت امتحان زوایای قایمات بعضی و بر منتصف قاعده آن نشانی کنند و در راس مثلث شاقولی در آویزند
و آن جسمی بود ثقیل بشکل مخروط که از طرف خط او بخیط باشند و سطح زمین را بجای آن سازند که این مثلث
بگردانند شاقول بر آن نشان آید و چون چنین بود این سطح داخل در سطح افق حسی بود و موازی افق حقیقی
جسم بود مستدیر مخروطی الشکل و باید که ثقیل بود تا در موضع خود قایم بایستد و بعضی آنرا از چوب سازند و قاعده آنرا
مخروط ساخته یا از زیر در آن ریزند پس دایره در این زمین هموار بکشند و مقیاس را این دایره نصب کنند
بنوعی که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود و بجهت امتحان در سه موضع مابین محیط دایره و راس مقیاس اندازه کنند
اگر هر سه برابر بود آن مقیاس عمود بود در این سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افق است و سایهٔ که در وقت غایت
ارتفاع آفتاب از آن مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و از فیء زوال خوانند و آن لا محاله اقصر ظلی
بود که در آن مدار از آن مقیاس در سطح افتد بحصول رسد و تقدیر ظل باقسام مقیاس کنند و مقیاس را اکثر دوازده
قسم کنند که بجهت قسم پس اگر مقیاس را بعدت بخش کنند آن ظل را که از آن مقیاس حاصل شده بشر ظل اقدام
گویند و ظل اقدام بجهت آن گویند که عادت عوام باین جاری شده است که تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام
تقدیر میکنند و غالب آنست که طول قامت هر کس مساوی هفت قدم او بود و بعضی بشش قدم و نیم نیز قسمت کنند
چون قامت بعضی مردم باقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل که ماخوذ از آن مقیاس بود
ظل اصابع خوانند و اصابع بجهت آن گویند که اغلب آن بود که اشیا را بشبر تقدیر کنند با جهة الکم اکثر مقیاس را از آن
ظل گیرند بشبر بود و شبر هر کس برابر مقدار دوازده اصبع بود از اصابع او و هر قدم را به شصت دقیقه قسمت
کنند و همچنین هر اصبع را و در تقویم تام در جدول آخر صفحه یعنی فیء زوال هر روزی را با نجا
یا باقدام بازاء آن روز وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بفیء زوال افتد از تسویه زمین و نصب مقیاس
و انتظار رسیدن ظل بنهایت قصر و تقدیر آن فارغ بود بدو رقم یکی رقم اصبع از استخراج آن بحسب ظل اصابع
کرده باشند یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند و دوم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که دو جدول
آورند در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و دیگری بحسب اقدام **باب چهارم در معرفت نظر**

وتناظر و مجاسده وانصرافات و تحویل و عکس چون دو کوکب از کواکب سیاره در یک جزو از فلک البروج یا از منطقة
البروج جمع شوند یا بعضی از یکدیگر منکشف داره که متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویمی هر دو بگذرد از کواکب تمام
وآن ونسبت بحسب دو مقارنه گویند واین مقارنه حقیقی است اگر دراینحال خط تقویمی هر دو کوکب بر یکدیگر منطبق باشد
از مقارنه عرضی حقیقی گویند واگر دو خط از بعد خارج شود که هر دو بگذرد در سطح منکشف از دائره متحد و بقطبین
بروج بعضی از مقارنه مرئیه خوانند واگر خطین منطبق باشد از مقارنه حقیقی مرئیه خوانند لیکن عزو دو نوع مقارنه حقیقی
در تقویم ثبت کردن متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی سدس از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان
موضعین این دو کوکب از آن تسدیس گویند ولا اقل یکی در برج سیم دیگری باشد یا در برج یازدهم واگر میان موضعین ایشان
نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است از آن تربیع گویند واقل آینه یکی در برج چهارم دیگری باشد یا در برج دهم باشد واگر
بعد صد و بیست درجه که ثلث منطقة البروج است از آن تثلیث خوانند ولا اقل یکی در برج پنجم دیگری باشد یا در برج نهم
و هر یک ازین سه نوع دو صنف باشد ایمن و ایسر چه اگر کوکب تحتانی در این اوضاع متوالی بیشتر از فوقانی باشد ایمن باشد
واگر فوقانی متوالی بیشتر باشد ایسر و اهل احکام گویند اتصال ایمن با ایسر در اثر تفوق است و چون صد و هشتاد درجه که
نصف منطقة البروج است بعد باشد آن را مقابله خوانند چه در اینوقت موضع هر یک از کوکبین مقابل موضع آن دیگر باشد
یعنی در برج هفتم یکدیگر باشند و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر از این چهار بعد که اینها را معتاد بر انظار خوانند بجهت عدم
تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت و نهایت این ابعاد اگر چه در هر نوع مختلف اند اما در درجه و اجزای آن متحد باشند و هر
یک از این پنج نوع که مقارنه و تسدیس و تثلیث و مقابله است نظر و اتصالات و مشاکله نظر گویند و بعضی مقارنه را
اتصال هم خوانند و بانواع نظرات اتصال بشعاع و موضع را ملا مطرح شعاع قران و نهایت ابعاد معتبر را در سایر انظار
مطرح شعاع اطلاق کنند و کوکب تحتانی را در این امور ناظر و متصل و دافع تدبیر گویند و آن دیگر را منظور الیه و متصل و قابل تدبیر
پس قمر در این احوال دائما متصل باشد و زحل دائما متصل به و سایر کواکب مختلف بر وصف توانند شد چنانکه بر ضمیر
بصیر ظاهر است و صورت انظار بجهت تقسیم فلک را بشکل زائد ثبت کرده شد و نظرات قمر را با کواکب دیگر قرانات
و مزاجات و امتزاجات گویند بسبب کثرت انقلابات قمر با سایر کواکب و از سرعت در طبایع ایشان با یکدیگر و قران
نیرین را اجتماع خوانند بجهت آنکه اجلای ایشان شمس را مذکر گیرند و قمر را مونث و این وضع بمنزله ملاقات ایشان باشد
وشاید که این اصطلاح بنا بر مناسبت کلام رب العزت باشد که وجمع الشمس والقمر و مقابله ایشان را
استقبال گویند بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید یعنی پیشی گیرد و هم چنانکه روز بروز متقارب بود
پس مستقبل باشد چنانکه قبل از این مقابله بسبب آنکه عکس آن در دو موضع مسیر را دارد و بجهت آن مبادرت

جدول قسمت مقارنه



که او را ملا خوانند و بعضی محاق گویند و بعضی گویند ماخوذ است از عبده عین یعنی بر ده که ملا باشد از زیرا چشم که ملو نشد از ضوء چون
در این وقت ضوء قمر از نور پر میشود و از این جهت است که منجمان استقبال را امتلاء نیز گویند و قران آفتاب را با یکی
از خمسه متحیره احتراق آن کوکب گویند بسبب تشبیه شمس بآتش و اختفای کوکب تحت شعاع او با احتراق و مقارنه یکی
از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر که راس و ذنب اند آن کوکب را با آن عقده گویند که بمعنی جلد متصلست و بعضی از آن را اعتبار
نظرات دانسته و غیر از مقارنه نظر دیگر را اهل احکام با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشان را نور و شعاع نیست که باعتبار
عقدتین قمر در مقارنه دون عقدتین کواکب دیگر بجهت آنست که در این دو عقده بعالم سفلی اقوی است و خسوف و کسوف
که امر عظیم اند در این دو عقده حادث میشود و سفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز
جرم آفتاب و مرکز تدویر هر یک از سفلیین دایما تحت یکدیگرند تقریبا و از آن جهت است که وقت سطوات ایشان شکل
حرکت و ایطا مشکل گرفته اند تا مساوی شکل شود پس لا جرم چو این دو کوکب تدویره و حضیض تدویر ایشان نمایند هر آینکه دو در
از دو طرف آفتاب باشند که از طرف جنوبی و طرف شمالی گویند و هر یک از آفتاب زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر
ایشانست دور نشوند و غایت آنکه در عطارد بیست و هشت درجه است و در زهره چهل و شش درجه است پس این دو کوکب
را با آفتاب الا احتراق نظر دیگر صورت نه بندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر انظار است شصت درجه
در نظر که سفلیین را با آفتاب است و در باب سیم اشاره بآن شده است و ایشان را زاکی سفلیین را با یکدیگر
غیر از قران و تسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه هر از زهره و عطارد کوکب چنانکه گفتیم دایما مقارن یکدیگرند
پس هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر قران متصور است و جز اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب
باشند هر آینکه میان ایشان تسدیس نیز ممکن بود چه غایت تباعد ایشان در این حال از یکدیگر بعید و هیچ غایت
بعد هر یک از آفتاب که آن از هشتاد درجه متجاوز است تواند رسید ظاهر است که حد تسدیس شصت درجه
بیش نیست بلکه بعضی نظرات دیگر نرسد چه حد تربیع که اقل مقادیر انظار است بعد تسدیس ۱۹ درجه
اما تناظر که از اتصال و مشاکله گویند بر دو نوع است یکی و از تناظر زمانی و اتفاق طریقت گویند
و آن بودن دو کوکب سیاره است در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که بعد موضع هر یک از ایشان
یعنی این دو کوکب از آنجا یعنی از سرطان متساوی باشد و لا اقل یکی در یک برج بر توالی از برج باشد و دیگری بر خلاف
توالی مثلا چون کوکبی در ده درجه جوزا بود و دیگری در بیست درجه اسد باشد هر آینکه میان ایشان تناظر بود چه بعد
هر یک از راس سرطان یک برج و بیست درجه است اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را
اتفاق طریقت بسبب آن گویند که هر دو چون از منطقة البروج که مساوی البعد بود از نقطه انقلاب صیفی

وتناظر الزمانی والمکانی

نکته

بین دو کوکب در باب بشش یکبار رسم کنند پس هر دو در یک طالع متحقق بشود و زمان سبب آنکه زمان نهار یک بود و همچنین زمان
لیل او با زمان نهار و زمان لیل آن جزو دیگر مساوی بود چه هر دو در یکبار ند و تناظر مطلقی بر نوع دویم از این دو نوع تناظر
و از اتفاق قوت نیز گویند و آن بودن دو کوکب است از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی و در جهتی که بعد هر یک از ایشان از
انجا مساوی بود و این بعد نیز در یک برج که تواند بود و در دیگری بر خلاف توالی بود مثلا چون یکی در برج در جه اول بود و دیگری در برج
و در جه آخر بود هر آینه میان ایشان امر تناظر واقع شود چه بعد هر یک از راس حمل یعنی برج و بیست برج در جه بود اول بجا
توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را مطلقی سبب گفته گویند که چون معدل النهار و منطقة البروج دو دایره متقاطع اند هر آینه
قسی منطقة البروج که بحرکت معدل متحرک باشند متفاوت اند در طلوع کند و الاهاد آن صفت قوس بود از معدل النهار که با آن قوس
از منطقه طالع شود و آنرا مطالع آن قوس منطقه خوانند و در کتب هیئت مبین شده که مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد
از اول حمل که تناظر در آن متحقق میشود متساوی بود و اتفاق قوت سبب آنکه گویند که مطالع هر یک از آن دو جزو مذکور چنانکه
گفتیم مساوی مطالع آن دیگر است پس قوة تا ثیر قوة آن دیگر باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار قوت و جز در حرکت
مساوی بود در قوة نیز مساوی بود و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر یا متوجه بایسنده یکی از عقدتین قمر شود
و پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا بایسنده حرکت یکی یا هر دو از آن دو کوکب قریب بعین الغرب یا قرب و بعد
احدی العقدتین متغیر شود با آنکه بعد از استقامت با رجعت یا رجعت یا بطو راجع یا مستقیم یا بطی یا سریع شود و سبب یکی از این
عوارض آن نظر یا تناظر یا بایسنده باطل شود آن بطلان را انتکاث گویند و اکثر در نظرات میان قمر و سایر سیارات
صورت بندد و همچنین بجای بشرح هر یکی از اینها چنانکه بر عالم علم هیئت مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی عهد شکستن و
تاب از ریسمان باز کردن است و اهل احکام انتکاث را بمعنی عهد شکستن و پشیمانی از کار بود نامیده اند اما
تحویل که از اصطلاح نیز گویند عبارتست از انتقال نقطه ایست از آخر برج اول برج بعد از او و از انتقال آن نقطه از اول
برج تا آخر برج متقدم بر عکس گویند و عکس تحویل و مراد از نقطه مراکز کواکب و عقدتین قمر و نقطه اوج هر یک از سیاره
و جوزهرات غیر قمر و سایر ثوابت تحویل گویند و جوزهرات غیر قمر در تقویم شهور هیئت مخفی مقرر کردن بر از برج
بر حسب دیگر مطلقا نیز تحویل گویند و تحویل قمر را از برج برج اصطلاحا انتقال گویند و در تقویم نظرات آفتاب و قمر و غیره
و تناظرات و انتکاثات و بایسنده و تحویل و عکس آن چنین که لازم رجعت و عکس آن است و قمر را انه عکس ثبت اورا
جز مقابله معلوم است و در صحیفه یمنی بر حاشیه یعنی جدول اتصالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و
ساعات گذشته از آن شب و روز که این اوضاع و احوال در آن واقع شود تعیین کنند و علامات ایشان
که مذکور شد اینست علامت مقارنه علامت تسدیس ع علامت تربیع علامت

الانتخابات

تثلیث و از آخر از نقطه بگذارند جز قرینه بر آن دالست ل علامت مقابلات و استقبالات و بجهت تمیز
خود را با علامت اتفاقی کنند و چنین نویسند ح علامت اجتماع و از عین تربیع مقابله تمیز داده است م علامت احتراق
مجا مجاسده ظر علامت تناظر بل علامت تحویل ل علامت لیل و عا نیز او از
علامت استقبال نیز این بیشتر است کا علامت یوم و انتکاث و عکس را مصرح نویسند و گاه بجز که علامت
انتکاث است مش نویسند و آنرا همیشه منقوط سازند و همچنین گاه بجز که علامت مجاسده را با راس مس و با ذنب
مف نویسند و در این زمان این بیشتر متعارف و مصطلح است و چون تناظر مطلقی باشد بجهت تمیز بر بالا علامت
آن تناظر حرف ع نویسند و اگر قوی باشد حرف م نویسند و اکثر ثبت یکی از این دو حرف
التزام کسته هم منفرد و جاعد میشود و بعضی علامت تناظر را زیرا که بجای یوم بجز ظر نویسند و تناظر مطلقی ظم و در
نظرات و تناظرات اول علامت نظر یا تناظر ثبت کنند پس علامت یک کوکب متصرف نظر یا تناظر
که فلان او تحت فلان آن کوکب دیگر بجز ثبت کنند پس علامت آن کوکب دیگر که متصل به است پس
علامت روز اگر اتصال در روز بجز یا شب اگر در شب بجز پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت
روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب که در آن روز یا شب اتصال
واقع شده بجز و اینها هم مشروطات است با نجز در ما بین رقم آن روز ثبت شود از ساعت ... و الا در نزدیک آن و در
احتراقات خمسه متحیره علامت شمس نویسند چون مدت احتراق متفاوت است یک قرآن کوکب با شمس
و در قسم احتراق متصل بعلامت کوکب محترق نویسند و در مجاسده اول رقم مجاسده نویسند و بعد
رقم کوکب مجاسد و بعد از آن رقم عقده راس یا ذنب و اگر علامت مجاسد مس یا مف
باشد اول رقم کوکب نویسند پس رقم مجاسده یعنی مس یا مف و علامت روز یا شب و اسابیع
و ساعات و دقایق بطریق مذکور ثبت نمایند بجز بر تعین که در نظرات و تناظرات مذکور شد ثبت نمایند
و در انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث و علامت آن هر کدام اختیار کرده باشد علامت
نظر اگر انتکاث نظری بجز یا تناظر اگر تناظری بجز یا مجاسده اگر مجاسدی بجز پس نویسند علامت کوکب
تحتانی از دو کوکب که در اتصال این انتکاث واقع شده بجز پس علامت آن کوکب دیگر یا علامت یکی از عقدتین
در انتکاث در بایسنده بجز بر آن قیاس که در نظرات و غیره مذکور شد و در انتکاث ساعت و دقیقه نویسند
الا آنکه [illegible] وقت آن تغیر است حضر ... در علو ... و در تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند
پس علامت کوکب محول پس علامت برج محول الیه چون برج محول عنه ... معلوم میشود پس علامت روز

یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق بر قیاس نظرات اجزا و بعضی کویند بر شمس یا بر بروج بجهت علامت آن دیکر را بر زیر ... ولیکن
و ابهام بشان آن بیشتر است و بر این قیاس نیز بر قیاس کویند عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ الف راست پس
علامت کوکب یا راس پس علامت بروج ... و بعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد از
علامت کوکب یا راس لفظ **ال** نویسند ظاهر است که غرض از لفظ عکس ... حروف ... بالی
... و بر غیر بعض ظاهر است که ایراد آن بیفایده است و اگر نظرها یا ناظر یا غیران از کوکب است و ...
و آنچه بعد از این خواهد آمد از سیر کوکب ... در هر روز یا نیم ... واقع باشد بجهت تخفیف کتابت بجای
علامات ساعات و دقایق رقم **ف** که علامت لفظ است نویسند و در تقویم قمر ساعات و
دقایق از اینجا مذکور شد متروک شده و تناظر نیز در این زمان بعض الا در تقویم تمام منزل نشد

باب هشتم

در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر اذهان مستقیمه مخفی نماند
که اهل احکام نجوم با ایهام و کهانت و تجربه و قیاس از حصول کواکب در هر یک از بروج ... ادراک تأثیرات سعد و نحس کرده اند
و از اعتبارات نموده یکی از آنجمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی ... درجه نوع قوت یافته اند
و آن را شرف آن کوکب نامیده اند یا ضعف و آن را هبوط آن کوکب کفته اند پس مصنف بعد بیان موضع شرف و هبوط هر یک
اکنون میفرماید که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل
در ۲۱ درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در ۲۸ درجه جدی و
شرف زهره در ۲۷ درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در عقدتین نیز
اعتبار شرف کرده اند و کفته اند شرف راس در سیم درجه جوزا است و شرف ذنب در سیم درجه
قوس و چنانکه اهل ... اول تتبع و استقرا کلام عرب کرده اند و در ضمن آن ... ضبط قواعد صرف و نحو دلایل
استخراج ایراد نموده همچنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات مستحسنه ... ماخذ خود مذکور
ساخته اند ... از بیوت طالع عالم کنند و کویند سرطان طالع عالم است و چون اوتاد آن که زوایای طالع و عاشر و سابع
و رابع است ... بروج منقلب اند سزاوار آنکه شرف ... که ابتدای سیر سیارات ... بروج باشند
تا ... آن انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب حیات و ثبات ... است که در سرطان باشد که وقت طالع عالم ...
چون طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب آنکه که در ... که بیت
عاشر است ... متعلق است بحکومت و دولت و شرف زحل که ... کواکب ...
آنکه که در میزان بوده ... که بیت رابع است ... و شرف مریخ که کوکب ... عداوت

است قیاس آنکه که در جدی باشد که در بیت سابع است ... اضداد و خصومات و شرف ... آفتاب
است ... آنکه که در ... شرف او باشد پس ... در حمل ... شرف ... بود و جز زهره سعد است و اکر ...
و ... و بیت نهم متعلق است به دیانت و تقوی و طهارت باید که خانه نهم که برج حوت است شرف او باشد و شرف
عطارد که کوکب ... و علم و وزارت و کتابت است سزاوار است که در سنبله باشد که ... بیت ثالث است چون بیت ثالث
متعلق است بعلم و ادب و تعلیم و قلم و چون موضع شرف هر یک از این کواکب ناظر است بطالع و عقدتین ... کواکب نیستند
او را آنکه که شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقط ۲ و ۶ و ۸ و ۱۲ است پس از اینجهت
دوازدهم را بجهت شرف راس اختیار کرده اند که جوزا است بسبب مجاورة او بثور که شرف قمر است و چون ذنب مقابل
راس است لیکن باید که شرف او نیز مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزا است و از بیوت ساقطه است شرف او باشد
و در معرفت طالع و سایر بیوت و منازل هر یک بعد از این بتفصیل معلوم کردد انشاء الله تعالی و اهل این فن کویند
که بودن کوکب در برج شرف مثل ... است در مملکت خود یا حکومت یا سلطنت باشد و موضع هبوط هر یک از اینها
یعنی از این کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد نیز در برج هفتم همان درجه و مخفی نماند که دو درجه
متقابل در فلک ... یکدیگر باشند و همچنین دو برج چون اگر یکی از آن فوق الارض بود آن دیگر تحت الارض باشد و اگر یکی طالع
باشد آن دیگر غارب بود و اگر یکی در سمت الراس بود آن دیگر در سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع آن دیگر هابط
باشد ... یکدیگر باشند و چون هبوط ... شرف است باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف ...
هبوط شمس در ۱۹ درجه میزان است و هبوط قمر در سیم درجه عقرب و هبوط زحل در ۲۱ درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه
جدی و هبوط مریخ در بیست هشتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت
و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا و منجمان در اعتبار درجات تقلید جمهور کرده اند ...
... در ... النجوم ... و میان جمهور نیز خلاف است در آنکه اطلاق شرف و هبوط
... درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اول برج تا ده درجه شرف است که مصنف بعد بیان مذهب
مختار در آمده میفرماید که در برج شرف همه شرف باشد و از آن هبوط نیز همه هبوط الا آنکه آن
درجه اقوی بود پس چون کوکب ببرج شرف یا هبوط تحویل کند ابتدای قوت هر یک بود و روز بروز
زیاده میشود تا آن درجه و اینجا در کمال قوت بود و بعد از آن شروع در تناقص کند تا که در حین حلول
ببرج دیگر منتفی شود و بعضی بر این رفته اند که هر کوکبی را بعد از درجه شرف حدیست که شرف آنجا منقطع
میشود و آن حد آفتاب را تا ۲۰ درجه حمل است و ماه را تا بیست و سیم درجه ثور و مشتری را تا بیست و ششم درجه سرطان

عکس ۴

و مریخ را تا او چهار روز و زهره را تا دوازده روز و عطارد را تا بیست یکم حبس شد و در تحقیق اوجات ایشان [illegible]
و اکثر از آن که خرافات است بیرون از خاطر بگذرد باید حقیقت آنست که در این اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامی [illegible]
تجربه سلف شده و متوسط نیز نشوند کما قال امام هذه الصناعة ابو الحسن کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول من القرآن
بالمیزان فی امر الاحکام من یاتی علی جزئیات بیح علی تسدید النظر و الجدل و نطق اهل البرهان لجهله بطریقة البرهان
فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه مکتسب بالتجربة و القیاس **اما اوجات کواکب** چون مصنف از تحقیق
مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ شد شروع کرد در تحقیق مواضع اوجات و حضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت
معرب اوک است و آن کلمه ایست هندی بمعنی علو چون ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم او حضیض
معرب بیش چون اوب نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم و بعضی یونانی اوج را آفیجون و حضیض را
افریجیون گویند و چون حقیقت اوجات کواکب را در ضمن بیان هیئة افلاک جزئیات ایشان مبین ساختیم
اینجا حاجت بتکرار نیست پس گوییم تقسیم اوج کواکب را مجاز نیز اوج گویند و گاه بود از منطقة البروج بیان اول علی وضع
اوج بر تراو و مراد بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطهٔ اوج گذشته منتهی شود [illegible] نقطهٔ اوج
سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس است و الا نقطهٔ تقاطع دایرهٔ عرضیه ایست که بطرف خط مذکور بگذرد و با منطقة
البروج آن تقاطع که اقرب است بطرف خط مذکور چنانکه در سایر کواکب است و چون ممثلات سوی فلک قمر بتقدیر حرکت ثوابت
متحرکند هر آینه اوجات این کواکب که نقطهٔ شخصیه ایست از ممثلات نیز بدان حرکت متحرک باشد و از عجب که مصنف در تحقیق
مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید که در سال اربعمایه ملکشاهی بمحاسبهٔ زیج خاقانی موضع
اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه سرطان بوده و موضع اوج زحل در بیست و دوم
درجه اسد و موضع اوج زهره در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج عطارد یعنی
اوج مدیر از اوج مدار او در پنجم درجه عقرب و موضع حضیض هر کدام دایما در مقابل اوج موضع اوج ایشان
باشد بنظیر برج ششم چنان در درجه چون اوج و حضیض دو نقطه متقابل اند از فلک سوی اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر متقابل نیستند
بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب ابعاد مرکز تدویر است از مرکز عالم بر دو نقطهٔ تثلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیئت با ستقرا
معلوم کرده اند پس عطارد را سه حضیض باشد یکی حضیض مدیری که مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطهٔ
تثلیث اوست و در اول سال پانصد و بیست و هفت ملکشاهی که زمان تحریر این شرحست بمحاسبه زیج جدید الغ بیگی آفتاب چهار درجه
و چهل دقیقه و پنج ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس و اوج مشتری در یک درجه
و چهل و هفت دقیقه و سی و هشت ثانیه میزان بود و اوج مشتری در یک درجه مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه

مواضع اوج و حضیض

چنانکه اوج زهره در اسد اوج زهره در ۲۴ درجه و چهل یک دقیقه و سی و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و ۳۹
ثانیه عقرب و مخفی نماند که از آنچه مصنف در زیج خاقانی نقل کرده با آنچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با تمام ولایت بیش
از آنچه مابین مقصود داریم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال و هو خیر الواقفین و اسرع الحاسبین و اگر کسی
اراده کند که در سالهای بعد از این مواضع اوجات بداند بعدد هر سالی که از این تاریخ گذشته پنجاه و دو ثانیه بر
اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات مرضعه معلوم میشود که قمر ممیزه نیز استنباط توان کرد چنانکه
پنج از اوج زحل و دو پنج و ۲۲ درجه از اوج مشتری و سه پنج و چهار درجه و دقیقه از اوج مریخ و سه پنج از اوج زهره
نقصان کنند و سه پنج بر اوج عطارد افزایند باقی حاصل موضع راس جوزهر باشد از این کواکب پنجم و در تقویم شرف و هبوط آفتاب
و خمسه متحیره و راس و ذنب وقت حصول هر کوکب را باول برج شرف و هبوط در صفحه عینی در میان اتصالات کلیه ثبت کنند
چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب یا راس ملحق بعلامت شرف یا هبوط پس علامت روز پایان
که در آن شرف یا هبوط واقع شود پس اسابیع و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین رسیدن کواکب راجعه
بغیر آفتاب متحیره را با اوجات و حضیضات ایشان مثل این طریقه که مذکور شد در میان اتصالات کلیه ثبت
بر طالع سلیم مخفی نماند که اکثر از منجمان مشهور را در این موضع غلطی واقع است بلکه فاحش و بیان آن خیالست که اکثر
در شمس و علوین نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و اکثرا در زیجات ثبت کرده بنا بر سهل‌انگاری که در عمل ظاهر شود و بیان
آن **اینجا** لایق نیست و امثال مواضع از به لفظ مختص چون به بحقیقت او برده اند وقت رسیدن این کواکب را باو
نقطه معینه اکثر اوج ایشان است استخراج کرده در تقاویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هرگز باوج حقیقی و اصل نشود
اوج حقیقی در شمس مثلا فوات از آن نقطه سه درجه و [illegible] و در زحل هشت درجه و در مشتری دوازده درجه و [illegible] و حضیض
نیز بعینه وارد است کما لا یخفی و براوایل الالباب ظاهر است که اکثر در اوج و حضیض حقیقی رعایت از اوج و حضیض اعتباری و علامت
شرف کوکب در تقویم ف باشد و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج ح و از رسیدن او بحضیض حض
یا حصه و در اکثر از تقاویم حدوث شرف را بسبب آنکه شبیه باقراق نشود و همچنین هبوط را بنسبت شرف بحرة یا الکوی او
عبارات از لیست و قمر در هر اجتماع و استقبال در اوج باشد و در هر تربیعی که او را با آفتاب باشد در
حضیض بر اصحاب تعلیم و فطرت پوشیده نماند که صانع امر معترضات بمالد که ...ت از لیه چنان ماخوذ است که خط و سطی
شمس را یا با مقارن مرکز تدویر قمر و منطقهٔ اوجست بتوسطات میان ایشان و بیان آنکه ... قمر ... بایکدیگر در نقطهٔ از
فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند بر شماره روزی مرکز تدویر قمر که با [illegible] حرکت الاوسط یک دقیقه بر تالی از آن نقطه حرکت کند
و اوج بحرکت خاصه و جوزهر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه بر [illegible] و چون این هر دو حرکت
مخالف یکدیگر از مرکز وسط مرکز تدویر دو رکنند پس بعد مرکز تدویر از خط وسط شمس سیزده درجه و ده دقیقه مانده و چون خط وسطی

شش و نط دقیقه بود اول که الا بعین مقدار را تعدیل نمود [illegible]
دوازده درجه و یازده دقیقه بود و از اینجا معلوم است که وقت حاضر [illegible] مضاعفه [illegible]
وسط شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تعدیل از اوج حاصل آید و از اینجا لازم می آید که مرکز تعدیل [illegible] در اجتماع و استقبال
وسط در اوج باشد و در تربیع که او را با خط وسط شمس افتد در حضیض و در بطء ماه را با آفتاب است و در باب ششم مذکور بود
پس مرکز تعدیل در هر ماه دو بار با اوج و دو بار با حضیض رسد و اینکه مصنف بجای مرکز تعدیل ذکر فرموده و از ذکر اجتماع و استقبال
مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و حضیض از تربیع مراد او تربیع حقیقی نه وسطی ظاهر است که قصد تقریب کرده

باب نهم در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزو ایشان

طالع در اصطلاح قوم
جزویست از منطقه البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد نیز بر طرف شرقی افق و چون طالع
آن وقت زمان ولادت شخص بود آن را طالع آن شخص گویند و اگر در اول [illegible] طالع [illegible] گویند و اگر وقتی دیگر بود در آن
وقت اضافه کنند و آنچه بر افق غربی باشد در آن وقت هم از منطقه البروج آن را سابع گویند و آنچه از منطقه
البروج در آن وقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض آن را عاشر گویند و از طرف
تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بود بر توالی آن را ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی بود
ثالث و همچنین تا آخر که ثانی عشر است و ثانی عشر متصل است بطالع و تفصیل این اجمال بر وجه کمال آنست که اهل
تنجیم فلک البروج را بدوازده قسم تقسیم کنند و آن را تسویه البیوت خوانند و این تقسیم بر سبیل اشتهار بدایره عظیمه یکی از آنها
افق است که بر مبدأ قسم اول و هفتم که طالع و سابع است گذرد و دیگر نصف النهار که بر مبدأ قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع است
گذرد و قوم را در مبادی این بیوت اربعه که این دو دایره بفصل رسد اصلا خلاف نیست و لهذا مصنف بیان آنها
مع التعیین نموده اما در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند اکثر جمهور بر آنند که نصف شرقی قوس النهار جزو
طالع و نصف شرقی قوس اللیل را از آنجا بسه قسم متساوی کنند و دوایر میول بمبادی آن اقسام بگذرانند و آنچه مرجح [illegible] یکی از
بیرونی است که از ائمه محققه خوانند آنست که هر یکی از ارباع دایره اول سموت که واقع است میان افق و نصف النهار
بسه قسم متساوی کنند و دایره اول سموت دایره ایست که بسمت الراس و سمت القدم و دو نقطه مشرق و مغرب گذرد و دو دایره
عظام بمبادی این اقسام بگذرانند بشرطی که مار باشند بنقطه شمال و جنوب که در نقطه تقاطع دایره نصف النهار و افق است
دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار و افق است [illegible] آنست که هر یکی از دو قوس افق که
واقع است میان جزو طالع و نقطه جنوب و شمال بسه قسم متساوی کنند و دوایر از تقاطع بمبادی آن اقسام بگذرانند و این طریقه
محققین تزییف کرده اند چه از نقطه البروج [illegible] که در این طریق تسویه البیوت [illegible] و اما مستمر
نیز بیان است آنست که هر یکی از دو قوس را از منطقه البروج واقع است میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی کنند

منطقه [illegible]

مبادی

و مبادی آن اقسام بگذرانند و این طریقه محققین تزییف کرده اند چه از نقطه البروج [illegible] که در این طریق تسویه البیوت [illegible]
و اما مستمر نیز بیان است آنست که هر یکی از دو قوس را از منطقه البروج واقع است میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی کنند و مبادی
آن اقسام دوایر عظیمه بگذرانند و جمیع منطقه البروج بدوایر مذکوره بدین طریق به دوازده قسم شود هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای
اقسام را از ابتدای بیوت خوانند و ابتدا از طالع کرده بر توالی شمرند و چون شکل مدور یا مربع کشند و در آن دوازده
خانه رسم کنند و طالع را در آن بحسب علامات قسمت و با جدا اکثر بر وجهی رسم کنند که متصل باشد بعضی از آن خانه ها
ببعضی دیگر و خانه دوازدهم که آخر بیوت است متصل بخانه اول باشد و در هر خانه در جدول یکی از بیوت
دوازده گانه نیز قوسی از منطقه البروج که واقع است میان اول آن خانه و آخر آن خانه بر توالی ثبت کنند و مراکز کواکب سیاره و عقدتین
قمر در هر خانه از خانه ها که افتند ترتیب نهند و آن را نیز آن شکل را زایجه خوانند که ماخوذ است از زیج که معرب [illegible] و آن
خطیست که [illegible] و در صحاح مذکور است [illegible] لفظ زیج
الاصل است [illegible] گفته اند [illegible] اما جزو اجتماع
جزویست از منطقه البروج که در آن جزو اجتماع واقع باشد نیز جزوی که موضع نیرین در آن [illegible] و جزو استقبال جزویست
از منطقه البروج که در آن جزو استقبال واقع شده و در حقیقت استقبال دو جزو [illegible] متحقق [illegible]
[illegible] پس اگر استقبال در روز بود آن جزو نیز جزو استقبال موضع آفتاب بود که
[illegible] آن جزو که موضع آفتاب است فوق الارض بود [illegible] جزو فوق الارض باشد استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال
در شب بود موضع قمر جزو استقبال [illegible] در این وقت آن جزو که موضع قمر است فوق الارض باشد و الا [illegible]
که استقبال [illegible] جزو استقبال موضع آن نیز بود که بر افق شرقی بود و در تقویم تمام
و شرح طالع و عاشر اجتماع و استقبال نیز با جزو ایشان در جدول تاریخ [illegible] جدول اتصالات
کلیه بیابند بدان طریق که اول علامت اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علامت [illegible]
از ایام اسابیع پس ایام شهور عربیه هلالی پس [illegible] و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در
آن اجتماع یا استقبال واقع شده پس طالع اجتماع و استقبال را به رقم وضع کنند اول رقم برج دوم درجه
سیم دقیقه و بر این قیاس نیز قیاس طالع هر یک از عاشر و جزو را به رقم ثبت کنند و جز طالع و عاشر
[illegible] سابع و رابع [illegible] معلوم گردد چه سابع در مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر [illegible] و چون خواهند
که [illegible] ثبت کنند اول علامات [illegible] و علامات آنها این است
[illegible] طالع [illegible] عاشر و نقطه جزو را [illegible] ثبت کنند پس [illegible]

استعفض است پس قسم درجه و دقیقه که معلوم است و گاه باشد که جهت تسهیل و تخفیف کتابت علامات [illegible]

وساعات و دقایق اجتماع و استقبال درین جدول بنیاورند چون آن از صفحه یسری معلوم میشود

زیرا که مقارنه و مقابله شمس که در صفحه یسری بازاء هر روز واقعست عبارت از اجتماع و استقبال است کما سیجیء ولیکن بعضی

منجمان در تقاویم تامه چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند جهة هر اجتماع و استقبال علیحده زایچه وضع کنند یکی در اول

صفحه یمنی و دیگری در اول صفحه یسری و گاه باشد که هر دو را در اول صفحه یسری وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف

خفی منطقة البروج جدا شده بدایره نصف النهار در اغلب اوقات بدو قسم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه بود که بحسب عدد

عاشر برج طالع بود بحسب واقع عاشر نباشد بجهة آنکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی دایره

نصف النهار بود و در اینحال در اکثر معموره برج نهم طالع عاشر باشد یا در طرف غربی او بود و در اینحال در اکثر ربع مسکون

برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده فاخره هرات صانت عن الآفات والبلیات هرگاه طالع که درجه دلو

باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب بود اما بحسب عمل نیز درجه قوس آید که برج یازدهم است چه درین وقت آنکه

دایره نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و درین هنگام بسبب اختلاف در بیت دهم و دویم زایچه چنان نویسند

د من ح ط یعنی عاشر که برج بحسب عدد از برج قوس هشتم درجه است بحسب عمل و ایضا در بلده هرات

هرگاه سه درجه ثور طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل [illegible] درجه جدی افتد که برج نهم است چه در وقت

آن دایره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی او و درین هنگام چنین نویسند ی من ط ی نیز عاشر که

برج دلو است بحسب عدد از برج جدی [illegible] درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل

این اختلافات که گفتیم در خانه‌های دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود چه در التسویة البیوت منطقة البروج

باقسام مختلفه منقسم میشود و آنکه گاه باشد که مرکز دویم یعنی در برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج [illegible]

و بنابر سبب بعضی از اکثری از بیوت بحسب عدد و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلا چون همان بیت [illegible]

که مستحق بیان آورده در بلده مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد قوس است بحسب عمل سه درجه جدی

واقع شود پس آنگاه این هنگام چنین باید نوشت ح من ط و بیت ثانی که بحسب عدد حوت است بحسب عمل اول

درجه حمل افتد پس آنگاه در این حال چنین باید نوشت ا من یا و بیت ثالث که بحسب عدد حمل است بحسب عمل

غ درجه ثور افتد پس آنگاه چنین باید نوشت ح من ا و بیوت نظایر اینها که خامس و ثانی عشر و [illegible] نیز

بدین قیاس بود و چون نقطه طالع بیت اقسام بر تسویت را اختلاف نباشد و همچنین سابع چون مقابل اوست

١٠ باب دهم در معرفت نطاقات کواکب سبعه و ظهور و خفای خمسه متحیره و رؤیت اهله

اولا باید دانست که در تحت خارج مرکز دایره‌ایست بر مرکز آفتاب بر آن حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در تحت

خارج مرکز کواکب دایره دیگر که مرکز تدویر بر آن متحرکست منطقه حامل آن کوکب گویند و در تحت تدویر نیز دایره‌ایست که مرکز تدویر

بر آن حرکت کند منطقه تدویر آن کوکب گویند و اهل این صناعت منطقه خارج مرکز آفتاب را و همچنین منطقه حوامل سیاره کواکب

منطقه تدویرات آنها را بچهار قسم کرده‌اند بر وجهی که قسم فوقانی که مسمی باشند اعظم است از دو قسم تحتانی [illegible]

را نطاقات خوانند اینست سخن قول مصنف که هر یکی از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک

خارج مرکز هریک چهار نطاق است که از نطاقات اوجی گویند و هریک از خمسه متحیره را و قمر را که در زیر

تدویرانند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و از نطاقات تدویری گویند و نطاق و منطقه [illegible]

در تحقیق النطاق والمنطقة

و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق در لغت هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند متعارف را گویند

و علی التقدیر [illegible] اطلاق نطاق بر اقسام [illegible] از قبیل اطلاق کل بر جزو [illegible] و بعضی در تقسیم نطاقات ابعاد

اعتبار کرده‌اند و بعضی اختلاف سیر را [illegible] گویند که مبدأ نطاق اول در هر دو فلک [illegible] نقطه از منطقه [illegible]

[illegible] مرکز عالم و مبدأ نطاق سیم نزدیکترین نقطه [illegible] مرکز عالم و معتبران سیر میگویند که مبدأ نطاق اول

در هر دو فلک آنجا بود که حرکت [illegible] بنسبت با مرکز عالم در کمال بطو بود چنانکه در خارج مرکز شمس مطلق و در تدویر [illegible]

یا در کمال سرعت چنانکه در تدویر [illegible] متحیره است و مبدأ نطاق سیم آنجا که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز [illegible]

و در تدویر [illegible] آنجا که در کمال بطو چنانکه در تدویر [illegible] متحیره است پس بحسب [illegible] نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و

حضیض و در تدویر ذروه و حضیض مرئیه بود [illegible] و مبدأ نطاق دویم و چهارم نزد [illegible]

دو نقطه بعد اوسط باشد بحسب [illegible] یعنی [illegible] بعد ابعد و بعد اقرب [illegible] در خارج مرکز دو نقطه تقاطع

منطقه اوست با دایره [illegible] مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه تقاطع محیط اوست با دایره [illegible]

بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران سیر دو بعد اوسط باشد بحسب سیر [illegible]

[illegible] در تدویر دو نقطه تماس منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او [illegible] و در خارج مرکز شمس و عطارد

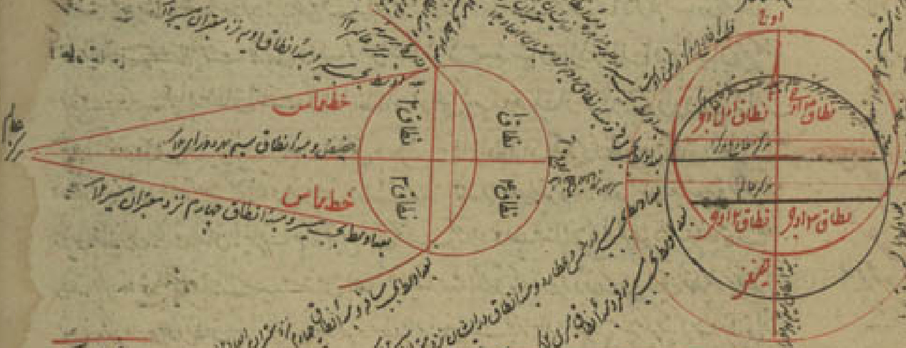
دو طرف [illegible] که از مرکز عالم عمود شود بر خط مار باوج و حضیض و در [illegible] علوی و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز

حامل خارج شود بر قطری که باوج و حضیض [illegible] و در حامل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط مار

[illegible] و حضیض او از نقطه [illegible] بهمان خط [illegible] که بعد او از خط مرکز عالم در طرف حضیض او بمقدار یازده جزو و [illegible]

[illegible] نصف قطر [illegible] و برهان [illegible] بر آنها اقامت کرده‌اند لیکن ایراد آن اینجا

مناسب نیست و نطاق اول اوجی آن بود که چون آفتاب از ذروه تدویر...
و نطاق اول تدویری الکه چون مرکز کواکب از ذروه بگذرد و در او بجز و... نطاق اول...
هابط بود و در نطاق سیم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستقیم بود و در نطاق دویم و سیم ...
از جمله قوت و ضعف کواکب شمرند چنانکه در باب ۱۹ معلوم کرده ...



و در تقویم نام نطاقات اوجی تدویری کواکب را باعتبار ابعاد و باسیر هر کدام اختیار کرده باشند در صفحه یعنی دیگر جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود که در هر سر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر هر یک کواکب در کدام نطاق اوجی و کواکب در کدام نطاق از نطاقات تدویر است و علامت اسمها یعنی علامت هر یکی از نطاقات اوجی و تدویری اینست نطاق اول اوجی **قح** نطاق دویم اوجی **قر** نطاق سیم اوجی **قدح** نطاق چهارم اوجی **قاد** نطاق اول تدویری **قب** نطاق دویم تدویری **قر** نطاق سیم تدویری **قدر** نطاق چهارم تدویری و گاه باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاقی باشد و در نصف النهار دیگر که بعد از اوست بنطاقی دیگر رود و علامت نطاق را که با و متصل شده در میان این دو نصف النهار در اثنای تقویم الکوکب بیارند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کوکب در کدام شبانه روز بآن نطاق انتقال کرده و چون حرکات قمر سریع است از فلک سایر کواکب گاه باشد که از جهت نطاقات قمر دو جدول با یک در طرفین جدول تقویم او بیارند و در یکی از دو طرف یمین تقویم اوست و علامت نطاقات اوجی و در دیگری که طرف یسار است علامت نطاقات تدویری او ثبت کنند و در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب اتمام و در آن جداول بسیار مشهور است هم تغیر نشود **اما ظهور و خفای خمسه متحیره** مراد از ظهور کوکب اول ظهور است که او را بعد از مدتی از دو طرف شب بعد از آنکه در تحت الشعاع آفتاب مختفی بوده بنظر در آید و مراد از خفای کوکب اول در آمدن اوست در تحت الشعاع و اختفاء ... بعد از آنکه ... از دو طرف شب ظاهر بوده

در دو طرف شب بعینه ... از کواکب علوی مختلف مسیر ... وقتی بعد از زمین و سبب اختلاف عرض نیز و سبب سرعت و بطوء و سبب کثرت ... و منازل اجزای بروج و مقدار آن اگر چه صفا و کدورت هوا و صحت و کلال بصر را نیز در این باب دخل است امّا ... ظهور و خفا آنست که هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند و بعد از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند و سبب آنکه بود که چون کواکب علوی متوسط شده ... سرعت در طلوع بر کواکب سبقت کرده و روز بروز متقارب با او شود تا که بعد میان ایشان شصت درجه آید و کواکب را در این هنگام ... خوانند پس آنگاه شبانگاه نزدیک افق غربی مرئی شود و هر چند برآید نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت الشعاع آفتاب مختفی شود و در این حال او را ساقط و در تحت الشعاع خوانند تا که محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب را سرعت از او بگذرد و او در طلوع سبقت کرده آفتاب آنرا از غلبه نور خورشید مستتر کرده نشود تا چون مقداری از یکدیگر دور شوند کواکب صباح در مشرق بنظر در آید و آن ظهور او بود و بعد از آن او را مشرق خوانند تا که بعد میان او و آفتاب شصت درجه شود و چون بگذرد و از شرقیه بوده و ... تا که بعد از مقابله باز بعد تقریب برسد که شصت درجه است و حالت اولی عود کند و بعضی تشریق و تغریب را علویه ... درجه دانسته و احتراق ایشان نیز کواکب علویه در اواسط ایام استقامت باشند بانفس الکثیف که تا در علم زایل شقدیر ... چنانست که در اوایل بعد کواکب علویه از ذروه تدویرات ایشان نسبت باقوای فلک البروج و چون چنین بود دائما کواکب علوی را احتراق در ذروه تدویر بود که وسط ایام استقامت است و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت واقع بود و تریبت ... استیفا و واضح گشته است و ربط علویه با آفتاب که در باب سیم وعده شده بود اینست و هر یک از سفلیین تقریبا در وسط زمان استقامت که وقت وصول ایشانست بذروه تدویر و وسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول ایشانست بحضیض تدویر محترق شوند بیانی که قبل از این در باب ... مذکور شد و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند که آنرا خفای مسایی گویند و بعد از آن احتراق در مشرق ظاهر شوند که آنرا ظهور صباحی گویند و سر این اوضاع آنست که هر یک از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون ابعاد تدویر خود انتقال کنند هر آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کواکب در این جانب ... مخالف تدویر بود و حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی تقریب طلوع آفتاب مختفی شود و بعد از آن چون بذروه رسد که قطعه وسط ایام استقامت است محترق شود پس بواسطه استقامت و سرعت سیر بر آفتاب سبقت کرده و چون جدا از آفتاب دور شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود و او را در این حال مغرب خوانند و هر چند برآید ... از آفتاب دورتر شود چنانکه بر شام او را ارفع شام بیشتر ... تا بعد از ... منخفض بنصف قطر تدویر او ... برسد او را رابط اعظم ... تقریب آن کواکب ... و چون از آن بگذرد ... تدویر انتقال کند ...

...

حرکت پس روز بروز نزدیک با آفتاب شود چنانکه در شام ارتفاع او کمتر شود تا ...
در آفاق تا رود بحضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت است و لا بد از آن محترق گردد و بعد از آن نیز در وقت ...
از خلف توالی بطرف صباحی آفتاب میل کند تا چون محاذی از آفتاب دور شود بامداد در افق شرقی ظاهر
شود و او را در این حال مشرق خوانند و هرچند برآید از آفتاب دورتر شود چنانکه در صبح او را ارتفاع بیشتر ...
تا بازگردد بربع اعظم و حد تشریق رسد پس بالای تدویر مستقیم شود و حالت اول عود کند و احکام تشریق کوکب علوی
و تغریب کوکب سفلی را از جهت قواعد ثابت ... اما قید اغلب بجهت آنست که گاه باشد که عطارد بعد از احتراق
وسط رجعت اگرچه او را در مشرق باید ظاهر شود ظاهر نشود و هرچند بربع اعظم رسیده باشد و همچنان مخفی باشد تا احتراق دیگر بسبب
آنکه در بروج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق وسط استقامت و از آن جهت خفا نیز نباشد چه تحقق خفا نیز ...
بعد از ظهور بود و ایضا گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگرچه او را در مغرب باید ظاهر شود ظاهر نشود و هرچند که
نیز بربع اعظم رسیده باشد و همچنان مخفی ماند تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق
وسط رجعت در این جهت خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم ... در حین احتراق ... و آن وقتی بود که در
برج حوت راجع ... پس در این حال قبل از احتراق وسط رجعت مخفی شده باشد در مغرب و بعد از آن
احتراق نیز ظاهر در مشرق و از این بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفا و وسط استقامت بجهت تخلف احوال
عطارد است و لیکن در ظهور و خفا و وسط رجعت بجهت تخلف احوال زهره و عطارد و هر دو و در تقویم ظهور و خفای
متحیره را در میان اتصالات کلی بازاء روز مفروض که ... آن کوکب با خفا یا ظهور ... ثبت
کنند و علامت ظهور ظ بسرخی و از خفا خفا و علامت کوکب مختفی یا ظاهر را بطریق علامت خفا و ظهور
نویسند و در بعضی تقاویم هر دو را بسرخی نویسند و علامت ... شود پس اگر ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای آن یا در
پس رش حرف ق نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند و گاه بسرخی بجای مشرق و مغرب لفظ صبحی و
مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعض ثوابت مشهوره نیز نویسند بجهت آنکه اکثری از طوایف
بظهور و خفای بعض از ثوابت مشهوره احتیاج است چه اهل طلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا
خفای کوکبی ساخته اند که در خواص موافق آن عمل باشد و کیمیاگران هم در اعمال اکسیر بطلوع یکی از ثوابت ... باشند
و بعضی از دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس و پیوند اشجار و قطع اغصان و اثمار ملاحظه
وقت ظهور یا خفای ثابته نمایند که اعمال مذکوره را در آن وقت ... و اطبا نیز در امور
فصد و مسهل و غیر آنها با این امور رعایت باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعرای یمانی و سهیل را بیشتر ثبت

کنـ

کنند ... ظهور ... حفظ نمایند که قمر در کدام برج است از آن بر حوادث علامت استدلال کنند و بعضی بر اول
رقم ... واقع شود ... از آن بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل آن در رسائل مختلف
در علم ... مذکور است و در بعضی بلاد بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری ... تا یکماه از ... که
دانه ... بکارند و در وقت ظهور شعری ... کدام سبز و قوی باشد گویند آن تخم در آن سال
نیکو حاصل شود ... و نیز ... سهیل ... در بعضی بلاد زراعت گندم و
ابتدای قطع ... کنند و قطع بعضی از اشجار و ... نیز در وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود
از ... که از ... شود بر حوادث استدلال نمایند و بجای ظهور و خفا در بین کواکب طلوع
و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفا در حین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه
باشد که این دو امر در ایشان بعکس یافت شود کما عرفت فیما سبق امّا دوم هلال بعرف اهل نجوم عبارت
از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق آن آنچنانست که قمر جرمیست کثیف صیقلی پس از آفتاب کسب نور کند و بجهت
مقابلت نور از او منعکس شده بسطح ارض افتد و آنرا قمر گویند و چون هر دو نیز کروی الشکل اند و چنانکه در ابعاد اجرام
مبین شده جرم شمس اعظم از جرم قمر ... نصف بیشتر از کره قمر مستضیء باشد ... آفتاب و نصفی مظلم در
2 حالت ... و فصل مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود ... در کتب ...
النیرین ... و آن دایره ضیاء و ظلام خوانند ... چون قطر کره
قمر ... نصف کره از قمر شود ... و فصل مشترک میان
... دایره ... در کتاب ...
و این دو دایره بجهت اختلاف ... مختلف شوند و در وقت اجتماع قطعه ... ماه بجانب ارض
بود و نورانی بجانب آفتاب و در این حال دایرتین یا منطبق ... یکدیگر یا متوازی ... و چون اجتماع
زایل شود هر آینه هر دو دایره متقاطع یکدیگر شوند و قطعه نورانی بجانب ارض میل کند و لحظه بلحظه متزاید شود تا بعد
از ... که ... آفتاب نمایان شود و آن هلال ... و وقت رسیدن قمر ...
هلالی موقوف بر دو شرط داند که یافت شود در دو بعد که ... را بعد معدل گویند و ... هلال
و کثرت و قلت ... الافق ... و دیگری ... و روشنی ... هلال از آن قیاس کنند لیکن
... ایشان ... و ... که مصنف ... منجمان ...
چنان ... کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الافق باشد ... ساعتی که مقدار

تا

ده درجه معدل النهارات وآنرا بعد معدل گویند یعنی مدار مکث قمر بعد از اجتماع در فوق الارض و اگر از ده درجه
باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند پس اگر چه بعد مذکور بحسب اجزاء معدل النهار است [illegible] بسبب آنکه بعد مذکور زیادتی یا
نقصان میپذیرد بعد معدل میشود بنا بر آن اهل علم [illegible] چون در وقت غروب آفتاب بعد میان تقویم [illegible]
بعد سوا گویند ما بین ده درجه و دوازده درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود [illegible]
یا یازده درجه کمتر باشد حکم برؤیت هلال نتوان کرد و دیگر استادان گفته اند که اگر [illegible] کمتر از نصف درجه باشد [illegible] هلال
[illegible] عرض قمر در آن وقت [illegible] اگر بعد معدل زیاده دوازده درجه و چهارده درجه بیشتر هلال [illegible]
و اگر از آن کمتر [illegible] و البعد بین التقویمین را بعد سوا بجهت آن گویند که بحسب اجزای منطقة البروج است که آنرا
[illegible] متساوی [illegible] و اجزای معدل النهار [illegible] نسبت کرده اند [illegible] رؤیت هلال باختلاف آفاق
مختلف میشود چون هر مسکن [illegible] در آن مسکن اقرب است [illegible] رؤیت هلال آنجا اسرع است و در تقویم بعضی از اوراق
دوازده گانه جدولی بیارند و در آنجا بعد معدل و بعد سوا در اول هر ماه استخراج کرده در تحت اسم آنماه که در آن جدول
نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت غروب آفتاب [illegible] که قریب برؤیت هلال بعد بود و [illegible] یکی درجه
دو بعد دقیقه و کیفیت هلال از روشنی و تاریکی و رفعت و حد اعتدال که مستفاد [illegible] بعد معدل بعد
سوا در آن جداول بیاورند و در بعضی تقاویم اینها را در تحت صفحه [illegible] که در آن صفحه نوشته باشند [illegible]
و گاه باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قریب برؤیت هلال ثبت کنند در آن جدول که قبل از
اوراق دوازده گانه کشیده باشند یا در تحت صفحه [illegible] و غرض از ثبت عرض قمر آنست که در بعضی اوقات [illegible]
بعضی گمان برده اند چون عرض قمر شمالی بود در [illegible] غروب آفتاب [illegible] شود و چون جنوبی بود در [illegible] و چون
این امر معلوم کرده در ادراک هلال [illegible] مصنف ذکر کرده که [illegible] و عرض قمر را در اول
هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند [illegible] و آنچه درین زمان معروف و مشهور است آنست که در وقت غروب
روز ۲۹ اینها را استخراج کرده و در جدول ثبت نمایند پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد کیفیت هلال از روشنی و تاریکی
و غیره ایراد نمایند و آن شب را غره ماه دانند و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد لایری نویسند و آن شب را سلخ دانند و باید دانست
که آنچه درین زمان در صفحه [illegible] تقویم تام ثبت مینمایند آنست که درین ابواب مذکور شد و چون درین عصر [illegible]
اهل روزگار بعلم ریاضی [illegible] را بر تدقیق و [illegible] را بر تحقیق ترجیح داده مرتکب استخراج
تقویم تام کمتر میشوند تا متعلقات صفحه [illegible] را از [illegible] باقی [illegible]
حفظه الله تعالی عن الآفات والبلیات الی الابد استخراج کرده با بعضی از [illegible] که بعد از این

[illegible] این کتاب نقل کردیم تا اگر کسی را ذوق مطالعه و مباحثه این کتاب شود بجهت
[illegible] تقویم تام نباشد وبالله التوفیق وعلیه التکلان فی جمیع الاوان
والزمان

الزوايا الثمانية

مراكز النيران

الاول			الثالث
٥	١٣ ٦	٠	[illegible]
با	٥	٥	[illegible]

زايچه طالع تحويل شمس بجوزا

از سيم ماه رمضان تا بنجم دلالت كند الله يعلم كار زرگران و عقب و خصومت [illegible] حال دزدان و قصد بزرگان و حزن خلايق و ارزاني و تا الغيرا [illegible] و قف دواب و انداره خانها و بناهاي قديم و بر گشتن هوا و رياح يافتن مردم فرمايه و اهل صحرا و عقاب و تغير هوا ملوك با اكابر

الثاني		الرابع		
٤٥	٩٠	١٣٥	٠	١٦٨
ا	٥	[illegible]		

و دلالت نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازار و بسياري بيع دواب و اعتدال هوا و افتادن عداوت و بدي حال اهل صحرا و بيماري ملوك و وقوع رعد و برق از بيستم شهر رمضان تا دوم شهر شوال دلالت كند بر رونق كار اهل بازار و بسياري بيع دواب و سردي هوا و قوت حال ملوك جانب جنوب و عدل و انصاف و الله اعلم

ايام الشهر	زحل	مشتري	مريخ	زهره	عطارد	الراس	الطالع	في الزوال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الاجتماع والاستقبال	الايام	الشمس	القمر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ع رمضان · شوال الكريم

باب یازدهم در معرفت انتقال قمر و ممازجات و حالات ماه و جداول تصفت از بیان معرفت ...

فارغ شد شروع رود در بیان متعلقات صور ایری پس مینوماید که در صفحه لیسرے دو جدول طالع و تمام عربی هلالی اعاده کنند بجهت تعیین وقت و بر کران مختلف منجمات اینجا زمرد از تحقیق و در ...
بجا و سب تحقیق بوسیه هلالیه الشهر بر ادویة و ابتدای او بر دو در قمر چه اکثر مرقومات این صفحه اجتماع و ...
پس جدول دیگر بیاورند و در انجا انتقال قمر از برج ببرج بازاء هر روزی که در ان روز یا در شب ...
بعد از ان روز ان انتقال واقع باشد ثبت نمایند بجهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه دوم رقم ...
ساعت سیم رقم دقیقه از ان روز یا شب بعد از ان روز که در ان انتقال دست داده بجز چهارم رقم آن
روز یا ان شب و گاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی ایام در تقویم قمری رقم دقیقه
ننویسند و بجهت تسامح و تخفیف کتابت برقم ساعت اختصار کنند و در بعضی تقاویم بجهت رقم برج علیحده
جدول بیارند لیکن چون انتقال از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل الیه را در ازاء آن روز ثبت نمایند که
بعد واقع شود در روز بعد از ان و علامت روز در این صفحه د باشد که عبارت از نهار است و از شب
ن که علامت لیل است و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول دیگر بیارند بجهت ممازجات
قمر بکواکب دیگر و اسماء ان کواکب را ملحق بحرف یا که لفظ الات در ستطیل که در فوق جدول مذکور است
بنویسند و ابتدا بشمس کنند بعد از ان متحیره را بر ترتیب افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس جدول
ازاء هر روزی نظری که در ان روز یا شب بعد از ان روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در
جدول ان کوکب وضع کنند بجهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال در
قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت سیم علامت دقیقه و چهارم روز یا شب اگر دقیقه مذکور
باشد علامت سیم علامت روز یا شب بود و قمر را با کواکب اگر چه نظر نیز متحقق شود لیکن ثبت آن در تقویم
معروف نیست اما حالات قمر نزد جمهور شش است مجاسده او با راس و مجاسده او با ذنب
و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن بدرجه هبوط و رسیدن با ول طریقه محترقه و ان چهارده درجه بود
که در مابین درجه شرف آفتاب و درجه شرف قمر است و از این جهت است که از اول طریقه محترقه خوانند
با ول طریق محترقه و آن نیز چهارده درجه بود که ما بین درجه هبوط آفتاب و درجه هبوط قمر است
و از این جهت از جهت انکه درجه شرف زحل و چهار درجه از حد مریخ داخل در این درجات است این درجات
را طریق محترقه خوانند و درجات حدود کواکب بعد از این در باب ... سلام کرده شد از ان جمله
مجاسده قمر را با کید و انصار رسیدن قمر بمبادی تحت الشعاع معروف کی که بیانه تقویم او تقویم

۹۰ القمر ... و در جهار ... ازین است بر کرده اند از جمله حالات قمر شمرند و کید کوکبی است غیر ان کسی ... بعضی بر ...
بر او و در صد و چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کند و برجی در دوازده سال و درجه در صد و چهل و شش روز
گفته اند که کوکبی موجود است اما مرئی نیست لهذا مولانا قطب الملة والدین الشیرازی فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک عطارد
اثبات کرده است بکار فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلافا للجمهور و علی کل التقدیر از اجرام احکام او را نحس داشته
خاله کلنش خوانند و در بعضی تقاویم تام و شمسی بر سر صفحه لیسری تقویم او را در اول ماه هایی از ماههای جلالی
بیارند بجهار رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در اثنای ممازجات قمر در ماهی ... که ...
قمر را این حالات در این روز یا شب بعد از ان روز واقع شود در هر جدول که از جداول ممازجات خالی باشد بر فرق یا بدون دیگر غیر
سواد بجهار رقم یا سه رقم بطریقه ممازجات وضع کنند و اگر هیچ جدول خالی نباشد در خارج جداول بنویسند و بعضی علیحده جدول ...
جدول ممازجات بجهت حالات بیاورند و علامات نظرات و شرف و هبوط ذکر یافته یعنی در باب هفتم و هشتم مسطور
و علامت مجاسده با راس مس باشد و با ذنب مذ و با کید مد و بعضی مجاسده با کید را ممتزج نویسند و بعضی ممزوج
و علامت طریقه محترقه م باشد و علامت تحت الشعاع تحت و در بعضی تقاویم هلال را سیلان قمر را ابتداء خروج الشعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی
بود که قمر بعد از تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع بنهایت دوازده درجه رسد و علامتش ایضا خرج و نیز ره را ممتزج نویسند و گاه باشد
که در بعضی تقاویم علامت مجاسده با راس مس نویسند و با ذنب مذ و علامت تحت الشعاع م و علامت سیره باب

دوازدهم در معرفت منازل قمر و ساعات ... منازل قمر عبارت است از مسافتی که قمر در مدت یکدوره خاصه خود
قطع کند یعنی ... هر شبانه روز در فلکی باشد تقریبا و چون قمر یکدوره در بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط ان ثلث
کرده اند و منازل را بیست و هفت گرفته اند اما عرب و اهل بادیه تتمیم ان ثلث کرده اند و منازل را بیست و هشت اعتبار
کرده و علامات منازل کواکبی را گرفته که در حوالی منطقه بود و خواه از صور منطقه باشد و خواه نباشد و اسم هر یک از ان علامات
اخذ کرده و چون قمر مقارن یکی از ان علامات شود پس اکثر ان علامات را که کوکبه کنیه و کافی دارای واجبه و غیره را ...
نازل گفتند و اکثر ان علامه نحو و گویند عدل القمر و ابن نازل گفته و بعضی از جمهور مفسرین بر انند که مراد از منازل
در کریمه و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقعات همین منازل است اما اهل حساب دور
فلک ... منطقة البروج را به بیست و هشت قسم متساوی تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمی باعتبار ...
منزلی یعنی از منازل قمر و ... در انتقال قمر ایه باشد و هر برجی دوازده و بیست منازل بیست و هشت حصه هر ...

دو منزل ثلثی باشد کالابخی مع الماء و لهذا این منازل بجای منطقه کواکب قرار داده اند اعتبار کنند و بسبب انتقال
کواکب تغیر آن نمانده همچنانکه در بروج و آن بر ترتیب اینست **شرطین** منزل اول بود علامت آن دو ستاره است روشن
بر دو شاخ حمل از اوسط قدر ثالث بعد ایشان از یکدیگر یک ذراع بود و بقرب احد هما ستاره دیگر ایست از یک جانب
از آن داخل دارند و هر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان برین هیئت ⁘ و شرط بفتح شین معجمه و فتح راء مهمله
در لغت یعنی علامت **بطین** منزل دویم بود علامت آن سه ستاره است از اوسط قدر رابع بر شکل مثلثی حاد در
و گویند که موقع او بطن حمل است و مشابه سه ستاره که بر بطن حوت است لیکن چون اصغرست از بطن الحوت آنرا تصغیر کرده بطین
نامیده اند ⁘ **ثریا** منزل سیم است و آنرا عوام پروین و پرون خوانند و علامت آن شش ستاره است متقارب باین صورت ⁘
و روایت کنند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آنرا هفت شمرده اند از آنجمله چهار ستاره است که از قدر رابع و باقی از قدر خامس و سلطان الشهید
در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده اند و موقع این کواکب کوهان ثور است و بعضی گمان برده اند که دنبه حملست سهو کرده اند و آنرا
ثریا بجهت آن گویند که باران که در طلوع او واقع شود بزعم عرب امارات ارزانی بود و سبب کثرت گیاه و آن صغیر ثروی است مشتق
از ثروه یعنی کثرت است و تصغیر آن بجهت تصغیر کواکب اوست و ثریا را نجم و نجم الثریا خوانند **دبران** منزل چهارم بود و علامت
آن ستاره ایست روشن از قدر اول که بسرخی گراید با چهار کوکب دیگر از آن تاریک تر هم از قدر ثالث برین صورت ⁘
و بعضی آنرا تشبیه کرده بصورت هشت از ارقام هندیه و آن ستاره روشن که بر یک طرف اوست بجای چشم جنوبی ثور است و آنرا
عین الثور خوانند و آنکه بر طرف دیگرست بجای چشم شمالی ثور است و آنکه بر زاویه است بجای بینی او و نیز او بدبران بجهت
دبور و بقیت است مر ثریا را و از جهت او را تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم خوانند و آنرا فنیق نیز گویند و فنیق بضم فا و فتح
او در لغت چه بر را گویند که دو شتر داشته باشد **هقعه** منزل پنجم بود و علامت او سه کوکب خرد است نزدیک یکدیگر متصل مانند نقطه
که بر شین زنند برین صورت ⁘ و آنرا از اینجهت اثافی خوانند و بطلیموس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته است و چون
بجای سر صورت جبارات آنرا راس الجبار و راس الجوزا خوانند و هقعه در لغت صورت دایره سفیده سفید باشد
بر پهلوی چهار پایان بر سر او و اسب نجیب اولی علامت نجابت دانند **هنعه** منزل ششم بود صاحب روضة المنجمین
گوید علامت آن دو ستاره است بر ساق صورت جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بقدر یک ذراع و نیم بود و از هقعه بجانب شمال
مایل اند آنکه شمالی ترست از اوسط قدر ثالث است و آن دیگری از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است برین صورت
⁘ و هنعه در لغت داغی را گویند که بصورت چوکانی بر گردن چهار پایان نهاده باشد **ذراع** منزل هفتم بود و علامت آن دو
ستاره است

۹۱

و هنوز ذراع مبسوطه گویند بجهت مقدم
طلوع او در طلوع ذراع مقبوضه که
شعرای شامیست باز هم او در
جزو سوم

راس التوأم المؤخر
بدانکه ذراع هر صورتی که بر دو طرف تو ... باشد چنین صورت ⁘ و هر دو از اوسط قدر ثالث دانسته و آنرا ذراع مقبوضه
دانسته و گفته که بزعم عرب بر دو ساق اسد واقعند و منجمان یکی از دو ستاره ذراع مبسوطه که اول بر آنچه راس التوأم المقدم
راس التوأم المقدم
و دیگر از اوسط اعین و آن دیگری را راس التوأم المؤخر و هر دو از اوسط اعین خوانند **نثره** منزل هشتم بود و علامت آن دو
ستاره ثابت از صورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکب سحابی که در ما بین آن دو است و او را معلف سرطان خوانند
برین صورت ⁘ و بطلیموس در مجسطی همان معلف النثره گفته است اما بزعم عرب آن کوکب که نثره بر مخ اسد است
یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات بیرون آید و خلط اینجا کوکب سحابی
طرفه منزل نهم بود و صاحب روضة المنجمین گوید علامت آن دو ستاره است از قدر رابع که بعد ایشان مقدار یک
باز و بود و یکی که شمالی بود بر سر اسد بود و دیگری از کواکب خارج سرطان برین صورت ⁘ اما بزعم عرب آن کوکب منزله
دو چشم اسد اند از اینجهت طرفه گویند **جبهه** منزل دهم بود علامت آن چهار کوکب است بر خط معوج بر کران سینه اسد
برین صورت ⁘ قلب الاسد و از این چهار کوکب آنکه بر جنوب است اعظم بود و چون از قدر اول است قلب الاسد و ملک آن بود و آنکه در شمال
هم هست یک ستاره که در جنب کوکب اعظم است هر دو را از قدر ثالث اند و آن دیگری از قدر ثانی و بزعم عرب آن کوکب که اینجاها
کوکب بر جبهه اسد اند و لهذا جبهه گویند **زبره** منزل یازدهم بود و علامات او دو ستاره ایست یکی از قدر ثانی و دیگری از
قدر ثالث بر ظهر صورت اسد و بعد میان ایشان بقدر دو ذراع و نیم بود تخمینا برین صورت ⁘ آنکه روشنتر است آنرا زبر الاسد
خوانند و نزد عرب آنهر دو ستاره منزل زبره است یعنی میان دو کتف او **صرفه** منزل دوازدهم بود و علامت او ستاره ایست
روشن از اوسط قدر اول و او را منجمان ذنب الاسد خوانند چون نزد ایشان منزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله معالی
قفای او و از این جهت او را قنب الاسد خوانند و صرفه باین جهت گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود
بسوی برودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت شود **عوا** منزل سیزدهم بود و علامت آن پنج ستاره است
یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر جناح جنوبی عذرا بر شکل لامی که بطرف یسار مکتوب بود ابتدای او از برابر صرفه بود و بر
مستطیل بسوی جنوب آید و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند تا زاویه مانند زاویه پیدا شود و آن کوکب که بر زاویه بود آنرا
زاویة العوا گویند و صورتش اینست ⁘ عرب گویند که آن العوا کلاب تعوی خلف الاسد و بعضی گویند آنرا
عطفی که بر آن است عوا گویند کما یقال عویت الشیء اذا عطفته و عوا ابرد نیز گویند بسبب آنکه چون او طلوع کند هوا میل بسردی کند

بر امیل بسردی کند **سماك** منزل چهاردهم است و علامت او یک ستاره است از اصغر قدر اول بلکه در دست چپ عذرا
آنرا سماک اعزل خوانند و صفت قبل از این در صور بروج مذکور شده اینجا حاجت بتکرار نیست **غفر**
منزل پانزدهم بود و علامت او سه ستاره است بر خطی مقوس هم از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک اعزل
بر این صورت **مخطط** و صاحب روضة المنجمین گوید که او را غفر بدین سبب گویند که نزدیک بزبانای عقرب است گویا
او را پوشیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که او را بدین جهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نضارت
اشجار از انظار پنهان و پوشیده گردد **زبانا** منزل شانزدهم بود و علامت آن دو ستاره است دور از هم و دو کفه میزان هر دو از
اکبر قدر ثالث یکی را که در طرف جنوب است کفة الجنوبیة گویند و آن دیگر را الکفة الشمالیة و صورتش اینست و عرب
گویند که این دو کوکب زبانای عقرب اند یعنی بر دو قرن او **اکلیل** منزل هفدهم بود و علامت آن سه ستاره است
از جنوب تا شمال کشیده بر خطی فی الجمله معوج و هر سه از قدر ثالث بر این صورت و چون بر پیشانی عقرب واقعست از این جهت
او را اکلیل خوانند در لغت عصابه را گویند مزین بجواهر که بر پیشانی بندند **قلب** منزل هجدهم بود و علامت آن ستاره
سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستاره دیگر که از دو جانب او بود و هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل بر این صورت
و او را قلب بجهت آن گویند که بر محل قلب صورت عقرب است و آن دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند یعنی رگ دل
فقار عقرب
شوله منزل نوزدهم بود و علامت آن دو ستاره است که مابین ایشان یک شبر بود بر نیش عقرب هر دو از قدر
ثالث بر این صورت شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذناب چون دم برداشته
باشند و چون عقرب را شوله نیز گویند چه او نیز دم بر دارد **نعایم** منزل بیستم بود و علامت آن هشت ستاره است متفرق
بر مجره و حوالی آن از صورة رامی بر این صورت و عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب و این هشت
کوکب را بهشت شترمرغ که با آب خوردن آمده باشند و آن چهار را که داخل مجره اند و از قدر ثالث که نعایم وارده خوانند
باین معنی که در عین آب خوردن اند و آن چهار دیگر که از قدر رابع اند نعایم صادره یعنی آب خورده اند مراجعت نموده اند
بلده منزل بیست و یکم بود و علامت آن فضائیست مابین نعایم و ذابح که در او هیچ ستاره نیست و عرب از این جهت
تشبیه کرده اند به بلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه دایما آن موضع را روباه از خشیش و حصا خالی میدارد **ذابح**
منزل بیست و دوم بود و علامت آن دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر لاشی فی جدی و بعد بینهما [illegible] و در پهلو
این دو کوکب مایل بفوق ستاره خفی از اصغر قدر خامس و صورت ایشان بر این نهج است و عرب

کواکب بسط الراحت ثبات الذبح خوانند و آن دو کوکب لطیفین او را گویا در ذبح او بند سعد الذابح **بلع** منزل ۲۳
بود و علامت آن دو ستاره است بر دست چپ صورت ساکب الماء نزدیک یکدیگر یکی از اکبر قدر رابع است و آن دیگری از اوسط قدر سادس
و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در میان ایشان باشد بر این صورت **بلوع** و عرب آن ستاره میانه را ابتلاع
گویند و آن دو ستاره که بر دو طرف او در آمده اند گویا او را فرو خواهند برد سعد بلع و بعضی گفته اند که وجه تسمیه این
منزل ببلع آنست که در وقت قضیه یا ارض ابلعی ماءک قمر در این منزل بوده **سعود** منزل بیست و چهارم بود
و علامت او دو ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یک ذراع از یکدیگر دور یکی که شمالی تر است و از اصغر قدر ثالث
بر منکب چپ ساکب الماء است و آن دیگری که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او بر این صورت و آن
دو ستاره را عرب سعد السعود گویند بجهت آنکه بزعم ایشان سعادت ایشان اکثر است چه در حالت طلوع او سرما بشکند
و هوا میل باعتدال کند **اخبیه** منزل بیست و پنجم بود و علامت آن چهار ستاره است بر کف دست راست ساکب الماء
سعد و آنرا تشبیه کرده اند بپای بط آنکه شمالی تر است از اکبر قدر رابع بود و باقی از اصغر قدر ثالث بر این صورت
و عرب میانه این را سعد خوانند و دیگرها که بر اطراف او بیند خبایا یعنی خرگاه او و مجموع را سعد الاخبیه ابدا نکه جمله سعود
نزد عرب ده است چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم که بر سر او است دویم سعد همام که بر گردن
او است سیم سعد بارع که بر سینه او است چهارم سعد مطر که بر دست او است و چهار دیگر این چهار سعد اند که منازل
قمر که مذکور شد و دو ستاره دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدی است و دیگری سعد الملک که بر دوش راست
ساکب الماء است و از این سعود بر احوال هوا و غیر آن حکمها کنند **مقدم** منزل بیست و ششم بود و علامت
آن دو ستاره منکب الفرس باشد هر دو از قدر ثانی اند و صفت آنکه قبل از این در صورت فرس اعظم مذکور شده
مؤخر منزل بیست و هفتم بود و علامت آن دو ستاره جناح الفرس و سرة الفرس که هر دو از اصغر قدر ثانی
وصفت آن هم آنجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و مؤخر را فرغ الدلو المؤخر خوانند چه این چهار ستاره
از آن مربع است که ایشان دلو خوانند بر این صورت و فرغ در لغت آن موضع باشد از دلو که آب
از آن بیرون آید **رشا** منزل بیست و هشتم بود و علامت ستاره ایست روشن و سرخ و از قدر ثالث بر راس
مسلسله بطلمیوس و از اصغر قدر ثانی بزعم ابن صوفی و از آن جهت المسلسله خوانند چه از صورت مرأة المسلسله

[illegible] الرابع
[illegible] از [illegible]
الانشره [illegible] ناظر [illegible]
بود بر العصف [illegible]
[illegible] الارض [illegible]
از [illegible]
ودمن الفرس کم اصغر از

واکثر بطن الحوت خوانند زیرا که بر شکل ماهی است که حاصل میشود از بعضی کواکب مرأة المسلسلة و بعضی کواکب السمکتین لا
کالحوت مشهور است و چون ستارگان خورد با این کواکب حلقه زده اند مانند رشتی بصورت
ازینجهت عرب آنرا رشا گفتند چون رشا در لغت رسن دلو بود و بطن الحوت با این منازل
خیانت ثریا که اشهر و اظهر منازل است اول او را باید دید و بعد از آن بجانب شرقی از مدار ماه دبران را طلب
کرد بمقدار یک نیزه و از جانب غربی بمقدار دو نیزه شرطین باشد و بطین میانه او و ثریا بود و چون این چهار منزل
را معلوم کرد بعد ازان هر منزلی از طرف شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد بتحقیق طلب دارند بدین صور که رقم شده
و چون منازل شناخته شود بروج را آسان توان شناخت و چون بروج شناخته شود سایر صور بر تبعیت
بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزلی ازین منازل بیست و هشتگانه در یک شبانروز تقریبا
قطع کند و وجه تقریب بسرعت و بطؤ حرکت قمر است چنانکه عنقریب ظاهر شود و در تقویمها که از جدول
ممازجات قمر جدولی بیارند و در انجا بازاء هر روزی مصحح نام منزلی نویسند که در نصف نهار
آن روز قمر در آن منزل بود اعم از آنکه پیش از نصف النهار آنروز بآن منزل منتقل شده باشد یا شب قبل از آن
یا بعد از نصف النهار روز سابق و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار
در اخر منزلی باشد و در نصف النهار روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یکمنزل در میان طی شود
باین سبب اسم آن منزل مطوی در جدول مکتوب نشود و در بعضی تقویمها آن منزل را بلون دیگر در میانه منزل
اول و سیم نویسند و اگر بطی السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول منزلی باشد
و در نصف النهار دیگر هنوز در اخر همان منزل بود باین سبب اسم آن یک منزل در آن جدول
مکرر شود و در بعضی تقاویم تامه چون خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر از منزلی بمنزلی
بازاء هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن روز واقع شده بیارند بر طریق انتقال از برجی ببرجی
یعنی اول اسم منزل منتقل الیه نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این هنگام
منازل همه مسطور شود و هیچ مکرر نشود لیکن گاه باشد که چون سریع السیر بود در محاذی یکروز دو منزل مکتوب
گردد باینجهت که در اوایل روز یکی از منازل در آید و در اواخر شب بعد از آن روز از آن منزل آنکه

بمنزلی در آمده باشد و گاه باشد که چون بطی السیر بود در محاذی یکروز هیچ نوشته نشود و همچنین خالی ماند یک جانب
در اواخر شبی یکی از منازل در آید و در اوایل روز دوم بمنزلی دیگر نقل کند و چون آفتاب منزلی
را قطع کند مراد از منزل اینجا علامت است نه اقسام بعضی چون آفتاب از علامت منزلی مفارقت کند
بر وجهی که آن منزل که همان علامت است پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر گردد و آن ظهور را
چون ظهور باقی ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزلی که در موسم مطر بود عرب آنرا نوء گویند و طلوع آن باقی
را باوج و با طلوع هر منزلی سقوط پانزدهم آن منزل باشد که آنرا نیز پانزدهم هر منزل و ...
و رقیب آن منزل گویند همچنانکه هفتم هر برج را نظیر آن برج لیکن مخفی نماند که تحقیقا پانزدهم هر
هر منزل لازم نیست که ساقط گردد زیرا که این علامات بر نفس منطقه نیستند و ابعاد میانه علامات
هر دو منزل مترادف متساوی نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه چهاردهم ساقط شود و ابعاد نیز
که اینجا طلوع اگرچه بمعنی آن ظهوریست که قبل ازین مذکور شد اما سقوط بمعنی آن خفا نباشد بلکه سقوط هر منزل
عبارت از غروب که اول باشد در حالت رؤیت بشرط آنکه در غروب سابق از غیبت خود از آفتاب مرئی بوده
باشد و در تقویم تمام طلوع منازل را در صفحهٔ یمین در میان اتصالات کلیه ثبت کنند چنانکه در
محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح آن روز دیدند بعد علامت طلوع که وقف چنین است ثبت کنند
پس اسم آن منزل پس علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع و بعضی علامت صباح که صاد است بجای
علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر منزل تا منزلی سیزده روز بود لیکن چون
ببالای رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل به ۱۳ ۱۳ بود و در میان کلیب بعد از
طلوع رشا هم طلوع شرطین چهارده روز بود اما ساعات نسبت چنان است که حکمای
هندو دوری نهاده اند که بر هفت بخش میگردد و هر بخشی را بکوکبی داده اند و آنرا لیث آن
کوکب نامیده اند و مدت هر بخشی دوازده ساعت زمانیست پس مدت دور هشتاد و
چهار ساعت زمانی بود و ابتدای دور از زمان اجتماع حقیقی کنند تا بدوازده ساعت
زمانی منسوب بآفتاب دادند و بعد ازان دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین
بترتیب افلاک دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده ساعت بعد ازان
منسوب بقمر و چون نوبت قمر آخر شود ابتدا از زحل کنند تا آنکه نوبت بشمس رسد
بعد از آن بطریق مذکور میگردد تا اجتماع دیگر و جز اجتماع شود نوبت هر کوکب بشرطه اعداد دور

شمس ابتدا شود و هرگاه نوبت بآفتاب رسد از احکام هر ساعت مطلق گویند و لیکن بغیر بیرات کلانه الفرس
و او را ساعات ممزوجه خوانند و در اختیارات مذموم است چنانکه فخر الدین رازی در اختیارات علائیه از
والیس حکیم نقل کرده که ظهور تباهی حسی مستمر کرده مذمومات است در اختیارات که ذات ساعات لیست نیست
اول را از این دوازده ساعت دلیل نقصان حیات دانند و ثلث دوم را نقصان دلیل مال و ثلث سیوم را دلیل
و این ثلث آخر قلیل الضرر باشد زیرا که بی ورشت بدلیت زهره و در ثلث آخر بهیل لیت تربیع که چهار ساعت
منقبض از ابتدای لیت آفتاب که بعد از جمیع ساعات ضرر باید کرد زیرا که هم منسوبست بکوکب نحس و هم این دولیت آفتاب
و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی دیگر بیاورند و بازاء هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن
ابتدای لیت آفتاب باشد آنرا در آن جدول ثبت کنند به رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز
یا شب تا وقت ابتدا رسید دوم رقم دقیقه سیوم رقم روز یا شب و گاه هر کدام رقم دقیقه نیز نویسند و این ساعات و دقایق
که مذکور شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق زمانی بود زیرا که استخراج آن اسهل است و گاه باشد که چون
خواهند زیاده تدقیق نمایند ابتدای لیت را بساعات مستوی سازند و در بعضی تقاویم تا ته در جدول
بیاورند و در یکی ابتدای لیت بساعات زمانی ثبت کنند و در دیگری ساعات مستوی و در بعضی
دیگر گاه باشد که بعد از جدول منازل بیاورند و در هریک ابتدای لیت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند

باب سیزدهم

در معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم آنچه دانستن آن واجبست معرفت
اوقات صلوة و معرفت قبله است لیکن مخفی نماند که مصنف اوقات صلوة را اعتقاد او تقیه بمذهب طایفه
شنیعه بیان نموده و ما اگر ابدولت حمایت ظل الهی اعلی نواب همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر
امامیه علیهم السلام در اثنای شرح ایراد نمایم تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق را منفعتی باشد انشاء الله العزیز
پس بباید دانست هر عاقل و بالغ را که اول وقت نماز بامداد آنگاه است که صبح صادق ابتدای
طلوع کند قید صادق بجهت اخراج صبح کاذبست که آنرا صبح اول و فجر مستطیل و ذنب السرحان نیز گویند
و آن اول سپیده بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز بامداد
گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد کقول النبی صلی الله علیه و آله لا یغرنکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل
و بعد از آن چون نوری عریض و منبسط ظاهر گردد بنوعی که افق روشن کرده و بیاض اول مضمحل شود هر آینه ابتدای
طلوع صبح صادق و اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت
وقت نزد فرقه ناجیه امامیه از اول طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق اما افضل در اداء همیشه تعجیل است

اول وقت است کقوله علیه السلام اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق
جمیع فرق آنگاه است که ابتدای زیاده شدن ظل مقیاس باشد بر فیء زوال و اگر فیء زوال در آن روز
موجود نبود با ابتدای حدوث ظل اگر در آن روز فیء زوال موجود نباشد و امثال در هر صورت چندانکه
آفتاب بسمت الرأس المؤمنین تواند رسید و اول وقت نماز دیگر آنگاه است که ظل مقیاس در برابر مقیاس
شود سوای فیء زوال بعد از فیء که ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فیء زوال شود و اگر فیء زوال موجود
نباشد یا وقتی که مساوی ضعف مقیاس شود و پس اگر موجود نباشد و این روایت بر مذهب ابو حنیفه است و
بر مذهب شافعی علیهما اللعنه و بعضی بر مذهب ابو یوسف و محمد که از تلامذه ابو حنیفه اند و بروایتی مذهب
ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوای فیء زوال و اما مذهب فرقه
امامیه علیهم السلام که هر آینه صراط مستقیم است از ابتدای زوال مختص بوقت نماز پیشین است تا آنمقدار که فرض
آن گذارده شود و بعد از آن اول عصر در آید و در این وقت هر دو وقت مشترک بود تا آن زمان که بوجوب چهار رکعت
صلوة فریضه عصر باقی ماند و بعد از آن تا غروب مختص بنماز عصر باشد کما قال الامام الحاذق جعفر بن محمد الصادق
علیه الصلوة و السلام اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت
الظهر و العصر حتی یبقی من الشمس قدر اربع رکعات فیخرج وقت الظهر و یبقی العصر حتی
تغرب الشمس و آخر وقت عصر باتفاق جمیع فرق وقتیست که آفتاب غروب میکند اما فضیلت وقت
پیشین در این مذهب جلیل القدر تا آن زمانست که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوای فیء زوال و فضیلت عصر
تا آنمقدار که دو برابر مقیاس شود سوای فیء زوال و وقت نماز شام بعد از استیلاء غروب تمام جرم آفتابست اول
و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو بمذهب طایفه سنیه است اما بمذهب جمهور
فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ذهاب حمره مشرقیه است تا آنمقدار که فرض مغرب ادا شود و بعد از آن
وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک گردد تا آن زمان که بنصف شب بمقدار اداء فریضه خفتن باقی ماند پس
از آن وقت تا نصف شب مختص بخفتن است اما فضیلت وقت نماز شام تا رفتن روشنیست از
جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن با انقضای یکدانگ نیم است از شب و بعضی دو دانگ نیز گفته اند
اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن آفتابست بارتفاعی که در آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت
مکه معظمه باشد چون دایره فرض کنند که بسمت الرأس بلد مفروض گذرد و تقاطع این دایره با افق آن بلد آن تقاطع که در
جهت مکه بود نقطه سمت قبله بود نسبت بآن بلد و فصل مشترک میان سطح افق و سطح این دایره خط سمت قبله

غروب

[illegible]

ارتفاع سمت القبله

[illegible]

کویند پس چون آفتاب باین دایره رسد قوسی از این دایره که واقع شود میان مرکز آفتاب و افق [illegible] زیج فضل الدایره
نباشد ارتفاع سمت قبله بود و چون در آن وقت سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند
منصف ظل مقیاس نیز داخل در آن سطح بود کما بیّن فی حادی عشر الاصول پس خط سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر
منطبق باشند و هو المطلوب و در تقویم تمام بعد از جدول ساعات ثبت جدولی بیاورند
و در آنجا بازاء هر روزی ساعات صبح متقدم بر آن روز و ساعات شفق بعد از آن روز
که تقریبات در المقادیر ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت دویم دقیقه و مراد بساعات صبح زمان
مابین ابتدای طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات شفق زمان ما بین
غروب مرکز آفتاب است و غروب شفق که اینجا عبارتست از بیاض منتشر در افق غربی و بعد از آن
جدولی دیگر بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع آفتاب در اول نماز دیگر بمذهب حنفی
الذی فی قالف محمد و ابو یوسف است بیاورند بدو رقم یکی درجه و دیگری دقیقه و ما آنرا باول وقت فضیلت عصر تعبیر
کنیم و بعد از آن جدولی بیارند و در آنجا ساعات عصر حنفی یعنی زمان ما بین اول وقت نماز
دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب مرکز آفتاب ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت دویم
دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیارند و در یکی ارتفاع عصر شافعی ثبت کنند آنرا نیز بدو رقم
بطریق ارتفاع و ساعات عصر حنفی و ما آنرا باول وقت فضیلت پیشین تعبیر کنیم و بعد از آن جداول
جدولی بیارند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن روز ثبت کنند بدو رقم یکی درجه
دویم دقیقه و شناختن وقت رسیدن آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب نیست چنانکه در هر روزی
که اراده این معنی کنند اول شظیه ارتفاع را بر ارتفاع [illegible] در جهت موافق ارتفاع سمت قبله بود در آن
روز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب معلق کنند و نگاه میداشته باشند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه
سفلی افتد آفتاب بر ارتفاع مطلوب بود در آن وقت ظل مقیاس بر سمت مکه بود و هو المطلوب و [illegible] بعض
بلاد که سمت قبله داخل بلاد در ما بین المشرقین یا ما بین المغربین بود آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بدایره ارتفاع مذکور
نتواند رسید و باین سبب در آن جدول بازاء آن روزها هیچ ننویسند و همان خانه که ارند لیس در آن روزها بجهت این
جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلاة ظهر و عصر موقوف بر معرفت فی الزوال
است و آن در باب ششم معلوم شده است مصنف تنبیه بآن نکرده میفرماید که و اما فی الزوال و معرفت

و این دیگر پیشتر معلوم شده پس احتیاج بتکرار نیست **باب چهاردهم در معرفت تاریخ ختاییان**

حکما ختا شبانه روزی را بدوازده چاغ قسمت کرده اند یعنی همین که منجمان ما شبانه روزی را به ٢٤ قسم متساوی کرده اند و هر
قسمی را ساعتی نامیده اند همچنین حکماء ختا و ترکستان شبانه روزی را بدوازده قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را چاغ
نام نهاده اند و چاغ بلغت ایشان لفظ وقت است و اسامی چاغها بختایی و ترکی باین ترتیب است ا ژه ب چیو ج یم

ا ژه	ب چیو	ج یم	د ماو	ه جن	و ضنر	ز وو	ح وی	ط شن	ی یو	یا شیو	یب جای
کسکو	اود	بارس	طوشقان	لو	ییلان	یونت	قوی	بیچی	داقوق	ایت	طنغوز

و اسامی آنها بفارسی موش
گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزنه و مرغ و سگ و خوک است باین ترتیب و ابتدای زمان قسم اول که
بزبان ترکی کسکو ست سیچقان گویند و قسم دهم را که داقوق است تخاقوی و همین که منجمان ما هر ساعتی را بشصت دقیقه
دقیقه کرده اند حکما ختا هر چاغی را بهشت که قسمت کنند پس شبانه روزی را نود و شش که باشد و نیز هر شبانه روزی
را بده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب هر چاغی از فنکات هشتصد و سی و سه فنک و ثلث باشد و نصیب که
صد و چهار فنک و سدس و ایضا نصیب هر چاغی دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر که پانزده دقیقه از یک ساعت
مستوی است و نصیب هر فنک هشت ثانیه و سی و شش ثالثه و بیست و چهار رابعه کالا یخفی علی من له یدٌ فی
الحساب ابتداء شبانه روز چاغ [illegible] از نیم شب گیرند و در آن وقت از چاغ زه و از کسکو یک نیمه
گذشته بود و یک نیمه مانده و بعد از آن یکی یک چاغ میگذرد تا چون نصف روز شود نیم از چاغ وو و یونت
گذشته باشد و نیم مانده و اول روز در وقت [illegible] شب روز در نیمه چاغ ماو و طوشقان باشد و اول شب در نیمه
چاغ یو و داقوق لیکن بسبب طول و قصر روز و شب [illegible] روز و نیم شب که هرگز متغیر نشود
و سبب [illegible] مبداء شبانه روز از منتصف چاغ اول که کسکوست گرفته اند نیز از که بنجم آن چاغ معلوم نیست
و [illegible] مناسبت آنست که از که اول از چاغ اول گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف
الحقایق نقل کرده که در این اختیار رشیدیه که نظر بر آن بوده باشد که چون شب را منتصف ساخته اند بجهت
مبداء شبانه روز [illegible] اند که چاغ اول نیز منتصف بوده بجهت همان غرض تا تناسب حاصل شود و سالها
این تاریخ شمسی حقیقی باشد که آنرا ایشان سیچو خوانند و آن بحسب اصطلاح ایشان سیصد و شصت و
پنج روز و ده چاغ و هشت که و چهار فنک و سدس فنک است و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب
زیج جدید الغ بیک بیک دقیقه و [illegible] دو ثانیه و مبدا سال آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو بود
و ختاییان مبدا سال منتصف حقیقی دیگر گرفته اند لیکن بسبب آنکه اوج آفتاب بحسب اصطلاح ایشان ثابت

[illegible]

ات وبجب ابعاد مشهوره متحرک بود و بهور و اعوام مبدا سال از آنجا انتقال کرده است و در ابتدای زمانی دریخیده اول
ی افتد و لهذا اوایل اوسط کفته است و اختیار منتصف دلو در این او سبب آنکست که بزعم ایشان وقت وصول
آفتاب بمنتصف دلو اول فصل بهار است چه در آن وقت هوا میل باعتدال کند و نبات شروع در نمو نماید پس
اوایل فصلهای سال ما اواسط فصلهای ایشانست و بالعکس و کبار آنکه منجمان ما و منزلت بین سه برابر ده از ده
قسم کرفته اند هر چند مت وی نیست و هر قسم را ماهی کفته اند منجمان ختا و ایغور سال را نیز بلو ده به ۲۴
قسم متساوی کنند و هر قسمی را یک کجه کویند و طریق این تقسیم چنانست که دایره میل فرض کرده اند که بعد
دلو کد بر ابست که نشته است و الطاد این دایره مقاطع دایره معدل النهار است بر دو نقطه متقابل آن نقطه
کر بر وسط دلو اوقت است اول از مبدا تقسیم ساخته اند و از آنجا معدل النهار را به ۲۴ قسم مت وی کرده اند
و یازده دایره میل دیگر بر اوضاع اوقات که از این تا هر یک از منطقة البروج را قطع کند کرده اند و مبادی
اقسام سال زمان وصول مرکز آفتاب بود باین تقاطعات و قوسهای منطقة البروج اگر چه در این تقسیم مختلف
بود اما ازمنه قطع آفتاب انها را همه مت وی باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو
جاغ و چهار که و صد و یک فنک و نصف فنکی باشد و اسامی اقسام مذکوره ایشان بر ترتیب اینست
ا لیچن ب دوشی ج کیجه د شونه یوسه ه شنک بینک و کرود ز لیزه ح سیدمن ط بینمن ی شنا جن
یا شیا و شو یب وابشو یج لیوه ید جیوشبو یه بیلو یو سیوفن یز ختلو یح سیوسا کرن یط لیبو
ک سیاوسه کا دابه کب دوبجن کج سیوجن کد وایخن و سال را از ره شمسی حقیقی کرفته اند
اما ماهها را قمری حقیقی کیرند و آن از اجتماع حقیقی است تا اجتماع حقیقی دیکر پس اگر
اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آن شب از آن اول ماه دهند و اگر
بعد واقع شود شب بعد از آن را اما در این زمان منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف
روز واقع شود آن روز را اول ماه نویسند و اگر پس از نصف النهار واقع شود روز بعد از آن را
و اسامی این ماهها بلغت ترکی و ختایی بر ترتیب اینست ا ارام ای ب ایکندی ای ج اوجونج ای د ترتونج ای
ه بیشنج ای و آلتنج ای ز یتینج ای ح سکنج ای ط طقوزنج ای ی اونونج ای
یا اون برنج ای یب جشقا باط ای و ایام این ماهها بعینه شهر ماههای عربی ۲۹ و بعضی ۳۰ الا آنکه
ترکان زیاده از سه ماه متوالی ۳۰ نکیرند و زیاده از دو ماه متوالی ۲۹ نکیرند و وجه این

ظاهر نیست چه هر دو وضع متقاربست و اول ارام آی که مبدا سال قمریست و اکثر ترکان کونکلش خوانند
عشر و سطاست باشد در ما بین مدخل الیحی که قسم آکوزاست از سال سابق و مدخل دستی که قسم
دویم است از سال لاحق یعنی در حوالی مبدا الیحی بود مقدم بر آن یا موخر از آن و چه اگر ما بین اول
ارام ای و دویم از مدت یک قسم سال زیادت بود مبدا ارام ای مقدم باشد بر مبدا الیحی اگر
و اگر کمتر موخر بوده چون چنین باشد در ایام هر ماهی از این ماهها قریب مبدا قسم زوج از اقسام
سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد مثلا در اول مبدا
قسم دویم واقع شود و در ماه دویم مبدا قسم چهارم و در ماه سیم مبدا قسم ششم و علی هذا القیاس
تا ماه دوازدهم که در او مبدا قسم ۲۴ واقع شود و اگر در ماهی از این ماهها چنان اتفاق افتد که مبدا
هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را از ماههای دوازده کانه ندانند بلکه آن ماه باصطلاح ایشان
کبیسه باشد و آنرا بترکی شون آی و بختایی شونه ده کویند و سبب این کبس آنست که چون مدت
مدت دور آفتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیادت از سال قمریست بده روز کسری
هر آینه در هر دو سال یا سه سال یک ماه زیاده آید پس اگر آنرا شون آی کفته کبس کنند تا آن تفاوت مرتفع
شود و همیشه اول ارام آی در حوالی مبدا الیحی باشد و شرایط ایشان منتظم نشود و چون شون آی
تمام شود بعد از آن ماهی در آید که ربط بعد از ماه سابق شود آن ماه بهمان ترتیب که مذکور شد
و دلالت در آن ماه که بعد از آن بجز باز چنان نشود که مبدا قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود
که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد و همچنین میکردد تا باز که بعد از دو سال یا سه سال احتیاج بکبس شود
شون آی میان ماهها در آید بعد هذا بر ازمان از [illegible] چون زمان را امتدادیست و هر
پس انقسام آن ممکن باشد باجزاء و چون جزوی از اجزاء زمان را مبدا اسم زنند و از آنجا ابعاض
متتالیه مت وی از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعض از آن یکعدد معین شود باعتبار اجزاء
مت وی آن یعنی ایام یکم هر بعض از آنرا دور کویند بشرط آنکه انتقال از هر بعض ببعضی شبیه است
بعود با بعض اول او ادوار که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار است از جمله ادوار معتبره چند
روز است که مخصوص حکمای ختا و ترکست و از آنجمله ایشان دایکی دوریست که
بدوازده میکردد و اسامی هر یک همان اسامی اقسام شبانروز باشد بعینه اسامی جانورها
که بختا و ترکی بسنی ذکر یافته و آنرا منجمان ما دوداتی عشری کویند و همچنانکه جانورها را
بسالها می شمارند شب ها و روزها را هم بدان می شمارند پس هر ساله یا دوری شصت سالی از آن

سنین		فضلات	
ا	۱۰	۸۷۶۴	
ب	۲۱	۷۵۲۸	
ج	۳	۰۹۸۶	ک
د	۱۳	۹۷۵۰	
ه	۲۴	۸۵۱۴	
و	۶	۱۹۷۲	ک
ز	۱۷	۰۷۳۶	
ح	۲۸	۹۵۰۰	
ط	۹	۳۴۵۸	ک
ی	۲۰	۲۷۲۲	
یا	۱	۶۱۸۰	ک
یب	۱۲	۴۹۴۴	
یج	۲۳	۳۷۰۸	
ید	۴	۷۱۶۶	ک
یه	۱۵	۵۹۲۰	
یو	۲۶	۴۶۸۴	
یز	۷	۸۱۴۲	ک
یح	۱۸	۶۹۰۶	
یط	۲۹	۰۳۶۴	ک
ک	۱۰	۹۱۲۸	
کا	۲۱	۷۸۹۲	
کب	۳	۱۳۵۰	ک
کج	۱۳	۰۱۱۴	
کد	۲۴	۸۸۷۸	
که	۶	۲۳۳۶	ک

اسامی بلغت ایشان که ختاییان اند و هم بلغت ترک و ختاییان را دور دیگر است که بر ده میگردد
و همین سالها و روزها بدان شمارند و اسامی آن ده بلغت ختای اینست ۱ کا ب بی ج بین د بینی
ه وو و کبی ز کن ح شین ط زم ی کوی و ختاییان این دور را با دور اثنی عشری
ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت میگردد و آن را دور ستینی
میگویند و سالها و روزها بدان میشمارند و گویند این دور در شمردن روزها اتفاق را
بکار بهتر مانند مصنف در شرح زیج آورده که مناسب آنست که ختاییان دور عشری با اثنی عشری را بجای
بهتر گیرند و دور ستینی بکار برند و ترکیب این دو دور در تحصیل دور ستینی بر این وجه است فتامل
۱ کازه ب بی جیو ج بین ام د تین ماو ه مینین و کبر خنز ز کن دو ح شین وی ط زم شن ی کوی بود
یا کا شیو یب بی خای یج بین زه ید بتن جیو یه دویم یو کبی باد یز کن حن یح شین خز یط زم وو ک کوی ای
کا کا شن کب بی بود کج بین شیو کد بتن خای که دوزه کو کبی جیو کز کن ام کح شین باد کط زم حن ل کوی خز
لا کا وو لب بی دی لج بین شن لد بتن بود له دو شیو لو کبی خای لز کن زه لح شین جیو لط زم ام م
کوی باد ما کاجن مب بی خز مج بین دو مد تین وی مه دو شن مو کبی بود مز کن شیو مح شین خای مط زم زه
ن کوی جیو نا کا ام نب بی ماو نج بین جن ند تین خز نه دو دو نو کبی وی نز کن شن نح شین بو نط زم شیو
س کوی خای

و چون ختاییان سالها را بدور ستینی شمارند دورها را مقید کنند به نام دو دور
اول دور شانگون گویند و دور دویم را جونگون و دور سیم را خاون و این دورها هرچند متساوی اند
اما مصطلح شده است که دور اول را دور اعظم و دوم را دور اوسط و ثالث را دور اصغر گویند و در ایام
سی این دور را اعتبار نکنند پس سالها را مقید کنند باین روزها شد گویند که این سال فلان است از دور شانگون
یا مثلا و از دویم از دور جونگون و علی هذا و ابتدای دور شانگون در سال هشتصد و ۱۳
یزدجردی بوده و مراد از این قید آن است که اگر خواهد که در سالی بعد از این تاریخ بداند که آن سال
داخل در کدام دور است و چندم است از آن دور هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی آن سال بیندازد
و اگر بماند بر شصت قسمت کند باقی القسمت سالها باشد گذشته از سالها یکی از این سه دور پس خارج قسمت
را سه طرح کند اگر هیچ نماند سالها از دور شانگون باشد و اگر یکی ماند از دور جونگون و اگر دو ماند از دور
خاون مثالش خواستیم که در سال نهصد و هفت و شش یزدجردی که زمان تحریر این شرح است معلوم کنیم
که کدام دور است و چندم سال است از آن دور تفاوت میان این دو تاریخ [illegible] قدیم بود صد و پنجاه و

جابکون [illegible]

دو جونکون

الفره

برشصت تقسیم کرده [illegible] یزدجردی و فارغ قسمت بود در دو و پس معلوم شد که بر درسال گذشته از دور خاون
[illegible] و اختیار تاریخ یزدجردی در این قید از سایر تواریخ بنا بر عدم کثرت او است و ایشان را
نیز ختاییان را دوری دیگر است که بر دوازده میگردد و همین روزها بدان بشمارند و آن را دور اختیار
و دور رابع گویند و در اختیارات بر آن اعتماد تمام کنند و اسامی آن دوازده بلغت ختا اینست
۱ کن ب جید ج من د بن ه تن و چه ز یو ح دی ط حین ی شیو یا خای یب [illegible] و بعضی روزها
از این دور بغایت نحس گیرند و آن دو روز بود که آن را بختای [illegible] گویند یعنی اغبر که غبار
خاک [illegible] گویند و آن روز بودی باشد و بعضی بغایت سعد گیرند و آن نیز دو روز بود که آن را بختای [illegible] گویند
یعنی سفید و آن روز [illegible] باشد و بعضی محمود گیرند یعنی [illegible] و آن چهار روز بود که آن را بختای [illegible]
گویند یعنی زرد و آن روز جیو و تن و چه و دی باشد و بعضی مذموم گیرند یعنی قریب به نحس و آن نیز
چهار روز بود که آن را بختای [illegible] گویند یعنی سیاه و آن روز کن و بن و شیو باشد و علامات اینها اینست
سد علامت سعد ۵ علامت نحس م علامت محمود م علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ
را مصطلح در اوراق تقاویم در ازای هر روز نویسند و بعضی دیگر بجهت اختصار نقطهای الوان مرافق
آن هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبدا اقسام طاق رسد از اقسام بیست و چهارگانه سال یا نسبه
قسم الحق که اول است و کبیره که سیم است و [illegible] که پنجم است روز مبدا آن قسم و روز
مقدم بر آن در این دور یکی شمرند بعضی آنکه در روز مقدم هر نوبت باو رسیده باشد و در روز مبدا آن
قسم مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده باشد و یکدوره ۱۳ روز و معلوم کرده است بتعیین
که از این تکرار مراد ختاییان چیست و بعضی گفته اند سبب آنست که تا فرق میان این دور و دور
اثنی عشری و تغیر یابی دو را [illegible] اند چه تغیر دور اثنی عشری مستلزم تغیر دور ستینی و
دور عشری است و سبب آنکه تکرار مخصوص با اوایل اقسام طاق است آنست که مبدا
[illegible] ازاقسام طاق است و فرق مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام
[illegible] لیکن [illegible] خفته و مراد از [illegible] که اهل ختا که سالها را با دوار ثلثه
مقید میدارند چون خواهند که تقیید زیاده کنند سالها را مقید سازند با بتدای [illegible]
عالم [illegible] مدت بقای عالم سه هزار و [illegible] و حکیم فاضل محی الدین مغربی در زیج ادوار
الانوار آورده که سیصد و هشت هزار و [illegible] است و بعضی از این زیاده بر این مقدار گفته اند و اینها از خرافات

وانور مستعمل است و برای دلیلی نیست و هر کونی باصطلاح ایشان ده هزار سال است ... که اول سال ... شمسی
جهل و هشت یزدجردی گذشته از آفرینش عالم بزعم ایشان هشت هزار و هشتصد و هشتاد و چهار
چهار سال بس و درین صورت هشتصد و هشتاد و شش بوده باشد از ابتدای آفرینش عالم هشت هزار و هشتصد و چهار
و شش و هفتاد و شش سال تمام گذشته باشد اما ترکان در شهور و سالها بر دور اثنی عشری اقتصار نمایند و اصحاب
زیجات گفته اند که ما را قید تاریخ ایشان معلوم نیست بغیر معلوم نیست که ایشان چه حادثه را مبدأ تاریخ ساخته
اند و سالهای بعد از آن را بآن نسبت میکنند و در میان عجم نیز این دور مستعمل است حضوصا در ساعات و سیاق
چه بنای محاسبات ممالک و دفاتر خود بر آن نهاده اند و اصلا تاریخ دیگر از ایشان منظور نیست و چون
مصنف اجزای ادوار اربعه و همچنین اسامی اقسام سنه و شهور دوازده گانه ترکی که ما در شرح از کتب
علی نقل کردیم در متن نیاورده اشاره کرد باین معنی نموده میفرماید که هر قسمی از اقسام سال شمسی بلغت
ایشان نامیست و همچنین هر ماهی از ماههای قمری و هر روزی و سالی از روزها و سالها دور ستینی
و دور اثنی عشری و ایضا هر روزی از دور رابع را نامیست بلغت ایشان و آن در زیجات مسطور است
و در تقویم نامه تاریخ ختائی در آخر جدول اول صفحه یسری در شش جدول بیاورند و در جدول
اول ارقام ایام دور ستینی و در دوم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام ایام
دور رابع و در چهارم علامت اختیارات بحروف یا الفاظ ملغز یا بالفاظ مصرحه و در پنجم
ارقام ایام اقسام سنه و در ششم ارقام ایام ماه قمری بیاورند و اسماء اقسام سال و
همچنین اسامی شهور قمری در حاشیه در محاذی روز مبدأ ثبت کنند پوشیده نماند که ایام دور اثنی
عشری و دور عشری از دور ستینی بمقایسه معلوم کردیم اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده
طرح کنند آنچه باقی ماند ایام گذشته بود از دور اثنی عشری و اگر ده ده طرح کنند ایام گذشته بود از دور
اثنی عشری و لهذا در بعضی تقاویم دور اثنی عشری و دور عشری نیز نویسند لکن چون احکام ایشان در دور اثنی
عشری بیشتر است از دور عشری و ایضا طرح ده ده آسان تر است از طرح ۱۲ ۱۲ در اکثر تقاویم
موافق آنچه مصنف فرموده دور اثنی عشری را ایراد نمایند و دور عشری را ترک کنند و بعضی منجمان اسماء
ایام دور ستینی و دور اثنی عشری و دور رابع بهم را ممزوج در جدول بعد از جدول ارقام
هر یک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم نامه مداخل شهور قمری حقیقی و مداخل اقسام سنه را در میان
یکدیگر بر ترتیب مداخل در شش جدول بیاورند و در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه در

می توان هم

جدول اول ایام اول عدد اقسام و اعداد شهور هر یک بود ثبت کنند بارقام هندسی یا جمل و در جدول
دویم اسماء اقسام سالی و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تامه و ایام
تامه یزدجردی که موافق اول آن قسم یا اول آن ماه باشد و در جدول چهارم ایام تامه
دور ستینی که منقضی شده است بر روز مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فنکات که بر
ایام تامه دور ستینی زاید باشد و در جدول ششم ایام تامه دور اختیاری و در بعضی
جدول دیگر بعد از آن بیارند و در آنجا ایام ناقصه دور ستینی که مداخل اقسام و شهور باشد ثبت نمایند و طریق
وضع فنکات چنانست که چون فنکات منصف شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرة خوانند
و چون مرفوع مرة منصف شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد بر
مرتبه مرفوع مرة و مرتبه مرفوع مرة مقدم باشد بر مرتبه فنکات و اگر با فنکات تامه کسور باشد
آنرا بعد از فنکات در همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجزیه هر فنکات فنک باشد شصت جزو
بعضی ... از کسور شصت یک فنک باشد و در بعضی تقاویم فنکات را رفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و
جدول دیگر بعد از جدول فنکات بیارند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی از آن سدس فنکی بشود و هم درین ورق
بعضی ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه دو صفحه یمنی بر شکل زایچه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از دوره اثنی عشری
بلغت ایشان یعنی بلغت ترکان و ختاییان نویسند و در این زمان بلغت ترکی نویسند و نام آن سال که موافق
سال مفروض باشد در خانه وسط فوقانی آن زایچه ثبت و هم درین ورق تاریخ سال مفروض و مدخل یعنی مدخل
لیجن و احکام آن سال هم بزعم اهل ختا بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل در کدام دوره است از ادوار
ثلثه و چندم سال است از آن دور و ایضا تشخیص نمایند که مبدأ سال کدام روز است از دور ستینی و چند جاغ دیگر گذشته
گذشته از آن دور تا مبدأ و نیز کدام روز است از دور رابع و اسامی هر یک بنویسند و ایضا ایراد نمایند که از مدخل لیجن
ماهی از ماههای قمری که مدخل لیجن در آن واقع شده تا آن مدخل چند مدت شده از آفرینش عالم بزعم اهل ختا تا سال
مفروض چند ون و چند سال گذشته و سال مفروض چندم است و گاه باشد که در ذیل این مذکورات تاریخ مدخل
و مدخل اکثر از تواریخ اربعه مشهوره نیز بیاورند و ساعت و دقیقه گذشته از اول آن روز یا از شب که مدخل سال
در آن روز باشد بنویسند و بعد از اینها احکام آن سال بزعم حکماء ختا و ایغور بیاورند و ما تمثیل هر یک را در ورق
مقدم صفحه یسری بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار نباشد باب یازدهم در معرفت زوایدی که
در تقویم بیاورند چون مصنف از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شد شروع نمود در بیان زوایدی که ایراد
در تقویم مصطلح و متعارف است پس میفرماید که در صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض

باشد هم

برجم

که مبدا آن وقت وصول آفتاب است بنقطه اول حمل باشد مثل اکثر از تواریخ مشهوره و تواریخ خطا [illegible]
بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و ابتدای آن کنند پس تعیین روز با شب مثل [illegible]
از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند که ابتدای سال منزوی تا کدام ماه [illegible]
مثل کدام روز است از ایام دورستینی و همچنین از ایام دوره [illegible] نیز تحقیق نمایند که اقدم [illegible]
قمری که ابتدای سال در آن ماه واقع است یا نه [illegible] آن واقع است با [illegible]
قمر از اول ماه سنه که ابتدای سال در آن واقع است و الفا نیز تعیین نمایند که سال [illegible] داخل در کدام دوره
از ادوار ثلثه و چندم سال است از آن دوره و همچنین چندم است از ابتدای [illegible] بزعم اهل خطا و گاه باشد که در بعضی تقاویم
تامه بعد از این مذکورات سال و طالع [illegible] بیان [illegible] استخراج آن بطرق مختلفه بیان کنند و در این موضع در جمیع تقاویم
اسم [illegible] که طالع سال باقی آن [illegible] استخراج کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تامه درجه طالع [illegible] ق تقاویم
مختلفه استخراج کرده در همین صفحه نویسند و تفصیل هر یک از اینها عنقریب مسطور گردد ان شاء الله تعالی و در تقویم
تمام نیز مثل [illegible] تاریخ خطا مذکور شد و انگاه زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت آن
صفحه بیاورند بان طریق که در زایچه اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده نیست
و مواضع کواکب و همچنین مواضع عقدتین غیر را در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند
بانطریق که هر یک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند آنرا در آن خانه ثبت کنند از خانهای
دوازده گانه زایچه که نام آن برج مصرح در آن خانه مسطور باشد [illegible] مرقوم [illegible] که گاه باشد
که اسم دو برج در یک خانه مسطور بود یا بحسب عدد و دیگری بحسب عمل چنانچه سبق ذکر یافت و مصطلح
شده است که برج بحسب عدد بعرض برج و برج بحسب عمل بطلاقه نویسند و ثبت موضع کوکب بحسب برج
مرتب باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج کوکب بحرکت خود قطع کرده باشد درجات
و دقایق که عقده قمر [illegible] واصل شده باشد ابتدا از اول آن برج نیز ثبت کنند و سهام
را نیز در آن زایچه بیاورند و این سهام دلایل جزئیه است از احوال [illegible] و رعایا و تغیرات هوا
و تغیرات و وقوع امراض و امثال آن چنانچه حصول اتصالات که از مواضع کواکب و امثال آن جزئیات و در
طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج که مناسب مطلوب بود گیرند و بیان استخراج اینها تعلق
بکتب احکام دارد و اما طریق وضع اینها در زایچه بر قیاس وضع کواکب یعنی هر یک از سهام در هر برج که
باشد اسم او با درجات و دقایق در آن خانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرح در آن خانه نوشته شده
و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور است سهم السعاده و سهم [illegible]

که یک

تقاویم

زایجه طالع وقت تحویل شمس بحمل

[illegible] ایام مشهوره [illegible]
[illegible] ۱۳۹۹ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۹۹

اگر دال [illegible] و حاجت [illegible] و دیگر برای [illegible] و عبادات و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و در جز طالع نمایند
و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه هر
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهت احکام فصل بهار بود و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهت احکام
فصل تابستان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهت احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب
بجدی بجهت احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بکار آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل
برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر
استخراج نکنند و اگر برج ذوجسدین بود زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه اول
سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته
و ذوات الجسدین بعد از این در باب ششم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال
مقدم بر هر فصل نیز وضع کنند و آن را در احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم تامه بجهت
طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در فوق صفحه این زایچه وضع کنند و حکم بر ماه شمسی متعلق از آن کنند و از جمله
اموری که در اکثر احوال در تقویم تمام بیاورند ایام مشهوره ماست از تواریخ مشهوره که در میان
اتصالات کلی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات با بازاء آن روز نویسند جز ایام مشهوره بعضی تواریخ
که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان نیست و آنچه متعارف است بسبب شهرت
آن بر بعضی ظاهر نیست و اجب نمود که ایام مشهوره بر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه سبب شهرت آن شده در این کتاب
بیاوریم تا ناظر تقویم را مفید بود و بالله التوفیق و علیه التکلان ذکر ایام مشهوره تاریخ عرب غره محرم
غره ماه محرم است و در روایت است که در این روز نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو و لعب مشغول باشند ایام
معدودات اصحاب روایات گویند ده روز اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را با ایام رمضان
تفسیر کرده اند و بعضی با ایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده و آن روز
عاشورا و سه روز در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه است و اذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران
آن را با ایام تشریق که بعد از این خواهد آمد تفسیر کرده اند و تفسیر آن بمعدودات بجهت قلت است عاشورا
دهم محرم است و آن را عشوری نیز گویند بحذف الف و این روز گویند که قبل از این محرم بوده و در اخبار آمده
کشتی نوح در این روز با تمام رسیده و نور بصر حضرت یعقوب در این روز معاودت نموده و خلاص حضرت ایوب
از بیماری در این روز بوده و غرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل در این روز واقع شده و چون شهادت
حضرت سید الشهدا امام مظلوم معصوم امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام در این روز واقع شده شیعیان در اکثر

بلا در این روز ماتم گیرند و بشیون نمایند و زیارت آنحضرت نمایند و مصنف این شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است
که علما شنوده ام که محرم است ازآنکه از عشر بشتر گرفته اند و شتر در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و هم
نهم آب خورد که آنرا عشر الابل خوانند **ليلة الرغائب** شب جمعه اول ماه رجب است ...
استفتاح پانزدهم ماه رجب است در اخبار آمده است که اگر در این روز از خدا بنده با طلب فتح و نصرت کند
مقصود او حاصل شود و از این جهت است که این روز باستفتاح مشهور شده است چون استفتاح در لغت طلب
فتح و نصرت است و ارباب تواریخ و سیر آورده اند که در این روز بود که مرغ ابابیل بامر ملک جلیل دفع مضرت
اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت فاطمه با حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام در این روز بوده **مبعث**
و معراج پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مبعث بیست و هفتم شهر رجب است که جبرئیل بحضرت رسول صلعم نازل شده بود و در این
اقاویل بسیار در احادیث است **ليلة البرات** پانزدهم شهر شعبان است و چنانکه عمال ملوک و سلاطین با قائمیان آن
که چون هر کسی از رعایا فراغ خود ادا نماید نوشته باو دهند مضمون آنکه فراغ بانجام ادا نموده و آنرا برات گویند
حق جل شانه ملک متعال نیز میفرماید که تا بجهت خلاصی مؤمنان از آتش دوزخ برات نویسند و بعضی گفته اند وجه تسمیه آنست
که در این شب نسخهٔ آجال تسلیم ملک الموت نمایند پس گویا در این شب محو را از حیات بری ... **ليلة القدر**
بیست و سیم ماه رمضان است مخفی نماند که حضرت رب الارباب جل جلاله از شبها دو شب را بجواهر شرف و بزرگی
بیاراست یکی شب برات و دیگری شب قدر شب برات را فرمود انا انزلناه فی لیلة مبارکة و شب قدر را فرمود که
انا انزلناه فی لیلة القدر لکن شب برات را ظاهر ساخت و شب قدر را محجوب فرمود و لهذا اختلاف کرده اند
که شب قدر در ماه رمضان است یا در غیر رمضان و در تقدیر آنکه در ماه رمضان نیز اختلاف کرده اند که در عشر اول است
یا در عشر وسط یا در عشر آخر و بر تقدیر آنکه در عشر آخر نیز اختلاف کرده اند که در کدام شب است و مشهور آنست که ...
و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چه
تعیین مقادیر و ... در آن و تقسیم ارزاق ... در این شب واقع میشود **عید فطر** غرهٔ شهر شوال است و عید ماخوذ است
از عود بجهت آنکه هر سال مردم عود میکنند بر وجه مخصوص یا بجهت آنکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت
بندگان در این روز **شق القمر** شب سیزدهم شوال است این معجزه حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار
قریش باشارهٔ انگشت مبارک خود در این شب ماه را دو نیم فرموده و قصهٔ این قصه مشهور است **ایام معلومات**
قول اهل لغت و اکثر فقها آنست که ده روز اول ذی الحجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام نحر است که
منتهی بسیزدهم شود **یوم الترویه** هشتم ذو الحجه است و ترویه در لغت آب دادن و فکر کردن و تسمیهٔ این
روز بترویه بعضی گفته اند بجهت آنست که حجاج در این روز شتر و سایر چهارپایان را آب میدهند و آب بر میدارند

و بعضی

و بعضی گفته اند بجهت آنست که خواب را حضرت خلیل علیه السلام در باب قربان کردن اسمعیل علیه السلام دیده بود و تمام روز متفکر بود که آیا کار
تا آخر الامر ذبح حضرت اسمعیل علیه السلام در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد **یوم العرفه** نهم ذی الحجه است و عرفه
و عرفات اسم موضعیست در مکه معظمه و آنرا عرفه بجهت آن گویند که ملاقات حضرت آدم علیه السلام و حوا علیها السلام بعد از خارج
در آن موضع واقع شده و یکدیگر را شناختند یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام آن موضع را با ابراهیم علیه السلام بیان کرده بود و چون
حضرت خلیل بآن موضع رسید آنرا بشناخت و هم این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج را در این
روز بآن موضع میباید رفت و زمانی آنجا توقف کرد و بعضی گویند که چون در این روز حضرت ابراهیم علیه السلام
تعبیر خواب خود شناختند باین سبب این روز را عرفه گویند **عید اضحی** دهم ذو الحجه است و اضحی جمع ضحاة است
و آن گوسفندی را گویند که در این روز قربان کنند باین جهت این روز را عید اضحی گویند **ایام التشریق**
روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذو الحجه و روز دهم را روز نحر خوانند و یازدهم و دوازدهم را نحر و التشریق
و سیزدهم را التشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آنرا در وقت اشراق میگذارند و باقی
ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که تشریق خشک کردن گوشت است در آفتاب چه
ساکنین حرم در این روزها گوشت قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردن است در آفتاب
چه حاجیان بجهت ادای مناسک حج در این ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند تشریق بجانب
مشرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسک حج بجانب مشرق متوجه شوند **عید غدیر خم**
هجدهم ذو الحجه است بتواتر ثابت شده که چون پیغمبر ما حضرت خاتم النبیین و افضل المرسلین حبیب اله العالمین
صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نموده در موضعی که آنرا غدیر خم گویند نزول اجلال فرمودند
پس فرمودند تا بعوض منبر جهاز شتران بر بالای یکدیگر انداختند و بجای آن منبر آن سرور برآمده و دست
مبارک حضرت سلطان اولیا علی مرتضی علیه السلام گرفته آنحضرت را با خود صعود فرموده و در حضور
... مردان را خلیفه و وصی خود بامر ایزد تعالی ساخت بعد از نزول آیه یا ایها النبی بلغ ما انزل
الیک ... این امر واقع شد و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و حدیث من کنت مولاه در این روز معروف و مشهور است
ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه بعضی ایام الیالی بیض است چه در شبهای این ایام از
اول تا آخر مهتاب است و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علیه التحیة والثنا روایت است که چون آدم علیه السلام
از بهشت بیرون آمد ... شفق ... افتاب ... اعضای مبارک ...
گردید سیاه رنگ شده باین سبب آنحضرت را ... روزه ... نیاز آغاز تضرع و زاری کرد
در حال جبرئیل ... ملک جلیل نزول اجلال نموده گفت ای آدم اگر خواهی این سیاهی بسفیدی مبدل شود

ثم بصبح شدی بزل کرد و سه روز روزه داریس آدم ۴ لیما ازادای شکر باری تعالی روز اول ایام بیض صیام نمود
چون شب دوم آمد ثلثی از بدن مبارک وی سفید شد چون روز دیگر روزه گرفت ثلث دیگر و بستم روز تمام اندام
آنحضرت از آن ظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره تاریخ عرب بعض از منجمان روز ولادت و بعثت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی داده و همچنین روز ولادت
و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره دانسته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا
گوییم ولادت حضرت رسالت پناه صلعم مترددست میان دویم و ششم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول است
و انتقال آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول دست داده و اصح بعثت بیست و هفتم رجبست ولادت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام سیزدهم رجب بوده و ضربت شهادت آنحضرت بیست و نوزدهم ماه رمضان و انتقال آن
نور رب العالمین بیست و یکم ماه رمضان ولادت حضرت فاطمه علیها السلام بیستم جمادی الآخر و انتقال آنحضرت
هشتم صفر و در کفعمی مذکور است که انتقال حضرت فاطمه ع ثالث ماه جمادی الآخر بوده و نیز الاصح ولادت حضرت امام حسن
علیه السلام پانزدهم شهر رمضان و شهادت آنحضرت بیستم جمادی الآخر اصح آنست که وفات آنحضرت در سابع
شهر صفر بوده ولادت حضرت امام حسین علیه السلام سیم شعبان و اصح پنجم شهر ربیع الاول گفته اند انتقال
آنحضرت دهم محرم ولادت امام زین العابدین علیه السلام پنجم شعبان و وفات آنحضرت بیست و دویم
محرم ولادت امام محمد باقر علیه السلام سیم صفر و شهادت آنحضرت هفتم ذو الحجه ولادت حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام هفدهم ربیع الاول شهادت آنحضرت پانزدهم رجب ولادت امام موسی علیه السلام
هفتم صفر و وفات آنحضرت ۲۴ رجب ولادت امام رضا علیه السلام یازدهم ذو القعده شهادت آنحضرت
هفدهم صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام دهم رجب اصح یازدهم رمضان و وفات عاشر رجب و اصح
در سلخ ذو القعده بوده ولادت امام علی نقی علیه السلام دویم رجب و اصح یازدهم ذو الحجه وفات آنحضرت
سیم رجب ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ۸ ربیع الآخر وفات آنحضرت هشتم ربیع الاول
ولادت باسعادت امام همام صاحب الامر علیه السلام پانزدهم شهر شعبان اما ایام مشهوره تاریخ رومی بر دو نوع است
یکی آنکه موقوف نیست بر وقت اول صوم کبیر که منسوب است بطایفه نصاری دویم آنکه موقوف نیست اما
ذکر آنکه موقوفست بر وقت صوم کبیر مخفی نماناد که صوم کبیر که روزه فریضه نصاری است هفت هفته است
و بعضی از مفسرین گفته اند که اکثر عبادتها را امت عیسی علیه السلام واجب کرده بودند یکماه بود و چون از تابستان
در فصل تابستان افتاد و از فرط حرارت بمشقت تمام با حوال مردم راه یافت بعضی علمای ایشان
در این باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده نمودند و همچنین هر قومی

آنرا بیست و یکروز زیاده کردند تا چهل و هشت روزه شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط بآنکه قبل از دویم شباط و بعد از
بیستم آذار نباشد صوم نینوی روزه دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر به هفته و این صوم سه روز بوده پس
پنجشنبه فطر نینوی باشد و در کتب تاریخ مذکور است که در این روز حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی بیرون
آمده و برقوم که اهل نینوی خوانند مردم چون آنحضرت را بدیدند دیدند ایمان آوردند و آن قوم دو روز دیگر شکر آنرا
روزه گرفتند اعادت سباین و در این روز باطل است و در آن سباعین روزه دوشنبه چهل و دویم صوم کبیر باشد
نصاری گویند که در این روز عیسی علیه السلام بود را از الاغ سوار شده به بیت المقدس آمد و مردم را بشرف
دعوت مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل و پنجم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاریست چه در این روز بود که قوم
حواریان استدعا مائده نمودند که از حضرت عیسی ع الناس نزول مائده کنند و آن خوانی بود که از علامت اجرت عبرت
چهل ذرع که در آن ماهی بود و بریان با پنج عدد رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب تواریخ گفته اند
که حواریان دوازده تن بوده اند که در مبادی بعثت حضرت مسیح ع بشرف دین عیسوی مشرف شده
که خدمت آنحضرت بر میان جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که تو بر که حواریان شستی
از آن لبس نبیض است چون این جماعت بنابر آنکه پیش از ملاقات حضرت عیسوی کا بهای سفید میپوشیده
موسوم گوازبین شده اند و اسامی ایشان این است ۱ شمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ یوقنا ۵ بروس ۶ فطرس ۷
بحنس ۸ یعقوب ۹ اندراس ۱۰ ملعن ۱۱ یعقوبس ۱۲ سرجیس جمعة الصلبوت جمعه چهل و ششم صوم
کبیر و نصاری گویند که عیسی علیه السلام را جهودان اکثر روز پنجشنبه گرفتند و روز جمعه بر دار کردند و اکثر جمعة الصلبوت
خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهار ده روز از قبر بر آمد و نصاری در این سخن دروغ گویند زیرا که خدای تعالی
در قرآن مجید میفرماید که و قولهم انا قتلنا المسیح بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما
صلبوه و لکن شبه لهم و باز میفرماید که و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و خبر آنست که بود که
چون آنحضرت را بپای دار در آوردند در انتشار حال آفتاب منکسف شده ظلمت چنان استیلا نمود که دیده ها
از رویت باز ماند در آن حال باری سبحانه و تعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی علیه السلام را از بند خلاص نمودند
و یهود را که باعث گرفتاری آن حضرت بود بجای او بردار کردند و آن حضرت را باسمان بردند و چون عالم
روشن گشت یهود را بصورت عیسی علیه السلام در نظر یهود در آمده گفتند که این سر و چیزی است که بسحر
... نیز البته اکنون او را بجبل بباید گشت تا شعبده دیگر پیش نیاورد و قصد
عقب یهود اکرده هر چند فریاد او نمود که من یهودا ام که شما را به عیسی ع راه نمودم و او را از شما

باسمان بردند و مرا بجای او در بند کردند با ور نداشتند و از حلقش او بکشتند عید قیامت شنبه چهارم ...
بگیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت بود و دران روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در معابد
خود رفته بدعا و ذکر اشتغال نمایند و طعامهای مبتنی خورند سعانین صغیر آدینه بعد از فطر باشد و از انرا
جمعة الشهداء نیز گویند احد الجدید یکشنبه بعد از فطر بود و این روز را احد الجدید بسبب آن گویند
که اول یکشنبه ایست بعد از عید فطر و دراین روز نیز عبادتهای مخصوص کنند سلاق پنجشنبه باشد
بچهل روز بعد از فطر و گویند دراین روز بود که عیسی عم شاگردان را که مقدم حواریانست خلیفه ساخته
که بعد از من ملائکه او بعد و فلان و فلان بر توز نشا خواهند رسانید و آن انوار بباطنهای شما راه یافته هر یک از شما
تمام عالم بلغت قوم گردید که بدعوت ایشان مامور باشید بنطیقسطی یکشنبه بعد از سلاق باشد
بده روز نصاری گویند که این روزیست که عیسی عم روح القدس بحواریان بنوعی که وعده کرده بود فرستاد و بر
حواریون هر یک بقصد دعوت بولایتی رفتند و با الهام ربانی عبارت الولایت را یافته با مردم آنجا بلغت
ایشان سخن گفتند صوم الشلیحین دوشنبه بعد از بنطیقسطی باشد و آن چهل و هشت روز بود و گویند دراین
ایام عیسی علیه السلام بجهت عزت غیبت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل و نهم باشد
جمعة الذهب اول جمعه بعد از صوم شلیحین عید زباری روز سیزدهم باشد از فطر الشلیحین و دوشنبه بعد از آن
صوم ایلیا باشد و این صوم چهل و هشت روز بود پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد ذکر ایزد موقوف
بوقت صوم کبریت عید خنکه بیست و دوم تشرین الاول باشد استاد ابوریحان بیرونی در کتاب
تفهیم و صاحب روضة المنجمین آورده اند که چنگیز پادشاهی بود که خراسان مردم را بزور کشید و از اولا بجارت
ایشان مکردی بعد از آن رحمت شهر داری و درآن زمان هشت برادر بودند و یک خواهر داشتند ملک بخواهر ایشان
طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراست و عوض خواهر بمضجع ایشان درآمد و چون ملک
خوات کرد دست باو رسانید بر جست و آتش بهشت ملک را باب خنجر زود کشته و بیت المقدس را از شر
آن ناپاک پاک ساخت پس مردم شاد و بهار شدند و آن روز را عید ساختند عید بشارت اول کانون الاول باشد
نصاری گویند که دران روز بود که روح القدس بصورت جوان خوب روی در وقت غسل مریم ع ظاهر شده و مریم از او
مجتنب شده گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس باد بمریم دمید و او را بوجود عیسی ع
بشارت داد و مصنف در شرح زیج سلطانی آورده که حکیم مزبا انتزاده که بشارت مریم بوجود عیسی ع
در بطن او ده ماه ذاربماه واقع شده لیلة المیلاد یعنی شب ولادت عیسی علیه السلام و آن شب ظهور یافته
شب بیست و پنجم کانون الاول باشد و بعضی گفته اند که شب ولادت عیسی علیه السلام ...

الکسوف اند گذشته و صاحب کشف الحقایق گوید که بعضی گفته اند که ششم کانون الاخر بوده در قریه اثرب بر بیت المقدس
که آنرا ناصره گویند و از آن جهت ترسایان را نصاری گویند عید قلنداس اول کانون الاخر بعضی قلنداس
و بعضی قلنداس گفته اند و چنین گویند که اسم یاران ملوک آن شهر است و حکیم مزبا گفته است که این روز اول سال
رومیانست دنح ششم کانون الاخر باشد و خاص حسوانست و دنح بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده اند
و صاحب کشف الحقایق گفته است که معنی دنح طلوع است و مراد طلوع حضرت عیسی ع است از شهر آرون
که نزدیک دمشق است و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن زکریا ع عیسی عم را در آن آب شست
و بعضی دیگر گویند که مریم ع آنحضرت را بآب چشمه بر بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت
کبوتری باو پیوست و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که زکریا ع مر عیسی عم را بآب معمودیه بشست
و آن آبیست که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل دهند و چون کسی بدین عیسی ع
درآید چون اول او را بآن آب نشویند نصاری نشود عید شمع دوم شباط باشد و آن روزیست که
عیسی ع بهیکل درآمد اول نوبت و هیکل نام معبد نصاری است سقوط جمره اول هفتم شباط باشد سقوط جمره
دوم چهاردهم شباط باشد سقوط جمره دوم بیست و یکم شباط باشد چهار یا سه روز بیش نباشد بعد از آنکه
الملک زمین را شود در زمستان و جمره در لغت اهل آتش را گویند و زعم ایشان چنانست که دراین ایام سه جمره
از جانب بالا بجانب اسفل نازل شود و صاحب حق التقویم و صاحب روضة المنجمین گویند جمره اول در زمین
افکند و جمره دوم در آب و مصنف در شرح زیج عکس آن آورده یعنی جمره اول در آب افکند و جمره دوم
در زمین و جمره سیم باتفاق در اشجار افکند تا برکت درآید استاد ابوریحان گوید که دومیان گفته اند که باین جمره
شکوفه بیرون کرم شود و درازدن بخار برآید و استاد الشعرا اوحد الدین انوری که در علم نجوم سرآمد روزگار بوده در توقیع
چهار بیتی فرموده که مصداق این قول است و آن اینست بیت هم جمره برآورده فرو برده نفس را
هم فاخته بگشاده فرو بسته زبان را داوب گرینکه این اثرها دراین ایام از سقوط بعض از منازل قمر است
و مصنف گوید مبنی بر سقوط جمرات بر سیر آفتاب است و هر چند که اختلاف در میان تاریخ رومی و تاریخ جلالی
که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر آنست که در سقوط جمرات این تفاوت باشد اول ایام عجوز
بیست و ششم شباط باشد و آن هفت روز بود و دراین روزها هوا غالبا از تغیری نباشد میرخواند در روضة الصفا
آورده که ایام عجوز که میخوانند و در اکثر زمستان بر تفاوت ثبت میکند عبارت از ایامیست که قوم عاد در عذاب
بوده اند بسبب ... دیگر اینست اتفاقات بقیام عجوز ... که در حال عذاب ... بیرون ...

قوم زیر زمین رفته بودند و در بعضی از آن قوم پیر زنی بود روز هشتم باد صرصر بر ایشان وزیده او را نیز هلاک کرد لاجرم عجوز
گویند از سرما برد و لهذا برد العجوز نیز گویند و در قرآن مجید مذکور است که آن هفت شب و هشت روز بوده و در صحاح
جوهری از بعضی اهل لغت نقل کرده که نزد عرب پنج روز است و استاد ابوریحان گفته که ایام عجوز هفت است بلکه
ایام عجزات یعنی اواخر زمستان روز است و یعقوب بن اسحق الکندی و عبد الله بن یحیی المحاسب
که مشهور است بعید از حکم گفته اند که سبب تغیر هوا در این ایام آنست که آفتاب در این وقت به تربیع اوج خویش
رسد یعنی بعد اوسط بحسب مسیر و براهان مستقیم مخفی نماند که این وقت درست نیست که اوج آفتاب در اواخر جوزا
باشد **میلاد یوحنا** بیست و نهم نیسان بود و حکیم مغربی در زیج صغیر آورده که بیست و چهارم حزیران است و استاد ابو
ریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی پیغمبر است ع و ظاهر آنست که یوحنا ع نیز از حضرت یحیی ع دیگر بوده
که نبوت بعد از عیسی علیه السلام نموده و اکثر اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی علیه السلام ذکر کنند مصدق این
قول است **اول ایام بوارح** بیست و هفتم ایار است و آن چهل روز است و در زیج حکیم مغربی بیستم ایار است
و بوارح جمع بارح است و در صحاح آورده که بارح باد گرم است و از ابوزید نقل کرده است که البوارح الشمال
الحاره فی الصیف و صاحب حل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع صرفه زمان ریاح بوارح
دانند و آن قریب پنجاه است و این ریاح را بدین سبب بوارح خوانند که منازل که در جنوب است این
ریاح را بطلوع آن منسوب ساخته اند از برج شرقی شمال طلوع میکنند و طرف شمال را بمجاز بوارح خوانند **میلاد یحیی بن
زکریا علیهما السلام** بیست و یکم حزیران باشد **ذکران و رزنا** بیستم تموز بود مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب
کشف الحقایق نقل کرده که ذکران بمعنی یادکردن است و آن چنانست که شخصی که او را فضیلت تمام بوده بر شهر روزی
که منسوب بآن بود او را در معابد خود در آن روز ذکر میکنند و همچنین در روزهای دیگر بعد از آن تا وقتی که نوبت
بشخص دیگر رسد مثل او و هر مولودی که در آن مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت ذکران او بود
و عرب ذکران ذو ترانات از عید **اول ایام باحورا** ۱۹ تموز بود و آن هفت روز بود که در آن
آغاز شکستن گرما بود و بعضی ایام باحوره گویند و بعضی از اهل لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت
حرارت است در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی نیز مفهوم میشود و بعضی گویند باحور القطب
یعنی روزگار از نموده و از احوال این ایام استدلال بر احوال سال کنند استاد ابوریحان گوید که ایام
باحورا هفت روز است و این ایام را باحورا از آن خوانند که بحران و بحران الی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه از آن
روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان و اول روز از آن دلیل تشرین الاول است و دوم دلیل

روز جلهم اول ... بوارح ... ۸

تشرین

تشرین الآخر و کذا تا آخر هر چه در هر روز حادث شود از میغ و باران و باد آن ماهها نیز همچنان بود و بعضی گفته اند
که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت است و صاحب
حل التقویم آورده که در اول این هفت روز باد و ابر باشد زمستان آن سال اول سرد بود و ابر و باد و مع
باشد و اواخر آنگاه بود و اگر در آخر این هفت روز باد و ابر بود زمستان آن سال اول خوش گذرد
و اواخر سرد و بارانی باشد و اگر در تمام هفت روز باد و ابر بود زمستان همه سرد گذرد و بارانی و گویند که مصریان
در ایام باحورا حکم کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات **صوم مارت مریم** اول آب باشد و آنرا
صوم ستیده نیز گویند چه مارت بلغت ایشان سیده است و سیده را مر گویند **عید تجلی** ششم آب
بود و گویند که در این روز عیسی علیه السلام تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی ع را با خود ظاهر
کرد و در زیج مغربی آورده که تجلی عیسی ع و حضور موسی ع و الیاس علیهم السلام با او در طور سینا
بود **فطر مارت مریم** پانزدهم آب بود پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود **اول جشن بادروم**
پانزدهم حزیران بهر حد ... آب بود عید شکستن گرما ماه ایلول است **شنفر**
تحریم زکریا ع بیست و هفتم آب بود و در زیج خاقانی مذکور است که بیست و هشتم آب بود و سبب قتل
آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است و در کتب تواریخ مذکور است لعن الله قاتله **عید الصلیب**
۱۳ ایلول بود و کوشیار و محیی الدین مغربی در زیجات خود آورده اند که عید الصلیب چهاردهم ایلول باشد
و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده طلب چوبی میکرد که حضرت مسیح را بر آن چوب صلب
کرده بودند چون طلب نمود بعد از تجسس آن چوب را در این روز با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب
مطلوب کدام است پس هر یک از آن را بر شکم مرده می نهادند بر آن یک چوب زنده شد و از آن دو چوب
دیگر هیچ اثری نیافتند و بواسطه این حالت آنرا عید کردند و این حکایت پس عظیم زیرا که اوثیق حضرت
عیسی علیه السلام بنا بر نص قاطع اصلی ندارد پس چگونه بحدیث چوب اعتقاد توان کرد **ذکر ایام مشهوره**
۲ **ایام فرس قدیم** **نوروز عام** اول فروردین ماه بود و مصنف از صاحب کشف الحقایق نقل کرده
که زعم فرس آنست که این روز آن روز است که خدای تعالی عالم را آفرید و کواکب را در سیر آورد از اول
حمل و آدم علیه السلام را در این روز آفرید از اینجهت این روز را نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید
که جد ... را جمشید گویند در جهان سیر کرد چون باذربایجان رسید در این روز بر تخت زرین
نشست بر سر مردم و آن تخت در موضع بلند بود روی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد و بر تخت

تاریخ فرس

وتاج جمشید افتاد شعاع روشنی ظاهر شد مردمان شاد گردیدند و گفتند امروز روز نو است که دو آفتاب برآمده یکی از
مشرق و دیگر از مغرب و آن روز را جشنی عظیم ساختند و اصل نام او جم بود و او را بجهت آن شعاع جمشید
گفتند چون شید بلغت ایشان شعاع باشد **نوروز خاص** ششم فروردین ماه بود و گویند در این روز دیگر باره
جمشید بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و بر سرهای خلق نهاد و گفت [illegible] شما را بیافرید
و فرمود تا همه غسل کردند بآب پاکیزه و حق سبحانه و تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و این
این روز را نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عام
گویند اکابر از نوروز اول تا نوروز دویم حاجتهای مردم بر آوردندی و در نوروز دویم زندانیان را
اطلاق فرمان دادندی و مجرمان را عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی **آبانگاه**
روز دهم فروردین ماه بود و نام روز دهم ابان است فرس این جشنگاه ابان گویند چنانکه قبل از این مذکور شد
و گویند که این نام فرشته ایست که بر آب موکل است پس اگر در این روز باران بارد آبانگاه مردان باشد
پس مردان در آب در آیند و اگر باران نبارد آبانگاه زنان باشد و زنان بآب در آیند و این عمل را بر خود
شگون دانند **آبریزان** سیزدهم تیرماه بود و نود و ذطیری همین روز است و وجه تسمیه او
آنست که گویند در زمان ملک فیروز چند سال باران نیامد و در این روز بجماعت دعا کردند در وقت باری
سبحانه و تعالی باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط و خوشی کردند و آب بر یکدیگر ریختندی و هر
سال که بآن محل رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی و خوشی کردندی و الحال در بعض شهرهای عراق و فارس
این رسم را مرعی میدارند لیکن در سیزدهم تیرماه و این روز را فارسیان تیرگان نیز خوانند و گویند در
این روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی
دهد پس حکما تیر و کمان را از ادویه پر کردند و در وقت طلوع آفتاب آرش آن را از جبال طبرستان
بر کمان نهاده بطرف مشرق انداخت و حرارت آفتاب آن را جذب کرده بسرحد طخارستان
رسانید و خوشوقت در این باب گوید **نظم** از آنکه خوانند آرش الکمان تیرا که از آمل برد اند تخت
اویز العهدة علی الراوی و از غایت بعد فضلا این قصه را تاویلات کرده اند **مهرگان عامه**
شانزدهم مهرماه فارسیان این روز را تعظیم کنند بجهت آنکه ضحاک طاغی بود و ظلم بسیار میکرد
و خلایق از او در عذاب بودندی در این روز فریدون او را بگرفت و در زمین بابل حبس کرد
و بکوه دماوندش فرستاد پس در این روز بشکر مشغول شدند و بعد از آن هر سال در این روز

کان م

سفره آوردی و بوقت طعام و شراب بنا بر تعظیم زردشت سخن نگفتندی و در آن روز بشکر حق مشغول بودندی **مهرگان خاصه**
بیست و یکم مهرماه بود و این روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه **رکوب کوسج** اول آذرماه بود صاحب
روضة المنجمین و همچنین صاحب عجایب المخلوقات در سبب نسبت این روز قصه آورده اند پس [illegible]
حکایت کنند که پادشاهان عجم در این روز از دکانهای خود هر سال بطریق خراج یکدرم سیم می‌ستانیده اند که مردی
کوسه یک چشم بر چهارپایی نشسته با جماعه از غلامان که تابع او بوده اند و گویند در آن
کوسه کلاغی در دست گرفتی و مروحه در دست دیگر و خود را بدان مروحه باد زدی و از هر دکانی یکدرم بر این وجه بتحویل
ستانیدی و چنین رسم بودی که اگر بازاریان در زر دادن یک ساعت تعلل مینموده اند که هر چه [illegible]
آن را میبرده از صباح تا نماز پیشین هرچه جمع میشد تعلق بسرکار پادشاه میداشته و از آن وقت تا نماز دیگر
حق السعی کوسه و غلامان بحصول میرسیده و اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان در آمدی انقدر کوفتندی
بدو زدندی و داوری نبودی و هیچ کس باز خواست نکردی و چون هر سال در این روز این واقع میشده و این روز
را رکوب کوسج [illegible] **بهمنجنه** دوم بهمن ماه بلغت پارسیان در این روز سپند با شیر خورند
حفظ بیفزاید و در بعض بلاد مهمانی کنند و خورند که در آن جمیع حبوبات باشد **شب سده** شب دهم بهمن ماه
باشد سده بلغت ایشان آتش بلند شعله را گویند و حقیقت او آنست که گویند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت
مردم او را نیز بعقوبت و سیاست بهره مستوجب آن بود میکرد از آنجمله خاص ضحاک الطباخ ارمائیل نام
که در زمان او مردم را کشتی و مغز ایشان را بجهت ماران ضحاک چنانکه مشهور است بیرون کردی آورد او فریدون
معروف و فرموده است که او را بعقوبت مهیب تر از آن نباشد بکشند طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان
ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که بمن میداده اند که بکشم آزاد میکرده ام تو باید که بدین نیکی که کرده ام
جزای عمل نمایی و صدق این سخن بآنکه آن مردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شده بجهت
کوه شد تا آن مردم را بشهر باز آورد و چون بمقصد نزدیک رسید شب در آمد و راه را گم کردند پس فرمود
تا آتشها را افروختند و مردم انگیخته چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلق عظیم از آزادکردگان طباخ جمع آمدند
فریدون در آن شب بیست و [illegible] جشنی فرمود طباخ را بهمنگان نام کرد یعنی بزرگ تر از ان دیگر و هر سال
فارسیان در آن شب آتش ها افروختند و حالا در بعض بلاد این قاعده مرعی میدارند لیکن در دهم بهمن ماه
و نقل دیگر در این باب آنست که هوشنگ که او را پسر چهارم آدم صفی الله دانند در کوه اصطخر فارس
ماری دید و چون سنگ بر آن مار زده بود سنگ شکسته گشت جمیع حاضران تابع با آن دیدند همانا که آتش پدید

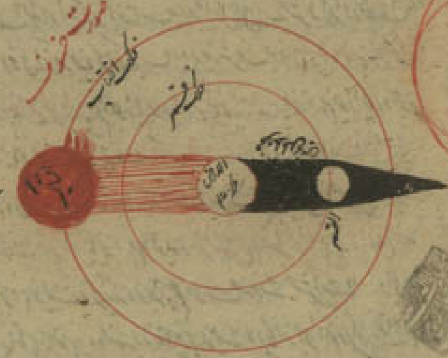
والله اعلم

بشن مانند سر از خط اطاعت کشیده است و بسیار رد شده فقد آن ماه آرد و اول آن زمان شده در روز جشن جهانی [illegible]
بجانب او انداخت سنگ خطا شده بر سنگ دیگر آمده و از ملاقات هردو آتش جسته بر آن خسها افتاده و مار
بسوخت چون آتش علم زد هوشنگ چون هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت و بعد از افاقت گفت همانا
این نوع عنایت که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن قبسی بر داشته بر سر کوه اصطخر برافروخت و از آن عصر
باز پرستش عنصر نار در میان فارسیان شیوع یافت و آن شب جشن نموده و آن شب را سده نام نهاده و حکیم
ملک الکلام فردوسی طوسی بر این مقال شاهد است و هو هذا " شب آمد برافروخت آتش چو کوه "
همان شاه در گرد او با گروه " یکی جشن کرد آن شب و باده خورد " سده نام آن جشن فرخنده کرد "
ز هوشنگ ماند این سده یادگار " بسی باد چون او دگر شهریار " و صاحب حل التقویم گوید که این شب یلدا
هفت سده گویند که پنجاه شب و پنجاه روز تا نوروز مانده باشد **بادبره** ۲۲ بهمن ماه باشد گویند هفت سال در
ایران باد نیامد در این روز شبانی بجنبش برآمد و گفت که دوش اندکی باد آمد که موی درازیت گوسفندان
بجنبید پس آن را گرفت و آن روز را عید گرفتند و آن روز به بادبره شهرت یافت **کاهنبار** چنانکه در کتب
مذکور است و در قرآن مجید نیز بدان اشارتست که ایزد تعالی عالم را به شش روز آفرید و مجوس از کتاب زند
که منسوب به زردشت حکیم است نقل کنند که خدا تعالی عالم را به شش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی
و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ ماه و اول گاه سیم ۲۶ اردیبهشت ماه و اول گاه چهارم ۲۶ خرداد ماه
و اول گاه پنجم ۲۶ شهریور ماه بود و اول گاه ششم ۳۱ آبان ماه که خمسه مسترقه [illegible] روز مهر و زردشت
در کتاب خود چنین گفته است که در کهنبار اول خدا تعالی آسمانها را آفرید و در دوم آب را و در سیم زمین را
و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی از اهل فارس بجهت تعظیم این روزها کده و خانها
آراسته کنند و بلهو و طرب اشتغال نمایند و مبادی این ایام بالتقدیر است که غیره در اواخر آبان ماه باشد و بعضی
کاهنبار را بدین وجه از زیج ایلخانی منقولست و کوشیار جبلی در زیج جامع آورده که اول گاه اول ۲۶ اردی
بهشت ماه است و اول گاه دوم ۲۶ تیر ماه و اول گاه سیم ۲۶ شهریور ماه و اول گاه چهارم ۱۵ مهر ماه
و اول گاه پنجم ۱۱ دی ماه و اول گاه ششم اول خمسه مسترقه که در اواخر اسفندارمذ ماه بود **اول فروردگان** روز اول
که ده روز باول فروردین ماه باشد و چنانکه عقیده مسلمانان بر این وجه است که روز جمعه زیارت مقابر
خود نمودن بهتر است همچنین اعتقاد فارسیان چنان بود که در این ده روز زیارت دخمها کردن بهتر است که ارواح
مردگان جزا یابند و موبدان و بزرگان در این ایام تحت ارواح مردگان زند خوانند **نوشتن رقعه کژدم**

بزعم اهل فارس پنجم اسفندارمذ ماه باشد در کتاب عجایب المخلوقات آورده که در این روز از وقت طلوع فجر
تا طلوع آفتاب فارسیان سه رقعه نویسند از برای دفع عقرب و هوام و آن را بر سه دیوار خانه چسبانند و چهارم که صدر
خانه بود خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم رسم فارسیان نیست بلکه جزئیست محدث که عوام بجا می آرند
و آن بر این وجه است بسم بسم قرنه قرنه محری ملحا قوطا و بعضی گویند که افریدون در این روز
طلسمات نموده و سموم جانوران را ببست و مؤید اینکه رقعه نوشتن از پیش افریدون است اکثر فارسیان در
این رقعه می نویسند که بنام ایزد و بنام بیوراسب و افریدون و خوب در این رقعه می نویسند که سلام علی نوح
فی العالمین و جم مرده را افریدون را زنده خوانند و بعضی از اهوال این روز را [illegible] گویند [illegible] اکثر
زنان در این روز بر شوهران تسلط می نمودند و مطالبتها می کردند **ذکر ایام مشهوره که مبنی بر مواضع آفتاب**
نوروز سلطانی روز بود که در نصف النهار آن روز آفتاب به نقطه اول حمل رسد بشرطی که در نصف النهار
متقدم در آخر حوت بود **نوروز خوارزمشاهی** اول آن روز بود که آفتاب در درجه شرف بود **فایشده فصل ربیع**
یازدهم ثور بود **اول ایام مطر** بیستم ثور بود **آغاز گرما** بیستم جوزا بود **انتزاع الفصلین** یازدهم جوزا بود و بعضی
یازدهم سنبله و قوس و حوت **اول چله تابستان** اول سرطان بود **غایت قوت گرما** ۱۵ اسد بود **اول فصل**
خزان اول میزان باشد **اول چله زمستان** اول جدی بود **شب یلدا** آن بزرگترین شب اول جدی بود و بعضی گویند آخر
قوس است و آن شب نهایت طول است **غایت قوت سرما** یازدهم دلو بود **نوشتن رقعه کژدم بزعم اهل هند**
پنجم حوت بود و هندوان در این روز رقعه کژدم نویسند و گویند در پنجم حوت صورت حشرات دارد و اهل
عراق اول اسفند هر یک از آن حشرات را نیز داخل ایام مقبوره دانسته در تقاویم نویسند و دیگر از جمله امور که در تقاویم
بیاورند **مزاوره خسوف و کسوف است** چون حادثه خسوف و کسوف دو امر غریب اند و هر کس
بتحقیق آن رغبت می افتد واجب شد تحقیق هر یکی به سبیل اختصار و توضیح **اما خسوف** چون قمر فی
نفسه جسم کثیف مظلم است چنانکه قبل از این در باب دوم هم مذکور شد کثیف و صیقل است و کواکب نور
از آفتاب برگیرند شعاع آفتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کره ارض نیز کثیف است لا محاله
او را ظلی در خلاف جهت آفتاب برافراشته شود و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در
ابواب دوا و اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل باشد و بر صد و حساب معلوم کرده اند
که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را هنوز وسعتی تمام باشد [illegible]
~~ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را هنوز وسعتی تمام~~ باشد و دایما این ظل در مقابل
آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الارض بود مخروط ظل تحت الارض باشد و اگر آفتاب

تحت الارض باشد مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب دایما ملازم سطح منطقة البروج است و مرکز زمین که
منطقه هرآینه سهم مخروط ظل نیز ملازم سطح منطقة البروج باشد
اینکه گفتیم لازم آید که هرگاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض بود یعنی در احد العقدتین یا در حوالی آن باشد
مخروط ظل افتد چه در اینحال آفتاب و ماه و زمین هرسه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلوله
ارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود بماند و این حالت را خسوف گویند
ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان چه در اینحال ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام
ماه بمیان ظل در آید آنرا خسوف کلی گویند و اگر بعضی در آید بحسب قلت و کثرت عرض آنرا خسوف جزوی
گویند و صورت خسوف اینست





اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین
یا در حوالی آن مجتمع شوند بنوعی که چون خطی
از بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم
قمر نیز گذشته باشد و در این حال لا محاله
قمر ساتر ابصار و شمس حایل گردد و بواسطه
کثافت قطع نور شمس از ابصار کند بعضا
او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه در اینحال بجانب
ارض بود و برنگ اصلی خود نماید پس چنان
مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است و این
حال را کسوف گویند که در لغت بمعنی قطع است و اینجا هم قطع نور را باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع
مختلف شود و شاید که در بعض بلاد مرئی شود و در بعضی نه بخلاف مقدار منخسف که در جمیع بقاع یکسان
نماید چه این حالت نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف اینست





و قاعده مستمره براین جاری شده است که در اکثر تقاویم سوای خسوف و کسوف بیاورند از جهت آنکه ایراد آن در اول تقویم
تفاؤلا او تیمنا نیک نباشد چه در اغلب احوال این دو حادثه را تاثیرات مذموم نویسند و ساعات
گذشته از اول روز یا اول شب در ابتدا و وسط و ابتداء مکث و ابتدای انجلا و تمام انجلا
و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهاء انجلا و مقدار منخسف و منکسف تعیین کنند
تفصیل این کلام مجمل بروجه اکمل آنست که احوال خسوف و کسوف جزوی یا کلی بی مکث سه است ۱ بدو ۲ وسط
۳ تمام انجلا و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنج است ۱ بدو ۲ ابتدای مکث ۳ وسط ۴ ابتدای انجلا ۵
تمام انجلا پس چون اخبار بوقوع خسوفی یا کسوفی کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شب که در آن خسوف و کسوف
واقع شود تا زمان هریک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانکه اگر کلی باشد قید تمام
نمایند و اگر جزوی باشد مقدار آنرا بدانق و اصبع و طسوج و شعیره که رسم شده چه اهل حساب تمامی جرم هریک از
نیرین را شش دانق فرض کنند و هر دانق دو اصبع و هر اصبعی دو طسوج و هر طسوجی چهار شعیره و مقدار منخسف و منکسف را
از این موضوعات تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر
عرض قمر در آن زمان کم از ده درجه باشد گویند لون ماه بغایت سیاه بود و اگر میان ده درجه و بیست درجه باشد
گویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه بیست و سی گویند سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه سی و چهل باشد گویند سیاه مایل
بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر
تقاویم طالع و عاشر زمان وسط هر خسوف و کسوف را با جزو آن بیاورند و ابو نصر قمی که یکی از اعلام احکام است طالع
و عاشر بدو را بجای وسط اختیار کرده است و در بعضی تقویمها بدو طالع و بدو جزو را که مراد کوکب مستولی باشد
بر این دو موضع ایراد نمایند چه مدار احکام خسوف و کسوف بر آنست و معنی مستولی انشاء الله در باب نجوم
معلوم گردد ان شاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را در ذیل آن تعیینات که مذکور شد بیاورند و خسوف
و کسوف را که جمیع حالات آن در تحت الارض باشد در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام برآنند که اثر
آن ظاهر نیست و احکام **طالع تحویل سال** از احوال اصناف الناس و چگونگی حصول ارتفاعات و باقی احوال
از قحط و خصب و امن و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال ولایات علی سبیل الاجمال در دو ورق
مقدم بر اوراق دوازده گانه نویسند و اگر قران علویین بیرون از سال بوقوع آید احکام آنرا علیحده در ذیل
احکام طالع تحویل آن سال ایراد کنند و همچنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات کلی در
هر ماهی بر سر ورق آن ماه مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم تا تمام احکام اتصالات کلی را در سر صفحه می

واحکام اجتماع و استقبال الا سر صفحه نیرین نویسند و در بعضی تاریخ ولادت و رحلت انبیا و اولیا ... ماضیه و همچنین تاریخ جلوس ایشان و وجوب ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع نویسند و بعضی از ...
کواکب سبعهٔ سیاره و حظوظ ایشان در بروج اثنی عشر و احکام اجتماعات ...
احکام قوس قزح و ادبار ساعات و انجه بدین ماند مثل احکام غایب و ...
و مز الحجر و احکام زلازل و رعود و ذوات ذوائب و معرفت ... و احکام زجر الفال و ...
و ... و احکام جلوس و وقوع امر در بروج در اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه ...
احکام طالع تحویل بیاورند و معرفت انها محتاج به بیان نیست و انچه ... باشد در ...
شرح آن داده باشند و در اکثر آن تقاویم اختیارات ایام و سیر منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب سیاره
و حالات او و همچنین اختیارات بودن قمر در بروج اثنی عشر در اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه ...
از اوراق مذکوره نویسند لیکن معرفت انچه مبتدا ول است در این زمان از تقاویم نامه و ایضا
مشهور در ترتیب جداول اینست که مذکور شد و در بعضی تقاویم **تسییر درجهٔ طالع** تحویل
سال و همچنین تسییر درجهٔ تاریخ در وقت تحویل و رسیدن تسییر به یک یک دلایل اصل و تقاویم سبعهٔ متحیره
و ابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ یهود و غیر ذلک مثل ... بحران و سهم الحوادث ...
و طبایع منازل قمر و ارباب حدود و وجوه و مرضع هر یک از کواکب سیاره از امور یکه بیان احتیاج
کلی نیست ایراد کنند و تعرض به انها موجب تطویل است لیکن چون ما را ... و تنقیح ...
شرح لازم است از اطناب و تطویل چاره نیست **اما تسییر** از جملهٔ اعمال احکامیان است آن ...
و حرکت نقطه ایست در منطقة البروج در صورت طالع بر توالی هر چند ... الحقیقه ... ... باشد اهل
احکام گویند که آن عبارت است از رسیدن اثر دلیل اول به دلیل ثانی تا از امتزاج دلیلین استدلال ...
از حوادث مستقبله حاصل شود ... نوع است از انجمله تسییر تحویل است که درجه
طالع ... در صورت طالع باشد هر سال ... دقیقه ... ثانیه ... حرکت
شمس ... و هر دلیل از دلایل اصل که رسد حکم ... از حوادث نمایند ... اصل
بیوت اثنی عشر و مواضع جرم و شعاعات هر یک از کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقد ...
و سهام مستعمله است در صورت طالع و تسییر درجهٔ طالع ... در تقویم خاص ...
بر ... عمل کنند ... در هر وقت که تسییر ... در تقویم خاص ... بجرم زحل ...

... طالع باشد رسیده باشد ... طالع حکم کنند ... وقت ...
... طالع ... زیج ... بجرم ... شعاع ...
... و در تقویم ... جدول ... بیاورند و در آنجا تسییر درجهٔ طالع ...
... درجه ... دقیقه و جدول دیگر بیاورند ... از دلایل اصل را ...
... و گاه باشد که جدولی دیگر بیاورند بعد از این ...
... تسییر ... در آن جدول ثبت کنند ... احکام ... و بعد از آن ... جدول دیگر ... تسییر درجهٔ
تاریخ ... و ترتیب مذکور رسم زنند **اما سبعهٔ متحیره** هفت کوکب ... که اهل احکام ایشان را
... بحرکت ... مطلق ... و بعضی گویند که این کواکب ... فلک ...
... خلفا و ذوات کواکب سبعه اند ... نجوم خوانند و بطلمیوس ...
کتاب ثمرة الفلک ... و ابن ... در مدخل خود ... و اسامی هر یک از این کواکب
... ... شصت ... **اکبید ١**
غطیط ٣ غزیم ٤ سرهوش ٥ کلاب ٦ ذو ذوابه ٧ الحیانی و در تقویم
ایشان ... تقویم ایشان ... در هر موضع ... و در بعضی تقاویم
... استخراج کرده ... نظرات در میان ... و در اختیارات ... از جمله
... به این وجه است ... کید ... غطیط ... غزیم
... کلب ... ذو ذوابه ... حیانی **اما ابعاد کواکب** از مرکز عالم ...
... چنانکه ... مرکز عالم ... ابعاد این کواکب از مرکز عالم مختلف ...
... زیج ... استخراج ... از مرکز عالم شده است ... ظاهر ...
ابعاد کواکب ... ابعاد ... از مرکز عالم ... جدول ...
... ابعاد ... درجه ... جدول ... دقیقه ...
... نصف قطر ... خارج مرکز ... اجزا ... نصف
... تقویم ... چون بعد ...

۳

وهمچنین بعد قمر را غ ح تا به ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید باجزائی که نصف قطر ارض واحد باشد از آن اجزاء و چون [illegible]
این دو حاصل الضرب را در موقع یکهزار و دویست و هفتاد و دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارض است [illegible]
کا س له ضرب کنند و موقعات حاصل از جنس فرسخ سازند بعد هر یک از نیرین از مرکز عالم بفراسخ معلوم گردد

اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان بر ترتیب اینست ۱ تشری ۲ مرحشوان ۳ کسلیو ۴
طبت ۵ شفاط ۶ آذر ۷ نیسن ۸ ایر ۹ سیون ۱۰ تمز ۱۱ آب ۱۲ ایلول [illegible]
این تاریخ با شتمل بود بر دوازده ماه قمری که آنرا بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که آنرا عبور خوانند و در عبور از ماه
[illegible] و آذر اول زاید باشد و آذر دوم اصل و در این اصطلاح آنست که اول تشری که مبدا سال ایشانست
[illegible] ما بین [illegible] و ثلث [illegible] اول ماه روی [illegible] بیرون بود مقدم [illegible]
[illegible] آنست که چون حضرت کلیم علیه السلام در روز پنجشنبه پانزدهم نیسن از بحر نیل
بسلامت گذشته فرعون و جنود او هلاک شدند آنحضرت باین روز استبشار نموده فرمود که این روز را عید خود دانید
و در سنین [illegible] آن [illegible] آن عید را عید [illegible] خوانند و چون [illegible] زیاده است از دوازده
قمری [illegible] روز [illegible] بسیطه که هر گاه زیاده آید بالقوه [illegible] کبیسه کرده [illegible] الشهور اثنی
عشر [illegible] سازند [illegible] هر گاه عبور باشد سیزده ماه گردند تا آن تفاوت مرتفع شود [illegible] اول تشری در حوالی
[illegible] باشد و شرط آنست [illegible] و این کبیسه [illegible] کبیسه ختائیان باشد و تفاوت [illegible]
اول آنکه [illegible] ختائیان [illegible] در ما بین دو ماه معین نباشد [illegible] در ما بین [illegible] پنجم و
ششم باشد دوم آنکه اول ماه ختائیان از اجتماع حقیقی گیرند [illegible] این طایفه از رویت هلال [illegible] که
معظم یهود اینست [illegible] از اجتماع [illegible] سال [illegible] ۳۵۵
روز [illegible] و در عبوره ۳۸۵ روز و معتدل و آن در بسیط ۳۵۴ روز [illegible] و در عبور ۳۸۴ و ناقص آن در بسیط
۳۵۳ روز [illegible] و در عبور ۳۸۳ [illegible] این [illegible] اول سال [illegible] روز [illegible]
۷
[illegible] آفتاب و [illegible] منسوب اند و چون چنین بود [illegible] از ایام [illegible]
روز قبل از آن [illegible] یا روز بعد از آن [illegible] روز قبل از آن [illegible] آن سال [illegible]
و اگر روز بعد از آن [illegible] ناقص [illegible] و اگر [illegible] ایام [illegible]
و هر یک از تشری و شفاط و نیسن و سیون و [illegible] روز گیرند و در عبور آذر زاید هم سی باشد

[illegible] مرحشوان [illegible]
[illegible] است و [illegible] ماه [illegible] تا
[illegible] ثلاثه [illegible] تمام ماه [illegible] و هلال [illegible]

[illegible] اعتدال اکبر و اکبر اصل [illegible] روز [illegible] معتدل البسیط بر [illegible] و [illegible] مرحشوان
۲۹ [illegible] و کسلیو [illegible] ناقص هر دو ۲۹ و [illegible] ظاهر [illegible] مبدا
این تاریخ از [illegible] حضرت ابو البشر علیه السلام [illegible] ۳۴۴۸ [illegible] از [illegible] حضرت
[illegible] تا مبدا تاریخ اسکندر [illegible] ۱۹۰۸ [illegible] ۳۵۵
[illegible] جدول [illegible] جدول ایام تاریخ رومی [illegible] ایام این تاریخ [illegible]
دو [illegible] اما مراکز بحران چون [illegible]
[illegible] اعراض حادثه [illegible] حمیات [illegible] گردد و اطبای حاذق در مبدا آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو [illegible]
اجزای معدل النهار و ابتدای آن جزو دایره معدل النهار [illegible] قسمت کنند و چون دوایر میول [illegible] اقسام
[illegible] هر آینه آن دوایر [illegible] منطقه البروج [illegible] نقاط [illegible] مواضع [illegible] عظیم [illegible]
و در وقت که قمر بیکی از این مواضع رسد [illegible] وقت بحران [illegible] و بحران مقاومت طبیعت [illegible] با علت [illegible]
در آن اوقات طبیعت بر علت غالب [illegible] و علامات آن [illegible] ادرار یا عرق باشد
[illegible] ۲۷ روز [illegible] تمام کنند و ۲۸ روز [illegible]
۲۹
[illegible] ربع اول [illegible] در روز هفتم تمام کند و ربع دوم [illegible] در روز چهاردهم [illegible] بحران از آن روز
[illegible] اما تمام شدن ربع سیم [illegible] از آن [illegible] در بیستم [illegible]
و در [illegible] اصل [illegible] هشتم [illegible] و این ایام را ایام بحران
[illegible] و گویند مقاومت طبیعت با علت در این ایام [illegible] قمر [illegible] عالم [illegible]
[illegible] تربیع و مقابلات [illegible] اصل [illegible] و چون [illegible] اصل [illegible] در ابتدای مرض [illegible]
مرض [illegible] مواضع [illegible] آن [illegible] نقصان و ضعف آن علت کند و قوت [illegible] مقاومت
در آن وقت میل [illegible] بیشتر کند [illegible] ضعف [illegible] تر [illegible]
قسمت کنند و دوایر میول [illegible] یک [illegible] چنانکه هر فلک [illegible] قسمت شود [illegible]
منطقه البروج [illegible] خوانند و هر روز [illegible] قمر [illegible] ما بین مبدا و در ربع [illegible] انذار
خوانند یعنی انذار کننده [illegible] که در ابتدای ربع [illegible] اتفاق افتد [illegible] روز چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست چهارم
[illegible] انذار کنند هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم [illegible] و بیست و چهارم [illegible] بیست و هشتم [illegible]

[illegible]
[illegible] ۱۵
[illegible] ۲۲ [illegible]

احکام از حلول کواکب در مواضع [illegible] بجای این ابتدا [illegible] بر آنچه سعادت و نحوست هر یک [illegible] چنانکه [illegible]
بحران سعد باشد گویند علت زایل شود و اگر نحس باشد [illegible] در آن وقت بحران باشد گویند علت [illegible]
وقتی که با اثر نحس ضد تاثیر علت بحران که آن هم مقتضی صحت شود بشرط آنکه آن نحس [illegible] در احوال بود [illegible]
بحوم با بحرانی دیگر که از آن نیز بر همین منوال [illegible] دقیقه اجتماع را [illegible] گیرند و از اینجا
ابتدا کرده بجهت سهولت منطقة البروج را [illegible] قسم متساوی کنند [illegible] را از مبادی این [illegible]
اعتبار کنند در مواضع [illegible] پس از جزو اجتماع و نظر او باشد [illegible] ده درجه نیز داخل مواضع بحران [illegible]
و آنها را [illegible] ثانیه که مجموع دوازده باشد تاسیسات خوانند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه
اجتماع باشد بعد از آن درجه دوازدهم از آن پس [illegible] پس [illegible] پس نودم پس صد [illegible] پس صد و شصت و
هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست [illegible] پس دویست [illegible] هفتادم پس سیصد و
یازدهم پس سیصد و [illegible] پس سیصد و شصتم پس جزو اجتماع در مرتبه ثانیه و اهل احکام [illegible]
گویند که چون تاسیس در برجی رطب واقع شود و قمر در آن جزو متصل شود بکوکب رطب [illegible] از [illegible] عطارد [illegible]
و باد انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر در آن حال عطارد متصل [illegible] باشد [illegible]
در باب [illegible] معلوم کردن [illegible] و در تقویم در فوق هر یک از صفحه [illegible] جدول [illegible]
صفحه [illegible] دوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری و در جدول فوقانی
اسامی هر یک از [illegible] ثانیه نویسند و در جدول دوم در جانب تاسیسات با رقام هندی و در جدول سیم
با رقام جمل لیکن [illegible] را در این جدول [illegible] بروج رقم کنند بشرط آنکه مبدا آن از اول حمل باشد [illegible]
جزو [illegible] رقم برج نویسند اما سهم الحوادث [illegible] احکام نجوم این سهم را
جهت حوادث عالم [illegible] آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند و ما بقی را بر
تقویم [illegible] افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد [illegible] وقت اجتماع این سهم [illegible] حمل
باشد و در استقبال [illegible] اجتماع و استقبال از [illegible]
[illegible] تربیع زحل باشد پس هر ماه [illegible] این سهم [illegible] باتصال سعود [illegible] دلالت
کند که میان خلایق اتحاد و مودت بود [illegible] و اگر [illegible]
بر عکس بود و اگر [illegible]

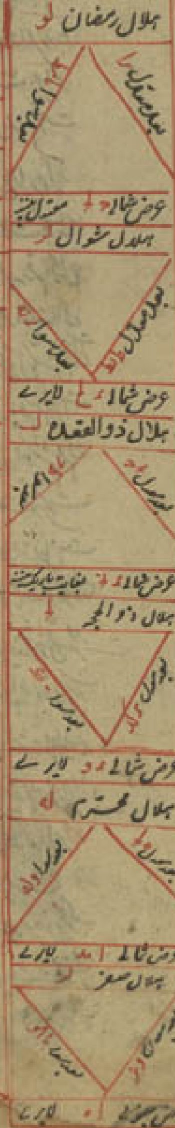
[illegible] باران [illegible] خاصه [illegible] و اگر [illegible] مشتری بود [illegible] خاصه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] خلایق [illegible] و باد [illegible] مردم [illegible] شود
و اگر در خانه [illegible] در وقت [illegible] مردم بزرگ [illegible] کنند و اگر [illegible]
از دو خانه [illegible] خلایق [illegible] در وقت و اگر
دیگر از خانهای [illegible] مردم [illegible] عطارد بود [illegible] مردم [illegible]
[illegible] خاصه [illegible] و اگر در خانه [illegible] باران آید
[illegible] و در تقویم [illegible] سهم الحوادث [illegible] جدول اتصالات [illegible]
جدول اجتماع و استقبال [illegible] این سهم در نصف النهار [illegible] کنند [illegible] اول
برج دوم درجه [illegible] اما رباطات مطابع منازل قمر از [illegible] رطوبت [illegible]
کنند [illegible] این دو کیفیت [illegible] رباط قایم است [illegible] و در رباط اول [illegible]
شرطین [illegible] قلب [illegible] و در رباط دوم [illegible] بطین ثریا [illegible] و در رباط سیم [illegible]
[illegible] و در رباط چهارم [illegible] و در رباط پنجم [illegible] و در رباط ششم [illegible]
[illegible] در منازل [illegible] بروج [illegible]
[illegible] منازل [illegible] بروج [illegible]
[illegible] یکی از آن رباط [illegible] باشند [illegible]
[illegible] استدلال بر احوال [illegible]
[illegible] باران [illegible] منازل [illegible]
[illegible] شرطین بطین [illegible]
[illegible] منازل [illegible] و در تقویم [illegible] جدول
[illegible] بارقام جمل [illegible] رباط بود [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] جدول [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] تمام [illegible] ابواب

ایمدی که مقصد اصلیت بوده سیزه یا ماکونن بعضی چیزها که ناظر تقویم ما در اختیارات وغیره بکار اید ایراد کرده میشود واز دراجل بر
ودر وقت تعجیل بوده باشد ان به بعضات نیز بقدر استعداد واسکان در شرح آن یعنی اتمام تنظیم تب ند انتفی
وشال ضبطات ورق مقدم بر اوراق دوازده کانه ومتعلقات ضم نیز با بعض از زوایدات ایست که در اوراق اصل ثبت

جدول رؤیة الاهلة ومدخل السنة القتائیه واحکامها وطالع

بیاره که وفیض وسعادت واقبت در آمدن برا چین ازسال برجهارم از دور خاون تو قرده شد
اول از ... دوازدهم کرا ز اکنجا در خالد وبرکه جلنر خوانند ٢ و وبرکه ... خوانند دوروز بنج از
دور رابع که از اکنجا در ... کوینده وآن خوانک از دخل جمیع ... همه روز جهار هزار و
هشتصد و پنج قرن که از افرینش عالم بزعم این طایفه هشت هزار و هشتصد و شصت چهار ون واز جمعیت
وتاریخ خواهد شد در آمدن برا مذکوره بعد از انقضای ... بعد از ... ماه ... ساعت ... کانون الاول
رومی ... یزدجردی مطابق ماه شب جهار ... در اید که از ابرکه دا فوق وتجانه
... خوانند ... آن ... کران باشد ... بسیار ... زنان ... بسیار رسد ...
وجر باشد واکر کسب کنند باور بیانند واز باول بعث زاید





المقدمة علی التحویل ومبادی السنة والشهور القمریة اقسام القتائیه

که از اکنجا ... وبرکه داوق خوانند بعد از انقضا
طمغور خوانند روز ١٨ از دور ستنز که از اکنجا
یشن ٦ باشند بعز زود واکر در اختیارات محمود
خوانند گذشته ... از قاش است ١٨ فنکات
گذشته ون ناقص بجنا و یک تمام و ...
بجنا ... است از جمعه ١٩ ... الاکوی
١٩٠٥٨ اسکندر مصادق ماه سیزدهم
جلد ... ملک ... اخکا ... سیار ...
دراز گذرد و باران ... بود ... در دم ...
در وجود آید ... بود واکر در
وسط ... ایه ... باشد و بسیار ...
واکر ... زاید ... وبیهمان دو ... طغور
باشد و ... اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

ا	لیمن	دما	١٧	٨٨٣٨	٥	٤	١٨
ا	اراء ایچی	دک	٢٧	٩٨٣٥	٥	٣	٢٩
-	دونسی	١٥	٣٣	١٠٣٢	٥	٨	٣٤
ح	کلیجه	دم	٤٨	٣٢١٧	٣	١١	٢٩
-	ایکندی ایچی	دک	٥٧	٣٩٥٣	٥	٨	٥٨
د	سوزنوبوشی	٥٥	٣	٥٤٠٦	٣	١	٤
٥	ختنک بیک	٥٥	١٨	٧٥٨٧	٢	٣	١٩
ح	اوجونج ایکی	کا	٢٦	٩١٢١	٥	١٢	٧٨
و	کودو	١٥	٣٣	٩٧٧٢	١	٦	٣٤
ز	لبجه	١٥	٤٩	١٩٥٧	٥	١٠	٥٠
ز	تورتونج ایکی	وکا	٥٦	٣٧٣٨	٥	٥	٥٧
ح	شنوسن	دلع	٤	٤١٢١	٥	١٢	٥
ط	بیجن	دح	١٩	٦٣١٦	٣	٣	٢٠
٥	بیشنج ایکی	دکا	٢٦	٥٨٥	٥	١٠	٢٧
ـ	شاجی	دلح	٣٤	٨٥١١	٣	٥	٣٥
ا	شا وشو	لد	٥٥	٦٩٦	٢	٥	٥١
د	الیتیج ایکی	لکا	٥٥	٦٨١٠	٥	٢	٥٦
ـ	واشو	لکع	٥	٢٨٨١	١	١١	٦
ـ	لیموود	لد	٢٠	٥٥٦٦	٥	٢	٢١
د	ینیج ایکی	لط	٢٥	٣١٣٩	٥	٧	٢٦
ـ	جیوشیو	لکا	٣٥	٧٢٥٠	٥	٣	٣٦
ـ	شبو	لد	٥٠	٩٣٢٥	٣	٧	٥١
ح	سکنج ای	لط	٥٤	٩٢٢١	٥	١١	٥٦
و	بیوکن	لح	٦	١٩٢٥	٣	١٠	٧
ز	ختلعر	لما	٢١	٢٨٥٥	٢	١	٢٢
ط	طوتنج ایکی	لط	٢٣	٥٥٩٨	٥	٣	٢٦
ع	سیوکن	لا	٣٦	٥٩٩٠	١	٣	٣٦
ط	لینون	لع	٥١	٨١٧٥	٥	٦	٥٠
ـ	آبنج ای	لد	٥٤	٩٥٤	٥	٩	٥٩
ک	سباوس	لذ	٦	٢٩٥	٥	٩	٨
کا	داسه	١١	٢٢	٢٥٢٤	٣	١١	٢٣
کا	اکن یرنج ای	١١	٢٣	٦٥٧٣	٥	١	٢٣
ک	دوجی	اک	٢٧	٤٢٢٩	٣	٢	٣٨
ک	سیوجی	٥ت	٥٥	٦٩١٣	٢	٥	٥٦
ک	جفت ایکی	٥٥	٥٣	٩٨١	٥	٦	٥٥
کد	دابجی	کا	٧	٩٥٩٩	١	٧	٨

التحویلیة العالم بالتواریخ الاربعة

جدول رؤیة الاهلة ومداخل السنة القنائیة واحکامها وطالع

بالیمن والسعادة والاقبال تحویل سال عالم وقدوم بهار خرم در سیر نیر اعظم تماماً

شعبان ۱۰۰۵ تا قصه هجریه موافق با روز دوازدهم آذار ماه ۳ با روز اول فروردین ماه

الجلالی سنه ۵۱۹ ملکیه تصادق با روز چهارم تیر ماه فرس وتمغان قدیم الاکبر ۵ که گرد

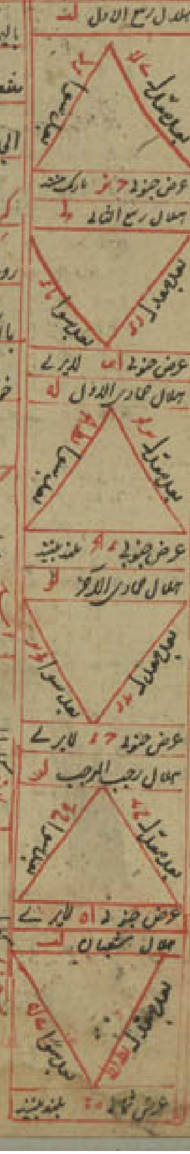
کرم از جانغ یازدهم کرا آن را ستحان خوانند واز دوره رابع که در اختیارات معتبر است

روز یازدهم الکندری است دوره ودو هزار وچهار صد وهشت دفتک کرا ار تماستل

با ایام وثلث فنک کرا ارتماستل نیت ایام ۱۲ فتحات ۶۱۶۶ ابتداء

خوانند گذشته از آفرینش عالم بزعم اهل ختا هشت هزار وششصد وشصت





مدخل سنه

المشهورة وزایجه طالع سنه العالم ومواه استخراجها بالطرق المختلفه

بخطوات نقطه اعتدال ربیعی از انقضاء ساعت ۲ دقیقه ۴۰ ثانیه ۵۸ ثالثه از شب جمعه دوم شهر رومی سنه ۱۹۰۸ اسکندریه معادی با روز

هشتم ماه القدیم سنه ۹۶۶ یزدجردی مطابق الکندری ترکی سنه ۲۹۵ عازانی واز جلوس چنگیز خان سنه ۳۱۴ تحویل

خاقانیان بلغه اهل ختا سنه وبلغه اتراک گویند روز اول از ایام دور ستینی که از بخشی کا ز و ترک کرا

بخطاه خانی خوانند وآن به باشد یعنی وآن در اختیارات بغایت سعد بود گذشته از مدخل ۲ فتحات ۲۴

واز مدخل قسمی کرا اکم گویند دوازده روز هزار وصد وشصت هشت فنک ۲ وابنای هشت از اقسام

چهار کانه سیر سعد از دور خاون کرا انکا بخطاه تین یود وبرگ چهار روز واز روز ناقص هفتاد و یک سال تمام

ونود و دوم است الخ طالع باتفاق قصه جا به ضبط از ... البیانات الابد عمالیه زیج جدید

الخ بطریق طریق اول بهت شمس بعد ما فرض بعد مستقبل ساعت بعد ما فرض ربوله

ساعت بعد مستقبل ساعت نصف النهار ساعت تحویل ربوله الدائر مطالع النظر

شمس مطالع طالع طالع وکو طریق دویم اوج وقت مرکز معدل

تعدیل مرکز خارج تعدیل مرکز حاصل مرکز تقدیم

مرکز خارج دویم تعدیل مرکز حاصل دویم فضل این مرکز معدل مرکز

تعدیل مرکز حاصل سیم وچون این بعینه مرکز معدل است مرکز خارج سیم مرکز

مرکز نصف النهار مقدم سعل تقدیم الایام تا فصل میان روز الدائر مطالع

مستقیم در نصف النهار مقدم مطالع طالع طالع وکو واز

السادس	السابع	الثامن	
٢٢٥	٢٧٥	٣١٥	٣٤١
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زایجه طالع اجتماع

اجتماع روز جمعه ۲۹ شهر رمضان ساعت [illegible] الجزوی اکدط قمر بعد از انصراف
به تسدیس مریخ دلالت کند والله اعلم بر نقصان زراعت از مرور عـ[illegible] باعث
[illegible] ووقوع نزاع [illegible] سلاطین وقوت حال لشکریان وترکان وراه زنان والله اعلم

جدول تاریخ خطائیان

بقیة الزوایا الثانیه	الخامس		
مراکز البیوت	١٨٥	١٩٢	
زایجه طالع استقبال	[illegible]	[illegible]	

استقبال شب نوزدهم شهر رمضان ساعت ه وکک الجزوی دباو مقدار انصراف به
تسدیس زحل دلالت کند والله اعلم بر نیکی حال دهاقین وخشکی هوا مایل بسردی ووقوع تحرک
در بعضی مواضع ستعده وکره بابها والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

ایام	[illegible]	اجتماع القمر	الشمس	زحل	المشتری	المریخ	الزهره	عطارد	الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١	[illegible]			[illegible]		[illegible]				طرفه	[illegible]	
٢	[illegible]	وكال	طنال						سطول	جبهه	[illegible]	

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب و طبایع ساعات

چون از تقدیم اوراقی که اعمال بروج تقدیم در آن اوراق مرقوم و مسطور میشود فارغ گشت شروع نمود از احوال بروج و کواکب که در آخر کتب [illegible]
و مختلفات هریک محتاج الیه ناظر تقدیم است پس ابتدا باحوال بروج کرد و کواکب را نموده میشود بدانکه حمل و ثور
و جوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان
و اسد و سنبله بروج صیفی اند و اگر مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستان بود در اکثر [illegible]
و این شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل النهار واقع اند و میزان و عقرب و قوس
بروج خریفی اند بجهت آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند
بجهت آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان بود در اکثر معموره و این هر شش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل
النهار واقع اند و در بابی که مصنف اسم بعضی از فصول فارسی و بعضی عربی مذکور نموده [illegible] از این بروج [illegible]
که آن شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که ربیعی و شتوی اند معوج الطلوع
و بروج اوایل فصول که [illegible] از حمل و سرطان و میزان و جدی منقلبه اند از این جهت که آفتاب
چون باین بروج تحویل کند از طبیعت هوای فصل سابق بیک کیفیت منقلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل
لاحق و بروج اواسط فصول که ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابته اند از این جهت
که آفتاب چون در این بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که
مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت است ذوات جسدین اند زیرا که تا دام که آفتاب در نصف اول
از این بروج بود هوا بر طبیعت همان فصل [illegible] و چون به نصف آخر انتقال نماید طبیعت هوای فصل آخر
بهوای [illegible] فصل مخلوط و ممزوج گردد و لهذا آن اوقات را امتزاج فصلین خوانند و بباید دانست که این بروج
اثنی عشر هر سه برج را که میان اول هر یک از آن سه برج و اول دیگری [illegible] از فلک البروج باشد مثلثه گویند
چه هر یک بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد از خطوط موهومه که از اوایل هر یک
از این بروج [illegible] باول آن دیگری واصل شده باشد پس تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند
که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و چون هر یک از این چهار طبیعت و کیفیت که حرارت و برودت [illegible]
هر یکی را فعلیه گویند هرگز با هم جمع نشوند زیرا که متضاد اند بر ترتیب برجی را حار گویند و برجی را بارد
تا آخر و ابتدا از حرارت بجهت علو مرتبه وی است نسبت به برودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست و رطوبت
هر یک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با آن دو کیفیت فاعله [illegible]
ممکن است لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعله با دو کیفیت فاعله [illegible] بروج [illegible] گرفته اند [illegible]

و آنچه ابتدا به یبوست نیز بجهت علو مرتبه وی است نسبت برطوبت و گویند هر مثلثه را از این مثلثات دو رب است
یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را از آن مثلثه نصیبی بوده باشد از این حیثیت که بیت یا شرف ایشان در آن مثلثه بود در
طوالع نهاری آن دو کوکب هر کدام را که حظ در آن مثلثه بیشتر بود مقدم دارند و در طوالع لیلی آن کوکبی را که [illegible] او بوده باشد
مقدم دارند و ثالثی شریک آن دو کوکب کنند خواه در روز و خواه در شب [illegible] آن دو کوکب بوده باشد
پس از این که گفته شد [illegible] معنی [illegible] که حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند و این سه برج را مثلثه ناری
گویند چرا که بر طبیعت نار اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاری شمس و
مشتری و زحل اند زیرا که شمس را درین مثلثه بیت و شرف است و مشتری را بیت فقط و تقدیم شمس بجهت زیادتی
حظ اوست درین مثلثه بر مشتری و زحل شریک است باین هر دو [illegible] و در طوالع لیلیه مشتری
مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه [illegible] مشتری در شب از شمس بیشتر بود و زحل چون شریک است [illegible]
باشد از [illegible] و ثور و سنبله و جدی سرد و خشک اند و این هر سه برج را مثلثه ارضی
گویند چرا که بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز
زهره و قمر و مریخ اند تقدیم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است درین مثلثه و قمر خداوند شرف و حظ بیت
اقوی است از حظ شرف چنانکه در باب مقدم معلوم کرده شد و شرکت مریخ با ایشان [illegible] که صاحب
شرف است درین مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم باشد بر زهره چه تأثیر او در شب ظاهر است و
همین سبب [illegible] مریخ [illegible] است و الا در حظ برابرند و جوزا و میزان و دلو گرم و تر اند و این سه
برج را مثلثه هوایی گویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون اند و ارباب این
مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است درین
مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری باین هر دو بجهت [illegible] است
چه عطارد را [illegible] ممتزج است بسبب شرکت زحل [illegible] اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد
مقدم باشد بر زحل چه عطارد در طالعهای روز ثانی زحل است و [illegible] باشد که عطارد در شب قوی تر
باشد از روز بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دایما در روز قوت او زیاده باشد [illegible] و سرطان
و عقرب و حوت سرد و تر اند و این سه برج را مثلثه مائی گویند چرا که بر طبیعت ماء اند از عناصر و
از اخلاط بر طبیعت بلغم و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمر اند [illegible]
[illegible] مریخ [illegible] که صاحب بیت است درین مثلثه و گرم و خشک است [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] زهره که صاحب شرف است [illegible] لیکن جمهور اهل احکام [illegible]

که مصنف فرموده و صاحب روضة المنجمین گوید که نسبت حمل بمریخ از زهره شایسته‌تر است ... بطبیعت این
مثلثه نسبت نا خیر قرار تر یح اختلاط افلاک او ست او فلک مریخ چه متقرر است طالعیات که هر دو کوکب سعد ... ابر
باشد علوی را تفضیل بر سفلی و سفلی تفضیل سوی کواکب محتجب یکبر ثابت در روز زیر شعاع بودن اجتماع ... (بحاله ۳)
مذکور شد عقرب در خیر تفریر و دیگر بر دار آمده و در طالعهای شب مریخ مقدم باشد بر زهره بنا بر اطراد ... قول ...
مذکور شد و مذهب کوشیار که موافق قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه نا بر او اظهر است در شب و بطلمیوس ...
در ارباب مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار آنرا وجهی نهاده و بعضی چنان دانند که کوکب اول نهار رب مثلثه است
در شب و کواکب ثالث همه وقت شریک و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود بود مثل شخص باشد که در میان
انصار و اعوان خود بود و یکی از فضلا از برای تعیین مثلثات و ارباب هر یک منزلی دو بیتی گفته که بجهت حفظ بسیار خوب است
و مصرع اول از هر بیتی چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول این رباعی است تعبیر دو دیم برای ارد حرف سیم
بر نشان و هر حرف چهارم از هر یکی بود از نیل تخریج بکار تحصیل بشیر حرف دوم از هر یکی یعنی چون این مصراع
از برای تعیین ارباب مثلثات ... است که خواهی که ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف ... دوم که حرف ... آن
مقدم دار بر حرف ... و لکه حرف دوم کلمات و بروج گرم همه مذکر و نهاری اند و بروج سرد همه مونث
و لیلی زیرا که طبیعت نهار حار است و طبیعت لیل بارد و همچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت
مونث کانت ... موضع و مخفی ... که در تذکیر و تانیث بروج خلاف چنانکه بعضی اول عقرب و اول جدی را خنثی
خوانند بکلی ... معتمد است آنست که مصنف ذکر نموده و جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف اول قوس
انسانیه و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی همچنانکه قبل از این در صور بروج بتفصیل مذکور شده است
و میزان را با آنکه صورت او جماد است انسی گفتن بنا بر آنست که اکثر قیاس او از است و بعضی مرا در صورت
شخص فرا گرفته اند که ترازو بدست گرفته باشد پس چون مصنف از تعیینات فارغ شد شروع نمود در تعیین
بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشر پس میفرماید که جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت
خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و اسد خانه آفتاب و ثور و میزان خانه زهره و جوزا
و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه قمر و بنای این تقسیم بر آنست که گویند که آفتاب اعظم
و حضور سیارات و ثوابت است مستقیم الاحوال است و بطبع گرم و خشک پس جائی که مناسب حال او باشد
هر آینه اسد باشد چه اسد برجی است بصورت پادشاه جانوران و بطبع گرم و خشک و ثابت موافق مزاج
و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او از ارتفاع اکثر بروج در منطقه معمور و بعد از آن ماه که نیر اعظم است و ... تعدیل ...
و سریع الحرکة و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس برجی که لایق او باشد هر آینه سرطان بود چه سرطان برجی است ... صورت

جانور آبی و سرد و تر و منقلب موافق مزاج و خلق قمر و غایت ارتفاع او از ارتفاع اکثر بروج در اکثر معموره و باقی بروج را هم بطرق
تقسیم نمودند بر دو قسمت کردند چنانکه نشان ... که از اول اسد است تا آخر جدی مر تولای او لایت آفتاب گفتند و نصف
دیگر را که از آخر سرطان تا اول دلو خلاف تولای او لایت ماه و بر ترتیب افلاک هر یکی از خمسه متحیره را جو ... گرفت
... وقوع است دو خانه یافت یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت ماه پس از خمسه انعطارد گرفت چه عطارد
اسرع متحیره است و اقرب با ماه و لا بزال در رجعت و ملازمت آفتاب پس یک خانه او را در جنب خانه آفتاب بر تولای
یافتند و یک خانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف تولای و آن جوزا و سنبله و بعد از آن زهره را دو خانه در جنب خانهای
عطارد یافتند که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه در جنب خانهای زهره یافتند که آن حمل و عقرب است و
مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ یافتند که آن قوس و حوت است و زحل را دو خانه در جنب خانهای
مشتری یافتند که جدی و دلو است و گویند که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخص بود که در حصن حصین و مأمنی
باشد سالم از جمیع مکاره و مرفه الحال و لهذا بیت را قوی گویند و برج مقابل خانه یعنی برج هفتم او را
وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است پس برج مقابل بیت موضع وبال و نکبت باشد
چه قبل از این مذکور شد که دو برج متقابل ضد یکدیگرند و گویند که هر کوکب که در وبال بود چون شخصی بود که در زندان
و جای مکروه باشد و از آنکه گفتیم لازم آید که خانهای مشتری وبال زحل باشد و خانهای او وبال مشتری و خانهای عطارد
وبال مشتری و خانهای او وبال عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای او وبال زهره و در کتاب کفایة التعلیم مذکور است
که اهل صنعت وبال را اعتبار نکنند و بعد از آن مخفی نماند که اهل احکام بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان
دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصال واقع شود حدوث یکی از کائنات جو بود و این قسم اتصال را
فتح الباب گویند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل برف و سرما بود و در تابستان ...
... و اعتدال هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا باشد پس اگر مریخ را درین حال
یکی از نیرین متصل شود باد های تند وزد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ بود باران فرو آید و رعد و برق بود
خصوصا که عطارد با ایشان متصل بود بجرم یا بشعاع و چون تمامی بروج را درین تقسیم کواکب منعوت شده راس
و ذنب را که از کواکب نیستند نه بیت باشد و نه وبال اما احوال کواکب تمامی بحث در احوال بروج
از ... سعادت و نحوست ایشانست و استدلال برآن بعد از تجربه و امتحان از نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشانست
و خانهای نیرین گفته اند چنانکه گویند زحل نحس اکبر است چه میان خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است که آنرا
نظر ... گویند و مریخ نحس اصغر است بجهت آنکه میان خانهای نیرین و خانهای مریخ نظر تربیع است که آنرا
نظر ... گویند پس از این حیثیت ... مشتری سعد اکبر است ...

بمانه خانهای تربیع و خانهای مشتری نظر تثلیث است که از نظر تمام دوستی گویند و زهره سعد اصغر است
بواسطه آنکه میانه خانهای تربیع خانهای زهره نظر تسدیس است که آن نظر نیم دوستی گویند پس از چند
جهت و از جهت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و تربیع از تثلیث و تسدیس سعادتر زیرا که خانهای
ایشان بر تثلیث و تسدیس خانهای سعد است و از مقابله و تربیع و صفا دو نحس اما از مقابله و
تربیع بجهت وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله خانهای نحسین اما از صغار ز سبب آنکه جرم ایشان
بالذات قاطع و قاهر است و معرفت احوال انظار از مودت و عداوت و غیرها در باب نوزدهم معلوم
کرده وانشاء الله تعالی و راس سعد است و ذنب و کید نحس اما سعادت راس بجهت آنست که
فزود در حال صعود عرض از عقده راس بجاوز کند در معظم معموره اما نحوست ذنب بجهت آنکه فرود در حال
هبوط عرض از عقده ذنب بجاوز نماید در اکثر ربع مسکون و بعضی گفته اند که راس چون با سعدی مجتمع بود
باشد سعد بود و چون با نحسی مجتمع بود یا باشد نحس و ذنب بخلاف این یعنی چون با سعدی مجتمع بود یا باشد نحس شود و چون با
نحسی مجتمع بود یا باشد سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزودن است و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب
که مانع راس بود قوتش افزاید شود و هر کوکب که مانع ذنب بود قوتش کم شود و کید چون با کوکبی
شود هم پس نحوستش نیز شوم باشد و بر این دلیل شود و عطارد تابع متصل به است نیز بالذات
نه نحس باشد و نه سعد چه با خانهای تربیع و خانهای او نظر واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس
تابع کوکبی باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر نحس باشد نحس
بعد هذا بدان که از کیفیتی نماند که آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود همه را منسوب بوجود متوسط
و ستاره گی و بنظر جلی انسب و موثر را فاعل خوانند و ستاره را قابل بر وفا عزیز از اهل تحقیق قدر شک الهی است و
احکامیان او ضاع نجومی را شروط دانند و گویند که تجدد هر تجدد موقوف بر حصول آن شروط است
چه بسبب حصول آن شروط ان تجدد نوع مخصوص شده است دون وقت دیگر و قابل احب و امر عالم باشد
و آنچه متعلق باجسام است مانند صور و نفوس و اعراض و آثاری که بر ایشان قوابل فایض میشود بحسب تجرد
مختلف یافته اند و گویند این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب است از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و از جهة
یا بسبب حالاتی که کواکب را در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل اینجا در کتب مبسوطه احکام مذکور است
واقف البروج بر مختلف میشود بجهة حصول کواکب در بروج مانند اختلاف بسبب تسخیم یا تسلیم در حال انحراف و استقامت
مزاج چه مشهور است که نسبت کواکب به بروج بمنزله روح است با بدن و ... تا بجزوی کواکب و اعم از آنکه
امری دیگر عارض است ... بسبب بروج با غیر آن این است که مصنف تفصیل میفرماید که از حمل ...

و بعضی ازین سبب او را نحس اکبر گفته اند چه این دو کیفیت سبب فنای حیوانات است و در وی با فراط است و به نحوست
ماه و آفتاب نیز تواند بود و مریخ و آفتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر از آفتاب
و بعضی ازین سبب که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گفته اند چه افراط خشکی یکی از اسباب مرگ است
مشتری و زهره گرم و تر اند و این دو کیفیت در مشتری در حد اعتدال است و بعضی ازین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب
حیات حیوانات این دو کیفیت است اما رطوبت زهره در حد اعتدال است و حرارتش مشکوک فیه است بلکه بعضی
بر آنند که در طبیعت او حرارت نیست و لهذا گویند سرد و تر است پس یک کیفیت حیات که رطوبت است در وی موجود
باشد و بعضی ازین جهة او را سعد اصغر گویند و قمر سعد و تر است بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد
نور او رطوبت قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص با شیعی بر اطباء و اهل دریا ظاهرست و طبیعت
عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب متصل به است و اگر احیانا هیچ کوکب متصل
نباشد طبیعت او تابع طبیعت محل او باشد از بروج اثنی عشریه و طبیعت راس گرم و تر با فلک با اعتدال
مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل باشد
مذکر اند بسبب ذکورت شمس و مریخ حرارت و یبوست مزاج هر یکی است و سبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست
و سبب ذکورت مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مونث اند بجهة برودت و رطوبت که در
مزاج ایشانست و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل به است و اگر متصل هیچ کوکب نباشد تابع محل خود باشد
از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مونث و هر کوکبی مذکر نهاری است مگر مریخ که مریخ
و هر مونث لیلی زیرا که طبیعت مذکر حار است موافق طبیعت نهار و طبیعت مونث بارد موافق طبیعت
لیل و چون جوهر نحسین بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزی گرفته اند و مریخ را با وجود حرارت شبی
تا افراط برودت اول بحرارت روز و افراط یبوست ثانی با رطوبت شب ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد
در این امر تابع متصل به است و گویند در نصف روزی روزی بود و در نصف شبی شبی در ارباب ساعات
چون مصنف از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب ساعات بدانکه عدد تمامی
ساعات ... مستقیمه و شب بیست و چهار است و ارباب این صناعت هر ساعت معوجه را از اینجا کوکبی از
کواکب سبعه نسبت کنند و او را رب آن ساعت شناسند و ابتدا از ساعت معوجه اول روز یکشنبه که اول ...
کرده او را منسوب بشمس ساخته اند چه وجود شمس بسبب وجود روز ... است و ساعت دوم از آن روز منسوب
و ساعت ... بر ترتیب افلاک ... و چون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات
شبانه روز کواکب ... ساعات ... از اینجا ... و ... از ... دیگر ...

تا باین اعتبار منسوب بمریخ باشد بعد از آن دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و از اینجا گفتیم و اتباع و لایح کردید که
در روز یکشنبه رب ساعت اول که آن ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد و شصت و هشتگانه
شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اول که این ساعت بیست و نهم بود از انجمله قمر و در روز
سه شنبه رب ساعت اول که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه رب ساعت
اول که آن ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اول که آن ساعت
نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت اول که آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره
و در روز شنبه رب ساعت اول که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره عطارد
است و رب ساعت اول که از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود و از انجمله مشتری
و رب ساعت اول از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اول
از شب چهارشنبه که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اول از شب چهارشنبه
که آن ساعت هشتاد و پنجم بود و پنجشنبه که آن ساعت صد و نهم بود و شمس و رب ساعت اول از شب جمعه
که آن ساعت صد و سیزدهم بود قمر و رب ساعت اول از شب شنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود
مریخ و رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب
ساعت مقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت
دوم بود و علی هذا القیاس و این از بیانی که قبل از این مذکور گردید ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت
بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل از این گفتیم و مراد از این ساعات ساعات زمانی است
چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر اینه بحسب طول و قصر ایام و لیالی بعضی از ارباب ساعات روز از آن
بعضی ارباب ساعات شب شود و بعکس و اینهم بنابر آنکه عنقریب مذکور شد رب هر روز و هر شب را
بیک کوکب نباشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز شد بل بایدکه بکوکبی دیگر و رب هر روز و رب ساعت
اولی از روز باشد بحسب تقدیم او و سایر ارباب ساعات آن روز بر او علی هذا رب روز یکشنبه
شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد
و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شبی
رب ساعت اولی آن ساعت شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد و رب شب
دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب
شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ و اهل هند رب شب را اعتبار نکنند و تمام شب را روز بروز

صد و چهل نهم بود زحل
و ابعضا از یکرد که رب
ساعت اول ان از شب
یکشنبه کوکب عطارد

باب ۱۷

بیست و هشتم عدد تقدیر ساعت مستوی نزد ارباب تقدیر است و نه معوج و این قیاس اقرب است
در معرفت حظوظ کوکب و آنچه بان تعلق دارد اهل نجوم هر برجی را از بروج اثنی عشر بعلیحده
پنج قسم مختلف کرده اند چنانکه هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر است و معلوم نیست که بنای این تقسیم
بر چیست و هر قسمی از این اقسام پنجگانه نصیب یکی از پنج کواکب است و ترتیب او درین باب نصیب مختلف اند و انتزاعی
هریکی از این اقسام را حدود آن کوکب گویند و اهل احکام را در کیفیت تقسیم حدود اختلافست چنانکه بعضی
این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود دیگر است و اهل بابل را حدود دیگر است و منجمان هند و ان و کلدانیان را و بطلمیوس
نیز حدود دیگر بر حدودات منقولست اما افضل و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریان است
که درین جدول مسطور است چه آن اقسام را بترتیب که بعد ازین جدول در کرده شود و گویند وضع حدود
مصریان از پیش غیر مصر نبوت یعنی یوسف صدیق است علی نبینا و علیه السلام و در جدول اول از جدول
طول ارقام بروج مثبت است و در جدول عرضیه باز اهر برجی درجات آن برج منقسم بر پنج
قسم مختلف مرقوم است بسواد و صاحبان قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقوم است

بحروف وحدو لا ینبت
و گویند چون کوکب در حد خود بود چون شخصی باشد که میان عشیرت و اقارب
خود بود و چون هر برجی را بر قسمت و گویند چنانکه هر قسمی را وجه نامند
و قسم اول از حمل را بمریخ دهند که صاحب بیت است و قسم
دوم را بافتاب و قسم سیم بزهره و قسم چهارم که قسم آول برج ثور است
بعطارد و همچنین بر هر قسم ترتیب اقسام سی و شش گانه بمشتری و
بکواکب بترتیب افلاک نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسد باز
از زحل گیرند تا قسم آخر که ده درجه آخر حوت است و ان هر آینه
بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد پس اول و قسم شمالی
بود یکی قسم او صورت و یکی قسم اول از حمل بمریخ را از این اقسام وجه و
صورت گویند چنین منقولست که سبب آنست که حکمای یونانیان
در حین طلوع یکی از این اقسام وکر یکی از صور چهل و هشتگانه که اواخ
باشد مدار قسم نموده اند و حکمای هند درین تقسیم قسم اول از هر برجی
بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از و باشد
از مثلثه او و قسم دیگر بصاحب برج دیگر هم از آن مثلثه

ا	و / و ح	ه / و ه	ک / ح د	که / ه ح	ل / ه ل
ب	ح / ح ه	ه / و د	ک / ح ح	ا / ه ل	ل / ح ح
[illegible]	و / و د	ه / و ح	لو / ه ه	که / ر ح	ل / و ل
د	ر / ر ح	ع / و ه	ط / و د	کو / ر ه	ل / ه ل
ه	و / و ح	ما / ه ه	ع / ر ل	که / و د	ل / و ح
[illegible]	ر / ر ح	ر / ح ه	کا / ه ح	ع / ر ح	ل / ه ل
[illegible]	و / و ل	ه / ح ه	کا / ر ح	ع / ر ه	ل / ه ح
[illegible]	[illegible] / ح ح	ما / ه ه	ط / ح د	کو / ه ح	ل / و ل
ح	[illegible] / ح	[illegible]	کا / ر د	کو / و ل	ل / ه ح
ط	[illegible] / ح	[illegible]	ح / ح د	کو / ر ل	ل / ه ح
ا	ه / ه ه	لو / ح ح	لط / ه د	ع / ط ح	ل / ه ل

و بعضی را بطالع و بعضی را قیمه بعضی غنا رسانند و بعضی را فقیر حاله از عوارض متذکره و همچنین بعضی از درجات را از درجات سعادت انوار گیرند و بعضی را باز جمع بهر بعضی جاه از غایت نحوست و بعضی را مذکر و بعضی را مؤنث اما بجهت تیقن هر یک از این تغیرات و انجمه قبل از این مذکور شده جدولی ایراد نمودیم تا بر متعلم آسان گردد و جدول اینست

جدول وجوه کواکب				جدول دریجان کواکب				جدول ادرنجان کواکب			
ـ	ح	ب	ه	ا	ح	ب	ے	ا	ح	ے	ل
ا	د	ر	ل	ا	ه	د	ل	ا	ر	د	ه
ب	ے	ح	ب	ب	ر	ه	ل	ب	ب	ح	ے
ج	ه	د	ر	ج	ر	ح	ے	ج	ل	ر	د
د	ل	ے	ح	د	ب	ح	ے	د	ه	ب	ح
ه	ب	ه	د	ه	د	ل	ه	ه	ے	ل	ر
و	ر	ل	ے	و	ه	ل	د	و	د	ه	ب
ز	ح	ب	ه	ز	ح	ے	ر	ز	ح	ے	ل
ح	د	ر	ل	ح	ے	ح	ص	ح	ر	د	ه
ط	ے	ح	ب	ط	ل	ه	ط	ط	ب	ح	ے
ی	ه	د	ر	ی	ل	د	ه	ی	ل	ر	د
یا	ل	ے	ح	یا	ے	ر	ح	یا	ه	ب	ح

جدول هفت بهر کواکب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	حمل	ثور	جوزا	سرطان	[illegible]	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا
ب	ح	لد		ه	د	ر	ب	د	ه	ح	ے	ل	ل	ے
لد	ر	د	ب	ه	د	ل	ه	د	د	ب	ح	ے	ے	ح
ل	ه	ر	ه	ر	ل	ے	د	ل	د	ه	ب	ح	ح	ب
ح	لد	کو	د	ل	ے	ح	ر	ے	ل	د	ه	ب	ب	ه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	ے	ر	د	ه	ه	د
[illegible]	[illegible]	کو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	ر	ر	ر	ر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	ر	د	ر	ل

جدول [illegible]		
ـ	ر	ب
ا	ر	ب
ب	ب	ر
ج	ر	ب
د	ب	ر
ه	ر	ب
و	ب	ر
ز	ر	ب
ح	ب	ر
ط	ر	ب
ی	ب	ر
یا	ر	ب

یعنی قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم عطارد را و قسم سیوم زحل را و قسمت نه گانه [illegible]
یعنی هر یک از این اقسام را باین اعتبار دریجان خوانند معرب دریکان که لفظی است هندی و بعضی [illegible]
در این تقسیم قسم اول حمل را به مریخ دهند و قسم دوم را بمشتری و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر حوت از آن مریخ باشد و آن را دریجان
وار رجان و ادرجان خوانند و این اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوه است الا آنکه ترتیب صاحبان در وجوه
از فوق بجانب تحت است و در ادرجان از تحت بجانب فوق پس در این ترتیب چون نوبت بزحل رسد
باز از قمر باید گرفت و چون هر برجی بدو قسم متساوی کنند قسم اول از بروج مذکر بشمس دهند و قسم دوم
بقمر و قسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند و قسم آخر بشمس این اقسام را نیمبهر خوانند و چون هر برجی را به قسم متساوی
کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و شانزده دقیقه و هفت ثانیه و سی و چهار ثالثه بوده باشد و قسم اول از
هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج بوده باشد و قسم
سیوم بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم این اقسام را هفتبهر خوانند و چون هر برجی را نه قسم متساوی کنند
چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب
حمل است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم سیوم بصاحب جوزا که عطارد است و علی هذا
بر ترتیب اقسام صد و هشتگانه بشمارند و بصاحبان بروج بر ترتیب قسمت کنند و چون نوبت بحوت
رسد باز از حمل گیرند تا اقسام دوازده برج که بهر آنها متعلق باشد بصاحب حوت که مشتری است و این اقسام را
نهبهر خوانند و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهر اول و آخر هر برج از سه برج که یک مثلثه
باشند یک کوکب را بود و این قوت نزد منجمان بسیار عظیم و معتبر است چنانکه هر گاه این قوت با قوت
بیت جمع شود آن را اکبر گویند و بعضی گویند یعنی حظ اعظم و هر برجی را بدوازده قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی دو
دو درجه و نیم بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی
که بعد از آن باشد و علی هذا تا آخر هر قسم دوازدهم است از برج و این اقسام را اثنا عشریه دوازده
بهر خوانند پس چون کوکبی یا دلیلی که در برجی باشد و از آن برج دقیقه و درجه چند قطع کرده باشد
دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه برجی دیگر که بعد از وست
و بهمین دستور بر ترتیب تا آنجا که گذر از حصه برجها باشد از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه
درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا که منتهی شود موضع
اثنا عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد و صاحب آن برج هر آینه صاحب اثنا عشریه باشد و این عمل را احکامیان
بسیار معتبر دانسته اند و از جمله مصطلحات اهل این فن آنست که بعضی درجات از بروج را درجات [illegible]
یعنی از [illegible] درجه اول مذکرات و درجه دوم مؤنث [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
مذکرات [illegible] مؤنث [illegible]
[illegible]

شد و قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست و قسم دوم بشمس دهند که صاحب برج دوم است و از آن شد یعنی اسد و قسم سیوم بمشتری دهند که صاحب برج سیوم است از آن شد صح

[illegible]

در کتاب [illegible] مذکور است که ارباب [illegible] درجات مذکر و مؤنث [illegible] بعضی گفته اند که [illegible] مذکر و درجه دوم مؤنث [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] درجات هر برج باعتبار [illegible]

[illegible]

جدول درجات نیرة ومظلمة وقتمة وخالیة

البروج							
الحمل	٣	٥	٨	٤	٤	٥	١
	مظلمة	نیرة	مظلمة	نیرة	خالیة	نیرة	مظلمة
	ج	ح	و	ك	كد	كط	ل
الثور	٣	٧	٢	٨	٥	٣	٢
	مظلمة	نیرة	خالیة	نیرة	خالیة	نیرة	خالیة
	ج	ي	يب	ك	كه	كح	ل
الجوزا	٧	٣	٥	٢	٦	٧	٨
	نیرة	مظلمة	نیرة	خالیة	نیرة	مظلمة	خالیة
	ز	ي	يه	يو	كب	ل	
السرطان	٧	٥	٢	٤	٢	٤	٢
	قتمة	نیرة	قتمة	نیرة	مظلمة	نیرة	مظلمة
	ز	يب	يد	يح	كب	كو	ل
الاسد	٧	٣	٦	٥	٩		
	نیرة	قتمة	مظلمة	خالیة	نیرة	خالیة	
	ز	ي	يو	كا	ل		
السنبلة	٥	٤	٢	٦	٤	٧	٢
	قتمة	نیرة	خالیة	نیرة	مظلمة	نیرة	خالیة
	ه	ط	يا	يو	كا	كح	ل
المیزان	٥	٥	٨	٣	٧	٢	
	نیرة	مظلمة	نیرة	مظلمة	نیرة	خالیة	
	ه	ي	يح	كا	كح	ل	
العقرب	٣	٥	٦	٦	٢	٥	٣
	مظلمة	نیرة	مظلمة	نیرة	مظلمة	نیرة	مظلمة
	ج	ح	يد	ك	كب	كز	ل
القوس	٩	٣	٧	٤	٧		
	نیرة	قتمة	نیرة	مظلمة	قتمة	خالیة	
	ط	يب	يط	كج	ل		
الجدی	٧	٣	٥	٤	٢	٤	٥
	مظلمة	نیرة	مظلمة	نیرة	مظلمة	نیرة	خالیة
	ز	ي	يه	يط	كا	كه	ل
الدلو	٤	٥	٤	٨	٤	٥	
	مظلمة	نیرة	قتمة	نیرة	مظلمة	نیرة	خالیة
	د	ط	يج	كا	كه	ل	
الحوت	٦	٦	٦	٢	٣	٣	٢
	قتمة	نیرة	مظلمة	نیرة	خالیة	نیرة	مظلمة
	و	يب	يح	ك	كج	كح	ل

جدول درجات آبار

جدول درجات ازدیاد السعادة

ز	ط	ي	و ما يه كط
ا	حه بز	ا	مح يح يج كه يا
ب	يا	-	يو يز كو يا ل
ج	ا حو يه	ج	يو يه كو ل
د	حو ور	د	ود يه كه يه
ه	يو يه ه	ه	رط يو كا كه
و	ده كاك	و	ار ك ل
ز	رح ك	ز	ي بركك يه يا
ح	لو ك يه	ح	ر يه كد كو يا ل
ط	يو يه كو يه	ط	ي بركك كه ح
ي	ور و ر نح	ي	ا يو يه كط
يا	ي ك كو	يا	يط كه ا ح

جدول درجات مذکر و مؤنث ذکر ابیاری

حمل	د	ب	و	د	ح			
ثور	ر	ح	ه					
جوزا	و	د	ز	ی	ح			
سرطان	ب	ه	ح	ب	یا	د		
اسد	ه	ه		ے	ر			
سنبلة	ر	ح		ے				
میزان	ه	ه	یا	ر	س			
عقرب	ح	و	ه	ح	ه	ح		
قوس	ب	د	ب	ه	ه			
جدی	ه	ما	و	ه				
دلو	ط	و	د					
حوت	ے	ے		ه				

جدول اثنی عشریة کواکب

الدرج	البروج	الدقائق	الدرج	البروج	الدقائق	الدرج	البروج	الدقائق
ا	ح	س	ا	ح	س	ه	و	س
ب	ح	كد			كد	ل		كد
ج	ا	و	ج		لو	ل		لو
د	ا	يح	ز	ح	يح	لد	و	يح
ه	.	ح	ه	ا	ح	له	ز	ح
و	.	س	و		س	لو		س
ز	.	كد	ز		كد	لز		كد
ح	ح	و	ح		لو	لح		لو
ط	ح	يح	ط	ا	يح	لط	ز	يح
ي	ز	ح	ي	.	ح	م	ح	ح
يا	ز	س	يا		س	ما		س
يب	ز	كد	يب		كد	مب		كد
يج	ه	و	يج		لو	مج		لو
يد	ه	يح	يد	ح	يح	مد	ح	يح
يه	و	ح	يه	ز	ح	مه	ط	ح
يو	و	س	يو		س	مو		س
يز	ز	كد	يز		كد	مز		كد
يح	ز	و	يح		لو	مح		لو
يط	ز	يح	يط	ح	يح	مط	ط	يح
ك	ح	ح	ك	ز	ح	ن	ي	ح
كا	ح	س	كا		س	نا		س
كب	ح	كد	كب		كد	نب		كد
كج	ط	و	كج		لو	نج		لو
كد	ط	يح	كد	ز	يح	ند	يا	يح
كه	ي	ح	كه	.	ح	نه		ح
كو	ي	س	كو		س	نو		س
كز	ي	كد	كز		كد	نز		كد
كح	يا	و	كح		لو	نح		لو
كط	يا	يح	كط	.	يح	نط	يا	يح
ل	ح	ح	ل	و	ح	س	ب	ح

جدول نیرات کواکب

الدرج	الدقائق				
ح	ح	يا	ط	ے	يا
ح	ك	ح	يط	ا	وح
و	ب	ه	ا	ے	ح
ے	ح	ے	ا	ے	ه
ح	ك	ر	ح	ي	ط و
لو	ب	ر	ه	ا	ے ي
ع	ع	ي	ه	ر	ے
يا	ب	ه	ب	د	ط
كو	ب	ح	ب	ه	ا
ل	ح	ے	ب	ه	ے يا

جدول درجات الالعمق

ح	لا	س	ه	قه
ا	و	ر	ح	ے
-	لا	س	ه	قه
ح	ط	ر	الا	ه
د	ح	ح	ح	ح
ه	لا	س	ه	قه
و	لا	س	ه	قه
ر	ط	ر	لا	ح
ح	ا	ر	ح ح	ط
ط	ر	ا	الا	كط
ے	ے	ح	ط	
ا	لا	س	ه	ط

ودر شب تحت الارض وچون کوکب نهاری یعنی زحل ومشتری وشمس وعطارد وقتی که دلالت کند بر نهاریت در روز فوق الارض باشد
وکوکب لیلی یعنی مریخ وزهره وقمر وعطارد وقتی که دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی در روز [illegible]
ودر شب فوق الارض انرا حیز خوانند واگر با این احوال برج مذکر در طرف کوکب نهاری وبرج [illegible]
مذکر ومؤنث گفته اند پس در ضمن مرجب حیز بود وبعکس وحیز در لغت بمعنی مکان است وطلب [illegible]
ومیت آوردن واهل این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میانه اشنایان
خود وچون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود ودر روز فوق الارض وکوکب لیلی بعکس آنرا اختلاف [illegible]
وانجمله معتبرات احکامیان در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح وترح ایشان است که تفصیل آن [illegible] ذکر کرده
میفرماید که فرح عطارد در بیت طالع است وفرح شمس در بیت تاسع وفرح مشتری در بیت حادی
عشر وفرح زحل در بیت ثانی عشر وفرح قمر در بیت ثالث وفرح زهره در بیت خامس وفرح مریخ
در بیت سادس واکثر استنباط کیفیت این تقسیم از شش خانه طالع که سوای اوتاد اربعه است کنند وگویند
از این شش خانه دو خانه قوی اند که انرا مایل ناظر خوانند وآن بیت یازدهم وپنجم بود ودو خانه ضعیف اند
که انرا زایل ساقط خوانند وآن بیت دوازدهم وششم بود ودو خانه از دو جهت قوی اند واز دو جهت
ضعیف که انرا زایل ناظر خوانند وآن بیت نهم وسیم بود وانها همه در باب اسبق بتفصیل معلوم کرده وچون
احوال این خانها معلوم گشت گوییم چون از این کواکب سیاره الا عطارد دو کوکب نحس اند یعنی زحل ومریخ ودو کوکب
سعد یعنی مشتری وزهره ودو کوکب در بعضی احوال سعد ودر بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را
از روی مناسبت به نحسین دادند اضعف را با انحس یعنی دوازدهم را بزحل وششم را بمریخ ودو خانه
قوی را بسعدین دادند اقوی را با اسعد یعنی یازدهم را بمشتری وپنجم را بزهره وان دو خانه که از دو جهت
قوی بودند واز دو جهت ضعیف آن دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعد ند ودر بعضی احوال نحس یعنی نیرین
اقوی را با اعظم یعنی نهم را بافتاب وسیم را بماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی وثامن که ایشان
ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از دو جهت قوی اند واز دو جهت ضعیف زیرا که سقوط بیت [illegible]
احسن است از زوال وناظر بودن او بطالع احسن است از مایل بودن وچون عطارد را [illegible]
نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزج است ودر بیت طالع نیز ممتزج است چه میانه نور وظلمت [illegible]
در این قسمت باو نسبت کردند وگویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که [illegible]
بود ودر حالت تحیر بحسب حفظ فرح کواکب [illegible]
آمد [illegible]

از بیت اثنی عشر [illegible] در بیت برج مقابل ضد بگیرند پس ترح عطارد سابع است وترح شمس در ثالث
وترح مشتری در خامس وترح زحل در سادس وترح قمر در تاسع وترح زهره در حادی عشر وترح مریخ در ثانی عشر واز جمله
این معتبرات است بیت قوت وضعف کواکب وان چنان است که گویند قوت شمس در بیت عاشر است
وقوت ماه در بیت رابع وقوت زحل در ثامن وقوت مشتری در ثانی وقوت مریخ در ثالث وقوت زهره
در سابع وقوت عطارد در تاسع وخانه مقابل بیت قوت بیت ضعف باشد وچون کوکبی در خانه
یا شرف خود باشد ودر وتد بکوکبی دیگر یکی از انواع خمسه ناظر نباشد که او را همین حال باشد
یعنی در خانه یا شرف خود باشد ودر وتد بود انرا اینجا بنوع ما دستوریه گویند واین معتمد ترین
انواع دستوریه است ونزد جمعی بصیر واضح ولایح است که سفلیین را با افتاب این نوع دستوریه بحسب
صورت نه بندد واز جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود ودوری او تا نیری چون دوری خانه
او باشد از خانه آن نیر مانند آنکه مشتری در قوس وافتاب در اسد یا در حمل باشد دوم آنکه کوکب در کمال تشریق و
تغریب محمود بود وان کوکب علوی را مقدار شصت درجه بعد باشد از افتاب وسفلیین را اواخر غرب بود
که آنرا رباط اعظم گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود وصاحب عاشر در طالع واین دستوریه دلیل خیر وسعادت
عظیم است ومستولی بر جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج وآن در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکزی یکی از
بیوت اثنی عشریه باشد عبارت از کوکبی است که حظ او از جمله حظوظ خمسه که آن بیت وشرف وحد و
مثلثه ووجه است ودر آن جزو بیش از کواکب دیگر باشد در همان جزو بشرط آنکه ناظر به آن جزو یکی
از نظرات خمسه یا یکی از دو نوع تناظر لکن در اتصال بنظر حیثکافی است وتناظر جزو در بعضی و
اهل احکام هر حظی را مرتبه اعتبار کرده اند وآن مراتب را شهادت گویند ولهذا کواکب محظوظ را
شهود ومزاعم نام نهند مثلا صاحب بیت را چهار شهادت کرده اند وصاحب شرف را سه و
صاحب مثلثه اول را دو وصاحب مثلثه دوم را یکی واین بقول کوشیار است اما ابو ریحان
که کل ایمه این احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت است وصاحب شرف را شش و
صاحب حد را پنج وصاحب مثلثه اول را چهار وصاحب مثلثه ثانیه را [illegible] وصاحب وجه را یکی وبعضی که
[illegible] تعیین کرده اند همچنین هر یک از حد ودرجه ودریجان وغیر ذلک را مثل جزو
[illegible] ونهم واثنی عشریه وفرح وغیر ذلک کواکب که در میان ایشان متعارفست مرتبه
تعیین کرده باشند لیکن در مستولی زیاده از حظوظ خمسه مشهوره تعیین نکنند ومراتب باقی را در انواع کواکب
نامند چه حظوظ چنانکه مصنف خود در شرح ربع ایراد نموده وتفاصیل آن یعنی تفصیل مراتب قوای کواکب

فی المستولی الجزو

در انفصال الکواکب

سلیم طبعی و فراخ عیشی و بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی **باب نود دوم** در معرفت احوال انظار و اتصالات
و قوای کواکب قبل ازین مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بالکلیه از بروج است ازین جهت که هر برجی
بسبب موافقت و مخالفت کیفیات و اوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه گوشه [illegible]
و تسدیس دو نظر مودت اند و سعود زیرا که تحقق هر یک ازین دو نظر در دو برج متفق الطبیعه است
خواه که اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس و از جهت که تثلیث
اقوی است از تسدیس لهذا اول را نظر تمام دوستی گویند و ثانی را نظر نیم دوستی و بعضی علت اقوائیت
اول از ثانی دانند که قوس بعد او ضعف قوس بعد ثانی است و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند
و نحوس اما مقابله بجهت آنکه در دو برج متقابل متحقق شود که متضاد واقع شده اند چنانکه سبق ذکره و اما تربیع
بجهت تحقق او در دو برج مختلف الطبیعه بالکیفیتین او بالکیفیة الواحدة و مقابله اقوی است از تربیع چه قوس
بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است تا اقوی نظرات مطلقا در تاثیر مقارنه است پس مقابله
پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه بران دال است و هر یک ازین نظرات را بحسب سعادت
و نحوست کواکب ناظره تاثیرات یافته اند چنانکه منقول است که نظر دوستی کواکب سعد محمود الغایة است
و نظر دشمنی بانها یعنی کواکب سعد مذموم نیست یعنی محمود است یا متوسط است میانه حمد و ذم
مع الاختلاف و نظر دشمنی کواکب نحس مذموم الغایه است و نظر دوستی بانها یعنی کواکب نحس دران
مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است و شاید که در بعضی مواد محمود باشد چنانکه مناسبت و مقارنه
و مجاسده با کواکب سعود و عقده سعد در سعادت بیفزاید و با کواکب نحوس و عقده نحس در نحوست و از
اینجا و ازین در احوال کواکب مذکور شد معلوم و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین مذموم است
و تثلیث و تسدیس محمود و مجیب مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است
و نیز باید دانست که هر یک ازین نظرات که حکم آن مذکور شد اعم است از آنکه میانه دو کوکب شده باشد یا
جزوی از فلک و کوکبی بعد هذا بفطرت سلیمه مخفی نماند چنانکه نظر متنوع بانواع است ناظر نیز بنوعی مطلع
بچند نوع منقسم است و هر یک ازین انواع که بعد ازین تفصیل موضح گردد تقریبی باشد و تحقیق تقریب
آن بود که چون میانه دو کوکب متحقق شود قریب بآن نظر از نظرات مشهوره غیر مقارنه میانها [illegible]
و تحقیق آنکه متنوع نظر و ناظر دیگر آنکه هست پس مصنف بصدد بیان اینها در آمده میفرماید که و ناظر
بر انواع است از انجمله یکی نوع تسدیسی است و آن در بروج مثل آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و
دیگری در آخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در اول ثور [illegible]

[illegible] و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان و ناظر تقریبی درین نوع برین نهج باشد
که تحقق آن مشروط است بآنکه در غیر اول و آخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع ناظر تربیعی است
و [illegible] پس معلوم شود یعنی ناظر تربیعی در بروج مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی
ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگری در منتصف حقیقی
دلو و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی
اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و ناظر تقریبی درین نوع برین نهج است لیکن تحقق آن نظر
است بآنکه در نیمه ازین بروج واقع شده که نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال اقرب از آن نیمه
دیگر نه در منتصف حقیقی و آنچه در نیمه دیگر واقع شود ناظر تثلیثی تقریبی خواهد بود بشرط آنکه در اول و آخر بروج نباشد
و ناظر استقبالی در بروج مثلا آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و
دیگری در آخر حوت و در مطلع مثل آنکه یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان بود و دیگری
در آخر قوس و ناظر تقریبی درین نوع نیز برین نهج باشد الا آنکه حصول او مشروط است بآنکه در غیر اول و آخر
این بروج واقع شود و حکم انواع ناظر مطلقا در تاثیر حکم انواع نظرات است کالنظرة و اما ناظر تثلیثی
بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح سی فصل نصیریه و صاحب المنتهی الانظار و [illegible] که ناظر تسدیسی
با نیرو واقع باشد چه هرگاه قوس ناظر تسدیسی از طرفین مترامد شود [illegible] که مضعف گردد
ناظر تثلیثی حصول رسد و آن در بروج مثل آنکه یک کوکب در اول ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب
باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد
و دیگری در آخر عقرب پس ادعای عدم وقوع ناظر تثلیثی صحیح نباشد خاصه آنکه موضع کوکب ناظر را از بروج
درین نوع و نوع تربیعی مشترک شود بخلاف انواع دیگر که در آنجا [illegible] لیکن این باعث عدم وقوع
ناظر تثلیثی نخواهد شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج در وقوع ناظر شرط کرده باشند و مخفی نماند که
بر بعضی از اهل این فن چون ناظر حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان ناظر تربیعی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوکب
در انواع غیر تربیعی در بعضی مشترک میانه دو برج است بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است مثل پس
موضع کوکب ناظر از بروج در غیر این نوع مشخص و معین نباشد و در احکام نظرات و ناظرات موضع کوکب را
مدخل تمام است و در بعضی تقاویم گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کوکب نظر و ناظر هر دو واقع شود یعنی ناظر
حقیقی اتفاق افتد از برای اختصار رقم نگارند رقم آنرا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس و ناظر
بروج چنین نویسند سطم و مطلع چنین مطح و اتصال جامع نظر تربیع و ناظر چنین نویسند عظم و مطلع چنین [illegible]

و مطلعی چنین نویسند قطع و ...

عطع واتصال جامع نظر تثلیث و مناظر بود چنین نویسند نظم و مطلعی جامع نظر استقبال و مناظر چنین

نویسند قطع و مطلعی چنین نویسند لطع رکاه ... که بجای ... قطع زای منقوط مردوم ...

علامت زمانی است و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و مناظرات و تاثیرات سعد و نحس هر یک شروع در بیان

بیابت و ... اثر تاثیرات نموده میشود به که و چون کوکب متوجه نظر باشد بکوکبی دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین

قمر باشد مراد به پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا مناظر یا مجاسده اکتساب میکند و بعد از

تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف اول از سعادت یا نحوست بلکه

باشد و لم انفعلات حاصله تجربه و نتیجه است و از درجات انوار و اجرام گویند جرم کواکب بعض

آنکه باشد و جرم هر یک از علویین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدام نه درجه است و از آن

مریخ بعضی گفته اند هشت درجه و بعضی گفته اند نه درجه و مشهور بقول اول است و از آن شمس پانزده درجه

و از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین دوازده و یکی از فضلا این

مقادیر را بجهت حفظ با شعر در سلک نظم کشیده و هو هذا بدان اجرام سیارات بی ریب لطیف سبع

ز ریب تامل فیه بطهر کن و چون کوکب قریب بجد نظر باشد نظر کوکبی دیگر یا مجاسده عقده قمر رسید

و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و اخوات و در آن موضع متحقق شود بقدر نصف

مجموع جرمین هر دو باشد آن را متصل گویند با معنی که آغاز اتصال آن بود و چون بعد میان بقدر

نصف جرم اقل الجرمین من المتصلین شود آن را قوی الاتصال گویند با این معنی که اینجا آغاز قوت اتصال بود و چون

بعد میان تمام شود آن را تمام الاتصال گویند با این معنی که اینجا قوت اتصال بود مثلا چون قمر بعد از مقارنه شمس با نظر تسدیس

شمس شود و چون بعد میان بجهل و شش درجه و نیم رسید یعنی قمر را که ناظر است بنزده درجه و نیم که نصف مجموع

جرمین است بوضع تسدیس ما نده آغاز اتصال آن بود و چون به پنجاه و چهار درجه رسید یعنی شش درجه که نصف

جرم اقل الجرمین است بوضع تسدیس ما نده آغاز قوت اتصال آن بود و چون شصت درجه رسید که تمام تسدیس است

غایت قوت اتصال بود و آنچه گفتیم در باب نظرات و سایر کواکب قیاس باید بر آن کرد و این حجت سکینه

استدلال شد و بعضی گویند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود آغاز اتصال بود و در

وقت نوبت این ... رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود آغاز قوت اتصال بود چه در این هنگام

نور هر یک بمرکز دیگری واصل شده باشد لیکن معتبر و معتمد به قول اول است و لهذا مصنف آن را اختیار نموده

و چون از آن در گذرد منصرف شود و چون بقدر نصف جرم اقل الجرم شود آغاز قوت انصراف بود و ... بر این است

... الانصراف ... و چون بقدر نصف مجموع ... آغاز ... انصراف بود ... از الاجرام تا ...

...

مقابله

گویند و چون کوکبی در برجی انتقال کند در حال انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از آن بکوکبی دیگر

نشود تا در آن برج باشد آن را وحشی السیر گویند چه در این حال کوکب مثل شخصی باشد که بهیچ کس راه

و همکس راه نه بیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب گردد و این وضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و

نقصان احوال و پیش آمدن مهمات و نفع و اگر چنانکه کوکب متصل شود بعد از انتقال بلا اتصال

هم در آن برج بکوکبی آن را بعید الاتصال گویند و اگر بعد از اتصال بکوکب دیگر متصل نشود تا

در آن برج بود آن را خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را اتفاق افتد و

بهترین حال که او را در این احوال تمام در وحشت سیر بود آنست که در برج قوس باشد زیرا که اضعف

بروج غریبات مر قمر را السبب آنکه برج قوس واسطه است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی مخطوظ

شود بیکی از حظوظ خمسه متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد و این را دفع قوت گویند و اگر هر یک

در این حال مخطوظ باشند دفع قوتین گویند و اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیگر یا و متصل گردد طبیعت خود

او را دهد و این را دفع طبیعت خوانند و اگر در این حال هر یکی در حظ آن دیگر باشد دفع طبیعتین خوانند و این

دو وضع دلیل بود بر حصول سودمند و اتمام کارها با جد و جهد و اگر کوکبی از وبال و هبوط کوکبی دیگر یا و متصل شود

آن را انکار گویند و آنکه هر یک در وبال و هبوط دیگر باشند انکار از طرفین باشد و این دال باشد بر ضد آنچه

در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منصرف شود از کوکبی دیگر و هنوز انصراف تمام نشده متصل

بکوکب ثالث شود آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل است

و این وضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت میان مردم و همچنین اگر دو کوکب مر

ثالث متصل شود آن اتصال را بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی و او را جمع نور گویند و شرط

آنکه ثالث زیاده از دو کوکب باشد و اکثر اوقات مجمع بر سر زحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در

حبس و وبال و هبوط بود و کوکبی دیگر با و متصل شود متصل به او را از غایت عجز و ضعف رد کند آن را رد گویند

و این ضعیف بیکبار کوکبی را دست ... رجوع عطارد در ضعف حرکت و این وضع دلالت کند بر

کارها و تعویق در امور و چون سه کوکب در برجی باشند چنانکه سبک رو باشد در برج اول بود و میانه رو

در میان و گران رو در آخر برج چون سبک رو خواهد که بگران رو متصل شود میانه رو او را منع کرده

او را خود متصل شود این را منع نور خوانند و گویند در این حال قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر

... در ... منع ... گران رو ... میانه رو ... خواهد که بگران رو

متصل شود پیش از آن سبک رو را راجع گردد و بگران رو متصل گردد و آن را در گذشته بمیانه رو بر سبیل

دفع قوت

دفع طبیعت

دفع انکار

نقل نور

جمع نور

فی ردّ الکواکب

فی تواضع الکوکب

و انفصال کوکب سبک از کوکب گران روز را باطل کند این را اعراض گویند و این دلیل عمل ... کار ... و اگر سبک روی براول برجی باشد و میانه روی در میانه آن برج و گران روی در آخر آن برج سبک از او خواهد که بیانه رود رسد در حال میانه رو بگران رو متصل شود و از وی درگذرد و همانه گران رو قطع نور سبک از ایشان روی کرده باشد یا آنکه سبک روی در میانه برجی باشد و گران روی در آخر برج و میانه روی در اول برج دیگر

راجع چون سبک رو حامل گران رو بوند و میانه رو راجع باز گشته متصل بگران رو بوند و میانه رو راجع باز گشته متصل بگران رو شود و قطع نور سبک از گران رو کند این حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع

امید است و چون کوکب در وبال و هبوط یا در حد نحس باشد و متصل گردد بکوکبی محفوظ قوی حال که از دوستان او بود چنانکه این کوکب محفوظ با او انعامی کرده باشد و اقبال را لفت گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و باز با کوکبی متصل گردد این را مکافات نعمت گویند و این مرد و دلیل نجات است بر مکافات

فی مکافات النعم

مهالک و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر محصور بود بجرم یا بشعاع با کوکبی در برج دوم او بود در برجی و در دوازدهم این را احصار گویند اما قوای کواکب سه نوع است نوع اول ذاتی است و آن آنست که کوکب

فی حصار الکواکب

در حظی باشد از حظوظ خود که بتغییر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که عنقریب منفصل ببین گردد و همچنین از قوی ذاتی است بودن کوکب در نطاق چهارم که آنرا صعود در افلاک و استعلا گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکه و شمالی العرض تخصیص که صاعد بود و دیگر چیزها که در بیرون ...... و بودن کوکب در قوای ذاتی دلیل سعادتها ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانند این و نوع دوم عرض است و آن آنست که بتغییر بسبب تغیر طوالع و اوقات باشد مثل آنکه کوکبی در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد و یا آنکه ناظر باشد بطالع یا در حیز باشد یا در فرح خود یا غیر اینها که عنقریب موضع و مشروح گردد و بودن کوکب در این موضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم سعادت است و آن آنست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برجی باشد که دو کوکب سعود در آنجا به قوت ذاتی و عرضی محیط باشد بآن کوکب هم در آن برج یا آنکه یکی در دوم آن برج باشد و دیگری در دوازدهم و این دو وضع مر آنرا از اقسام حصار باشد پس این کوکب را در اینجا محصور یا مضغوط به السعدین گویند و مخفی نماند که مجموع قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است ... بجای خود ... و آنست که قوت و ضعف کواکب از آنجا که برابر حصر نموده اند صد و شصت و چهار ضعف است نود و هفت قوت و شصت و هفت عدد ضعفها و تفصیل هر یکی در کتاب لطایف الکلام و دلیل

فی ذکر الکواکب محصورا ومضغوطا

المجتبی حسن بوده از سه آنت ... مخصوصات ... بکتاب نقل ... طالبان ... بر آنجا ... باشد فاتحه الوقوف والفیف ... که قوت و ضعف از چه بوده کواکب را بحسب تاثیر قسم کرده اند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یک از این اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب شش ... عقلی میان این اقسام هر آینه باشد پس شهادت در مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر الاثر ادنی مراتب باشد او را یک مرتبه بهره بود یعنی شهادت و آنچه برتر از این یک بهره بیرون ... شود تا آنچه عظیم الاثر اعلی مراتب باشد و او را اهرابه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای قسم اول بر ... از آنجمله پنج عظیم الاثر اعلی مراتب ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ احتراز از بعید بودن کوکب در افق ... از بیوت اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که بمشتری اگر کوکب ناظر باشد و کمال احتراز آنگاه باشد که با وجود اقبال در حظی از حظوظ ذاتیه خود باشد و در ...

فی نواحی الکواکب

فی قطع النور

و اتصال کوکب سبک رو را بکران رو باطل کند این را اعتراض گویند و این را دلیل نقل شد کار را و تغیر و دیگر
و اگر سبک روی در اول برجی باشد و میانه روی در میانه آن برج و گران رو در آخر آن برج سبک رو را در خواهد
که بمیانه رو رسد درین حال بمیانه رو بگران رو متصل شود و از دو در گذرد میانه بگران رو قطع نور سبک رو از بشد
رو گردانیده باشد با آنکه سبک روی در میانه برجی باشد و گران روی را در آخر برج و میانه روی را در اول برج دیگر
راجع چون سبک رو خواهد که بگران رو پیوندد و میانه رو راجع بازگشته متصل بگران رو پیوندد و میانه رو
راجع بازگشته متصل بگران رو شود و قطع نور سبک رو از گران رو کند این حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع

فی نوت الکواکب

امید است و چون کوکبی در وبال و هبوط یا درجه تراجع باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ قوی حال که از دستگیر
او بود چنان باشد که کوکب محظوظ با او انعامی کرده باشد و این حال را انعام گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود و

فی مکانات القمر

کوکب ضعیف قوی و با از یکدیگر متصل گردد این را مکافات گویند و این هر دو دلیل نجات است بر مکافات

المجیب باشد چون چنین بوده است پس ما آنها را اعجاب زن محضورات زن موضع با رکتاب نقل تمام طالب از آن فرمانند کرده و دیگر
باشد و اما المزوت والمیف بود شیده ماند که قوت و ضعف از کجا بوده کواکب را عجب با تنبر و قسم کرده اند عظیم
ازو و میانه از و حقیر از و باز هر یک این اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و در ترکیب نشاید
عقل میان این اقسام هر آینه نه باشد پس شهادت در مراتب این اصناف از قوت و ضعف از کی بود تا نه یعنی
آنچه حقیر ادنی مراتب باشد او را یک مرتبه بهره بود یعنی شهادت و هم چنین تا آنکه یک بهره بیرون تا نه
شود با آنچه عظیم ادنی مراتب باشد و او را مرتبه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای قسم اول بر دیگر
از آنجمله پنج عظیم از اعلا مراتب ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ احتراز نعیر بودن کوکب در افق بود
۴ از بیوتات اثنی عشر چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که مشتری از کواکب
با و ناظر باشند و کمال احتراز آنکه و باشد که با وجود اینحال در حظ از حظوظ ذاتیه خود باشد و در از جهت
و احتراق و بعضی با وجود ضعف وبال و هبوط چون کوکب در یکی از بیوت بود منتز گرید اما صعیف است چه
عرض با ذات معارضه نتواند کرد چهارم تصمیم یعنی بودن کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی شانزده
گفتند و تصمیم غط را از همه قویتر بود زیرا کوکب چو هر افق کند و لهذا در حال آفتاب قلب خوانند و تصمیم دلیل
عزت و جاه و غبطت باشد پنجم بر نهایت سعد یعنی در درجه ممر کوکبی از ثابت مثل درجه ممر کوکبی از سعود ثوابت شود
و بهره هر یکی از این اصناف در مرتبه نه باشد و شش عظیم از اوسط مراتب ۱ برج شرف ۲ استقامت بر
۳ اعتلا یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب اعلا باشد ۴ دستوریه ۵ جلب ۶ طالع نیره یعنی بودن کوکب در
درجه شرف آفتاب و شرف قمر و بهره هر یکی از این اصناف در مرتبه هشت باشد و هفت عظیم از ادنی مراتب ۱ فراق ۲
علوی را و غرب سفلی را ۲ بیت اقبال ۳ درجه طالع ۴ درجه عاشر ۵ عدم عرض ۶ در وزه اوج ۷
در وزه ذروه در وسط ۸ حیز ۹ دفع قوت ۱۰ دفع طبیعت ۱۱ قبول از کان یعنی بودن کوکب ۱۲ در
حظوظ خویش غیر ذی حال ۱۲ ذوالیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطلع شعاع نیر و و قریب از موضع الاعظم ۱۳
مرد و قرآن یعنی کوکب در قرآن کوکب دیگر سفلی باشد یعنی بعید او از مرکز عالم اکثر باشد از بعد دیگر مقدار دست
و این اگر سبب اجزای ضعف نظر حاصل شود و بر هر کدام است نیز نقل الامر ۱۴ مازج سعود ۱۵ حد ۱۶ حسن
سهم السعادة ۱۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹ نقل نور ۲۰ استیلا بر جزو مقدم و بهره هر یکی این
اصناف در مرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است ده میانه از اعلی مراتب
۱ آنکه است بجهت استقامت ۲ سرعت سیر ۳ حد سعد ۴ مثلثه او ۵ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک
تدویر ۷ صعود در شمال یعنی در شمال معدل النهار بود و هر نوع شاد را شاع او ر و دیگر در عرض بود ۸ بودن

برج موافق خوی

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

جدول الاضافت

فی جدول

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	الکواکب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دوستان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دشمنان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	میانه حال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دشمنان

بروج مستقیم الطلوع

۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت و این خاص است بهترین جا که در روز ولایت آفتاب را بود و در شب ماه را و بهره هر یک از این اصناف در مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعفهای قسم اول بیست و پنج است از آنجمله صنف عظیم اثر اعلا مراتب ۱ وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق و حد آن از هر طرف شش درجه بود ۴ کسوف آفتاب ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب یعنی مستور از قمر گردند ۷ جرم ثانیه نحسین ... و بهره هر یکی از این اصناف در مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر اوسط مراتب ۱ برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در این درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ انحطاط فلک یعنی کوکب از فلک اوج منحط شود ۶ جزو مقدم ... و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه هشت باشد و بیست و دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تغریب علو بهرا و تشریق سفلی را ۲ دور از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه نقص از طالع ۴ درجه طالع ۵ بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ ذوالذنب یعنی بودن کوکب در رابع و سطوع شعاع تر ... ۹ انحطاط الارض ۱۰ الحاد ۱۱ بیت ادبار ۱۲ ممازجت نحوس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انحرافات ۱۶ اعراض ۱۷ عقده جوزهر را خاص ۱۸ نحوست آفتاب بطلوع نحسین قبل از او و نحوست ماه بطلوع نحسین بعد از او ۱۹ حد نحس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل مشتری و ضرر مشتری عطارد را و ضرر عطارد زهره را و ضرر زهره مریخ را ... و ضرر قمر مریخ ... است با همه جا در ربیت کوکب مقهور باشد و بعکس مثل زحل در حوت با مشتری در دلو ۲۱ درجه تابع نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و آن سهمی بود که از درجه مریخ و زحل و درجه طالع گیرند و بهره هر یکی از این اصناف در مرتبه ... باشد و اما اصناف ضعفهای قسم دویم سی و یکی است نه میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت یعنی رجعت ۲ بطوء سیر ۳ هبوط در فلک تدویر ۴ هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل النهار بود و مع هذا روز بروز غایت ارتفاع او دنا فضر بود ۵ بودن کوکب تحت الارض ۶ برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را ۷ شلثه اولی نحس

کوکب فوق الارض ۹ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث ۱۰ بری از نحوس و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه شش باشد و پانزده میانه اثر اوسط مراتب ۱ استقلال یعنی بودن کوکب در دهم یا در دهم دیگری ۲ برج مقبل ۳ عرض شمالی ۴ زیادت نور ۵ زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب بعد نقطه دویم و سیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود که از تربیع او را که او را با آفتاب افتد در گذشته بود و بمقدم رسیده ۶ زیادت سیر ۷ زیادت عدد ۸ زیادت حساب و این هر دو در متحیره وقتی بود که کوکب باطی بود از ... اما زیادت حساب در قمر وقتی که صاعد باشد ۹ درجه سعادت افزای ۱۰ شلثه اولی سعد ۱۱ ربع مذکر مذکر را و ربع مونث مونث را ۱۲ وجه ۱۳ نه بهرام ۱۴ شلثه ثانیه ۱۵ دوازده بهره و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه پنج است و هفده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت یار ۲ بیت فرح ۳ بیت قوت ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را ۵ بیت سعد ۶ شلثه ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه ناصر کوکب حال در آن خانه باشد و دلیل عاقبت باشد ۸ اعانت یعنی هر کوکب که در خانه خود صاحب شرف آن خانه را یا بد او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل و در این باب نظر شرط نیست ۹ استغاثت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود و مهر انیاز کوکب که صاحب بیت آن برج است استغاثت خواهد اما در این باب نظر شرط است ۱۰ نفی ۱۱ مکافات ۱۲ حصار میانه دو سعد ۱۳ بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع و دلیل بشب و این قوت خاص آفتاب است ۱۴ بنابر آنکه آفتاب بعد نصف لیلی باشد از فلک ۱۵ در تجان ۱۶ ... ۱۷ ارد جان ۱۸ نصف بهره و بهره هر یکی از این اصناف در مرتبه چهار است اما اصناف قوتهای قسم سیم پانزده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه سعد ۲ نه بهر سعد ۳ اثنی عشریه سعد ۴ درجه نیره ۵ درجه خلطه زحل یا نقطه بحت مناسبت و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه سه باشد و هفت حقیر اثر اوسط مراتب ۱ در تجان سعد ۲ ارد جان سعد ۳ نصف بهر سعد ۴ درجه مذکر را و درجه مونث مونث را ۵ ضعف صاعد از طالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق خوی و این هر دو از منسوبات بروج و کواکب که در باب بی مبین شده استنباط توان نمود و بهره هر یکی از این اصناف در مرتبه دو باشد و پنج حقیر اثر ادنی مراتب ۱ نیم بهر و این خاص است به نیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر آفتاب باشد و بشب در نیم بهر ماه ۲ برج شمالی ۳ برج دوست و ما بقیه معروف دو سعد و دو نحس کوکب جدول وضع کردیم تا استخراج این معانی آسان باشد

بروج مخالف خوی

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

ششم غریب در سکان یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و برج و هر یک از این اصناف در این مرتبه شش باشد و سیزده میانه اثر او وسط مراتب ۱ ربع مریر ۲ عرض جنوبی ۳ [illegible]

نقصان قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان نور در قمر و قرب بود که

در ربع دوم و اول شمس باشد ۵ نقصان عدد ۶ نقصان حساب و این هر دو وقتی بود که کوکب صاعد [illegible]

نه و سیر اما نقصان حساب در قمر وقتی بود که هابط بود ۷ نقصان سیر ۸ در جوزهر ۹ مثلثه ثانیه نحس ۱۰ ربع مؤنث

مؤنث را و ربع مونث مذکر را ۱۱ خلاف شکل ۱۲ وحشت سیر ۱۳ خلا سیر و هر یک از این اصناف در این

مرتبه پنج است و ده میانه اثر او در مراتب ۱ بیت زایل غریب فقط ۲ بیت ترح ۳ بیت ضعف ۴

بیت مذکر مونث را و بیت مونث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خداوند خانه ۷ مناکرت

یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کواکب لیلی و عکس ۸ حصار میانه دو نحس ۹ عقده جوزهر نحیره

۱۰ بنا سر بودن از آفتاب بغیر در نیمروزی از فلک و هر یکی از این اصناف در این مرتبه چهار است از ضعف

اما ضعفهای قسم سیم معده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وده نحس ۲ نه بهر نحس ۳ اثر عجز بر نحس

۴ درجه مظلمه ۵ درجه بیزه زحل را فقط و هر یکی از این اصناف در این مرتبه سه است و حقیر الاثر اوسط مراتب

۱ درجات نحس ۲ ازدواجات نحس ۳ صفت بهر نحس ۴ درجه قتمه ۵ درجه مونث مذکر را و درجه مذکر

مونث را ۶ بودن نیری در درجات دال علی الغم ۷ بودن کوکب در نصف هابط از طالع ۸ برج محاق

مزاج ۹ برج مخالف خوی و هر یکی از این اصناف در این مرتبه دو باشد و حقیر الاثر ادنی مراتب ۱ برج

جنوبی ۲ برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و هر یکی از این اصناف در این مرتبه یکی باشد این تمامی سخن

در قوت و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که همچنانکه هیچ شخص نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف او

با هم آمیخته نبود همچنین هیچ کوکب نباشد در هیچ موضع که قوت او ممزوج نباشد بضعف و ضعفش بقوتی پس چون

خواهند که متوجه احکام نجوم شوند شرط آنست که اول ضعف و قوت کواکب تمام ضبط کنند و بعد از آن

هر یک قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن میان مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب

انقدار قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی که از آن کنند مستحکم [illegible] والله خیر الموافقین والحکم الحق

باب ششم در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن آن در اصول

اختیارات از واجبات است پنج است اول معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیارات

سیوم معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشند یا نباشند چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و آنچه در وقت

یکجا آنچه در سعد و قت ضروری باشد [illegible] پنجم محذورات اختیارات

ارتفاع علویات اما حد اختیار هر یک از حکما اختیار را بنوعی تعریف کرده اند که شمار در مجمع الحوا

چنین نوشته که الاختیار سعادة الوقت الحاضر و طلبه للغرض المطلوب و معارضة لصاحب الطالع آنرا معمول دا

و حضرت سلطان المحققین فخر الملة والدین الرازی در اختیارات علائیه این حد اعتراض کرده و بجهت مردود

ساخته و خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد که یافته شود

از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که وقت در وی طلب کنند و مصنف در حواشی شرح بیست

باب اضطراب آورده که تعریف امام منقوض است بآنکه در مدت مفروضه ممکنست که دو وقت یافته شود که

مناسب ایشان بمقصود علی السویه باشد و خود چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتیست که بهتر از آن وقتی

نباشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب امر مقصود بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب است اما فایده اختیار

مبنی بر مقدمه ایست که بطلبوس که پیشوای اهل این صناعت است در ثمره الفلک در کلمه ششم ایراد فرموده

و افضل الحکما والمهندسین المحقق الطوسی علیه الرحمه در شرح این کلمه فرموده که هر طالع که همه دلایل او سعود و قوی بود آنکس را

که صاحب این طالع بود نظری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او نحوس و ضعیف بود آنکس را

که صاحب این طالع بود در سعادات و خیرات حظ نبود و در شقاوت و شر بی نظیر بود و این دو قسم یا غیر موجود

باشد یا نادرة الوجود پس اگر طوالع را دلایل از هر دو صنف باشد و بعد از آنکه فی دلایل خیر و شر بهم یکدیگر برابر

از اقوام آنکه دلایل خواهند و چون اختیاری کنند صاحب شخصی که آنکس را طالع اصل باشد و طالع تحویل خاصه در ایامی

که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را اقوامی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت و یا شد و سعادت اختیار

موافق با آن ضم شود و انتفاع آن شخص از اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت متفاوت باشد

و سعادت اختیار را قدر تفاوت و نقصان هر دو زیاده میجب ان باشد که اول اما اگر طرف سعادت متفاوت باشد

و سعادت اختیار رفت وی قدر تفاوت بود از آن اختیار اثری زیادت و سعادتی محسوس نبود و همچنین اگر

کمتر از آن بود اگر چه استعمال اختیار در آن هر دو صورت موذی بصلاح باشد چه وجود آن اختیار را فایده

فی نفس الامر خالی نباشد و بر این قیاس باید کرد آنجا که هر یکی قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو در

طرف نحوست باشد انتهی کلامه پس بنا بر آنچه محقق فرموده مشکل میشود با آنکه شخصی در نحوست وقت مشغول

بامری شود و اثر سعادت باید باید و در سعادت وقت بهمی مشتغل نماید اثر نحوست باید یا اثر اختیار رود

در روز نحس مشغول در امر واحدی نبود و همچنین وارد شایه حکمی که گوید که اگر دلایل طالع و تحویل نحس و سعود

است سعادت اختیار تحصیل حاصل باشد و اگر دلایل نحس و تحویل نحوسات سعادت اختیار مانع بی حاصل اما

معرفت اشغالی که مستحق اختیار نیست است [illegible] که هر شغلی که هر روز یا هر هفته چند بار

محتاج الیه باشد در آن شغل حاجت باختیار نباشد زیرا که هر چه [illegible]
بر آن جاری نباشد و امور عادی قایم مقام امور طبیعی باشد کما یقال العادة طبیعة ثانیة [illegible]
که در امور طبیعی اختیار را مدخل نیست اما در اشتغال دیگر بر آنچه مستحق و محتاج اختیار است وقتی اختیار باید
کرد که قمر و بیت قمر و صاحب بیت قمر و کوکبی که در شغل مفروض منسوب با و باشد [illegible]
زراعت منسوب بزحل است و دعوی شرعیه منسوب بمشتری و مع هذا طالع وقت اختیار [illegible]
طالع و خانه منسوب الیه شغل مثل آنکه خانه نهم منسوب الیه سفر است و خانه چهارم منسوب الیه
زراعت است و مع هذا و صاحب این خانه اینها همه یا بیشتری صالح الحال باشند و ضروریات
اختیار در وسعت وقت که در مقدمه موعود بود همین شش چیز است و بعضی گفته اند موافق آنچه
امام در اختیارات علائی آورده و محقق طوسی در سلک نظم کشیده و هو هذا **نظم** اختیار هر چه داری
هفت چیز او بجای ٭ تا بود کار تو نیکو و بیابی از آن غرض ٭ حال مسعود باشد حال برج و صاحبش ٭ حال طالع
صاحبش بیت الغرض صاحب غرض ٭ و رعایت حالت قمر و متعلقات او در نظر دون دیگر کواکب بنا بر آنست
که قمر اقرب است بارض از باقی اجرام پس تأثیر او در عالم سفلی اظهر باشد و ایضا اسرع سایر سیارات است پس سبب او
بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد و نیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیگر را ممزوج کرده و آن امتزاج سبب حدوث حوادث
گردد کما قال بقراط ان القمر هو المتوسط بین الاجرام السماویة و الارضیة و هو المؤدی من الاجرام العلویة الی الاجرام السفلیة اما
رعایت طالع وقت و صاحب او بنا بر آنست که طالع را دلیل تن گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت
نفس و حفظ بدن عقلا و سمعا از واجبات است اما رعایت کوکب و برج منسوب الیه شغل لایح و ظاهر است
و محتاج به بیان و برهان نیست چون این شش چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب و لازم است
بعضی کواکب اند و بعضی بیوت و صلاح حال هر یک از اینها و وقوع غیر صالح حال از دیگر است پس بیان هر یک
جدا جدا در آمده میشود و صلاح حال بیوت آنست که از جرم یا شعاع نحس خالی باشد و سعدی بجرم یا شعاع
ناظر باشد بایشان و صلاح حال کوکب آن است که مسعود باشد بنظر سعود و مع هذا بقوی دیگر که
مرآنرا قوی ذاتی و عرضی است همه یا بعضی [illegible] باشد و فساد حال بیوت و کواکب بعکس این
که مذکور شد معلوم شود یعنی فساد حال بیوت آنست که از جرم یا شعاع سعدی خالی باشند و نحسی بجرم یا بنظر
عداوت ناظر باشد و فساد حال کوکب آنست که منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت نحوس و مع هذا بضعفی دیگر [illegible]
مبتلا باشد و اگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد با سعد بری که منحوس نباشد ازو [illegible]
فایده نرسد زیرا که قمر دلیل ابتدا بود و صاحب بیت قمر دلیل عاقبت [illegible]

[illegible] و بعضی از اهل [illegible] تجربه
در [illegible] نموده اند و اگر صلاح حال قمر که در اختیارات دلیل ابتدای امور است میسر نشود [illegible]
[illegible] پس [illegible] کرد که در طالع یا
[illegible] بطالع و دلیل [illegible] امور است و عاشر دلیل اعمال و اشغال و اگر صلاح نیز میسر نشود [illegible] صاحب
بیت قمر مسعود بود عند الضرورة جایز باشد [illegible] وضایع [illegible]
[illegible] باز آید و ضروریات موعوده اختیار [illegible] است که مذکور شد اما اموری که رعایت
آن سبب کمال اختیار بود بسیار است و مصنف از آن جمله یک چیز [illegible] و اقتدا [illegible] نموده [illegible]
که در اختیارات نهاری اولی و انسب آن بود که طالع و برج قمر بروج نهاری بود و در اختیارات
لیلی بروج لیلی و بروج نهاری [illegible] در باب [illegible] ذکر یافت اما محذورات اختیار بسیار است
و آنچه جمهور بر آن متفق اند آنست که [illegible] قمر تحت الشعاع و مجاسد کید و ذنب و در طریقه محترقه
و محصور بین النحسین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاف بر این است از آنکه [illegible] نحس [illegible]
است و بعضی نظر عداوت میان خداوند خانه قمر و قمر و همچنین نظر عداوت قمر با نحوس و سقوط او از طالع و
وقوع او در وبال و در [illegible] که حدود نحس است [illegible] و هبوط او [illegible] جنوب [illegible]
و ایضا [illegible] که [illegible] کدام در طالع نباشد زیرا که طالع شریک است میان نور و ظلمت پس [illegible]
در طالع [illegible] چون [illegible] کواکب [illegible] طالع بر حالت طبیعی نماند و در اختیارات باعث [illegible] گردد
[illegible] در باب قمر نظر [illegible] امام [illegible] سبب آن [illegible]
حکیم [illegible] نقل نموده که ماه در غایت رطوبت است پس تأثیرات غریبه [illegible] ظاهر شود و چون طالع
[illegible] تغیرات عظیم [illegible] بسبب [illegible] مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح
القمر آورده که [illegible] طالع [illegible] و بعضی فضلا این [illegible] نقل نموده ٭ از قول حکیمان [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] طالع اندر خطر است ٭ این کار [illegible] از اسباب خطرات ٭ [illegible] طالع [illegible]
[illegible] است ٭ [illegible] طالع [illegible] جمیع اختیارات جایز نیست [illegible]
[illegible] و دوام آن مطلوب بود [illegible] کواکب [illegible]
[illegible] وقوع قمر از طالع [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] مطلوب است کما قال [illegible] القمر [illegible] الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات [illegible]
[illegible] مثل [illegible] و [illegible] در استعمال سمومات و مهلکات

[illegible]

[illegible]

باید که قمر از نحوس خالی باشد لیکن بشرط آنکه از وبال و هبوط و سقوط مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب به سهولت میسر شود و احسن آنست
که در دوازدهم یا بهفتم باشد که بیت اعدا و خصومت بود و در اموری که مطلوب بسیر شنیع باشد باید که مشتری یا قمر کوکب
فوق الارض باشد تا بشهرت انتشار سور کالشمس فی وسط السماء باشد و مجتنب باید که قمر ناظر بود و نیز متصل بکوکبی شرقی مقبول مسعود
یا بان کوکب انتقالی باشد و چون این حکم خاص نیست باموری مطلوب الشهرت بلکه عام است در جمیع امور از جمله آنها
باید که احکام ضم ساخته شود باید که بالجمله در هر شغل برج طالع و موضع قمر و کوکبی که قمر متصل باو باشد باید
که مناسب آن شغل باشد و بعد از تقریر این اصول مشغول با مثله شده بیفزاید که مثلاً از برای دیدن ملوک
و اشراف قمر در مثلثه آبی باشد که سرطان و عقرب و حوت است چه اول اینها بروج قمر است و خانه قمر کوکب
ابناء ملوک است و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب علما و اشراف است
و اسد هر چند خانه آفتاب است اما بسبب صورت دال باشد بر توحش و تسلط پس مختار عدم اختیار او باشد
والبته باید که قمر ناظر بآفتاب باشد یا بمشتری بنظر مودت تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آنها بادشاه
با آن تبرک منظور و مسعود گردد و اگر مراد از دیدن طلب علم باشد باید که صاحب طالع شرق ثانی از نحوس بری باشد و
بکوکبی متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد باشد و قمر در بیت عاشر مشرف و
متصل بسعود و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع و اگر صاعد و زاید النور بود نور علوی باشد و از برای جلوس
پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید که در برج ثابت است چه ثبات در سریر امر محمود است و هم خانه اول خانه
آفتاب است که کوکب ملوک است و ثانی از مریخ که کوکب امرا و سلاطین است یا در یکی از دو خانه مشتری که بیت سعد
اکبر است و بطلمیوس ... و غیر ... محمد ایوب که یکی از علمای احکام ست عقرب را در این امر جایز نداشته بسبب
هبوط قمر و نحوست و شرارت مریخ که صاحب عقرب است والبته باید که طالع در این اختیار از بروج ثابته بشرط و
مستقیم الطلوع و اوتاد ... الحسن والبته قمر باید که زاید النور باشد و ناظر آفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوک
و اگر در این حال آفتاب در وتد السماء که ارفع بیوت است ... احسن و انفع بود خاصه که وتد السماء در این احکام بیت
الرفعة باشد و از برای ابتدای تعلیم و مجتنب ابتدای کتابت قمر در برج السنبله باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت
مخصوص عطارد است بنوع انسان که مدرک کلیات است ناظر العطارد که کوکب ادیبان و کاتبان است یا بمشتری که کوکب
علما و فقها است بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق و مهربان باشد و اولی آن بود که ... و کوکب نیز در حال استقامت
سیر یکدیگر متصل باشند و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند چه اول دلیل فترت و ثانی دلیل ...
مشغول بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه ... متصل ... بود بنظر مودت و طالع برج هوائی
بود چه حصول صوت و صدا باستعانت هوا بود و از برای سفر بحر باید که قمر در برج ارضی بود بسبب مناسبت ...

بشر

با خاک و ذوجسدین تا آن سفر بزودی بشهر رسد و نه بکه برج ثابت باشد خصوصاً عقرب که دلیل گرانی کند
و شقت و خوف راه بود و حدیث پیغمبر ... قمر والقمر فی العقرب در این باب شاهد و مصدق است
والبته باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف قطاع طریق نبود و رفقا و سپاهیان
... مشفق و مشفق باشند و از ایشان امداد و اعانت رسد و اگر بآفتاب باشد یا مشتری ... سفر
بود بجهت جهاد و اولی آن بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و سعود و طالع وقت این اختیار برج
منقلب باید و سعود بنظر مودت نیز بین احتراز باید کرد از آنکه ماه در رابع بود و خداوند طالع از طالع

سفر بحر

که اینها همه دلیل مشقت و عسرت سفر بود و از برای سفر بحر برج قمر در برج آبی باید بجهت مناسبت و
آنکه برج خاکی جایز داشته بنا بر نسبت مقصد و خوف غرق و جز آن که در سفر بر گفتیم که باید که موضع قمر برج
منقلب بود یا ذوجسدین مبرا از نحوس و باید که متصل بیکی از سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و سعود
بودن بیت تاسع در هر دو نوع سفر از جمله اتفاقی حسنه باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر بزحل و کوکب که
مقیم باشد و مجتنب حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن آن ...

دخول بلد

باشد و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت اقامت باشد و در ان بلد والا برج
ذوجسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اختفا باشد
والبته نباید که خداوند خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر از جمله اتفاقات حسنه باشد
و از برای نو بریدن و پوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذوجسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال بود
که در لباس همه کس را بآن رغبت است لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را برج ذوجسدین اولیست تا مدتی
لباس ایشان از اندراس محفوظ و مصون ماند و باید که قمر در این اختیار متصل بزهره بود که کوکب زیب و
زینت است و حذر باید نمود از بودن قمر در بروج ثابته که مستلزم ثبات بشارت است خصوصاً اسد
که در این امر بسیار مذموم است چه ناشایسته ترین بروج است بجهة کثرت مطالع و قرب عقرب الراس و ابطء
صورت دال است بر توحش و تسلط و گویند هر که در حال وقوع قمر در اسد ملبس به لباس نو شود آن
لباس در برابر بسوزد بلکه مبتلا بآفتی شود که بهم تلف بود و بودن قمر در این حال بعقب ... در

نکاح

آفتاب مشعر باشد بر آنکه لباس را همان لباس مرد در کرباس خاک گشته ... الامام فی اختیارات و از برای
نکاح قمر در برج ثلث باشد خلاف الکوشیار و صاحب روضة المنجمین ... که در این امر دوام و ثبات مطلوب است

و در غروب غیر نصف عقرب که هبوط قمر است در غایت ضعف باشد و بعضی اول برج را مکروه داشته‌اند
که خانهٔ زهره است یا در ثور که خانهٔ سعد اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت است بهتر
باشد سعادت آن اختیار مضاعف گردد خصوصاً که قمر زائد النور باشد و نشاید که در حمل و سرطان و
جدی و دلو و موضع زحل و ذنب باشد که اینها سبب نفرت و تفریق گردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت
باشد چه در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق بود بغیر از عقرب چه عقرب خانهٔ مریخ و هبوط قمر است و
سبب ناسازگاری و خصومت شود یا در یکی از خانه‌های عطارد بنا بر مناسبت چه سنبله بصورت جاریهٔ
بکر تصور کرده‌اند و طالع اعتدال گویند و جوزا بصورت دو کوکب متعانق و صاحب غنه النجم گوید که اهل اختیار بنا
بر آنست که زن ثیبه باشد و اگر بکر بود از ابکار تنش را توقف کنند و اولی آنست که قمر متصل بزهره بود که کوکب عشق
و محبت است بشرطی که زهره سلیم و صالح الحال بود و استحمام قمر در برج آبی الا نشی باید چه حمام منجذب بالذات است
متصل بیکی از سعدین تا باعث آسایش و جمال بود و در نوره کردن باید که قمر در برج آبی بود متصل باقی ...
کوکبی که محترق یا هابط بود بنظر مودت و در سر تراشیدن باید که قمر در برج ذو جسدین باشد الا سنبله و کوشیار
در برج آبی جایز داشته و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر باید کرد از آنکه قمر در حمل یا در طالع بود و در
فصد قمر ناقص النور باید زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت بدن است چنانکه در طبایع کواکب
مذکور شده و چون چنین باشد خون صالح صرف نشود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی نور قمر خارج
بود و اولی آنست که قمر در برج آتشی بود چه آتش دافع رطوبت است یا در برج هوایی بنا بر مناسبت طبیعت
دم غیر جوزا زیرا که جوزا متعلق است بدست و حلول قمر در برج هر عضو باعث توجه رطوبت بدن باشد بآن عضو
این مقتضی تعفن مواد است پس با حصول رطوبات و تعفن مواد اهمال آن عضو رسانیدن مصلحت نیست
و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابک یکی از امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان
متوجه آذربایجان شد و چون بزنجان رسید و قمر در جوزا بود فصد کرد از رفتار کردن دستش گسیخته شد
و در زمان ایام رشته حساب او منقطع رسید و نیز گفته‌اند که ملاقات آهن بعضوی که قمر در برج آن عضو بود بعضی
ناخوش باشد و نسبت هر عضو در منسوبات بروج مذکور شد بروج هر عضوی از آن قیاس توان نمود و اگر حجامت کنند
طالع گیرند و باقی بر ترتیب واحد عبد الجلیل سجزی که کل از علمای احکام است فی نفسه بروج را در فصد شرط کرده است
و بعضی دیگر برج مذکر شرط کرده‌اند و حذر باید کرد از آنکه نحسی با قمر در طالع باشد ... اگر چنین باشد موضع جراحت

حجامت
مسهل
فصد کردن
... قرین
چهارپا خریدن
زراعت

تا سوء هضم نشود و در بیم کرد و اولی آنست که حذر باید کرد از وقوع نحسین در ششم طالع و ششم موضع قمر که بیم خطر باشد در حجامت باید
که قمر و طالع در بروج هوایی باشد و متصل بقرا حد السعدین و حذر باید نمود از حلول قمر در ثور و از بودن نحسین
در ثانی یا ثامن نیرین و محمد ایوب وقوع قمر در تحت الشعاع آفتاب نیز جایز داشته و در مسهل خوردن باید که قمر
ناقص النور بود در برج آبی فوق الارض مخصوص السعدین بشرط آنکه متصل بتحت الارض باشد و حذر باید کرد
از آنکه قمر در راس بود یا متصل باشد بعلویین که از اتصال زحل بکرعلتها عارض شود و از اتصال مشتری فعل دوا
ضعیف گردد و در قی و غرغره کردن محمد ایوب وقوع قمر در حمل جایز داشته و کوشیار و لیحرانی
در حمل و ثور و بطلیموس در بروج آتشی لیکن بشرط نظر زهره در سماکه فوق الارض باشد و در ختنه کردن باید که قمر
ناقص النور باشد و در برج آتشی بسبب آنچه در فصد کردیم گفتیم متصل بزهره که کوکب سرور و نشاط است یا مشتری که
کوکب شریعت و ملت اسلام است و اگر مشتری در شرف شرقی و فوق الارض باشد احسن و اولی بود و نشاید که
قمر در عقرب باشد که متعلق بالت تناسل که در این حال آفات آن عضو بعضی چنانکه در فصد گفتیم یا
متصل بزحل باشد که ابتدا بر مصلحت اثر ...زیرا که ... بر تعفن ... و در برده خریدن
قمر در برج انسی باید بنابر مناسبت مبیع و اگر طالع نیز از این بروج باشد بهتر باشد و اولی آنست که خداوند بیت ...
را با خداوند طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده را آزاد کنند باید که ماه زائد النور بود و متصل بسعدی
که شرقی باشد و اولی آنست که طالع و صاحبش بری از نحوس بود و در چهارپای خریدن کوشیار گوید که قمر در بروج
... باید و محمد ایوب در بروج ذو جسدین جایز داشته و حق آنست که در برجی باید که بصورت ذوات الاظلاف
باشد و چهارپای سواری و بارکش به آخر قوس بهتر است و اولی آنست که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد
و ... سادس و صاحبش صالح الحال بود و در مطلق بیع باید که قمر ناقص النور و الحساب بود
و در بروج معوج الطلوع منصرف از سعدی و در مطلق شری بر عکس این باید که قمر زائد النور الحساب
بود و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت یا برج خاکی
باید زیرا که حصول ارتفاعات با سنبله تناسبی دارد و عدم جواز عقرب با آنکه برج آبی است
بنابر آنست که هبوط قمر و خانهٔ مریخ است و اولی آنست که قمر متصل بسعود بود یا بر آنکه ... زحل
... مناسبت و اولی آنست که طالع برج ذو جسدین باشد و خداوندش حال در برج منقلب یا ناظر بطالع
... حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص العدد بود که از ابل ... نحس باشد و نظر نحوس بصاحب طلوع

طالع از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت آفت زرع و کشت [illegible] باشد و از علامات آنکه قمر در برج
ترابی باید و محصور بین السعدین بشرط نظر حاضرین وایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اوتاد (?)
قنوات قمر تحت الارض باید در برج آبی و اولی آنکه در ثالث و خامس باشد و ناظر بسعود سیما مشتری
و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر او و در بنا از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر در برج
ثابت یا ذوجسدین باید نه منقلب تا درخت استوار و نماپذیر بود و طالع نیز باید که از این بروج بود
وایضا باید که قمر متصل بسعدی باشد که آن سعد رب طالع یا عاشر یا شرف خود بود و باید که زحل صالح الحال
باشد و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که در هبوط باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب بود
و در برج ارضی باشد ثابت یا ذوجسدین کالانجح علی المتقطن (?) و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در
شرف باشد تا آن بنا مبارک و میمون بود یا در بروج هوایی فوق الارض و صاعد در عرض و افلاک تا آن بنا
زود مرتفع شود و زحل کوکب عمارت است باید که در این اختیار قوی حال باشد وایضا باید که طالع یا موضع صاحب
طالع برج ارضی باشد و رابع صالح الحال بود و حذر باید کرد از وقوع زحل بمجال و در بیت رابع و سقوط
خداوند قمر وایضا منحوس بودن صاحب طالع تحت الشعاع یا محترق منحوس از جمله محذورات است و در بنای (?)

خانه قمر

زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض و هابط بود سیما در جنوب بطلیموس در بنای بلاد و قری
وقوع ثابته یا کبیره مزاج سعود باشند در اوتاد طالع شرط کرده است و بودن مریخ با ثابته که بر
مزاج او بود در بیت عاشر از جمله محذورات شده زیرا که این وضع علامت قتل سلطان آن ملک بود و دلیل علامت
قتل عام باشد نعوذ بالله من ذلك پس در معرفت این مقولات را ببرده ختم کرده کردیم از برای دعا کردن
فرد یکی از خانهای مشتری باید متصل بکوکبی کاو در اتصال سعد انتصاب بوده باشد و بعضی مجاسده (?)
قمر با مشتری بعقده راس و قران عطارد با کف الخضیب بطالع نصف النهار در این باب مشهور و معروف
اینقدر که مصنف ایراد نموده و ما الحاق کردیم در معرفت اختیارات اینجا کافی است و زیاده از این به
تطویل منجر است والله خیر الموفقین و الحکم الی الکبیر (?)

تم ١١١٧ (?)

که هم بعضی از این اراده (?)
جمله شرایط کرده اند
و قبول [illegible]

[illegible] فی [illegible] هذا الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك یا من خص الانسان بمزید التکریم وخلقه فی احسن تقویم ونصلی
علی نبیك الهادی الی النهج القویم وآله الداعین الی الصراط المستقیم وبعد
فقد وقفت علی هذا الشرح المستطاب الذی تنشرح به صدور اولی الالباب فی کل
باب فوجدته جامعا لما هو المهم والاهم حتی صار التقویم التام به اکمل واتم لکشفه النقاب
عن کثیر من الحقایق ورفعه الحجاب عن جم غفیر من الدقایق واشتماله علی توضیح المطالب
وتنقیح المآرب بعبارات رائقه واشارات فائقه فلو اطلع المحقق البرجندی علی هذا
الشرح الشریف والتالیف اللطیف لانشرح صدره بالوقوف علی جواهر اسراره
والعثور علی زواهر ابکاره ولقال احسنت احسنت ایها الفاضل الالمعی والدقیق اللوذعی
لا زال سعیك مشکورا واسمك فی صدر جریدة اهل الفضل مسطورا فلقد زینت
رسالتی وحققت مقالتی بایضاح رموزها وابراز کنوزها واظهار خفایاها وابداء
خبایاها وتحریر مقاصدها ومفصلاتها وتفسیر غوامضها ومشکلاتها فعلیك منی اشرف
السلام والطف التحیة والاکرام کتب هذه الاحرف اقل العباد محمد المشتهر ببهاء الدین محمد العاملی عفی عنه
فی شهر ربیع الاول سنة ثلث وعشرین بعد الالف حامدا مصلیا
هذه صورة خط شیخنا افاض الله علی تربته المراحم والغفران
واسکنه بحبوحة الجنان

حرره [illegible]

[illegible]

قابل [illegible]

[illegible]

قطب الاقطاب العلم عند الله در اخر آمده

کاه صحبت از اوتاد در کعبه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما سکونت وبدلا واوتاد ورجال غیب که بجهت مصالح عالم
در روی زمین متفرقند بقدرت الله تعالی بولایتی که ایشانرا کرامت شده طی ارض کنند وبوقت صبح باز در کعبه حاضر شوند
واقتدا در فرایض بقطب الاقطاب نمایند واز فراغ نماز بامداد از نزد قطب باطراف عالم روند وجهات عالم را بقدوم شریف مشرف
گردانند وحاجات اهل عالم کنند وبجمیع جهات نظر کنند وفیض رسانند خصوصا کسی که ایشانرا استمداد کنند و ایشان
عالم را بهشت قسمت کنند وهر یکی از روز وماه در جهتی باشند از جهات عالم چنانچه در تعیین دایره ثبت است والعلم
عند الله وچون در جنگ قادر گشته باید که پشت دشمن بطرف ارواح مقدسه نباشد که شکست بجانب اولیاء افتد والا گر
پشت دشمن بطرف دیگر باشد واو استعانت طلب کرده پشت بطرف ارواح مقدسه آورده حفظ نام مکرم مظفر
ومنصور گردد واگر پشت بطرف ایشان کردن ممکن نباشد البته باید که از روبرو جنگ نکند والا شکست
یابد ودر وقت شکار کردن احتیاط کنند که روی بروی ایشان نباشد وبجانب ایشان تیر نیندازد و
همچنین نزد ملوک وسلاطین رفتن وهمچنین قضا ومعارضه ومجادله ونرد وشطرنج ودیگر مهمات این قاعده
رعایت باید کرد تا بمقاصد کلی رسیده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح کلام در هر مقام واختتام مقالات در همه حال حمد وثنای قادر را سزد که اساس کبریا جلالش ... فوق سموات
... ومصالح ... واطراف ... له الملک السموات والارض وهو العزیز الحکیم
وصلوات نامحدود ودرود نامعدود نثار روضه مقدسه صاحب شریعتی که ارتفاع افلاک عرش
بنا بنیت که از قبول اقوال مجد وانبساط ظل ... نهایتی که از ... است وآل واولاد آن سرور که هر یک
قبله نمای طالبان وادی حقیقت ومشکل کشای سالکان شاه راه شریعت وطریقت اند سیما که کعبه اسلام بوجود
ولادتش معزز وزاد الایمان بوجود خلافتش مشرف است
این رساله ایست در استخراج خط
نصف النهار وسمت قبله ... برسم ... تحفه مجلس شریف ومحفل منیف آصف اعظم
واکرم ملک الوزراء فی العالم مالک رقاب الامم من العرب والعجم مجمع مکارم الاخلاق ومجالس الشیم ناظم مصالح الممالک
حافظ الخلایق من ورطات المهالک ناشر العدل والرافة باسط الجود والکرامة ... العالیة الخاقانیة ...
الحضرة ... السلطانیة قطب فلک المعالی الوزارة والمنصور الدولة والکرامة والعز والاقبال والاجلال خواجه ناصر الدولة
والدین حاتم ... اعلی الله تعالی درجه شانه وضاعف منزلته ... امیدوار است که این محقر پسندیده بارگاه آن حضرت
بعفو از اطلاع برسهو وزلل این ذره احقر یعنی مظفر را که بعجز وقصور معترف است معذور فرمایند وتقصیرات بذیل عفو ملبوس ومستور
دارند والله اعلم وهو خیر الموفقین
در آنچه پیش از شروع در مقصود ایراد آن لازم است وآن دو قسم بود قسم اول
در آنچه تعلق بعلم هندسه دارد قابل اشاره حسیه از اعراض مقدار را اگر در هیچ جهتی از جهات هیچ نوع از انواع منقسم نشود آنرا نقطه
خوانند واگر منقسم شود لیکن همین در یک جهت یعنی در طول فقط آنرا خط خوانند ونهایت خط اگر متناهی الوضع بود نقطه باشد
واگر در دو جهت قبول قسمت کند یعنی در طول وعرض فقط آنرا سطح وبسیط خوانند ونهایت سطح متناهی الوضع خط تواند
بود وهم نقطه واگر در هر سه جهت که طول وعرض وعمق باشد ممکن الانقسام بود آنرا جسم تعلیمی خوانند ونهایت آن هر یک از نقطه و
خط وسطح تواند بود وخط دو قسم بود مستقیم ومنحنی مستقیم آن بود که طرف او ساتر ما عدای او شود هرگاه واقع باشد در امتداد
شعاع بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میان دو نقطه معینه ودر کتب مبسوطه دیگر تعریفات هست ومنحنی آن بود که خلاف هیچ یک از این
تعریفات نشود وچون خط اطلاق کنند ونگویند که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد وسطح یا مستوی بود یا غیر مستوی آن بود
که اخراج خطوط مستقیم در جهت طول وعرض آن سطح ممکن وتیسر باشد واگر خط مستقیم واصل میان هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح
از آن سطح هیچ وجه بیرون نیفتد ... وانحنایی که از احاطه آن دو خط بسطح پیدا شود آنرا زاویه سطحی خوانند پس اگر آن دو خط

بروجهی باشند که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه متساوی حادث شود آن زاویه را قایمه خوانند هر یک را و هر دو خط را عمود بر یکدیگر
براین صورت 

و الا بزرگتر را منفرجه و خردتر را حاده خوانند براین صورت 

و چون سطحی مستوی محاط بیک خط منحنی را این شرط که نقطه آن سطح تعیین نمایند که جمیع خطوط مستقیمه که میانه آن نقطه و خط محیط خارج شوند متساوی
بود آن سطح را محیط دایره خوانند و آن خط را محاذ او و قومی عکس این گفته اند و بعضی از محققین محاکمه کرده توفیق
میانه قولین نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند و هر یکی از خطوط مذکوره را نصف قطر و هر خط مستقیم که دایره
را منقسم بدو قسم کند آنرا وتر خوانند و پاره که از محیط جدا کند قوس و اگر آن خط بر مرکز گذرد آنرا
قطر نیز خوانند و عمودی که از یک طرف قوس در داخل دایره بر قطر پیوندد که بدیگر طرف آن قوس گذشته باشد
جیب مستوی آن قوس بود و سطحی که دو نصف قطر و قوسی از محیط احاطه آن کنند آنرا قطاع دایره خوانند
و تصور این مذکورات از این شکل توان نمود 

و بجهت ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت
قسمت متساوی تقسیم کنند و قطر آنرا بصد و بیست و هر یک را جزو درجه گویند و هر قوس که کمتر از نود جزو بود
فی تا آن نود تمام آن قوس گویند و هر قوس که نسبت آن قوس بمحیط دایره او همچو نسبت قوسی دیگر
باشد بمحیط دایره او بشرط عدم تساوی دایرتین آن هر دو قوس را شبیهتان گویند و هر سطح
که محاط یک خط یا زیاده باشد آنرا سطح شکل خوانند پس اگر محاط سه خط باشد آنرا مثلث خوانند
براین صورت 

و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی الساقین
و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد آنرا ذو اربعة اضلاع خوانند براین شکل 

و جسمی که محاط یک
سطح یا زیاده بود آنرا جسم شکل خوانند پس اگر یک سطح باو محیط باشد چنانکه در اندرون آن نقطه فرض توان کرد که خطوط مستقیم واصل
میان آن نقطه و آن سطح متساوی المقدار بود آن جسم را کره و آن سطح را محیط و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را
مرکز و هر یک از آن خطوط را نصف قطر گویند و دایره که از قطع سطحی مستوی مرکز کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع
آنرا عظیمه خوانند و الا صغیره و هر جسم که محاط سطحی بود که یک نهایت او نقطه بود و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط
مستقیمه واصله میان آن سطح بیرون نیفتد آنرا مخروط مستدیر خوانند و آن دایره را قاعده مخروط و خط واصل
میان مرکز این دایره و راس مخروط را سهم مخروط و هر خط که بر سطحی قایم شود بجهتی که اگر خطوط مستقیم از موضع
قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن خط قایم بزاویه قایمه محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا

چون دو خط بر وجهی باشند که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از آن خط دیگر برابر بود آن دو خط را متوازیان گویند
و مراد ببعد نقطه از خط امتداد اقصر خطها که اقصر از آن ممکن نباشد و بعضی دو خط متوازی را خطین گویند تعریف کرده اند
که اگر تا هر چند از جهتین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و شک نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیم
و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز هست و دو سطح را اگر هم بر این صفت باشند هم متوازیان گویند و چون کره بر نفس
خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند بعد از اتمام دوره دایره رسم کنند سوای دو نقطه متقابل که آنرا
دو قطب کره و دو قطب حرکت گویند و دوایر را که آن نقاط حادث شوند اعظم آن یکی را که بعد او بین القطبین متساوی
بوده منطقه گویند و از این جا فلک نیز گویند و هر کره متقاربه که انفکاک اجزای او مستحیل بود اگر فی الحال نیز بود آنرا کوکب گویند
قسم دوم در آنچه متعلق بعلم هیات دارد از جمله افلاک نه مشهوره فلک نهم فوق را فلک الافلاک و فلک اطلس
و فلک اعظم گویند و فلکی را که در تحت اوست بیت و اسطه فلک ثوابت و فلک البروج و سماء ... و مرکز ایشانرا که
همه آنها متحد اند مرکز عالم و منطقه اول را معدل النهار و ثانی را منطقة البروج گویند و مدار آفتاب منطقة البروج بود
و قطب معدل النهار را دو قطب عالم گویند آنکه اقرب است به بنات النعش از آن قطب شمالی گویند و آن دیگر را قطب
جنوبی و فصل مشترک میان سطح معدل النهار و سطح ارض را خط استوا گویند و این هر دو دایره متقاطع بهم باشند
بیکدیگر
بر دو نقطه متقابل آن نقطه که آفتاب چون از او بگذرد در طرف شمال معدل النهار باشد آن نقطه اعتدال ربیعی
گویند و آن دیگر را نقطه اعتدال خریفی و هر دو را اعتدالین و آن نقطه را از منطقة البروج که بعد او از معدل النهار
اکثر از ابعاد نقاط دیگر آن منطقه باشد اگر در طرف شمال معدل النهار بود آنرا نقطه انقلاب صیفی گویند و آن دیگر را انقلاب
شتوی و هر دو را انقلابین و هر یک از ابعاد آن نقاط را میل و دایره که از دوران آن تا مه هر نقطه بحرکت فلک افلاک
رسم شود آنرا مدار یومی آن نقطه خوانند و دایره عظیمه که یک قطب او سمت راس و دیگری سمت قدم موضعی باشد آنرا
افق دایره افق حقیقی آن موضع گویند و مراد بسمت الراس طرف خطی است در جانب فوق که از مرکز عالم خارج
شود بر استقامت قامت شخصی که قایم باشد بر سطح افق و بسطح فلک اعظم رسد و مقابل آن سمت القدم باشد
و صغیره که مماس سطح ارض بود از جانب فوق و موازی افق حقیقی آنرا افق حسی آن موضع گویند پس اگر معدل
النهار بسمت راس آن موضع گذرد آنرا افق استوا و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار بسمت راس آن موضع
بود آنرا افق رحوی و افق ارض تسعین گویند و ماسوی این دو افق را آفاق مایله و مدار هر نقطه از مدارات یومیه که افق
را قطع کند آنچه فوق الارض بود قوس نهار آن نقطه گویند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و عظیمه که بدو قطب

دو قطب نصف النهار که نقطهٔ تقاطع معدل النهار و افق است گذرد آنرا دایرهٔ مشرق و مغرب و دایرهٔ اول السموت نیز گویند
دو نقطهٔ تقاطع این دایره و دایرهٔ افق را دو نقطهٔ مشرق و مغرب گویند و فصل مشترک میان سطح این دایره و افق را خط مشرق
و مغرب و خط اعتدال گویند و لامحاله تقاطع این دو خط و خط نصف النهار بر زوایای قایمه باشد و عظیمه که بدو
قطب افق و نقطهٔ موضوع هر کوکب گذرد آنرا دایرهٔ ارتفاع آن کوکب خوانند و لامحاله افق را قطع کند بر دو
نقطه که از آن دو را که اقرب از او بدان کوکب باشد نقطهٔ سمت آن کوکب خوانند و بدین سبب این دایره را دایرهٔ
سمتیه نیز خوانند و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح افق را خط سمت آن کوکب گویند و قوس از این
دایره که میان کوکب و افق افتد از جانبی که اقرب از آن نباشد آنرا قوس ارتفاع آن کوکب خوانند و قوس از دایرهٔ
افق که میان نقطهٔ سمت و دایرهٔ اول السموت افتد از جانبین که اقرب از آن نباشد آنرا قوس سمت آن کوکب خوانند
و آنکه هم از این دایره میان آن دو نقطه و دایرهٔ نصف النهار افتد از جانب اقرب آنرا تمام قوس سمت آن کوکب خوانند
و این نه مذهب جمهور است بعضی قوس ثانی را سمت و قوس اول را تمام سمت گفته اند و قوسی هم از افق که میان مطلع کوکب و نقطهٔ
مشرق یا میان مغرب او و نقطهٔ مغرب افتد از جانبی که اقرب از آن نباشد اول را سعهٔ مشرق و ثانی را سعهٔ مغرب گویند

باب اول در استخراج خط نصف النهار اولا قطعه از سطح ارض هموار باید ساخت بوجهی که اگر آب بر او ریزند
از هیچ جانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی از اجزای زمین اخفض از بعضی بود آب بدان جانب اخفض میل کند چنانکه
مقتضی طبع اوست و از برای تسویهٔ زمین آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که آنرا کونیا گویند و اکثر آن
از چوب سازند و باید که چوب این دو ساق بوزن برابر باشد و الا مقصود بحصول نرسد و بعضی زیادت در راس
آنرا فا بر زنند بجهت امتحان [illegible] و در منتصف قاعدهٔ آن نشانی کنند و از راس [illegible] شاقول
در آویزند و آن جسمی بود ثقیل مثل سرب که از طرف خیطی آویخته باشد و سطح زمین را چنان سازند که این شاقول در هر
طرف که گردانند شاقول بر آن نشانه آید و طریق دیگر آنکه آنرا سطوح متوازی السطحین مصحح الوجه بر روی
زمین نهند و وسط آن ثابت داشته اطراف او را دایر سازند بنوعی که هر جا مماس سطح ارض باشد و در وسط از
میانه ظاهر نشود پس قاعدهٔ کونیا را بر آن سطح نهاده باز سطح را بتجدید دور دهند و در هر موضع که شاقول از نشانهٔ
خود متمایل شود آن جانب را بلندتر یا خلاف آنست تراشند و همچنین این عمل در همه آن زمین بجای آورند تا هنگامی که
شاقول بر نشانهٔ خود راست بایستد و هر چند سطح را بر آن زمین بگردانند منحرف نشود و چون چنین بود این سطح داخل
در سطح افق حسی بود و موازی افق حقیقی زیرا که این سطح با سطح قاعدهٔ کونیا که مماس سطح بالای سطح است موازی است

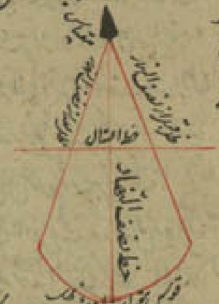
بس خط

پس خیلی قول در این وقت چنانکه عمود است بر سطح قاعده که کونیا عمود باشد بر این سطح چون اشکال بشهادت تجربه
کامتحان نماید نیز که حامل دست قطر که عمود بود بر سطح افق پس بشکل چهاردهم از حادی عشر اصول این سطح موازی
موازی سطح افق حقیقی و داخل در سطح افق حسی بود و هو المطلوب و بعضی از محققین متاخرین قاعده
اخراج کرده اند که با وجود سهل این سطح اکمل بحصول پیوسته و ایراد آن در این مختصر بکنیم اما در استخراج خط
نصف النهار طرق بسیار است اشهر آنست که دایره بر این سطح رسم کنند بشرطی که بقدر یک اصبع یا زیاده از آن سطح
خارج دایره افتد پس مقیاس مخروطی الشکل صحیح الاستداره ثقیل الوزن که سهم او عمود بود بر سطح قاعدهٔ او بر مرکز این
دایره نصب کنند و طریق نصب کردن چنانست که دایرهٔ صغیره بر مرکز این دایره که بقدر دایرهٔ قاعدهٔ مقیاس باشد
رسم کنند پس مقیاس را بنوعی که محیط قاعدهٔ او بر محیط دایرهٔ صغیره منطبق وضع کنند و چون سهم مقیاس بر سطح
قاعدهٔ او عمود است بر سطح این دایره نیز عمود باشد و بجهت امتحان در سه موضع ما بین محیط دایره و راس مقیاس باندازه
کرده اگر هر سه برابر باشند مقیاس عمود بوده بر آن سطح زیرا که حاصل میشود در این حال از سهم مقیاس و از مقادیر
ثلثه و از انصاف اقطار دایره که متصل است بقاعدین [illegible] مثلث که اضلاع هر یک با آنکه دیگری متساویست کل نظیره
و زوایای که حاصل است از سهم مقیاس و انصاف اقطار هم متساوی باشند بشکل هشتم از اول اصول پس العمود
سهم مقیاس عمود در آن سطح بود و هو المطلوب اما طول مقیاس القدر باید که ظل او قبل از نصف النهار در اول
دایره در آید از شدت [illegible] عادت قوم بان جاری شده است که طول آن در زمستان بقدر ربع قطر دایره کنند و در تابستان
بقدر ثلث قطر او و ایضا باید که راس مخروط بسیار دقیق نباشد تا فرج و مدخل ظل معلوم شود پس در اول نهار که تا
مقیاس در خارج دایره باشد انتظار کشند تا ظل مقیاس متزاید ارتفاع آفتاب متناقص گشته در آن راس او بمحیط دایره
در جانب غربی رسد و بعد از نصف النهار که ظل متناقص ارتفاع [illegible] متزاید نهند انتظار کشند تا باز ظل او اکثر
ظل بمحیط دایره رسد پس بر منتصف آن نیز نشانی کنند و لامحاله آن نشان از محیط دایره پس بر منتصف
در جانب مشرقی باشد و آن قوس که میان هر دو نشان افتد تنصیف کنند و از مرکز دایره بمنتصف خطی
اخراج کنند این خط خط نصف النهار باشد یعنی قطعه بود از فصل مشترک میان سطح افق حسی و سطح دایرهٔ
نصف النهار و خطی دیگر که با او بر زوایای قایمه بود خط مشرق و مغرب یعنی قطعه از
فصل مشترک میان سطح دایرهٔ اول السموت و سطح افق حسی و صورتش اینست



اولا دانسته آنکه این عمل وقتی بجای آورند که آفتاب در راس الانقلابین
یا قریب آن باشد بسبب آنکه [illegible] آفتاب بر که خاص خود متحرک است [illegible]

ظل بیطله متوانند بود نادر و مبنی بر این عمل آنست که در شرح دو وقت بحث ما باشد تا میل او مختلف شود و چون چنین بود
و حوالی آن بود اختلاف میل او باندک زمانی محسوس نگردد و بخلاف مواضع دیگر حضوصا بعد الاعتدالین و از دو نقطه
انقلاب مختار نقطه انقلاب صیفی بود چه در آن وقت بما اضافه تر و ظل قصیرتر و عوارض کمتر که مانع ظل شود دیگر
باشد بوجهی دیگر چون آفتاب بعد الاعتدالین تحویل کند در وقت طلوع آفتاب یا غروب هر کدام اقرب بوقت تحویل
بود بر منتصف ظل مقیاس و استقامت او بر سطح موزون خطی اخراج کنند آن خط خط اعتدال بود و چون عمودی
بر آن خط قائم سازند خط نصف النهار باشد بوجهی دیگر از آلت صحیح ارتفاع آفتاب قبل از نصف النهار بگیرند و
الصبر بر منتصف ظل مقیاس استقامت او بر سطح موزون خطی اخراج کنند پس انتظار کشند تا بعد از نصف النهار
ارتفاع آفتاب بمقدار ارتفاع اول شود و در آن وقت نیز بر منتصف ظل مقیاس استقامت او خطی اخراج
کنند و در اغلب اوقات آن بود که بر مرکز قاعده مقیاس از تقاطع خطین زاویه حادث شود پس آن زاویه را بنصفین از
او تنصیف کرده از راس آن زاویه خطی منتصف کشند خط نصف النهار بود و خطی دیگر بر آن عمود سازند
خط مشرق و مغرب بود و صورتش اینست و گاه بود که از وصل خطین زاویه حادث نشود بلکه بر استقامت خط
واحد متصل شوند آن خط خط اعتدال بود و عمودی که بر آن اخراج کنند خط نصف النهار
و این عمل وقتی که آفتاب در احد الانقلابین یا حوالی آن بود لایق باشد بوجهی دیگر
در محل طلوع آفتاب و غروب او در یوم واحد بر استقامت ظل مقیاس خطی اخراج
کنند و لا محالة در اغلب الاوقات از وصل خطین زاویه حادث شود آن زاویه را
تنصیف کنند و از راس زاویه خطی منتصف کشند خط نصف النهار بود و عمود
بر آن خط اعتدال و صورتش بعینه مثل صورت سابق بود و این عمل بهر روز و در روزی
که آفتاب در احد الانقلابین یا حوالی آن بود اولی و انسب باشد



فصل قبل از
نصف النهار که ظل مقیاس متناقص بود آناً فآناً بر منتصف راس ظل نقاط نهند تا آنکه ظل بغایت قصر رسد و رو بتزاید
در زیادت کند پس بیان اقرب نقاط بمرکز قاعده مقیاس و آن مرکز خطی واصل سازند خط نصف النهار بود
و عمود بر آن خط مشرق و مغرب و صورتش اینست
و مخفی نماناد که در بعضی مواضع که آفتاب در بعضی فصول بسمت
راس آنجا رسد و ظل معدوم میشود آن وقت در آن
موضع این عمل قابلیت نپذیرد کما لا یخفی علی المتفطن



فصل و اما معرفت بعلم اصطرلاب بمعرفت ارتفاع شمس معلوم کنند پس درجه آفتاب در اصطرلاب بسمت ارتفاع او نهند
و قوس سمت بجهت او از شمال و جنوب مشرق و مغرب معلوم کنند پس فی الفور سطح اصطرلاب بسطح موزون نهند چنانکه
که مماس سطح موزون بود و عروه او بطرف جنوب باشد پس در آن خط عضاده را از خط مشرق و مغرب بقدر سمت ارتفاع
در جهت سمت حرکت دهند بعد از آن اصطرلاب را بر روی سطح موزون اندک اندک حرکت دهند تا وقتی که ظل
لبنتین عضاده افتد و بهیچ طرف او منحرف نشود و در این هنگام خط و لبنتین خط نصف النهار بود و عمود بر خط
اعتدال و صورتش اینست **فصل** و این در اغلب [illegible] زیجات مسطورات چون آفتاب قریب
افق بود شاقولی در آویزند و بر امتداد ظل شاقول خطی بکشند و بعد
از آن بالت صحیح ارتفاع آفتاب بگیرند و از آن سمت استخراج
کنند خواه بعمل اصطرلاب و خواه باعمال زیج و جهت آن معلوم کنند
و از آن طرف خط که مسقط شاقول است از جهت سمت از شمال و جنوب
همان مقدار زاویه رسم کنند چنانکه یک پای پرگار بر خط ظل نهند و دایره
بزرگ رسم کنند و لابد بر دو نقطه متقابل با خط ظل تقاطع کند آن تقاطع
که در جانب آفتاب بود نقطه سمت باشد پس محیط این دایره را
ابتدا از نقطه سمت به سیصد و شصت قسم متساوی کنند پس اگر سمت
جنوبی بود از نقطه سمت بمقدار سمت در جهت شمال بشمرند آنجا که رسد



از آن خطی بمرکز کشند آن خط اعتدال بود و اگر در سمت شمالی بود ابتدا از نقطه سمت در جهت جنوب بقدر سمت
مستخرج بشمرند آنجا که منتهی شود خطی بمرکز کشند خط اعتدال بود و جهت شمال و جنوب بآن معلوم شود که
آنکه شاقول بسمت دارد چون سمت آفتاب شود در ارتفاع شرقی بیساره او جانب شمال بود و یمین او جانب
جنوب و در ارتفاع غربی بعکس این بود و این ظاهر است و اگر آفتاب را در آن حال سمت نباشد خط ظل بعینه
خط اعتدال باشد و اگر سمت بربع رسیده باشد خط ظل بعینه خط نصف النهار بود و بوجهی دیگر که بخاطر فاتر
خطور کرده است تقویم آفتاب در وقت طلوع یا غروب بگیرند و از آن سعه مشرق یا مغرب با صطرلاب
یا زیج معلوم کنند پس در وقت طلوع آفتاب اگر سعه مشرق گرفته باشند یا غروب اگر سعه مغرب گرفته باشند بر منتصف
ظل مقیاس یا شاقول در استقامت آن خطی بر سطح موزون اخراج کنند و بر آن خط دایره رسم کنند و ابتدا از نقطه

تقاطع آن خط و محیط دایره یعنی آن نقطه که در جهت آفتاب بود محیط دایره را به سیصد و شصت قسم متساوی کنند پس به تقدیر سوی مشرق یا مغرب ابتدا از نقطه تقاطع مذکور بطرف جنوب بشمرند اگر آفتاب در بروج شمالی بود و بطرف شمال اگر در بروج جنوبی بود تا آنجا که منتهی شود و خطی از مرکز دایره بآنجا کشند خط اعتدال بود و عمود بر او خط نصف النهار و اگر آفتاب را سوی مشرق یا مغرب نبود ظل بعینه خط اعتدال باشد و چون خط نصف النهار و خط اعتدال بیکی از این وجوه استخراج شود بر نقطه تقاطع این دو دایره رسم کنند چنانکه متقاطع هر یک شود و لا محاله آن دایره بسبب تقاطع خطین بر قوایم بچهار قسم متساوی شود بشکل بیست و نهم از مقاله اولی اصول پس هر قوسی از آن ربعی باشد از محیط دایره بعد از آن هر ربعی را بنود قسم کنند تا مجموع دایره بسیصد و شصت قسم متساوی شود و این دایره را دایره هندیه خوانند و لامحاله سطح او داخل در سطح افق حسی است محیطش بمحیط او و بواسطه اتحاد مرکز نیز متوازی باشد بقوت شکل ... و بعضی بجهة سهولت صحیفه متوازی السطحین بسازند و دایره هندیه بر آن رسم کرده خط نصف النهار و خط اعتدال و تقسیم سیصد و شصت کانه عمل کنند و آنرا بر سطح موزون وضع کنند بنوعی که خط نصف النهار آن دیگری با خط اعتدال هر یک با خط اعتدال آن دیگری منطبق شود و این صحیفه را رخامه خوانند و از دایره هندیه بعضی مجهولات استخراج توان نمود چنانکه شمه ازان بعد ازین معلوم شود و وجهی دیگر در حین طلوع یا غروب آفتاب بر منتصف ظل مقیاس و استقامه او خطی اخراج کنند تا دایره را قطع کند بر دو نقطه متقابل ازان دو آن نقطه را که در جهة آفتاب بود در حین طلوع مطلع و در حین غروب مغرب او گویند از ین و قوسی ازین دایره که واقع باشد میان مطلع یا مغرب آفتاب و خط اعتدال از جانبین که اقرب ازان نباشد اول سوی مشرق و ثانی سوی مغرب باشد و هو المطلوب و اگر منتصف ظل طلوع یا غروب بر خط اعتدال منطبق باشد آفتاب را سوی مشرق یا مغرب نباشد فصل در وقت سنوح بر منتصف ظل مقیاس و استقامت او خطی اخراج کنند و لامحاله دایره را بر دو نقطه متقابل قطع کند و از نقطه تیامن آن نقطه که در جهة آفتاب باشد نقطه سمت باشد و بمذهب جمهور قوسی که واقع شود ازین دایره میان نقطه سمت و خط اعتدال از جانبی که اقرب ازان نباشد قوس سمت باشد و آن قوس که واقع باشد میان او و خط نصف النهار از جانبی که اقرب ازان نباشد تمام سمت و بعضی اول را تمام سمت و ثانی را سمت گفته اند پس اگر منتصف ظل بر خط اعتدال منطبق باشد آفتاب را بقول جمهور سمت نبود و بقول بعضی سمتش ربع دور و از تمام نباشد و او را تمام نباشد اگر بر خط نصف النهار منطبق بود بعکس ... یعنی بقول جمهور سمت ربع دور بود و از تمام نباشد و بقول بعضی موجود نبود ... نقطه سمت ...

در جهت ... گویند آنجا است ... موجود نبود و جمیع این قوس که مذکور شد شبیه اند بقوسی که از دایره افق ما خود میشود و کل لطوره و ... که سمت مشرق و مغرب و قوس سمت قرار این نوع موهوم توان کرد هر گاه در سطح او بین مخارج ... باشد که در ... ظل مقیاس ... بر سطح موزون توان کرد و لکن این اعمال در آفتاب ... بود و الله اعلم وجهی دیگر هر روز که ظل مقیاس بغایت قصر رسد آن ظل نصف نهار و وقت زوال آن روز خواهد چه در آن وقت آفتاب بر دایره نصف النهار بود و منتصف ظل بر خط نصف النهار منطبق باشد و بعد از آن شروع در ازدیاد کند و بعد بر ظل ... معاکس کند و معاکس را گاهی ... قسم کنند و ظل ... خود از آن معاکس را ظل اقدام گویند و گاه ... ده قسم و ظل خود از آن معاکس را ظل اصابع خوانند و اگر معاکس ... و بسبب آنکه آفتاب در آن وقت در سمت رأس بود و در آن روز فی زوال نبود و باشد و چون ظل معاکس بعد از غایت قصر شروع در ازدیاد کند یا بعد از انعدام شروع در حدوث نماید اول وقت نماز پیشین باشد و چون دو قدم بر فی زوال زیاده شود آخر وقت نماز باشد و چون برابر معاکس شود سوی فی زوال آخر وقت ... باشد و چون دو برابر معاکس شود سوای فی زوال آخر وقت فضیلت عصر بود و دیگر مجهولات از ظل معاکس موهوم توان کرد که ابراد آن تطویل ...

باب دوم در استخراج ... اولا بباید دانست که طول ... نسبت آن ... از تقاطع ... او با دایره نصف النهار مبدء عمارت با نقطه ... او با نصف النهار آن بلد بر توالی بروج و قوس مشترک میان سطح ... این قوس و سطح ارض ... طول بلد باشد ... قوس مذکور و مبدء عمارت ... او بآن ... از طرف شرق ... از موضعی که ... پس ... طول ... بلد ... و بعد بلد ... از دایره نصف النهار میان قطب افق و معدل النهار یا میان قطب معدل النهار و دایره افق از جانبی که اقرب ازان نباشد پس اگر ... معدل النهار ... آن بلد شمالی باشد ... و قوس مشترک میان سطح ... و این ... هر ... باشد ... الطول باشد ... بین الطولین و اگر عدیم العرض بود ... بین العرضین ... جنوبی بود ... بین العرضین بود ... پس ... نصف النهار و دایره هندیه ... طول ... از جنوبی دایره ... شرقی ... عدیم الطول بود ... بین الطولین ... و از طرف ... غربی ... بین الطولین ... از این

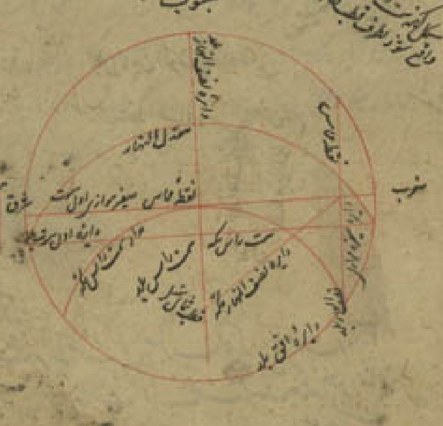
بما و کمه در طرف غربی بود انجا که منتهی شود خط مستقیم موازی خط نصف النهار را کجا کشند و لا محاله این خط
قایم مقام فصل مشترک بوده میان افق بلد و دایره صغیره که موازی دایره نصف نهار آن بلد بوده باشد و دوری
که بعد بینهما بقدر ما بین الطولین بود و ارتفاع خط اعتدال و دایره هندیه بنهادگرده در طرف شمالی بقدر عرض مکه گیرند
اگر بلد عدیم العرض باشد یا بقدر مجموع العرضین اگر عرضش جنوبی بود یا بقدر ما بین العرضین اگر عرضش شمالی بود و در
از عرض مکه چه از این فاق مکه در طرف شمالی بود اما اگر عرضش شمالی بود و بیشتر از عرض مکه ارتفاع مذکور بقدر ما بین
العرضین بطرف جنوبی بشمرند چه مکه از این اماکن در طرف جنوبی باشد انجا که منتهی شود و خط اعتدال را کجا کشند و لا محاله
این خط قایم مقام فصل مشترک بود میان افق و دایره صغیره که موازی دایره اول السموات این بلد باشد و چنین با
که بعد بینهما بقدر ما بین العرضین باشد اگر عرض بلد شمالی بود یا بقدر مجموع العرضین اگر جنوبی بود و بقدر عرض مکه اگر عدیم العرض بود
و لا بد این دو خط یکدیگر را قطع کنند بر نقطه که در جهت مکه باشد و از آن قایم مقام سمت رأس مکه دانند پس چون از مرکز
دایره خطی اخراج کنند که بنقطه مذکوره گذشته بمحیط دایره رسد خط سمت قبله بود و چه اگر اخراج وی بر خط نصف النهار فرض کنند
باشد نسبت آن همین که و چون مصلی بر این خط ایستاده از طرف مرکز دایره متوجه این نقطه شود متوجه مکه باشد و قوسی از آن
دایره که واقع باشد میان خط سمت قبله و خط اعتدال یا خط نصف النهار از جانبی که اقرب از آن باشد اول
قوس سمت قبله و ثانی قوس انحراف قبله باشد و ما بجهت تمثیل چهار شکل او رسم نمائیم تا ناظر را زیادتی بصیرت بود
اول بجهت بلدی که طول و عرض او هر دو کمتر از طول و عرض مکه باشد مثل حرابین دار الملک حبشه دوم بجهت مکه که طول و عرض
هر دو زیاده باشد مثل دار السلطنه اصفهان سیم که بجهت طول زیاده باشد و عرضش کمتر مثل سراندیب چهارم که عرضش
زیاده باشد و طول کمتر مثل دمشق دار الملک شام و معلوم که عرضش جنوبی بود یا عدیم العرض اگر طولش کمتر از طول مکه
بود شکل اول باشد و اگر بیشتر بود شکل ثالث والله اعلم بالصواب



چون دایره اول السموات بلد معادل معدل النهار است بر نقطه مشرق و مغرب و قبلی که واقع است از دایرهای
غیر که مرور من باشد میانه معدل النهار و اول السموات بلد از جانب اقرب مختلف است حاکم اعظم ارتفاعها
نوعی بود که همت از نصف نهار بلد جهها یعنی عرض بلد و لا محاله عرض مکه و نسبت از آن دایرها و مفروض است

گر ان اول باشد از عرض بلد پس نقطه سمت راس که ممکن است که واقع شود بر دایره اول سموت و از ان وجودی
باشد که عرض کم مساوی میل باشد با لجملۀ واقع شود از نصف نهار که میان معدل و اول سموت ان و ممکن است
که خارج افتد از دایره اول سموت بطرف قطب ظاهر و ان در بلدی باشد که عرض کم اگر باشد از لجملۀ واقع شود
از نصف نهار که میان معدل و دایره اول سموت ان بلد و ممکن است که از دایره اول سموت بطرف قطب
خفی افتد یعنی در میانه سطح اول سموت و سطح صغیره موازی وان در بلدی بود که عرض کم از بعد اول باشد و این اگر دو جا
بود همه که غرض که شد از عرض بلد باشد سمت راس که از ما بین دایره اول سموت و صغیره موازی او خارج افتد
بطرف قطب ظاهر شعبه برآمدن مستقیمه محلی که از این طریق سمت قبله معلوم کردن طریقی است تحقیق نهایی این طریق
بر انست که دایره بی صغیره این سمت راس که کذر نه و حال انکه میکذرد اما اول انکه ممکن است دایره نصف النهار که
میشود بر نقطه از معدل النهار که نهایت طول که است پس سمت راس که خواند کذشت که سمت راس که در میانه سطح این دایره
وسطح دایره نصف نهار بعد ماند اما ثانی از جهة انکه ممکن است جاری میشود در حالت توجه که سمت راس که میکذرد بر نقطه تقاطع
این دو دایره با نصف نهار بلد پس سمت راس که خواند کذشت که سمت راس که در میانه سطح این دایره و دایره اول سموت واقع
شود و یا بر سطح دایره اول سموت یا خارج از سطحین بطرف قطب ظاهر اگر بلد عدیم العرض بود و سمت الراس که بر این
کذشت بواسطه انطباق او با مدار سمت راس که لیکن در حصول مطلوب برو همین یک دایره کافی باشد کما لا یخفی بالتامل در این
اشکال الصور انچه که معلوم میشود





شکل اگر سمت راس بلد بر سطح دایره اول سموت
بعد واقع شود





و بخاطر فاتر رسیده که خط عرضی را بنوعی استخراج توان نمود که قایم مقام صغیره باشد موازی دایره اول سموت
بلد که بسمت راس که کذرد و ترتیب محقق باشد و بیانش انست که جیب تمام ما بین الطولین که و بلد محیط ضرب کنند و حاصل
میان و قوس حاصل و عرض که بکیرند و بقدر ان از تقاطع خط اعتدال و دایره هندیه بجانب شمال بکیرند اگر عرض عرض
که را باشد و بجانب جنوب اگر قاطع و قوس حاصل را باشد انجا که رسد خط موازی اعتدال کشند ان خط سمت
راس که کذرد و اگر قوس حاصل الضرب را عرض که مساوی باشند لا جرم سمت راس که بر دایره اول سموت بلد پس
خط اعتدال مطلوب بود و بیانش انست که جیب ما بین الطولین که و بلد را در جیب تمام عرض که ضرب کنند و حاصل
بقدر ما بین الطولین محیط از تقاطع خط نصف النهار و دایره هندیه بجانب مشرق یا مغرب بشمرد و خط طولی موازی
نصف النهار کشند بقدر قوس حاصل الضرب بجانب مغرب یا مشرق بکیرند و خط موازی کشند قایم مقام صغیره بود
موازی دایره نصف النهار که بسمت راس که کذرد لیکن تا بر محقق که ما کر دایم اگر ما بین الطولین زیاده از ربع
باشد و بنصف رسیده باشد قاعده در استخراج خط طولی بر جنبت و در حاشیه مذکور شد و اما خط عرضی را بنوعی
دیگر استخراج باید کرد و بیانش انست که جیب فضل ما بین الطولین را بر بود درجه در قوس حاصل جیب عرض بلد محیط
ضرب کنند و بقدر مجموع و فضل بکیرد از خط اعتدال بجانب شمالی بشمرند انجا که رسد خط موازی او کشند و عمل با تمام
رسد مطلوب شود و دقیقه دیگر چون معروض انست که مکه در جانب مغرب باشد از بلد ما و سید الفضلا در بیان

بمقتضاها مرزا قاسم جنابذی جه وصلت وضع کرده که از این جدول بخط استوی بنوعی اخراج توان کرد که تمام مقام صغیره بشد موازی نصف نهار بلد کرد بسبب انکس و کوز داده فی مرور صغیره ثانی مطلوب بحصول نتوانند رسید که او فی کنن
در بلد عدیم العرض مقصود حاصل شود که الا بحیثی **فصل** چون فصل طول بلد بر طول مکه بود و جزو بشد بشرط مقاطع نصف
ظاهر نصف نهار بلد با معدل النهار مقدم باشند بر مقاطع نصف ظاهر نصف نهار مکه با معدل النهار نبود و بالکر این
طریقه با انکه غیر اینست و ان بلد میسی نکرده و این ظاهر است و بعضی از محققان درین دو صورت جلبی در استعلام
مطلوب کرده اند و انجنان که خط موازی بخط اعتدال را از طرفی اخراج کنند پس اگر تفاوت بین الطولین ربع دور
[illegible] دایره هندیه در صورت اول محدودی بر خط موازی اخراج کنند و از مقاطع مشرقی و در صورت
[illegible] ازمرکز دایره خطی بکشند خط سمت قبله باشد و اگر بلد در جال عدیم العرض
[illegible] بود و منطبق است و قوس انحراف بعد تمام عرض از نقطه شمال پس از مقاطع
شمالی خط نصف النهار و دایره هندیه جدا کرده در صورت اول بمقدار و قوس مذکور از اجزای دایره بطرف
مغرب و در صورت ثانی بطرف مشرق بشمرند انجا که منتهی شود از مرکز دایره خطی بانجا کشند سمت قبله بود و این
بحقیقتی است اما اگر تفاوت بین الطولین از ربع زیاده بود از هر دو نقطه تقاطع خط نصف النهار ابتدا کرده بقدر
تفاوت مذکور از اجزای دایره بشمرند در صورت ثانی بطرف مشرق و انجا که منتهی شود و بین النهایتین خطی مستقیم
وصل کنند ولا محاله این خط قاطع که با خط موازی بخط اعتدال بر زوایای قائم نقطه تقاطع قائم مقام سمت الراس
مکه باشد از مرکز دایره خطی بانجا کشند خط سمت قبله بود و جمیع خطی از مرکز دایره بر استقامت این خط کشیده بود
مکه باشد و هو المطلوب و بکل صورتی از هر یک این دو شکل که بجهه تفاوت طولین اقل از ربع و اکثر از ربع کشیده شد



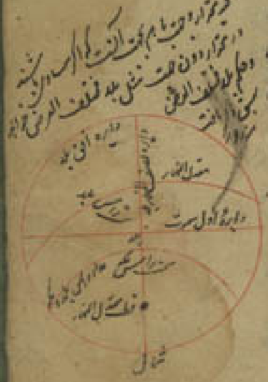
و قبلت تخمین اگر در باب تفاوت طولین بقدر ربع در بلد عدیم العرض مذکور شد بر شکل ایراد کردیم تا اکتفا نشد

فصل

چون بلد و مکه متفق الطول باشند آن بلد از مکه قوس انحراف نباشد و قوس سمت مکه نسبت
بآن بلد ربع دور بود و خط نصف النهار بعینه خط سمت قبله باشد



پس از مرکز دایره براست خط نصف النهار روی بشمال
باید کرد و اگر عرض بلد جنوبی بود یا عرض شمالی او کمتر
از عرض مکه باشد مثل صنعای یمن و روی بجنوب باید
کرد و اگر بیشتر مثل ارزن روم و اردبیل ارمینیه و این عمل
و این عمل بحقیقی است و الکن مثال اما تحقیقی است **فصل** اگر تفاوت طولین نصف دور بود و بلد مفروض در یک
دایره نصف النهار باشد پس در این حال اگر عرض بلد شمالی بود یا عرض جنوبی او کمتر از عرض مکه باشد سمت قبله
در طرف شمالی خط نصف النهار بود و از مرکز دایره و اگر عرض جنوبی او زیاده بشد از عرض مکه سمت قبله از مرکز
دایره در طرف جنوبی خط نصف النهار بود و اگر عرض جنوبی او مساوی عرض مکه باشد انجا بود که سمت
قبله معین نباشد پس بهر طرف که مصلی توجه کند متوجه مکه باشد و این مذکورات همه تحقیقی است **فصل**
چون عرض بلد و مکه در مقدار و جهت متفق باشند مثل طنجه مغرب و بهواره هندوستان و بعضی از منقدمین
مثل ابن یونس و ابن الاعلم گفته اند که خط سمت قبله بعینه خط مشرق و مغرب باشد یعنی مکه و بلد در یک دایره
اول سموات باشد و این خطاست زیرا که با وجود توافی العرض در یک مدار باشند از مدارات و جمیع در یک
مدار اول سموات بلکه مکه در شمال دایره اول سموات بلد مکه بود زیرا که هر نقطه که فرض کنند بر دایره
اول سموات غیر سمت القدم بعد او از معدل النهار اقل است از بعد سمت الراس هم از معدل النهار
پس اگر دایره مذکور بسمت راس مکه گذرد لازم اید که عرض بلد با انکه موافق عرض مکه است
مخالف باشد مخفف و از این شکل تصور انچه گفتیم توان نمود پس در این نوع بعد سمت قبله بطریق
دایره هندیه بی تفاوت قیاس میسر گردد و استعلام سمت قبله و عرض تعیین معتبر است جهت درین



موضع مشرق و مغرب و جنوب و شمال متعین شود و پس بکار درین باب حاجت کرده و بر همان جهت دیگر که
مثل مسوفات را و باین مقصد برده اند و بگذاشت که چون حدوث خسوفی در وقت معین معلوم شد
بعد زمان مبدا آن خسوف از نصف نهار که استخراج کنند و چون بر و خسوف شود و در عرض معین ارتفاعات
ظل مقیاس بعضی قمر خطی مستقیم اخراج کنند پس وسط آن خط را مرکز ساخته بر آن خط دایره رسم کنند و آن دایره
را ابتدا از تقاطع خط مذکور و محیط آن دایره به شصت و شصت قسم متساوی کنند پس ساعات مذکور را دایر
سازند یعنی هر ساعتی را پانزده درجه گیرند و هر چهار دقیقه را یک درجه و اگر جزوی کمتر از چهار باشد هر یک را پانزده دقیقه
مجموع دایره باشد بعد از آن از نقطه تقاطع مذکور یعنی آن تقاطع که در جهت قمر بود ابتدا کرده بقدر اجزای دایر ساعات
بآن متوجه قمر شمرده اگر مبدا خسوف قبل از وصول قمر بنصف نهار بوده باشد و بجانب مغرب شمرند اگر بعده باشند انجا
که منتهی شود خطی از مرکز دایره بآنجا کشند خط سمت قبله باشد پس از مرکز دایره بر سمت آن خط چون متوجه محاذا
شوند اگر بعده بود از نصف ظاهر نصف نهار که کم باشند با از خط متوجه مرکز اگر از نصف جنوبی کره باشد متوجه
که باشند و هو المطلوب و خفی نماند که اگر قمر در خلاف جهت قطب ظاهر منخسف شود و این عمل محتاج خواهد بود
چه در عروض شمالی و ان تحت الارض خواهد بود هرچند در که فوق الارض باشد و استعلام و پس سمت
قبله و قوس انحراف قبله انجا متعذر بود و کما لا یخفی علی المتامل

فصل خط نصف
النهار را که بر سطح موزون مخرج باشند باجزای صغار رسم و بقسم کنند پس اگر عرض بلد جنوبی بود یا عدیم
العرض یا عرض شمالی او کمتر از عرض مکه عمود بر منتهی شمالی خط نصف النهار اخراج کنند و اگر عرض بلد شمالی بود
و بیشتر از عرض مکه بر منتهی جنوبی او و جهت مشرق بود اگر طول مکه بیشتر از طول بلد و جهت مغرب اگر کمتر و اول
باشند پس آن عمود را بطریق خط نصف النهار بهمان اجزای صغار رسمت و به ابتدا از موضع او قسمت کنند
وازهمان موضع بقدر مجموع العرضین اگر بلد جنوبی العرض بود و یا بقدر عرض مکه اگر عدیم العرض بود یا بقدر ما بین
العرضین اگر شمالی العرض بود از اجزای نصف النهار رسم تا آنجا که منتهی شود علامت کنند و ما بین
هر دو علامت خطی مستقیم که هر انتها او بر علامتی باشد وصل کنند خط سمت قبله بود و چون از تقاطع این
خط و نصف النهار بر ساعات این خط باشند موحکم باشند و چون بهمین تقاطع را مرکز ساخته دایره
رسم کنند قوسی که محصور باشد میان هر دو قوس انحراف کم بود و فضل مقدار ربع دایره بر وی سمت قبله باشد
و هر عمل از اعمال سمت قبله که در دایره هندیه تقریبا او تحقیقا جاریست درین طریق نیز جاریست
و هرچه متعذر است انجا نیز متعذر بود و چه ما بین هر دو طریق فی الحقیقه تفاوت نیست و چهار شکل طریق
اول را بطریق یکجهت مثل نقل کردیم تا ناظر را موجب [illegible] و الله الموفق و علیه التکلان فصل

فصل



برا زمان مستقیم مخفی نماند که باین طریقه خط سمت قبله معلوم شود بزار تحقیق دور است چه فی الحقیقه
راجع بطریقه اول است لیکن بنوعی که در طریقه اول ذکر کرده ایم اگر درین طریقه بزبان نوع عمل کنند قریب
به تحقیق باشد پس اگر خواهند که باین طریقه عمل کنند جیب تمام ما بین الطولین را در جیب عرض مکه ضرب
کنند [illegible] عرض بلد باشد و بقدر مجموع و قوس حاصل و عرض مکه در بلد جنوبی و بقدر تفاضل میان عرض مکه و قوس حاصل
و عرض مکه در بلد جنوبی و بقدر تفاضل میان عرض مکه و قوس حاصل در بلد شمالی از اجزای نصف النهار ابتدا از موضع
عمود و بسمت [illegible] و هر موضع منتهی بعلامتی کنند لیکن اگر فضل عرض مکه زیاده بر قوس حاصل و عرض [illegible] بیشتر از عرض
مکه باشد عمود بر منتهی شمالی خط نصف النهار اخراج باید کرد و نه بر منتهی جنوبی پس جیب ما بین الطولین مکه و بلد را در
جیب تمام عرض مکه ضرب کنند و بقدر قوس حاصل از اجزای عمود از موضع او بسمت که منتهی شود [illegible] کنند و میان هر دو
نشان خطی مستقیم وصل کنند خط سمت قبله بود و قریب به تحقیق و اگر بلد عدیم العرض باشد بقدر عرض مکه از نقطه [illegible]
خط نصف النهار [illegible] و بقدر قوس حاصل [illegible] ما بین الطولین در جیب تمام عرض مکه [illegible] از اجزای عمود بسمت [illegible]
و عمل [illegible] که در دایره هندیه متعذر است استخراج خط سمت قبله است در جایی که عرض او
او جهت مساوی عرض مکه باشد اما بنا بر قاعده ما سهولت میسر است چنانچه قبل ازین در حاشیه مذکور شد و [illegible]
باین نوع درین طریقه نیز توان کرد و کما لا یخفی [illegible] چون فضل طول [illegible] اگر [illegible] باشد تقاطع
نصف [illegible] نصف النهار [illegible] معدل النهار [illegible] نصف [illegible] معدل
النهار [illegible] برون رود [illegible]

فصل

را تمام تمام تفاوت مذکور شده بطریق مذکور را از برای ... شمرده و عمل بجا آن رسانند
از جو طرف که سمت قبله از آن بجا معلوم میشود و در ... الجه در دایره هندیه مشهور است و چون
آفتاب شش درجه و چهل و هشت دقیقه جوزا یابد و دو درجه و شانزده دقیقه سرطان نگاه کنند که سمت راس
بر سمت ... از هیچ جهت ظل ... هندیه پس در روزی که آفتاب یکی از این دو جزو رسیده درجه ارتفاع او
بر خط نصف النهار نهند و مقدار ما بین الطولین مری را ما بر روی اجزا ... حرکت دهند اگر طول بلد کمتر باشد
از طول بلد ... برخلاف توالی پس ملاحظه کنند تا آن درجه بر کدام مقنطره ارتفاع افتاده این ارتفاع
را در مقدار و جهت معلوم کرده محفوظ دارند پس مری عضاده را بر ارتفاع مطلوب نهاده انتظار کشند تا آن وقت
که آفتاب از ثقبه عضاده بر ... آنجه در آن وقت منتصف ظل مقیاس ... پس چون بر استقامت ظل متوجه
آفتاب بایستند متوجه قبله باشند و هو المطلوب اگر اصطرلاب سمت باشد حاجت انتظار نبود پس سمت آن
ارتفاع که مری بعد از حرکت بجا داخل شده معلوم کنند وجهت آن از شرق و غرب و جنوب و شمال بینند و تمام
آن سمت بگیرند حاصل و پس انحراف سمت قبله باشد وجهت انحراف جهت سمت آن ارتفاع بود پس از ارتفاع بر خط
نصف النهار با دایره هندیه ... اگر انحراف شمالی بود و از ... جنوبی اگر جنوبی بود و منظر انحراف بطرف شرقی
بشمرد اگر ... انحراف مشرقی باشد و بطرف غربی اگر مغربی باشد آنجا که منتهی شود از مرکز دایره خطی بکشند
کشند سمت قبله بود چون از مرکز دایره بر استقامت آن خط بایستند متوجه قبله باشند فصل اگر اصطرلاب ... باشد
ما بین الطولین را ساعت کنند یعنی هر پانزده درجه را از ساعتی گیرند و هر درجه را چهار دقیقه و مجموع را محفوظ دارند
پس اگر طول بلد کمتر از طول مکه باشد محفوظ را از ساعت نصف نهار بعد نقصان کنند و بعد از آنکه ... از طلوع
آفتاب ... ساعت ... با دیگر آلات مصنوعه ... بر جای بایستند چون منتهی شود و منتصف ظل مقیاس سمت
مکه باشد و اگر طول بلد بیشتر از طول مکه باشد ... که منتصف ظل مقیاس بر خط نصف النهار منطبق باشد بعد از
محفوظ ... باشد چون ... منتصف ظل مقیاس ... مکه باشد چون بر استقامت ظل متوجه آفتاب بایستند متوجه
مکه باشند لکن ... از بعضی آلات حصول مطلوب ... باشد فصل چون ما بین الطولین از نصف ...
جزو ... درجه مطلوب ... باشد ... آفتاب در ... الافقی باشد
و نصف ... النهار ... شمالی العرض ... بود و ربع دور ... عرض ... باشد ...
بود و در ... العرض ... ربع بود و در ... جنوبی العرض کمتر از ربع ...
ربع بیشتر بود فصل اگر ... تا آن وقت که آفتاب ...
در اصطرلاب ... بر خط وسط السماء نهند پس مری ... ما بین الطولین بجانب مشرق حرکت دهند

اگر طول بلد اول از طول مکه باشد بجانب مغرب حرکت دهند اگر کمتر باشد پس ملاحظه کنند که جزو مذکور بر کدام مقنطره
ارتفاع است از خود دایره سموات و آن سمت معلوم کرده و از ربع دور نقصان کنند ... انحراف قبله باشد بر
... که سبق ذکر یافت در دایره هندیه انحراف خط سمت قبله ... و هو المطلوب
و این طریق از سایر طرق اقرب است به تحقیق لیکن مشکل است به جهت ...
... پس ... بعبارتی موضح نقل کرده ...
... و بعد ...
اول آنکه در طول ... باشند دوم آنکه ما بین الطولین کمتر از ربع بود سیم آنکه ربع باشد چهارم آنکه زیادت از ربع باشد
... پنجم آنکه ... نصف ... ششم ...
... جیب عرض مکه را در جیب ... ضرب کنیم و حاصل را در جدول جیب ... کنیم ...
جیب تمام آن ... جیب تمام عرض مکه ... قسمت کنیم جیب انحراف ... از نقطه شمال ... دوم و چهارم
جیب ما بین الطولین را در جیب تمام عرض مکه ضرب کنیم و حاصل را در جدول جیب ... کنیم تمام آن محفوظ اول
باشد پس جیب عرض مکه را بر جیب محفوظ اول ... قسمت کنیم و از جدول جیب ... بر ... محفوظ دوم
... پس اگر ما بین الطولین از ربع دور کمتر باشد و عرض بلد شمالی ... ما بین الطولین از ربع دور زیادت
باشد و عرض بلد جنوبی محفوظ دوم را بر تمام عرض بلد افزاییم حاصل محفوظ سیم باشد و اگر ما بین الطولین از ربع کمتر بود
و عرض بلد جنوبی بود یا ما بین الطولین از ربع زیادت بود و عرض بلد ... تفاضل میان محفوظ دوم و تمام عرض بلد محفوظ
سیم بود پس جیب محفوظ سیم را در جیب محفوظ اول ضرب کنیم ... آن محفوظ چهارم بود و پس اگر ما بین
الطولین کمتر از ربع بود و عرض بلد شمالی باشد یا آنکه ما بین الطولین ... بود لیکن ... تمام عرض بلد ...
بر محفوظ دوم ... یا آنکه ما بین الطولین از ربع زیادت بود و عرض بلد شمالی بود و فضل محفوظ دوم ... تمام عرض بلد
در این ... صورت محفوظ چهارم را از ربع دور نقصان کنیم و در غیر این سه صورت محفوظ چهارم را از ربع دور نقصان
کنیم و در غیر این سه صورت محفوظ چهارم را ... تفاضل میان ... و ... حاصل ... جیب
... محفوظ ... قسمت کنیم ... جیب انحراف ... از نقطه شمال اگر ... دوم
... جنوبی بود یا محفوظ سیم ... زیادت از ربع باشد ... از نقطه جنوب اگر ... دوم ... بود و محفوظ سیم
کمتر از ربع ... چهارم ... جنوبی بود و محفوظ سیم کمتر از ربع ... هر گاه محفوظ سیم ربع دور
باشد انحراف ... ربع دور بود ... که انحراف ... اگر طول بلد زیادت از طول مکه باشد ...
از نصف دور انحراف غربی باشد و اگر طول ... کمتر از طول مکه ... زیادتی طول ... بر طول مکه ... از النصف

و ر بود که انحراف شرقی باشد و شارح زیج و غیره که بجهت اختصار از این ایراد نمود و اما چون مشهور میان ابی حساب
ابن علی بود و ازان ترک کردیم و بر بهانه ذکر کردیم بر اینچنین هندسه اقامت کرده و این بلکه ایراد و این بیان حساب
مطول السنت چون ابن علی ابی حساب را در کمال ضعف و اشکال است و صلاحیت عمل
انحراف الکبری از بلاد مشهوره را باین موامره استخراج کرده بجهت استحضار خاطر در جدول ثبت کردیم
وسن انحراف بوعلی که قبل از این مذکور شد از دایره هندیه سمت قبله

البلاد	الانحراف	جهة الانحراف	البلاد	الانحراف	جهة الانحراف	البلاد	الانحراف	جهة الانحراف
طنجه	یح له	شمالا شرقا	ارزن الروم	ه ل	جنوبا شرقا	بغداد	سه ن	جنوبا غربا
قیروان	نا مر	جنوبا شرقا	موصل	ند شد	جنوبا شرقا	واسط	کد ند	جنوبا غربا
طرابلس مغرب	یح مر	جنوبا شرقا	اربیل	یه مه	جنوبا غربا	بصره	ا نط	
حوزی دار الملک حبشه	مه لج	شمالا شرقا	مراغه	لو مر		شوشتر	له که	
مصر	یح ل	جنوبا شرقا	تبریز	له م		شیراز	لو ع	
صنعا دار الملک یمن	اه	شمالا شرقا	اردبیل	مه لو		یزد	یح لج	
مدینه طیبه	ا ی	جنوبا شرقا	گنجه	له مط		همدان	کب لو	
مکه مبارکه	ة ة	7 7	بسروع	لو ا		ساوه	کط لو	
لحسا	سط ل	جنوبا غربا	تفلیس	مد ما		قزوین	ا له	
دمشق	ل لا	جنوبا شرقا	شیروان	هد ط		اصفهان	م لج	
حلب	یح کط	جنوبا شرقا	شهرزوری	د لو		کاشان	له لا	
قسطنطنیه	ا ی	جنوبا شرقا	گسوح	سه لا		قم	لا ند	
ری	لو کو	جنوبا غربا	زوزن	نا لو		ربع مدن سیستان	سح یح	
طالقان	کط له	جنوبا غربا	هراة	ند ة		غزنین	ع لز	
استراباد	یح ل	تا او حوال	سرخس	نا ند		سومنات	عه له	
سمنان	لو مر	جنوبا غربا	مرو	شد ل		مولتان	فه یح	
دامغان	یح ه		بلخ	سه لو		قندهار	عه ه	
بسطام	لا لج		بدخشان	سه ط		لهاور	عج کو	
سبزوار	مد شد		خوارزم	م مر		بهاوره	قه ده	
نیشابور	لو کو		بخارا	مط ا		دهلی	فو کو	
مشهد مقدس	مه و		سمرقند	شد ند		سراندیب	ع سه	
ترشیز	یح نا		نسف	نا ع		کشمیر	سح مد	
طبس گیلکی	شد نه		کاشغر	یح لو		بلغار	ط ی	
زان	ده		خان بالغ	عج ل	جنوبا غربا	مد	مد	جنوبا غربا
جنابد	شد له		کرمان	سه نا	جنوبا غربا	مد	مط	جنوبا غربا
قاین	ند ا	جنوبا غربا	هرموز	مد ة	جنوبا غربا			

تا الوجوال جنوبا غربا

ان وسن در سطح ارض بر عرض معلوم باشد که شبیه است بقوس مذکور و دایره عظیمه که بسمت راس گذرد بسمت
راس بلد معروض گذرد و این دایره سمت قبله خوانند و نقطه تقاطع این دایره را با افق آن بلد که طالع گردد
کم بود نقطه سمت قبله نسبت بآن بلد و فصل مشترک میان سطح افق حسی و سطح این دایره را خط سمت قبله و چون
انعطاف سطح این دایره رسید وسن ارتفاع او را ارتفاع سمت قبله گویند ولا محاله چون راس محراب و جهی
فرض کنند قطعه از خط سمت قبله سهم آن وسن گردد و باسهم نصف آن وسن و جبهه مصلی در قیام باشد و قوس مذکور
بر آن خط و چون بسجده کند بر محیط ارضیه باشد که ابر شبه با این فرجی آن مصلی در موضع سجود و او در سطح حابلیه
و جهی نما که در آن موضع که با مکه مقاطر باشد دایره سمت قبله و نقطه سمت آن معین نشود و در وسن ارتفاع بو
گردد و غیر باشد میان آن نقطه سمت و نقطه مشرق و مغرب اعتدال هر کدام اقرب باشد وسن سمت قبله بود و همچنین
هم از افق بلد میان نقطه سمت قبله و نقطه شمال یا جنوب هر کدام اقرب باشد انحراف سمت قبله بود پس هر یک از
وسنان مذکورین تمام دیگر باشند لهذا از تقدیم این مقدمات چون خواهند که سمت قبله جدی از دایره هندیه معلوم کنند
تفاوت طول مکه و طول بلد که انحراف میان الطولین گویند اگر موجود نباشد تفاوت عرض جدوله که انحراف الوسنین گویند
و با طول و عرض بعضی از بلاد مشهوره را در جدول ثبت کردیم تا رجوع بزیج نبایدکرد و جدول ثبت

که در ضمن ثبت شد

البلاد	طول	عرض	البلاد	طول	عرض	البلاد	طول	عرض
طنجه	٢٤	كه	واسط	فا ل	لب	زوزن	صح ل	له ى
قیروان	ا ه	لا م	هراة	صه ك	لو ل	بصره	فد ه	لا ه
طرابلس	٥ ه	له ه	شوشتر	فد ل	لا ل	سرخس	صد ل	لز ه
جزوی دارالملك	سه	لا ل	شیراز	فح ه	كط لو	مرو	صر ه	لز م
مصر	نو ط	ل ك	یزد	فط ه	لب ه	بلخ	قا ه	لو ما
صنعا دارالملك یمن	ع ٦	يه ل	همدان	ع ه	له ى	بدخشان	صد كد	لز ى
مدینه طیبه	عه ك	كه ه	بیسوده	فه ه	له ه	خوارزم	صه ل	مه ل
مکه معظمه	ع ى	كا م	قزوین	فه م	لو ه	بخارا	صر ل	لط ه
لحسا	ع ل	كد ه	اصفهان	فو م	لب ه	سمرقند	صط و	لط لو
دمشق	ع ه	لج ه	کاشان	فو	لد ه	کش	صط ل	لط ل
حلب	عد ى	لو ه	قم	فو م	لد ه	کاشغر	قو ل	مد ه
قسطنطنیه	نط ى	مه ه	ری	فو ه	لو م	خان بالغ	قكد ه	مو ه
ارزن الروم	ع ه	لط م	طالقان	فه ه	لو ى	کرمان	صا ف	لط ن
موصل	عو ه	لو ل	استراباد	فط ه	لو ن	هرموز	صد ه	كو ل
اربیل	عو ى	لو ل	سمنان	فح ه	لو ه	زرنج مدینه سیستان	صر ه	لب ل
مراغه	فه ه	لز ى	دامغان	فح ه	لو ى	غزنین	صد ك	لد له
تبریز	فه له	لح ه	بسطام	فط ل	لو ى	سومنات	صو ه	كد لو ه
اردبیل	فه ل	لح ل	سبزوار	صا ل	لو ه	مولتان	صز ل	كط م
گنجه	فو ه	ما ى	نیشابور	صه ل	لو كا	قندهار	صو م	لد ه
بردع	فو ه	م ل	مشهد مقدس	صه ل	لو ه	لهاور	قط ك	لا ن
تفلیس	فو ه	فو ه	ترشیز	صه ه	لو ه	بهلواره	ف ل	كه ه
شروان	فه ا	مه ا	طبس کیلکی	صه م	لو ى	دهلی	صو ه	كح م
سرمن رای	عط ه	لو ه	تون	صه ل	لد ا	سراندیب	قا ه	ى ه
کوفه	عط ل	لا ل	جنابد	صو ه	لد ه	کشمیر	قح ه	ا له ه
بغداد	فه ه	لح كه	قاین	صو ى	لد م	بلغار	فو ه	سط ل

فصل در آنکه عظیمه ارضیه بر وسط دو بلد بود و اند گذشت که تا بین فی اولی اکر شاه و در سیوس و دو شمسی که مرتفع باشد
ازین دایره ما بین البلدین ارتفاعی کرا و رب ارزن بنا شد بیست بلد میان ان دو بلد و ظاهر است که این مسافه
نفیعد است که در طریق بنها تفاوت و دو ماه و در انجا منظور بود و مسافه میان بلاد مشهوره و جمع کرده من استخراج انحراف
قبله معلوم کرده ام بحسب درجات و هم بفرسخ از عظیمه در جدول ثبت کرده ام در رساله را با ان ضم نموده ام و المعرّف الهادی
الی سوا الطریق و الموصل الی مقام التحقیق و فرسخ بگذر بجهة ارض مختلف یافته اند بطلمیوس و متابعان او هفت و دو فرسخ
و دو فرسخ درجه یافته است و هر فرسخی باعتقاد ایشان سه میل است و هر میلی سه هزار ذراع و هر ذراعی سی و دو اصبع
و هر اصبعی شش جو که بهم باز نهاده و در عهد مامون رشید جماعتی حکما با مراد تحقیق مطلوب قیام نموده و در بیابان
سنجار فرسخ بگذر بجهة ارض را نوزده و فرسخ الا ربع و فرسخی یافتند و هر فرسخی سه میل است بقعیده این طایفه
هر میلی چهار هزار ذراع و ذراعی بیست و چهار اصبع و هر اصبعی شش جو که بهم باز نهاده و هر جوی شش موی که از میان فرسخ ا
وزن دو [illegible] در اصابع بر جرد یس بمقدار فرسخ فی الحقیقه متحد باشد اما تفاوت در وجدان این دو [illegible]
سه فرسخ و ثلثی بود و ما مسافات میان بلاد مشهوره در جدول ذکر را با مذهب بطلیموس استخراج کرده ایم چه اقرب است
به صحت از تحقیقات [illegible] و دو ماه و انجا و منظور باشد

البلاد	[illegible]	المسافه بالفراسخ	[illegible]	البلاد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طنجه	یعط	١٢ ١٢	١	قسطنطنیه	الو	٦١٣	٣
قیروان	لالا	٧ ٤ ٧	٥	ارزن الروم	یح	٤٠٠	٥
طرابلس	لکا	٦ ٧ ٤	٣	موصل	سش	٢٨٦	٠
جزوی دارالملك	لو	٣ ٧ ٥	١	اربیل	٥ ح	٣٠٧	٢
مصر	ده	٣ ٣ ٥	١	مراغه	لو ل	٣٦٠	٢
صنعا دارالملك یمن	د ى	١ ٥ ٦	٢	تبریز	لو نا	٤٧٤	٣
مدینه طیبه	جبد	٨ ٣	٠	اردبیل	لو خ	٣٧٧	١
مکه مبارکه	لح	٥ ٠	٠	گنجه	ى لو	٤٥٠	٢
لحسا	ولو	١ ٥ ١	٤	بردع	لط لط	٤٣٣	٥
دمشق	جد	٢ ٩ ٣	٢	تفلیس	کا ح	٤٨٦	٢
حلب	بدط	٣ ٢ ٦	٠	شیروان	ى ط	٤٤٧	٠

نرت انحراف از دایره هندیه سمت قبله معلوم کردن اسهل است والا سمت مختار انحراف را از ربع دور نقصان کرده وبس سمت حاصل کنند و از ان بحساب زیج یا بعمل اصطرلاب ارتفاع استخراج کنند پس چون افتاب بان ارتفاع رسد ظل مقیاس سمت که باشد و انستان اول وقت بالات ارتفاع باشد لیکن در بعضی جاها که سمت داخل در ما بین المشرقین یا ما بین المغربین بود در بعضی ایام افتاب بان ارتفاع دو کره رسد پس در ان ایام ما بین ربع سمت قبله معلوم توان کرد اما ارتفاع سمت قبله جاها را که حسب موضع افتاب استخراج کرده در جدول ثبت کردیم تا بالات قیاس در ان موضع طلبیده در هر وقت معلوم توان کرد و جدول اینست

اجزا	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]										[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]										[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]										[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یا	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یب	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یج	[illegible]										[illegible]	[illegible]
ید	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یه	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یو	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یز	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یح	[illegible]										[illegible]	[illegible]
یط	[illegible]										[illegible]	[illegible]
ک	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کا	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کب	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کج	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کد	[illegible]										[illegible]	[illegible]
که	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کو	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کز	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کح	[illegible]										[illegible]	[illegible]
کط	[illegible]										[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]										[illegible]	[illegible]

البلاد		المسافة بالفراسخ		البلاد		المسافة بالفراسخ	
سبزوار	بکو	۲۷۶	۲	مشهد طوس	لحع	۳۵۱۰	۱
کوفه	کح	۲۲۳	۲	ترشیز	لو	۳۰۱۳	۳
بغداد	لج	۲۶۷	۰	طبس کیلکیه	لو	۳۸۵	۳
واسط	ناکا	۲۵۲	۱	تون	لو	۴۱۳	۴
بصره	کا	۲۳۵	۰	جنابد	لد	۴۱۷	۲
شوشتر	لط	۲۰۶۲	۳	قاین	لط	۴۱۴	۳
شیراز	سه	۲۷۹	۴	زوزن	لک	۴۳۱	۱
یزد	ده	۳۲۷	۵	هراة	لط	۴۳۹	۴
همدان	لکو	۳۲۵	۴	سرخس	لح	۵۶۲	۱
ساوه	۱۵	۳۳۳	۴	مرو	لکه	۵۱۰	۲
قزوین	ند	۳۵۳	۰	بلخ	کل	۵۶۷	۳
اصفهان	لم	۳۰۳	۴	بدخشان	لد	۶۲۶	۴
کاشان	لطه	۳۲۴	۰	خوارزم	که	۵۵۷	۲
قم	بور	۳۳۴	۵	بخارا	که کو	۵۵۷	۲
ری	لو	۳۰۶	۲	سمرقند	کو	۵۷۷	۵
طالقان	لوع	۳۶۲	۱	کمش	کو	۵۹۳	۲
استراباد	لو	۴[illegible]	۲	کاشغر	لد	۷۱۶	۲
بمدان	[illegible]	۳۸۱	۵	خان بالغ	لط	۱۰ ۹	۴
دامغان	لو	۳۹[illegible]	۰	کرمان	لو	۳۶۴	۱
بسطام	[illegible]	۴۰۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۷۴	۵
سبزوار	ط	۴۲۳	۰	زرنج مدینه سیستان	[illegible]	۴۵۱	۲
نیشابور	لطه	۴۴۰	۴	غزنین	کو	۵۹۴	[illegible]
سومنات	الد	۶۱۲	۴	[illegible]	لح	۷۳۴	۰
مولتان	لح	۶۳۲	۴	سراندیب	نه	۱۱۵۳	۴
قندهار	کط	۶۳۶	۲	کشمیر	له	۶۱۶	۴
لهاور	لو	۶۷۴	۰	بلغار	لح	۶۴۲	۱
نهلواره	لد	۵۲۲	۱	مصه	۴	مصه	

نصف قرن

مجموعه مشتمله بر دلیل المنجمین وغیر آن

و کتاب اداب الدینیة ❀ اذا اردت ان تحرز متاعک فی سفر او حضر او حیث کنت فاکتب
اية الكرسي وقوله تعالی وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون ❀ وتكتب ايضا
صيغة على ما حفظ الله فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم
ثم ضع الرقعة في وسطه مع شيء من تربة الحسين ع واقرا هذه الايات وهذه الكلمات وانفث فيه

جدول طالع سال از کتاب المطالب ...

الدرجات	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
یط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
که	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
کط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الاحد الكريم اللطيف الذي انقاد الى احكامه القوي والضعيف و
الصلوة والسلام على النبي الشريف محمد واهل بيته وذرياته المنيف اما بعد چنین گوید بنده ضعیف
نحیف الفقیر الی الله تعالی الغنی حسن بن شجاع بن محمد الحسن الحافظ التونی اصلح
الله شانه وصانه عما شانه که بعضی از اخوان این کمینه التماس نمودند که چون در حساب تقاویم
واعمال موالید ضبط کردن قوی وضعف کواکب از اهم مهمات است و درین باب مصنفات استادان
دو توقف بر مراتب اعلی واوسط وادنی ان ومقادیر وکمیت حظوظ وتوزیع دادن ان از مصنفات
ومولفات بجهة تطویلات صعوبتی تمام دارد اگر بی اطناب درین باب کلی چند محرر گردد
ودران جدول مصور کرده مرایشه از مولف تذکره ونزد این طوایف تبصره باشد پس بنی بران
که دران شروع افتاد این مختصر را دلیل المنجمین نام نهاد بدانکه غرض از دانستن قوه وضعف
کواکب انست که جزویات وکلیات اول اصناف مخلوقات واقالیم وبلاد که منسوب است
بدیشان از سعادت ونحوست معلوم گردد مثلا کوکبی از کواکب را قوة ذاتی وعرضی بسیار
باشد دلیل باشد بر سعادت مولودی که ان کوکب صاحب طالع اوست وقوه ان صنفی از
اصناف خلق که منسوبند بدان کوکب وجودت حال ان جنسی از اجناس ماکول وملبوس وغیره
ان یا اقلیم یا بلد یا موضعی که منسوب بود بدان کوکب وحسن حال منسوبات ان برج که این کوکب
صاحب حظ اوست وهمچنین اگر کوکبی از کواکب را از ضعفهای ذاتی وعرضی بسیار باشد
دلیل باشد بر ضد ان که انجا گفته شد واگر کوکبی از کواکب را بعضی از قوتها باشد وبعضی
از ضعفها ان جمله را ضبط باید کرد چنانچه بیان خواهیم کرد وبهرها وقوتها وضعفها را حساب
کردن فضل هر کدام را که باشد در قوه وضعف راجح بود در سعادت یا نحوست پس بعد ازین بیان
کنیم قوی وضعف کواکب ومعنی هر یک از قول استادان ودر اخر اوراق جدول جامع

دران خواهیم انشاء الله تعالی اما بدانکه از کتب استادان این فن باستقرا این مصنف را
چنین معلوم شد که جمیع قوتها وضعفهای کواکب تقریبا صد وهشتاد وهشت است وجمیع بهرهای ان
[illegible] است ازان جمله قوتها نود وهشت است وبهرهای ان پانصد وسیزده وضعفها نود ویک
وبهرهای ان چهارصد ونود وشش اما قوتهای کواکب که نود وهفت است سه قسم است قسم اول
عظیم الاثر است وقسم دوم متوسط الاثر وقسم سیم حقیر الاثر اما قسم اول که عظیم الاثر است
سی وچهار است پنج ازان در مرتبه اعلی است وهفت در مرتبه اوسط وبیست ودو در مرتبه ادنی
اما ان پنج که در مرتبه اعلی است اول بیت است یعنی بودن کوکب در خانه خود وخانه کواکب اینست

خانهای کواکب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دوم درجه شرف یعنی بودن کوکب در درجه شرف خود ودرجات اشراف کواکب اینست

شرف کواکب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سیم ابتزاز است وابتزاز کوکب انست که در شکل طالع در قوی ترین بیتی از بیتهای طالع باشد
وناظر بطالع وباکثر کواکب وشهادات او اکثر باشد هر کوکب که چنین باشد او را مبتز گویند و
شاید که چند کوکب در ابتزاز شریک باشند وابتزاز در لغت سلب است یعنی ربودن
ودر اشارات گوید مبتز ان کوکب باشد که در صورت زایچه آراسته باشد بقوتهای ذاتیه
وعرضیه وقوی ان بود که صاحب طالع در طالع باشد یا صاحب شرف طالع در طالع یا ارباب
حظوظ دیگر یا صاحب عاشر در عاشر یا صاحب شرف عاشر در عاشر وباقی خانها برین قیاس باید کرد
وکوکب راجع مبتز نشاید چهارم تصمیم وتصمیم انست که بعد کوکب از افتاب کمتر از
شانزده دقیقه باشد قبل از احتراق وبعد از و وهفده دقیقه نیز گفته اند وتصمیم در لغت
گذشتن است در سیر وبدندان گزیدن پنجم جرم ثابته سعد یعنی رسیدن کوکب بجرم کوکبی از
ثوابت که بر مزاج سعدی باشد وسعد از کواکب سیاره مشتری وزهره است ونحس زحل
ومریخ ونیران سعد اند از تثلیث وتسدیس ونحس اند از مقارنه ومقابله وتربیع وعطارد

ممتزج است با سعد سعد و با نحس نحس و از ثوابت سعد انست که بمزاج سعد باشد
و نحس انک بمزاج نحس باشد و بودن کوکب در جرم ثابت وقتی باشد که هر دو
منطقه باشند یا در کمیت عرض و جهت متفق باشند و اگر تقویمشان یکی باشد
و یکی بی عرض باشد و دیگری با عرض یا هر دو ذو عرض باشند و در کمیت و جهت مختلف
از اجرام ثابته نگیرند و تقویم ثوابت و امزجه و اقدار و جهات ایشان در زیجات
مسطور است و هر یکی ازین اصناف قوی درین مرتبه نه بهره دارد از قوت اما
دوم استقامت سیر یعنی کوکب راجع نباشد و مقیم نباشد سیم اعتلاء فلک یعنی
فلک کوکب بالاء فلک افتاب باشد چهارم دستوریت و در دستوریت چند قول گفته اند
یکی انک کوکب در یکی از دو خانه خود باشد و خودی او از یکی از نیرین در ان جهت دور تر خانه
وی باشد از خانه ان نیر هم در ان جهت همانک زهره در میزان باشد و افتاب در اسد یا قوس
و یا زهره در ثور باشد و ماه در سرطان یا حوت قول دیگر انک دستوریه کمال قوت تشریق
و تغریب محمود است و ان علوی را سی درجه است و سفلی را اخر سرعت سیر قول دیگر انک
صاحب طالع در عاشر و صاحب عاشر در طالع باشد قول دیگر انک کوکب در وتد باشد و
ان وتد بیت و شرف او باشد و کوکبی دیگر در وتد دیگر باشد و ان وتد نیز خانه او
باشد یا شرف او و ایشان بیکدیگر ناظر باشند و معتمد ترین اقوال اینست در دستوریت
پنجم استیلا یعنی مستولی بودن کوکب بر موضعی در طالع یا غیر ان از جایها از فلک و مستولی بر هر
موضعی ان کوکب باشد که او را در ان موضع حظ بیشتر باشد از بیت و شرف و مثلثه و حد
و وجه پس اگر چند کوکب را در ان موضع حظ باشد بهرهای ایشان را از حظوظ خمسه مذکوره
بشمارد هر کدام را که بهره زیاده باشد وی مستولی باشد و اگر کوکب در ان حظ باشد بهرها
وی مضاعف باید داشت و در مراتب بهره از ین حظوظ خمسه بیت را مقدم دارند پس
شرف را پس مثلثه را پس حد را پس وجه را و بعضی حد را بر مثلثه تقدیم کرده اند اما تاخیر

اهم است پس از مراتب قوت خداوند بیت را پنج باید داد و شرف را چهار و مثلثه
اول را سه و دوم را دو و حد را دو و وجه را یکی و اگر چند کوکب در قوت متساوی باشند
خداوند خانه اولی باشد و اکثر استادان در استیلا نظر شرط کرده اند یعنی ان کوکب
که در ان موضع حظ باشد باید که در ان موضع باشد یا ناظر بدان موضع باشد پس اگر
دو کوکب را در موضعی حظ باشد و حظ یکی بسیار باشد و ناظر نباشد و حظ دیگری کمتر باشد
و ناظر باشد مستولی ان کوکب ناظر باشد و اگر هیچ کدام انجا نباشند یا بدان جزو
ناظر نباشند ان جزو را مستولی نباشد با صح اقوال و استیلا در لغت رسیدن است
ششم حیز و جلب حیز و جلب بهم نزدیک اند و جلب انست که کوکب روزی
بروز بالای زمین و بشب زیر زمین باشد و کوکب شبی بشب بالای زمین و بروز
زیر زمین باشد و حیز هم انست الا انست که ان کوکب روزی باید که نر باشد
و شبی باید که ماده باشد و بعضی گفته اند باید که ان کوکب روزی نر باشد
و ببرج نر باشد و شبی باید که ماده باشد و ببرج ماده باشد و حیز در لغت ناحیت
و مکانست و جلب کشیدن هفتم طریقه نیره خاصه نیرین را و ان از نوزده
درجه حمل است تا سه درجه از ثور که در مقابل طریقه محترقه است و نیره در لغت
نور دهنده را گویند و این درجات مذکوره را نیره برای ان خوانند که از موضع
شرف نیر اعظم است تا موضع شرف نیر اصغر و هر یکی ازین اصناف قوی
درین مرتبه هشت بهره دارد از قوت اما ان پست و دو که در مرتبه ادنی است
اول تشریق علوی است دوم تغریب سفلی تشریق پدید امدن کوکب
باشد پیش از طلوع افتاب در ناحیت مشرق علویه را تا بعد نود درجه نزدیک
بعضی و شصت درجه نزدیک اکثر استادان و تغریب پدید امدن کوکب
باشد بعد از غروب افتاب در ناحیت مغرب علویه را بر بعد مذکور بر

اختلاف قولین و تشریق و تغریب کواکب علویه البته در استقامت باشد و در دو
طرف احتراق تغریب پیش از ان و تشریق بعد از ان اما سفلیان را ابتدا و تشریق
در رجعت باشد و انتها در استقامت و ابتداء تغریب ایشان در استقامت
باشد و انتها در رجعت و غایت بعد ایشان در تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه
و عطارد را بیست و پنج درجه و هر کوکب از کواکب علوی که در شعاع افتاب
مختفی باشد اگرچه پیش از طلوع افتاب طلوع کند او را مشرق نگویند
تا وقتی که از شعاع بیرون اید ان زمان اول تشریق او باشد تا وقتی که ببعد
مذکور رسد ان زمان اول تغریب او باشد و همچنان مغرب باشد در مدت
ظهور پس چون در شعاع افتاب مختفی گردد تغریب نیز باطل گردد و هرچند
بعد از غروب افتاب غروب کند پس چون محترق گردد او را بعد از احتراق
تشریق نیز نباشد هرچند پیش از طلوع افتاب طلوع کند تا وقتی که از شعاع
بیرون اید چنانچه یاد کردیم و همچنین هر کوکبی سفلی که بعد از غروب افتاب
غروب کند او را مغرب نگویند تا که از شعاع بیرون اید ان زمان اول
تغریب او باشد و همچنان مغرب باشد تا که دیگر باره بسبب رجوع در
شعاع افتاب شود پس ان زمان تغریب او باطل گردد و او را در مدت
خفا تشریق نیز نباشد اگرچه بعد از احتراق قبل از افتاب طلوع کند پس
چون باز از زیر شعاع بیرون اید و در ناحیت مشرق پدید اید ان زمان
اول تشریق او باشد و همچنان مشرق باشد تا که یکبار بسبب استقامت
در شعاع افتاب شود پس تشریق او باطل گردد و او را در ان مدت خفا
تغریب نیز نباشد اگرچه بعد از احتراق بعد از افتاب غروب کند
پس چون باز از شعاع بیرون اید در ناحیت مغرب ان زمان اول

تغریب

تغریب او باشد پس وقت باشد که کوکب نه مشرق باشد و نه مغرب چون
هر دو کوکب سفلی در ان زمان عدم ظهور و کواکب علویه در اوساط ظهور
با بعد مذکور از زمان عدم ظهور اما سفلیان در اوان ظهور البته از دو حال خالی
نباشند یا مشرق باشند یا مغرب بسبب عدم بعد مذکور و قوه علوی در
تشریق و سفلی در تغریب از ان جهة است که تشریق علوی وقتی است
که از احتراق بیرون امده باشد و افتاب برود و افتاب از وی هر روز دورتر
می‌شود و تغریب او وقتی که با احتراق هر روز نزدیکتر میگردد اما سفلیان چون
بر افتاب مرور میکنند حال ایشان بعکس حال کواکب علوی باشد سیم
بیت اقبال بودن کوکب را در یکی از اوتاد اربعه اقبال گویند چنانچه در بیوت زایله
[2] ادبار گویند چه اوتاد دلیل مبداء اکوان اصلی اند و زایل دلیل افساد ان و بیت
اول و چهارم و هفتم و دهم را اوتاد گویند و دوم و پنجم و هشتم و یازدهم را
مایلی الاوتاد و سیم و ششم و نهم و دوازدهم را زایل الاوتاد و اقبال در لغت
پیش امدن است چون ادبار واپس شدن چهارم درجه طالع یعنی بودن
کوکب در حاق درجه طالع پنجم درجه عاشر یعنی بودن کوکب در حاق درجه عاشر
ششم منطقه بروج یعنی عدم عرض کوکب هفتم ذروه مرای اوج یعنی
بودن کوکب در نقطه ذروه مرای از فلک تدویر و فلک خارج از کتب هیات
توان دانست و اینجا محل بیان آن نیست لیکن بباید دانست که بغیر
از افتاب جمیع کواکب سیاره را فلک تدویر هست اما قمر ذروه مرای از
تدویر وقتی باشد که سیر او در غایت بطو باشد و ما غایت سرعت و بطو
کواکب را بعد از این خواهیم گفت اما کواکب علویه در ذروه مرای تدویر وقتی
باشند که در احتراق باشند اما سفلیان وقتی در ذروه مرای باشند که در احتراق

باشد که در منتصف استقامت ایشان باشد نه آن احتراق که در منتصف رجوع
باشد و ذروهٔ تدویر با نتهای خطی است مستقیم که از مرکز عالم بر مرکز تدویر بگذرد تا اعلی او
و انجا که باسفل تدویر رسد نقطهٔ حضیض مرئی گویند و انجا که باعلی منتهی
شود و نقطهٔ ذروهٔ مرئی گویند اما فلک خارج مرکز جمیع کواکب راست و نقطهٔ
و نقطهٔ اوج این فلک دورترین نقطهٔ است از مرکز عالم و نقطهٔ حضیض نزدیکترین نقطهٔ
بمرکز عالم که مقابل اوج است و این دو نقطه ماس این فلک است تا فلک ممثل و مواضع اوجات
کواکب بتمامی از زیجات توان دانست و بتاریخ این تحریر اعنی اول شهریور ماه سال
٧٨٧ یزدجردی غره ربیع الاول ٨٢١ هجری بحساب زیج ایلخانی اوج حقیقی آفتاب این بود
حاو زحل حالد مشتری ولکا مریخ دیا زهره ـ کد عطارد رحمو و این جمله را
حضیض مقابل اوج باشد مگر عطارد که حضیض او بر دو تثلیث اوج باشد و قمر را اوج بوقت
اجتماع و استقبال باشد و حضیض بوقت تربیع او با فتاب و حرکت اوج آفتاب و تحریر هفتاد
سال یکدرجه است هشتم ذروهٔ تدویر وسطی یعنی بودن کوکب در نقطهٔ ذروهٔ وسطی از فلک
تدویر و آن راس خطی است که از مرکز فلک معدل المسیر بر مرکز تدویر گذرد اوج یا حضیض خارج باشد
ذروهٔ مرئی و وسطی هر دو یکی باشند و آن وقتی است که خاصهٔ حقیقی را معدله نباید کرد بتعدیل اول
و نه خاصهٔ وضعی و چون مرکز تدویر در غیر حضیض و اوج باشد ذروهٔ مرئی غیر ذروهٔ وسطی باشد
و حضیض نیز همچنین و آن وقت خاصهٔ حقیقی را معدله باید کرد و تفاوت میان این دو ذروه
و حضیض بقدر کمیت تعدیل آن باشد و فرق میان خاصهٔ حقیقی و وضعی آنست که حقیقی
آن حرکتیست که واقع است و وضعی آنست که آنرا از حقیقت بگردانیده باشند بعلتی مثلا
چون مرکز تدویر در اوج یا حضیض باشد تعدیل منعدم باشد و در غیر این دو موضع تعدیل باشد
پس فی نفس الامر چون مرکز هابط باشد تعدیل بر خاصه زیادت باید کرد و چون صاعد باشد
کم باید کرد پس در بعضی زیجات برای تسهیل عمل خواستند که در همه جا زیادت کنند از برای

[illegible]

خاصه را از اصل خود کم کرده اند و بقدر غایت تعدیل از و نقصان کردند تا جایی که در واقع غایت
تعدیل نقصان باید کرد زیادت صفر باشد و جایی که بعضی از غایت نقصان باید کرد زیادت بقیه
آن غایت باشد و جایی که بعضی از غایت زیادت باید کرد زیادت غایت باشد با آن بعض و
جایی که غایت زیاده باید کرد زیاده ضعف غایت باشد و در جداول زیجات خاصه ایلخانی چنین وضع
کرده اند و مراکز متحیره را همین طریق وضع کرده اند الا آنست که بازاء آن مقدار که کم است از
مرکز تعدیل اول اکبری کم گرفته اند اما مرکز قمر را احتیاج بدین تعدیل نیست چه حرکت مرکز
او گرد مرکز عالم متشابه است و او را بتعدیل خاصه احتیاج است چنانچه گفتیم و متحیره را
نیز بتعدیل خاصه احتیاج است چه ذروهٔ مرئی و حضیض مرئی ایشان غیر ذروه و وسطی
و حضیض اوسط است چنانچه گفتیم اما وضع آن بعکس خاصه قمر کرده اند یعنی بجای نقصان
زیادت کرده اند تا دایم از خاصه میکاهند برای آنکه در مرکز وضع چنان کردند که دایم زیاده
کنند و در خاصه بعکس کردند و در قمر چون همان تعدیل خاصه بود همان وضع کردند که
زیاده کنند و همچنین در بعضی زیجات خاصه خانی اوج آفتاب را تغییر کرده اند چنانچه غایت
تعدیل را تضعیف کرده اند بعد از آنکه آن غایت را از اوج حقیقی او نقصان کرده اند
تا همه جای تعدیل بر مرکز می افزایند پس اوج وضعی بر آن می افزایند و از غایت تعدیل
وضعی از زیج غایت تعدیل حقیقی او توان دانست و آن مقدار نصف وضعی باشد
نهم دفع قوت یعنی کوکبی آنچه در خط خود بکوکبی دیگر نگرد قوت خود را بدان کوکب دهد
و اگر آن یک نیز در حظ خود باشد هر دو قوت بیکدیگر دهند دهم دفع طبیعت یعنی کوکبی
در حظ دیگری باشد چون صاحب حظ پیوندد طبیعت خود بدو دهد و اگر هر یک در
حظ دیگری باشد هر یک طبیعت خود بدیگری دهند و اگر هر دو در حیز خود باشند و بیکدیگر
پیوندند انرا دفع قوت و دفع طبیعت نیز گویند و بعضی گفته اند اگر کوکبی سفلی در حظ خود
باشد و علوی هر جا که باشد ان پیوند را دفع القوة خوانند و اگر در حظ علوی باشد ان پیوند را

دفع الطبیعه خوانند واکر علوی درجای او هم بهرۀ او باشد پیوند ایشانرا
دفع الطبیعتین خوانند **یازدهم** قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظ خود
قوی حال وکفته اند چون کوکب سفلی جایی باشد که حظ علوی باشد خویش و پیوند
اورا به پذیرد این را قبول کویند و بعضی کویند قبول انست که کوکبی بحظ
خطی پیوندد از خط او چنانک قمر از حوت بمشتری پیوندد و یا از مشتری
از میزان بزحل پیوندد صاحب ان حظ ان اتصال را از ان کوکب قبول کند
اکر چه بنظر عداوت باشد **دوازدهم** ذوالیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر
که مطرح شعاع هردو تسدیس و تربیع او بالای زمین باشد و فرق ظاهر است
میان این قوة وانچه در پنجم کفتیم برای انک اینجا درجه عاشر قید کردیم
وانجا بیت عاشر را واست اعم باشد پس هرجا که قوة پنجم باشد دوازدهم
نیز باشد اما هر جا که دوازدهم باشد لازم نیست که پنجم باشد **سیزدهم** فخر در
قران وان چنانست که چون دو کوکب باهم قران کنند خالی نیست از انک
هردو مستعلی اند یا هیچ کدام مستعلی نیستند یا یکی مستعلی است دون
دیکری واستعلا بودن کوکب است در نطاق اول یا چهارم و در دو
نطاق دیکر یعنی دوم و سیم کوکب منخفض باشد وان از زیج در جدول
نطاقات معلوم شود پس اکر در قران یک کوکب را استعلا باشد و یرا
مستعلی کویند و دیکر یک را که استعلا نیست منخفض کویند واکر هر دو را
استعلا باشد انک نزدیکتر باشد بذروۀ تدویر یا ذروۀ اوج کویند هم
او راست در قران **چهاردهم** ممازجت سعود یعنی کوکب ناظر باشد
بسعدی و سعود را پیشتر کفتیم **پانزدهم** حد سعد یعنی بودن کوکب
در حد سعدی صاحبان احکام هر برجی را پنج قسم مختلف کرده اند و هر

قسمی را

قسمی را نسبت کرده اند بیکی از خمسۀ متحیره وان قسم را حد ان کوکب کویند واورا
دران حد حظی و قوتی دانند وافتاب و ماه را دران نصیبی نداده اند و در حدود
اختلاف بسیار است اما انچه اعتقاد اکثر احکامیان بر انست و متاخران
اختیار کرده اند حدود اهل مصر است و جدول ان اینست

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شانزدهم مکان سهم سعادت یعنی بودن کوکب با سهم سعادت و سهم
سعادت دلیلی است قوی از دلایل سعادات و خیرات وان از افتاب
و ماه کیرند اکر روز باشد بعد بکیرند از افتاب تا ماه و بر طالع افزایند
هرجا که اید سهم سعادت انجا باشد واکر شب باشد بعد بکیرند از ماه
تا افتاب بران طریق و عمل سهم غیب که از دلایل علوم و افکار و تدبیر است
بعکس سهم سعادت باشد یعنی بروز از ماه تا افتاب بعد بکیرند و بشب
از افتاب تا ماه **هفدهم** ظهور کوکب از تحت شعاع قریب دوازده
درجه است قبل از افتاب و بعد از وی قمر را که از قوس رویت کویند
که رویت هلال بران بعد ممکن باشد و باقی کواکب را اکر در منطقه باشند
یا قریب ان بیرون امدن هر یک از شعاع بعدی تعیین کرده اند
زحل قریب یازده درجه و مشتری را ده درجه و مریخ را یازده درجه
و نیم و زهره را در اول ظهور بامدادی و اخر رویه شبانکاهی هفت
درجه و عطارد را درین دو وقت دوازده درجه اما زهره را در اول ظهور

شبانکاهی واخر روبه بامدادی پانزده درجه وعطارد را درین دو وقت هفت درجه
اما اکر این کواکب از منطقه دورتر باشند ازانچه کفتیم اندک تفاوتی کند وتحقیق
این جمله از زیج توان دانست از جدول ظهور وخفاء کواکب **هجدهم** جمع
نور وقتی که جند ستاره سبک رو بستاره کران رو پیوندد ولیکن ایشانرا
با یکدیکر نظری نباشد این ستاره کران رو نور همه را جمع کند و
بمنزلت ان شوند که بیکدیکر نظر کرده باشند اکرچه در واقع بیکدیکر
ناظر نباشند **نوزدهم** رد نور یعنی جون میان دو کوکب کران رو
اتصالی بوده باشد واز یکدیکر منصرف شده باشند جون کوکبی
سبک رو بهر دو پیوندد انرا که اول بدیکری پیوست باز بدو رد کند
واتصال میان ان دو کوکب بازتازه کردد واکر در اختیاری یا حکمی نورد و
کوکب بر درجه معین مطلوب باشد وان اتفاق نیفتد اما ان دو کوکب بکوکبی
کران رو پیوندد وان کوکب نور بران درجه افکند نور هر دو را رد کرده باشند
بدان درجه وان بمنزلت ان باشد که نور ایشان بران درجه افتاده باشد
بیستم نقل نور دو نوع است یک نوع انست که جون کوکب سبک رو
بیایند که پیوندد و میانه رو بکران رو پیوندد اما میان رو نور سبک
رو را بکران رو نقل کند و میان سبک رو وکران رو خراج اتصالی افتد اکرچه
متصل نباشند بیکدیکر دیکر نوع انکه جون سبک روی بکران روی پیوند
وازو باز کردد و بدیکری پیوندد نور اول را نقل کند بدوم و میان اول
ودوم خراج اتصالی قایم کردد اکرچه متصل نباشند **بیست ویکم** درجه
ثابته سعد یعنی کوکب در درجه باشد که کوکبی سعد از ثوابت انجا باشد
اکرچه یکی از ایشان هر دو ذو عرض باشند یا هر دو ذو عرض باشند ودر عرض

مختلف

مختلف باشند یا در عرض متفق باشند و در جهت مختلف چه اکر با وجود اتحاد
درجه هر دو در منطقه باشند یا هر دو در عرض وجهت متحد باشند انرا جرم ثابته
سعد کویند وان در عظیم الاثر بیان کرده ایم وهرجا که ان قوة باشد این قوت
باشد ولا بنعکس **بیست ودوم** استیلا برجزو مقدم یعنی کوکب مستولی باشد
بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم ومعنی استیلا را ذکر کرده ایم وهر یک ازین اصناف
درین مرتبه هفت بهره دارد از قوة **اما** قسم دوم که متوسط الاثر است
چهل وهفت است یازده ازان در مرتبه اعلی وسیجده در مرتبه اوسط ونوزده
وسجده در مرتبه ادنی **اما** ان یازده که در مرتبه اعلی است **اول** اقامت برای
استقامت یعنی کوکب مقیم باشد باقامتی که بعد ازان استقامت باشد در جهت
دوم سرعت سیر یعنی کوکب سریع السیر باشد یعنی سیر او در غایت
سرعت باشد در استقامت وان از بهتهای هر روزه توان دانست وبهت
حرکت شبانروزی کوکب را کویند پس هرکت که بهت کوکب در غایت
زیادتی باشد یا قریب بدان ویرا سریع السیر کویند وغایت زیادتی بهت
افتاب شصت ودو دقیقه است ونیم تقریبا وغایت بهت ماه پانزده درجه
وشش دقیقه تقریبا وغایت بهت زحل قریب نه دقیقه است وغایت
بهت مشتری قریب پانزده دقیقه وغایت بهت مریخ قریب چهل و
هشت دقیقه وغایت بهت زهره قریب هفتاد وهفت دقیقه
وغایت بهت عطارد قریب صد وشانزده دقیقه وبسبب ابعاد
ابعد واقرب واوسط این غایت ابهات متفاوت می باشد وان
از تقویم تحقیق می شود **سیم** حد یعنی بودن کوکب در حدی از حدهای خود
وحدود کواکب را پیشتر بیان کرده ایم وجدول نهاده **چهارم** مثلثه اولی

یعنی بودن کوکب در مثلثه که وی رب اول ان مثلثه باشد و دانستن ارباب
مثلثات چنانست که هر سه برج که بر یک طبع اند انرا مثلثه خوانند پس
از دوازده برج مثلثات چهار باشد بر عدد عناصر اربعه ناری و ترابی و مایی و هوایی هم
همچنین از اول بروج در گیرند اول که حمل است ناری گیر و دوم که ثور است
ترابی و سیم را هوایی و چهارم را مایی و باز با سر همی گیر تا اخر بروج پس حمل و اسد
و قوس ناری باشد و ثور و سنبله و جدی ترابی و جوزا و میزان و دلو هوایی
و سرطان و عقرب و حوت مایی و هر مثلثه را سه کوکب نسبت کرده اند
که ان سه کوکب ارباب ان مثلثه اند کوکب اول را رب اول و دوم را رب
دوم و سیم را شریک این هر دو داشته اند پس ارباب مثلثه ناری بروز
افتاب است و مشتری و بشب مشتری و افتاب و شریک هر دو بروز
و بشب زحل و ارباب مثلثه ترابی بروز زهره و قمر است و بشب قمر
و زهره و شریک هر دو بروز و بشب مریخ و ارباب مثلثه هوایی بروز زحل
و عطارد است و بشب عطارد و زحل و شریک هر دو بروز و بشب مشتری
و ارباب مثلثه مایی بروز زهره و مریخ است و بشب مریخ و زهره و بعکس نیز
گفته اند و شریک هر دو بروز و بشب قمر و در تعیین مثلثات بیتی است که مصراع
اول او چهار کلمه است در هر کلمه چهار حرف چهار رقم است حرف اول اشارتست
بعنصر و حرف دوم برب اول و حرف سیم برب دوم و حرف چهارم بشریک
و ان بیت اینست ه نیل تمخ ملدی مهخشق ه بشب حرف دوم میداد بد سر ه
یعنی چون این مصراع برای تعیین مثلثات نهاری است اگر خواهی که مثلثات
لیلی باشد حرف رب دوم را که حرف سیم است مقدم دار بر حرف رب اول
یعنی بر حرف از هر کلمه پنجم صعود در فلک اوج یعنی کوکب صاعد باشد در

فلک اوج

فلک اوج یعنی بالا بر شونده وان از زیج توان دانست از جدول نطاقات چون
در نطاق سیم و چهارم باشد صاعد باشد و در نطاق دیگر هابط ششم صعود در
فلک تدویر یعنی کوکب صاعد باشد در فلک تدویر وان نیز از جدول نطاقات
معلوم گردد هفتم صعود در شمال یعنی کوکب در جانب شمال از فلک البروج
صاعد باشد وان از مبدا جنوبیست تا غایت عرض شمالی هشتم فوق الارض یعنی
بودن کوکب بالای زمین نهم برج مذکر مذکر را یعنی بودن او یعنی کوکب مذکر در برج مذکر باشد
دهم برج مونث مونث را یعنی کوکب مونث در برج مونث باشد اما مذکر
و مونث از کواکب افتاب و زحل و مشتری و مریخ مذکر اند و قمر و زهره مونث
و عطارد ممتزج است با مذکر مذکر و با مونث مونث و هر کوکب که مذکر است
او را نهاری گویند یعنی در روز قوة دارد مگر مریخ که مذکر است و لیلی اما دوازده
برج از اول حمل را مذکر دان پس دوم که ثور است مونث باز جوزا مذکر باز سرطان
مونث همچنین تا اخر یکی مذکر و یکی مونث و هر برج که مذکر است نهاری است
و مونث لیلی یازدهم بری از نحوس یعنی کوکب از حاجت نحوس بری باشد
و هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش بهره دارد از قوة اما ان قسم که در مرتبه
اوسط است اول استعلا یعنی بودن کوکب در دهم یا یازدهم دوم ربع
مقبل زاید یعنی بودن کوکب میان عاشر و طالع و نظیر او بیشتر چنانکه گفتیم
که هر وتدی را او تاد اربعه را بیت اقبال میگویند چه هر یکی را ایشان دلیلی اند
بر کونی از اکوان کلیه و بیوت زاید را بیوت ادبار گویند چه دلیلی اند بر فساد
احوال همچنین اصحاب احکام بر هر ربعی از ارباع نه اقبال و ادبار اطلاق کرده انچنانک
ربع اعلا را یعنی از عاشر تا طالع ربع مقبل زاید گفته اند و ربع دیگر را که از عقب اوست
بر توالی مدبر ناقص گفته اند باز ربع ثالث را که نظیر ربع اول است هم مقبل زاید گفته اند

دربع رابع را که نظیر ربع ثانی است سیم تدبر ناقص گفته اند **سیم** عرض شمالی یعنی عرض کوکب شمالی باشد و افتاب را خود عرض نیست و کواکب دیگر را عرض می باشد جنوبی و شمالی و عدیم العرض نیز می باشد و عرض کواکب از زیج توان دانست **چهارم** زیادت نور یعنی نور کوکب در تزاید باشد اما زیادتی نور در قمر وقتی است که از تربیع اول شمس در گذشته باشد و بتربیع دوم نرسیده و نقصان نور وقتی است که از تربیع دوم در گذشته باشد و بتربیع اول نرسیده اما در کواکب دیگر زیادتی نور وقتی است که در نطاق دوم و سیم باشند و نقصان نور وقتی است که در نطاق اول و چهارم باشد **پنجم** زیادتی قدر یعنی عظم کوکب در تزاید باشد و ان وقتی است که در نطاق دوم و سیم باشد و نقصان قدر وقتی است که در دو نطاق دیگر باشد **ششم** زیادتی سیر یعنی بهت کوکب زیادت از سیر وسط باشد و سیر وسط افتاب پنجاه و نه دقیقه است و سیر وسط ماه سیزده درجه و یازده دقیقه و سیر وسط زحل دو دقیقه و سیر وسط مشتری پنج دقیقه و سیر وسط مریخ سی و یک دقیقه و سیر وسط سفلیان مثل سیر وسط افتاب **هفتم** زیادتی عدد یعنی بودن کوکب هابط در فلک اوج یا فلک تدویر و ان در نطاق اول و دوم باشد **هشتم** زیادت حساب یعنی تعدیل کوکب زاید باشد بر مرکز یا خاصه یا وسط و ان وقتی است که کوکب در نطاق سیم و چهارم باشد از خارج و در نطاق اول و دوم از تدویر **نهم** درجه سعادت یعنی بودن کوکب از برجی در درجه که سعادت بیفزاید و ان درجات اینست

جدول درجات السعادة	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دهم درجه نیره غیر زحل را **یازدهم** درجه مظلمه زحل را بدانک ارباب صناعت درجات بروج را بپنج قسم کرده و بعضی ازانرا نیره خوانند یعنی نور دهنده و مضیئه یعنی روشنایی دهنده و بعضی را قتمه یعنی باگرد و غبار و بعضی را خالیه یا فارغه و جدول اینست

جدول درجات نیره و مظلمه											
حمل	ج	قتمه	ه	مظلمه	ح	قتمه	ر	شرح	ر	مظلمه	ه
ثور	ج	[illegible]	ر	مضیئه	ح	خالیه	ر	نیره	ح	مظلمه	ه
جوزا	ر	نیره	ج	قتمه	ه	نیره	ب	خالیه	ر	نیره	ح
سرطان	ر	قتمه	ج	نیره	ب	قتمه	ر	مضیئه	ب	نیره	ح
اسد	ر	نیره	ج	قتمه	ه	مظلمه	و	خالیه	ط	نیره	...
سنبله	ر	[illegible]	ج	مضیئه	ب	خالیه	ر	نیره	ر	مظلمه	و
میزان	ر	نیره	ه	قتمه	ر	نیره	ر	قتمه	ب	مضیئه	ب
عقرب	ج	[illegible]	ه	مضیئه	و	[illegible]	و	مضیئه	ب	خالیه	...
قوس	ط	نیره	ح	قتمه	و	نیره	ر	مظلمه	ر	قتمه	...
جدی	ر	[illegible]	ج	مضیئه	ه	مظلمه	ر	نیره	ب	قتمه	...
دلو	ر	مظلمه	ه	نیره	ر	قتمه	ب	نیره	ه	مظلمه	ر
حوت	و	قتمه	ر	نیره	و	قتمه	ر	نیره	ح	خالیه	...

دوازدهم مثلثه اولی سعد یعنی بودن کوکب در برجی که رب اول ان مثلثه کوکبی سعد باشد **سیزدهم** ربع مذکر مذکر را یعنی کوکبی مذکر در ربعی مذکر باشد **چهاردهم** ربع مونث مونث را یعنی کوکب مونث در ربع مونث باشد اما مذکر و مونث از ربعها دو ربع مذکر است ربعی که میان عاشر و طالع است و نظیر او و دو ربع دیگر مونث است یعنی ربعی که میان طالع و رابع است و نظیر او **پانزدهم** وجه یعنی بودن کوکب در وجه خود و دانستن وجوه کواکب چنانست که هر برجی را سه قسمت کرده اند هر قسمی ده درجه و هر قسمی ازین را بر توالی بکوکبی داده اند قسم اول را بدان کوکب که صاحب ان برج است و قسم دیگر بکوکبی که فلک او بعد از فلک ان کوکب است چنانچه ده درجه اول از حمل بمریخ داده اند و ده درجه دیگر بافتاب و ده دیگر بزهره و از ثور ده دیگر بعطارد همچنین تا اخر حوت بار نوبت بمریخ رسد و جدول وجوه اینست

جدول وجوه الکواکب	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شانزدهم نهبهر است و نهبهر آنست که هر برجی از بروج را بنه بخش کنند که هر بخشی سه درجه و بیست دقیقه باشد پس دران برج نظر کنند تا از کدام مثلثه است بخش اول ازان برج بخداوند برج منقلب دهند ازان مثلثه و بخش دوم خداوند برج دوم ان منقلب را دهند و بخش سیم خداوند سیم را همچنین بر توالی بروج تا بهر نهم خداوند برج نهم ان منقلب باشد که مبداء از اوست پس هر مثلثه چنین حساب کنند و جدول آن اینست ـــ ه

جدول نهبهر

عدد نهبهر	درج	دقائق	مثلث ناری	مثلث خاکی	مثلث بادی	مثلث آبی
١	ج	ک	حمل	جدی	میزان	سرطان
٢	و	م	ثور	دلو	عقرب	اسد
٣	ی	٤	جوزا	حوت	قوس	سنبله
٤	یج	ک	سرطان	حمل	جدی	میزان
٥	یو	م	اسد	ثور	دلو	عقرب
٦	ک	٤	سنبله	جوزا	حوت	قوس
٧	کج	ک	میزان	سرطان	حمل	جدی
٨	کو	م	عقرب	اسد	ثور	دلو
٩	ل	٤	قوس	سنبله	جوزا	حوت

هفدهم مثلثه ثانیه یعنی بودن کوکب در مثلثه که وی رب دوم ان مثلثه باشد و ارباب مثلثات را پیش یاد کردیم هجدهم دوازده بهر که انرا اثنی عشریه خوانند وان چنانست که برجی را بدوازده بخش کنند که هر قسمی دو درجه و نیم بود قسم اول بخداوند ان برج داده اند و قسم دوم بخداوند برج دوم و قسم سوم بخداوند برج سیم همچنین تا اخر بروج واین اثنی عشریه را در طالعها بکار دارند و در کوکب نیز بکار دارند پس اگر اثنی عشریه طالع را خواهی که بدانی بنگر تا طالع چند درجه باشد در دوازده ضرب کن و از برج طالع سی سی بیفکن انجا که کمتر از سی باند اثنی عشریه طالع

١٤٨ انجا باشد و صاحب ان برج صاحب اثنی عشریه ان درجه باشد اما اگر خواهی که اثنی عشریه کوکب را بدانی نگاه کن که ان کوکب ازین برج چند درجه قطع کرده است در دوازده ضرب کن چنانچه در اثنی عشریه برج کردی بهر جا که منتهی شود اثنی عشریه ان کوکب بود والله اعلم و اگر ان کوکب انجا باشد یا بدانجا ناظر باشد او قوی باشد و یا دران طالع کوکبی در جزو اثنی عشریه خود باشد هم قوی باشد و اگر کوکبی در اثنی عشریه کوکبی دیگر افتد چنان باشد که بصاحب اثنی عشریه ناظر است پس اینجا دوازده بهر را یکی از قوی شمرده اند مراد انست که کوکبی در جزو اثنی عشریه خود باشد و ما اینجا بجهت اثنی عشریه جدولی بنهادیم تا اسان باشد دانستن انکه هر جزوی از اجزای بروج اثنی عشریه کدام کوکب است و چون هر دو درجه و نیم از بروج یک بهره است درجات برج که مطلوب باشد هر چند که باشد نظر کنند که از بهره چندم است ازان برج پس چون در عدد ان بهره نظر کنند که بازای ان برج باشد که بر بالا جدول ثبت شده است خداوند اثنی عشریه ان جزو را از جانب چپ معلوم کنند ان عدد را در دو و نیم ضرب کنند انچه براید دو درجه و نیم اخرین ازان انتهاء عدد ان بهره باشد و ما برای اسانی جدول دیگر نهادیم سه

سطر یکی برای عدد بهرها و یکی برای اجزاء بهرها
و یکی برای دقایق بهرها تا اثنا
عشریه هر جزو که خواهند نظر کنند
تا برابر ان اجزا و دقایق
هر عدد است اثنی عشر
:
در سی و تتبع بهره
از قوت
ه

طبایع		اعداد	خداوندان	حوت	دلو	جدی	قوس	عقرب	میزان	سنبله	اسد	سرطان	جوزا	ثور	حمل
ل	ـ	١	مریخ	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١
٤	ه	٢	زهره	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢
ل	ز	٣	عطارد	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣
٤	ح	٤	قمر	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤
ل	ـ	٥	شمس	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥
٤	ه	٦	عطارد	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦
ل	ر	٧	زهره	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
٤	ط	٨	مریخ	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
ل	که	٩	مشتری	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
٤	که	١٠	زحل	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
ل	کو	١١	زحل	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١
٤	ل	١٢	مشتری	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢

اما ان بیست که درمرتبه ادنی است اوّل بیت مایل یعنی بودن کوکب دربیت مایل الوتد و ان دوم و پنجم و هشتم و یازدهم است دوم بیت فرح یعنی بودن کوکب در بیت فرح خود وارباب این صناعت هرکوکبی را یکی از بیوت اثنی عشریه فرح اثبات کرده اند وجدول ان اینست که نموده می شود

قمر	عطارد	زهره	مریخ	شمس	مشتری	زحل	کواکب
ثالث	طالع	خامس	تاسع	سادس	حادی عشر	ثانی عشر	بیوت

سیم بیت قوة یعنی بودن کوکب دربیت قوة وارباب این صناعت هرکوکبی را دربیتی ازبیوت اثنی عشر حظی اثبات کرده اند وانرا قوة می نامند وجدول اینست

ر	د	ه	س	خ	ی	ز	کواکب
٤	٩	٧	١٠	٣	٢	٨	بیوت

چهارم بیت مذکر مذکر را پنجم بیت مونث مونث را اعنی انچه مذکر یا دکردیم که بروج را ابتدا ازحمل تا اخر یکی را مذکر میدارند ویکی را مونث همچنین باعتبار دیگر هربیت که طالع باشد انرا مذکر میدارند ودوم را مونث تا دوازدهم خانه ششم بیت سعد یعنی بودن کوکب دربیت سعد هفتم مثلثه ثانیه سعد یعنی

بودن

بودن کوکبی دربرجی که دوم ان مثلثه کوکبی سعد باشد هشتم قوة خداوندخانه یعنی کوکبی درخانه خود باشد چون کوکبی بد وپیوندد قوت خود بدان کوکب دهد نهم اعانت واستعانت اعانت یاری دادن واستعانت یاری خواستن پس بدانک اصحاب احکام چنین گفتندکه زحل مریخ را اعانت کند وازز هره استعانت خواهد ومشتری زهره را اعانت کند وازقمر استعانت خواهد ومریخ افتاب را اعانت کند وازز حل استعانت خواهد وافتاب هیچ کوکب را اعانت نکند وازمریخ اعانت خواهد وزهره زحل را اعانت کند وازمشتری استعانت خواهد وعطارد هیچ کوکب را اعانت نکند وازهیچ کوکب استعانت نخواهد وقمر مشتری را اعانت کند وازز هره استعانت خواهد وچون درین معنی فکرکرده شد معلوم شد که این استعانت واعانت باعتبار اشراف کواکب بوده چه درهرکوکبی که ذکر اعانت واستعانت شده انک اعانت کننده است صاحب بیتی است که ان بیت شرف ان کوکب است که ازو استعانت خواسنده است وانک استعانت خواهنده شرف او دربیتی است که صاحب ان بیت اعانت کننده اوست اما اعانت کوکب وقتی باشد که کوکبی درشرف باشد پس ان بیت شرف اورا اعانت کرده باشد پس چون ازان کوکب بدو اعانت رسیده باشد این اعانت اورا قوتی باشد مثالش افتاب چون درشرف باشد هر اینه مریخ اورا اعانت کرده باشد پس افتاب را قوت اعانت مریخ باشد واما استعانت کوکب وقتی باشد که کوکبی متصل گردد بصاحب شرف بیت شرف خود گوییا ازو اکتساب شرف میکند وازو استعانت خواسته باشد مثالش افتاب که بمریخ

متصل گردد چون صاحب بیت شرف اوست از و استعانت خواهد و افتاب را
قوت استعانت باشد از مریخ یازدهم نعمت دوازدهم مکافات نعمت انست
که کوکبی در درجهٔ هبوط یا در جاه پری انا بادگرفتار باشد کوکبی دیگر که دوست
وی باشد بدو پیوند داو و را ازان درجهٔ هبوط یا پر خلاص داده باشد و
بفریاد او رسیده باشد اما مکافات مکافات این نعمت است بدین ترجمه
و درجات هبوط کواکب مقابل درجهٔ درجهٔ اشراف ایشا نست که بیان
کردیم اما درجات ابار کواکب درین جدول ثبت کرده شد

درجات ابار / بروج												
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما دوستی و دشمنی کواکب انست که بعضی از کواکب دشمن اند دیگری را
و بعضی دوست اند و بعضی نه دوست اند و نه دشمن اند و جدول دوستی و دشمنی کواکب

کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
دشمنان کواکب	زحل زهره		شمس و مریخ	زهره و عطارد	عطارد	شمس و قمر	قمر
دوستان کواکب	قمر و مریخ و مشتری	شمس عطارد	زهره و عطارد	مریخ و قمر و شمس	مشتری و شمس	عطارد و زحل	زهره و افتاب

سیزدهم حصار میان دو سعد وان جنان باشد که کوکبی میان دو کوکب سعد
باشد یا میان شعاع دو سعد که هر دو در یک برج باشند یا در دو برج که پس و
پیش او باشد چهاردهم قوت افتاب یعنی رسیدن قوت افتاب بکوکبی
روزی که در زیر شعاع او باشد بروز و بکوکب شبی بشب پانزدهم بودن
کوکب در تامن از افتاب وان وقتی باشد که کوکبی در نصف لیلی باشد
از فلک شانزدهم دریجان و دریجان انست که هر برج را بسه قسمت کرده اند
یعنی هر یک را ده ده

قسم اول

قسم اول خداوند برج راست و قسم دوم بخداوند پنجم ان برج و قسم سیم بخداوند
برج نهم و همچنین تا بجملهٔ بروج و جدول ان اینست والله اعلم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

هفدهم ازدرجان که انرا آذرجان نیز گویند وان جنان است که هر برجی را
بسه قسمت کرده اند قسم اول از حمل بمریخ داده اند و دوم بمشتری و سیم بزحل
و قسم چهارم اول ثور بقمر را و همچنین که جمله بروج مثل وجوه بترتیب افلاک است
از علو بسفل در ازدرجان نیز بترتیب افلاک است اما از سفل بعلو عکس وجوه و جدول ازدرجان اینست

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

هیجدهم هفتبهروان انست که هر برجی را بهفت بخش کرده اند که هر بخشی
چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه باشد تقریبا پس
بخش اول ازان برج خداوند ان برج را داده اند و بخش دوم بکوکبی داده
که شیب اوست در فلک و همچنین بر ترتیب افلاک تا بخش هفتم بکوکبی رسد که هفتم

جدول هفتبهران

						حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لد		مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		شمس	عطارد	قمر	زحل	زهره	قمر	عطارد	شمس	مریخ	مشتری	مشتری	مریخ
۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		زهره	قمر	زحل	مشتری	عطارد	زحل	قمر	زهره	شمس	مریخ	مریخ	شمس
۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		عطارد	زحل	مشتری	مریخ	قمر	مشتری	زحل	عطارد	زهره	شمس	شمس	زهره
۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		قمر	مشتری	مریخ	زهره	زحل	مریخ	مشتری	قمر	عطارد	زهره	زهره	عطارد
۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		زحل	مریخ	شمس	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل	قمر	عطارد	عطارد	قمر
۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		مشتری	شمس	زهره	قمر	مریخ	عطارد	زهره	مشتری	زحل	قمر	قمر	زحل

وهر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار بهره دارد از فوق اما قسم که حقیر الانواست
شانزده است سه در مرتبهٔ اعلی و هشت در مرتبهٔ اوسط و پنج در مرتبهٔ ادنی
اما ان سه که در مرتبه اعلاست اول وجه سعد یعنی بودن کوکب در وجهی
سعدی و جدول وجوه پیشتر گفته ایم دوم نهبهر سعد یعنی بودن کوکب
در نهبهر سعدی و جدول نهبهر پیشتر ازین نوشته ایم سیم دوازدهبهر سعد
یعنی بودن کوکب در اثناعشریه سعدی و جدول اثناعشریه نیز پیشتر نوشته ایم
وهر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه بهره دارد از فوق اما ان هشت که در مرتبه
اوسط است اول دریجان سعد و جدول دریجان پیشتر گفته ایم دوم از دجان
سعد و ان نیز نوشته ایم سیم هفتبهر سعد و جدول ان نیز نوشته ایم چهارم
درجه مذکر مذکر را پنجم درجه مونث مونث را و در باب این فن را در درجات
مذکر و مونث خلافست بعضی گفته اند که هر برج که مذکر است اول درجه از وی
مذکر است و دوم مونث همچنین تا اخر درجات ان برج و بعضی گفته اند تذکیر
و تانیث درجات هر برج باعتبار اثناعشریات است یعنی از هر برج که
نر باشد دو درجه و نیم از اول مذکر است و دو درجه و نیم دوم مونث
همچنین تا اخر برج و هر برج که ماده باشد دو درجه و نیم از اول او مونث
و دو درجه و نیم مذکر همچنین جمله بروج برین قاعده و بعضی گفته اند از هر
برجی مذکر دوازده درجه و نیم اول مذکر است و دوازده درجه و نیم دیگر
مونث و از هر برجی مونث پس پنج درجه دیگر همی ماند دو درجه و نیم اول
مذکر و دو درجه و نیم دیگر مونث و از هر برجی مونث دوازده درجه و
نیم اول مونث و دوازده درجه و نیم دیگر مذکر همچنین جمله بروج و بعضی هیچ
نظام و ترتیب رعایت نکرده اند و بطریق تجربه رفته اند چنانچه درین جدول

ثبت

ثبت شده است درجات مذکر بسیاهی ثبت شده است
و درجات مونث بسرخی و ان جدول اینست

حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ششم نصف صاعد یعنی بودن کوکب در نصف صاعد از فلک و ان
از رابع است تا عاشر و بعضی گفته اند نصف صاعد ارجدی است تا سرطان
هفتم برج موافق مزاج یعنی بودن کوکب در برجی که مزاج ان برج موافق
مزاج وی باشد پس باید که امزجه کواکب و امزجه بروج را بدانی
و ان اینست که درین جدول ثبت شده است

ان نصف را اعتبار کردن اولی است

جدول امزجه کواکب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	گرم و خشک	سرد و تر	[illegible]	سرد و تر

جدول امزجه بروج

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر

هشتم برج موافق خلق یعنی بودن کوکب در برجی که خلق
ان برج موافق خلق وی باشد پس باید که اخلاق بروج و
کواکب را بدانی و ان اینست که درین جدول ثبت شده است

جدول اخلاق کواکب

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
جهل و بخل و مکر و استهزا و کاهلی	علم و حلم و تلطف و زهد و پارسایی و صلاح و راستی	شجاعت و کثرت و خلاف و بدعهدی و قهر و بی رحمی	عقل و فهم و حشمت و غلبه و قوت و شوکت و بزرگی	خوش خوی و عیش و طرب و لهو و سرور و لذات و شهوات	زیرکی و عقل و حسن رای و تدبیر و حکمت و دانایی	[illegible] و [illegible] و بخشش ها

جدول اخلاق بروج

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
گستاخی و دلیری و تازه رویی و کینه کشی	احمق و کاهلی و مکر و حیلت و غفلت	سخاوت و حکمت و زیرکی و تیز خاطری	بی ثباتی و دنائت و کم همتی	گردن کشی و تیز خشمی و کینه کشی و جاه و منصب	فصاحت و بلاغت و خوش گفتاری و حکمت و فلسفه	امانت و راستی و سخاوت و تیز کاری	خدعت و مکاری و حیله و کینه داری	نزهت و پاکی و خدمت و عبادت	دروغ و دورویی و بخل و حیله و [illegible]	عقل و تمیز و وقار و تیز نظری و ترس و صبوری	هوس و [illegible] و کشاده رویی و لطف و غفلت و سخاوت

وهریکی ازین اصناف درین مرتبه دو بهره دارد از قوت اما
ان پنج که در مرتبه ادنی است اول نیمبهر است وان است که نیمه اول
از هر برج که مذکر است شمس را داده اند ونیمه اخر قمر را ونیمه اول
از هر برج که مونث است قمر را داده اند ونیمهٔ اخر شمس را پس قوت
شمس در نیمه اول هر برج مذکر بیشتر باشد وقوت قمر در نیمه اول هر برج مونث وجدول ان اینست

جدول بهرهای کواکب

بهرها	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ا	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر
ء	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس	قمر	شمس

دوم برج شمالی یعنی بودن کوکب در برج شمالی وان از حمل است
تا میزان سیم برج دوست یعنی بودن کوکب در برجی که صاحب ان
برج دوست او باشد ودوستی ودشمنی کواکب را پیشتر یاد کردیم

چهارم

چهارم برج مستقیم الطلوع یعنی بودن کوکب دریکی از بروج مستقیم
الطلوع وان از سرطان است تا جدی پنجم ولایت افتاب وماه را وان
جنانست که از اول اسد تا اخر دلو از ولایت افتاب شمرده اند واز اول
جدی تا اخر سرطان از ولایت ماه وهریک ازین اصناف درین مرتبه یک
بهره دارد از قوة اما ضعفهای کواکب که نود ویک است ان بر سه
قسم است قسم اول عظیم الاثر است وقسم دوم متوسط الاثر وقسم سیم
حقیر الاثر اما ان قسم اول که عظیم الاثر است سی وهفت است از ان
در مرتبه اعلی است اول وبال یعنی بودن کوکب در وبال ووبال در مقابل
بیت است که در قوی بیان کردیم دوم درجه هبوط یعنی بودن کوکب در
حاق درجه هبوط ودرجه هبوط در مقابل درجه شرف است که پیشتر در قوی بیان
کردیم سیم احتراق یعنی بودن کوکب در مقارنه افتاب چهارم کسوف افتاب را
پنجم خسوف ماه را ششم کسف کواکب را هفتم جرم ثابته نحس یعنی رسیدن
کوکب بجرم ثابته که بر مزاج نحوس باشد وهریک ازین اصناف درین مرتبه
نه بهره دارد از ضعف اما ان شش که در مرتبه اوسط است اول برج هبوط
که مقابل برج شرف است که پیشتر بیان کردیم دوم رجعت یعنی راجع
بودن کوکب سیم تحت الشعاع وانرا پیشتر بیان کردیم چهارم طریقه محترقه
نیرین را وان مقابل طریقه نیره است پنجم انخفاض فلک یعنی فلک ان
کوکب تحت فلک افتاب باشد ششم جزو مقدم و دو تربیع او یعنی بودن
کوکب در جزو اجتماع یا استقبال مقدم یا دو تربیع ان وهریک ازین اصناف
درین مرتبه هشت بهره دارد از ضعف اما ان بیست وچهار که در مرتبه
ادنی است اول تغریب علوی دوم تشریق سفلی وتغریب وتشریق را پیشتر

بیان کردیم سیم دوری از منطق یعنی کوکب را عرض باشد چهارم استقبال فلک
یعنی کوکب در درجه غارب باشد پنجم درجه رابع یعنی کوکب در چاق درجه رابع باشد
ششم درجه ثامن هفتم نقطه حضیض هشتم نقطه حضیض اوج تدویر نهم
ذوالیسارین یعنی بودن کوکب در رابع که مطرح شعاع هردو تسدیس و
تربیع او تحت الارض واین ضد ذوالیمینین است که در قوی ذکر آن کردیم
دهم انکاد واین را دیز کویند یعنی کوکبی از وبال یا هبوط بکوکبی نکرد
ان کوکب اتصال او را قبول نکند یا کوکبی در وبال یا در هبوط یا در احتراق
باشد بغایت منحوس کوکبی دیگر بد و متصل شود او از ضعف و عجز اتصال
او را قبول نکند یازدهم پث ادبار یعنی بودن کوکب در بیت زایل و آن
ششم و دوازدهم است دوازدهم کذشتن بمر نحسی و درجه ممر کوکب از فلک البروج
ان درجه را کویند که بوقت رسیدن آن درجه بنصف نهار آن کوکب در نصف
نهار باشد اگرچه تقویم آن کوکب غیر این درجه باشد سیزدهم ممازجت نحوس
یعنی پیوستن کوکب نحسی بنظر عداوت چهاردهم قطع نور و آن دو نوع باشد
یکی آنک کوکب میانه رو متصل باشد بکران رو و سبک رو خواهد که بمیانه
رو متصل شود پیش از تمامی اتصال ایشان میانه رو آن کران رو بکذرد
و اتصال سبک رو از و منقطع کردد زیرا که کران رو میان ایشان قاطع اید
دوم آنک کوکب میانه رو خواهد که بکران رو پیوندد کوکب سبک رو در
حالت رجعت بکران رو پیوندد و از و بکذرد و قطع نور میانه رو کند
پانزدهم منع نور یعنی سبک روی خواهد که بکران روی پیوندد میانه
روی در میان هردو مانع آن رجعت اتصال کردد تا اول او را بیند بعد
از آن کران را شانزدهم انتکاث برجعت یا استقامت یعنی کوکبی

متصل باشد

متصل باشد بکوکبی بسبب رجعت که در اثنای آن عارض شود آن اتصال باطل کردد
هفدهم اعتراض یعنی کوکبی میانه رو در اول برجی باشد و کران رو در میانه
و سبک رو راجع در آخر برج پس میانه رو خواهد که بکران رو پیوندد پیش از آن
سبک رو راجع بکران رو پیوندد و از دیگر طرف پیش میانه رو اید و متعرض
شود میان میانه رو و کران رو هجدهم عقده جوزهر زیرین را نوزدهم نحوست
افتاب بطلوع نخستین پیش از و بیستم نحوست ماه بطلوع نخستین
پس از و بیست و یکم حد نحسین یعنی بودن کوکب در حد نحسین و حدود را
پیشتر کفته ایم بیست و دوم ضرر کواکب و مقرر است که ضرر زحل بمشتری است
و ضرر مشتری بعطارد و ضرر مریخ بقمر و ضرر افتاب و عطارد بزهره و زهره را از
هیچ کوکب ضرر نیست و ضرر قمر بمریخ بیست و سیم درجه ثابته نحس یعنی
بودن کوکب در درجه کوکبی از ثوابت که نحس باشد خاصه بجای بیست و چهارم
درجه سهم قاطع باشد و سهام قاطعه سه سهم اند که منحوس اند و در موالید
قطع میکنند برهیلاج سهم اول آنک بکیری بروز از زحل تا مریخ و بشب
از مریخ تا زحل و بر درجه طالع افزایی و سهم دوم آنک بکیری بروز از
زحل خداوند خانه اجتماع یا استقبال مقدم و بشب مخالف و بر درجه
طالع افزایی و سهم سیم آنک بکیری بروز از مریخ تا قمر و بشب مخالف
و بر درجه طالع افزایی و هریک ازین اصناف درین مرتبه هفت بهره دارد
از ضعف اما قسم دوم که متوسط الاثر است سی و شش است ده از آن
در مرتبه اعلی است و پانزده در مرتبه اوسط و یازده در مرتبه ادنی است
اما آن ده که در مرتبه اعلی است اول اقامت برای رجعت یعنی بودن
کوکب مقیم برای رجعت دوم بطوء سیر یعنی کوکب بطئ السیر باشد

وان از بهتها معلوم کردد و وقتی که بهت او در غایت نقصان باشد یا...
بدان و غایت کمی بهت افتاب پنجاه و هفت دقیقه است و از ان ماه
یازده درجه و سی و شش دقیقه و از ان زحل بیک دقیقه میرسد و از ان
کمتر میشود بعد از ان قریب پنج شش هفت روز مقیم میکردد و از ان
مشتری همچنین سه چهار پنج روز مقیم میکردد و از ان مریخ بیک دقیقه میرسد
و از ان زهره قریب یک دقیقه میرسد و از ان عطارد بقریب دو دقیقه
سیم هبوط در فلک اوج وان در نطاق اول و دوم است چهارم هبوط
در فلک تدویر چنانک در اوج کفتیم پنجم هبوط در جنوب یعنی بودن
کوکب هابط در جانب جنوب از فلک وان از غایت چو زهرست تا غایت
عرض جنوبی ششم بودن کوکب تحت الارض هفتم برج مذکر مذکر را
هشتم برج مونث مذکر را و مذکر و مونث کواکب را پیشتر کفتیم نهم
مثلثه اولی نحس یعنی بودن کوکب در برجی که رب اول ان مثلثه کوکب نحس باشد دهم غیب
در مکان یعنی بودن کوکب در برجی که او را دران برج هیچ حظی نباشد و هریک ازین اصناف درین
مرتبه شش بهره دارد از ضعف اما ان ما بوده که در مرتبه اوسط است اول ربع مدبر ناقص و
ان از طالع است تا رابع و نظیر او دوم عرض جنوبی سیم نقصان نور وان وقتی است که
کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما ماه را نقصان نور میان تربیع دوم و تربیع اول
افتاب باشد چهارم نقصان قدر وان وقتی است که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد
پنجم نقصان سیر یعنی بهت کوکب کمتر از بهت وسط باشد و سیر وسط کوکب در دکر زیادتی
سیر بیان کردیم ششم نقصان عدد یعنی بودن کوکب صاعد در فلک اوج و فلک تدویر و
ان در نطاق سیم و چهارم است هفتم نقصان حساب یعنی تعدیل کوکب ناقص باشد
از مرکز یا خاصه یا وسط وان وقتی است که کوکب در نطاق اول یا دوم باشد از خاصه و در نطاق ...

... و از رابع و زیادت ...

یا چهارم

یا چهارم از تدویر ششم رجوع سیر یعنی بودن کوکب در درجه ...ابیر که بمنزله انست
که در جای ایستاده و درجات ابار کواکب را در نعمت و مکافات یاد کردیم
نهم مثلثه ثانیه نحس یعنی بودن کوکب در برجی که رب دوم ان مثلثه کوکبی
نحس باشد دهم ربع مذکر مونث را یازدهم ربع مونث مذکر را و تذکیر و
تانیث ارباع را پیشتر یاد کردیم دوازدهم بودن کوکب نهاری بروز تحت
الارض سیزدهم بودن کوکب لیلی بشب تحت الارض واین هر دو عکس
جلب انکه در قوی کفتیم چهاردهم وحشت سیر یعنی بودن کوکب وحشی
السیر وان خاص است بقمر که یک برج را تمام قطع کند و هیچ کوکب متصل نشود
پانزدهم خلا سیر یعنی کوکب خالی السیر باشد وان چنان باشد که ماه در
اول برج کوکبی را بیند و چون از و منصرف شود تا اخر برج هیچ کوکب متصل دیگر هم
نشود و هریک ازین اصناف درین مرتبه پنج بهره دارد از ضعف اما ان
یازده که در مرتبه ادنی است اول بیت زایل غیر ساقط یعنی کوکب در بیتی باشد
از بیوت زایله که ساقط نباشد از طالع وان سیم است و نهم دوم ترح
یعنی بودن کوکب در بیت ترح وان مقابل فرح است و فرح را در قوی بیان
کردیم سیم بیت ضعف که ان نظیر بیت قوة باشد که در قوی کفتیم چهارم
بیت مذکر مونث را پنجم بیت مونث مذکر را ششم بیت نحس یعنی
بودن کوکب در خانه نحسی هفتم ضعف خداوند خانه عکس انک در قوة
خداوند خانه یاد کردیم هشتم منافرت یعنی کوکب نهاری در خانه کوکب
لیلی و لیلی در نهاری نهم حصار میان دو نحس بر قیاس انک در قوی
در حصار دو سعد کفتیم دهم عقده جوزهر نحیره را یازدهم تیاسر
از افتاب وان وقتی است که کوکب در نیمه روزی باشد از فلک و هریک

ازین اصناف درین مرتبه چهار بهره دارد از ضعف اما قسم سیم که حقیر الاثر است سجده است پنج ازان در مرتبه اعلاست وده در مرتبه اوسط وسه در مرتبه ادنی اما ان پنج که در مرتبه اعلاست اول وجه نحس وجدول وجوه پیشتر نهادیم دوم نه بهر نحس وجدول ان نیز پیشتر نهادیم سیم دوازده بهر نحس وجدول ان نیز نهادیم چهارم درجه مظلمه غیر زحل را پنجم درجه تیره زحل وجدول درجات تیره ومظلمه پیشتر نوشتیم وهریک ازین اصناف درین مرتبه سه بهره دارد از ضعف اما ان ده که در مرتبه اوسط است اول دریجان نحس وجدول دریجانه نهاده ایم دوم ازدجان نحس وجدول ان نیز نهاده ایم سیم هفت بهر نحس وجدول ان نیز نهاده ایم چهارم درجه مونث مذکر را ششم درجه مذکر مونث را ودرجات مذکر ومونث را بیشتر گفته ایم هفتم بودن نیر در درجات که آبار یعنی یکی از نیرین در درج باشد ازان درجات که بر کوری دلالت آرد وان درجات اینست

درجات الآبار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

هشتم بودن کوکب در نصف هابط از فلک وان از عاشر است تا طالع وبقول بعضی از سرطان تا جدی نهم برج مخالف مزاج ومزاج کواکب وبروج در قوی گفتیم دهم برج مخالف خلق واخلاق کواکب وبروج را در قوی گفتیم وهریک ازین اصناف درین مرتبه دو بهره دارد از ضعف اما ان سه که در مرتبه ادنی است اول برج جنوبی وان از میزانست تا حمل دوم برج دشمن یعنی بودن کوکب در برجی که صاحب ان برج

دشمن او

دشمن او باشد ودوستی ودشمنی کواکب را نیز گفته ایم سیم برج معوج الطلوع یعنی بودن کوکب در برجی از بروج معوج الطلوع وان از جدی است تا سرطان وهریک ازین اصناف درین مرتبه یک بهره دارد این بود جمیع قوی وضعف کواکب که بیان کرده شد پس بعد ازین جدولی بنهیم بجهت جمیع قوی وضعفهای مذکوره واعداد ان ومراتب بهرهای ان تا بتوان ازین جدول احوال کواکب را معلوم کردن از قوت وضعف وزیادت ونقصان قوت وضعف هریک معلوم کردن چنانک هر کوکب را که خواهی که احوال وی بدانی از قوت وضعف بعد ما که موضع وی از فلک معلوم کرده باشی بدین جدول درایی ومجموع قوی وضعف را یک یک ملاحظه کنی پس هر کدام ازین حالات که درین کوکب موجود باشد از قوت علی حده انرا بنهی واز ضعف همچنین جمله جدول را ببینی وانچه در کوکب موجود باشد تمام بدین طریق بنهی بهرهای قوت را جمله جمع کنی وبهرهای ضعف را نیز جمع کنی اگر فضل قوت را باشد غالب باشد بر ضعف بقدر آن فضل واگر فضل ضعف را باشد غالب باشد بر قوت بقدر فضل واگر چند کوکب را بدین طریق قوی وضعف جمع کرده باشی انرا که فضل بهرهای او زاید باشد در قوت قوی باشد وانرا که فضل بهرهای او زاید باشد در ضعف اضعف باشد واگر مساوی باشد در قوت وضعف وبدانک بعضی جایها که قوی دو جای یا زیادت در عدد اورده وبهره هریک را در حساب اورده مثل درجه شرف که در قوی عظیم الاثر اعلی اورده ایم وبرج شرف که اوسط اورده ایم ومثل انک درجه عاشر که در عظیم الاثر ادنی اورده ایم وذو الیمینین هم درین قسم اورده ایم که ان بودن کوکب است در بیت عاشر ودر اعلی متوسط الاثر فوق الارض اورده ایم در امثال اینها تکرار نیست بلکه عموم

وخصوص دران هست برای آنک برج شرف اعم است از درجه شرف
پس بودن کوکب را در برج شرف غیر درجه شرف همان ده بهره اوسط بیش
نباشد اعلی و بیا باشد و همچنین بود کوکب فوق الارض را قوتی است
اعم از ذو الیمینین و درجه عاشر بان قیاس پس گفتیم پس اگر کوکبی را بعضی
ازین قوی باشد همان خط او را محسوب داریم و بس و اگر جمله باشد
جمله را محسوب داریم چنانکه هر کوکب که در حاق درجه عاشر باشد
او را قوة درجه عاشر باشد و قوة ذو الیمینین او قوة استعلا و قوة فوق
الارض و اگر در درجه عاشر نباشد اما در بیت عاشر باشد او را قوة ذو الیمینین
باشد و قوة فوق الارض و قوت استعلا و اگر در بیت حادی عشر
باشد او را قوت استعلا باشد و فوق الارض و اگر در دوازدهم قوت م
باشد یا نهم او را قوت فوق الارض باشد و بس و اگر کسی
پرسد که بعضی چیزها را در قسم قوی شمرده و بهره تعیین کرده و
همان معنی را در ضعف اورده و بهره تعیین کرده مثال تصمیم که
در قوت اعلی عظیم الاثر اورده و حدان شانزده دقیقه نهاده
از دو طرف افتاب و در ضعف احتراق اورده پس هر جا که احتراق
نباشد هر اینه تصمیم باشد و در اوسط عظیم الاثر تحت شعاع
اورده و هر جا که تصمیم باشد ~~در اوسط عظیم الاثر~~ تحت شعاع باشد
و احتراق جواب گوییم اینجا نیز عموم و خصوصی هست که
بعضی بدون بعضی ممکن است تو قوت بهره را بردار و ضعف
را بردار و جمع کن پس نظر کن تا غلبه کدام صنف راست چه
ممکن است که یک کوکب را در یک موضع چندی از ضعف باشد

وچیزی از قوت باشد چنانک شخصی جامهای گرانمایه پوشیده و براسب
نیکو سوار با سلاح اکثر متقاعد فاما درین حال موضعی از اعضای وی
مجروح باشد پس بر تو باد که ملاحظه هر صنفی کنی و بهرها ران جمع کنی و
حساب کنی بر وجهی که گفته شد و بدانک این قوی و ضعف
که بیان کردیم بعضی انست که جمله کواکب رای باشد مثل بیت و
شرف و وبال و هبوط و بعضی انست که بعضی را ممکن است و
بعضی را نه چه مثل تصمیم و احتراق که غیر نیرین راست و مثل غیر
منطقة البروج که غیر افتاب راست و بعضی انست که دایم لازم و ثابت
است چون منطقة البروج افتاب را و اعتلاء فلک علویه را و مثل
انحطاط فلک سفلیین و قمر را ست پس اوردن ان بعضی است
تا بهرها بر دارند و محسوب دارند
و اینست جدول قوی و
ضعف کواکب والله
اعلم واحکم
م

قوی کواکب

اعظم الاثر

مت ۹
درجه شرف ۹
استتار ۹
تصمیم ۹
جرم ثابته سعد ۹
برج شرف ۸
استقامت سیر ۸
اعتلا فلک ۸
دستورت ۸
استعلا ۸
حیز و جلب ۸
طالع بتره ۸
شرق علوی ۷
غرب سفلی ۷
مت اتصال یعنی وتد ۷
درجه طالع ۷
درجه عاشر ۷
منطقه بروج ۷
ذروه اوج ۷
ذروه تدویر و شمالی ۷
دفع قوت ۷
دفع طبیعت ۷
مقبول در مکانی که در حظوظ ۷
دفع الضیاع ۷
قمر در قران ۷
ممازجت سعود ۷
حد سعد ۷
مکان سهم سعادت ۷
ظهور کوکب از کسوف آفتاب ۷
جمع نور ۷
رد نور ۷
نقل نور ۷
درجه ثابته سعد ۷
استیلا رجوع مقدم ۷

متوسط الاثر

اقامت استقامت ۶
سرعت سیر ۶
حد ۶
مثلثه اولی ۶
صعود در فلک اوج ۶
صعود در فلک تدویر ۶
صعود در شمال ۶
بودن کوکب فوق الارض ۶
ربع مذکر مذکر را ۶
ربع مونث مونث را ۶
برج ارکوس ۶
استقبال ... [illegible]
ربع مقابل ... [illegible]
عرض شمالی ۵
زیادة نور ۵
زیادة قدر ۵
زیادة سیر ۵
زیادت عدد یعنی کوکب بعد از اوج ۵
زیادت حساب ۵
درجه سعادت ۵
درجه بیره حیز زحل ۵
درجه مظلمه زحل را ۵
مثلثه اول سعد ۵
ربع مذکر مذکر را ۵
ربع مونث مونث را ۵
وجه ۵
نه بهر ۵
مثلثه ثانیه ۵
دوازده بهر ۵
مت ثالث ۴
مت مربع ۴
مت قریب ۴
مت مذکر مذکر را ۴
مت مونث مونث را ۴
مت سعد ... ۴
مثلثه ثانیه سعد ۴
قرب ... [illegible] ۴
اعانت ۴
استعانت ۴
نعمت ۴
مکافات ۴
قوت آفتاب بودن کواکب ۴
حصار میان دو سعد ۴
بودن کواکب در ... آفتاب ۴
در کمال سعود ۴
ارجاع سعد ۴
هفت بهر سعود ۴

حقیر الاثر

وجه سعد ۳
نه بهر سعد ۳
دوازده بهر سعد ۳
درجان سعد ۳
ازدجان سعد ۲
هفت بهر سعد ۲
درجه مذکر مذکر را ۲
درجه مونث مونث را ۲
نصف صاعد ۲
برج موافق مزاج ۲
برج موافق خلق ۲
نیم بهر ۱
برج شمالی ۱
برج دوست ۱
برج مستقیم الطلوع ۱
ولایت آفتاب سعد ماه را ۱

ضعفاء کواکب

اعظم الاثر

وبال ۹
درجه هبوط ۹
احتراق ۹
کسوف آفتاب را ۹
خسوف ماه را ۹
کسف کوکب را ۹
جرم ثابته نحس ۸
برج هبوط ۸
رجعت ۸
تحت الشعاع ۸
طلوع مخرقه بزین را ۸
انحطاط فلک ۸
جمع مقدم و دو ربع او ۸
غرب علوی ۷
شرق سفلی ۷
دوری از منطقه ۷
استقبال یعنی درجه کاسد ۷
درجه رابع ۷
درجه ثامن ۷
هبوط حضیض اوج ۷
هبوط حضیض تدویر ۷
ذوالیسارین ۷
حت ادار ... [illegible] ۷
گذشتن ... [illegible] ۷
ممازجت نحوس ۷
قطع نور ۷
منع نور ۷
امکانات رجعت استقامت ۷
اعتراض ۷
عقده جوزهر ذنب را ۷
کوست آفتاب ... [illegible] ۷
کوست ماه ... [illegible]
حد نحس
حیز کواکب
درجه ثابته نحس
انکاد
درجه سهم قاطع

متوسط الاثر

اقامت رجعت ۶
بطو سیر ۶
هبوط در فلک اوج ۶
هبوط در فلک تدویر ۶
هبوط در جنوب ۶
بودن کوکب تحت الارض ۶
ربع مذکر مونث را ۶
ربع مونث مذکر را ۶
مثلثه اولی نحس ۶
غروب در مکان ۶
ربع بدن ناقص ۵
عرض جنوب ۵
نقصان نور ۵
نقصان قدر ۵
نقصان سیر ۵
نقصان عدد ۵
نقصان حساب ۵
درجه بئر ۵
مثلثه ثانیه نحس ۵
ربع مذکر مونث را ۵
ربع مونث مذکر را ۵
بودن کوکب ... [illegible] ۵
بودن کوکب ... [illegible] ۵
وحشت سیر ۵
خلاء سیر ۵
مت زائل غیر ساقط ۴
... [illegible] ۴
مت ضعف ۴
مت مذکر مونث را ۴
مت مونث مذکر را ۴
مت نحس ۴
ضعف حد او و خانه ۴
مباکرت ۴
حصار میان دو نحس ۴
عقده جوزهر محترقه را ۴
تیار از آفتاب ۴

حقیر الاثر

وجه نحس ۳
نه بهر نحس ۳
دوازده بهر نحس ۳
درجه مظلمه غیر زحل ۳
درجه بیره زحل را ۳
درجان نحس ۲
ازدجان نحس ۲
هفت بهر نحس ۲
درجه قتمه ۲
درجه مونث مذکر را ۲
درجه مذکر مونث را ۲
بودن بیره در درجات ... [illegible] ۲
بودن کوکب در نصف هابط از فلک البروج ۲
برج مخالف مزاج ۲
برج مخالف خلق ۲
برج جنوبی ۱
برج دغن ۱
برج معوج الطلوع ۱

تمت و بلغه المقابله یوم الاحد ۷ صفر ختم بالخیر والظفر سنه ۸۷۵ ...

المنتجب من میلاد استخرجه قطب المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة والغفران

لواحد من اکابر قریه زوذن قال اتفقت الولادة المیمونة فی اسعد آن واشرف زمان یوم الاربعا العاشر
والعشرین من شهر الله المعظم [illegible] من سنه سبع وستمایه لهجرة النبی صلعم السادس عشر من اذار لسنة
الف وخمسمایه واثنین وعشرین لاول سنة السابعة من ملک اسکندر بن فیلقوس المقدونی
الذی ملک الاقالیم السبعة وهو المنسوب بذی القرنین بالتاریخ الرومی المناسب للثالث
والعشرین وهو یوم د سه دین روز من اردیبهشت ماه القدیم سنة ثمانین وخمسمایه لاول ملک یزدجرد
بن شهریار بن کسری خسرو پرویز اخر ملوک العجم بالتاریخ الفارسی الصادق للثالث من فروردین
ماه الجلالی لسنة ثلاث وثلثین ومایه للکبیسة الموضوعة فی عهد السلطان السعید ملکشاه
بن الب ارسلان السلجوقی بالتاریخ الشمسی الحقیقی المحدث وقد حکی الواحد انه [illegible]
وقت الضحی والماضی من النهار ساعتان مستویتان تقریبا وقالا ایضا وکانت الولادة
المیمونة بقریة طیزاب وهی احدی القری المضافة الی بلدة زوذن من بلاد خراسان فی الاقلیم
الرابع من الاقالیم السبعة التی قسمت الارض بها التی ما بین دایرة نصف نهارها من دایرة معدل
النهار صح ل وهو طولها وان جعل مبدا العمارة ساحل البحر الغربی فیکون الطول فح ل وما بین دایرة
معدل النهار وقطب افقها او ما بین قطب معدل النهار ودایرة افقها من دایرة نصف نهارها له ه
وهو عرضها من خط الاستواء الذی هو مبدا العمارة الی جانب الشمال وما بین سمت ساکنی وسط
العمارة وسمت راس ساکنیها من دایرة عظیمة تمر بهما ـ ند وهو انحرافها من وسط عمارة العالم فی الربع
الشرقی الشمالی وما بین مدار نقطتی الاعتدالین ودایرة افقها من دایرة نصف نهارها نه له وهو اول
ارتفاعات الشمس بها وما بین مدار نقطة الانقلاب الصیفی ودایرة افقها من دایرة نصف نهارها
عط ل وهو اعلی ارتفاعها بها ویکون اقرب ابعاد الشمس من سمت رؤس ساکنیها ـ ل وابعدها ـ م
وما بین دایرة معدل النهار واحدی مقاطر المنقلبین من دایرة افقها لح وهو سعة مشرقها
الکلی وما بین دایرة المیل المارة بمطلعی الانقلابین ودایرة افقها من دایرة معدل النهار

قو یه وهو نصف قوس نهارها الاطول وما بین دایرة المیل المارة بمطلع الانقلاب الشتوی و
دایرة نصف نهارها من دایرة معدل النهار عه نه وهو نصف قوس نهارها الاقصر والخارج من
قسمة القطعة الظاهرة من مدار الانقلاب الصیفی والخفیة الشتوی بها علی ربع سدسه ید یر وهو الساعات
المستویات لنهارها الاطول وعلی ثلثة عشر یه نه وهو اجزاء ساعاتها المعوجة والخارج من قسمة
القطعة الظاهرة من مدار الانقلاب الشتوی او الخفیة من الصیفی بها علی ربع سدسه ط ح
وهو الساعات المستویات لنهارها الاقصر وعلی ثلثة عشر ـ ح وهو اجزاء ساعاتها المعوجة و
قال بعد ذلک کلاما کثیرا حتی قال الطالع ا و ا ط العاشر ط کط له مب وبعد از ان که ما بین تو[illegible]
کرده بود ونمودار بطلمیوس کرده ومستولی زهره را گرفته وطالع بنمودار بطلمیوس ا ب ـ گرفته ونمودار
هرمس الحکیم [illegible] وماشاء الله و زردشت وتسویة البیوت بطریق مشهور وطریق ابو ریحان
برکرده. مطالع بلدی [illegible] مطالع فلک مستقیم [illegible] پس تسویة البیوت کرده چنانکه درین زایچه
است بطریق مشهور ثانی ثالث عاشر حادی عشر ثانی عشر
والمطالع از محققه اینست ثانی ثالث عاشر حادی عشر ثانی عشر
واعمال بسیار کرده درین مولود [illegible] واین قدر انتخاب کرده شد
ازبرای تجربه اعمال موالید و
صورت زایچه طالع بحساب
خواجه اینست که ثبت کرده شد



ذکر هیلاج و کدخداه بعربی تقریر کرده الله فارسی ان اینست بعد از ان گفته که شمس قریب حادی عشر
شایسته هیلاجیت نبوده و قمر بوجهی که اقرب بتحقیق است در ثانی عشر است اما بوجه اشهر هیلاجیت
را شاید و زهره کدخداه باشد با مریخ و جزء استقبال معدم و سهم السعاده هر دو صالح اند هیلاجیت را
وقتی که در طالع به پنج درجه بیشتر کیری یا پنج درجه بیشتر از بیت ثانی لیکن اتفاق نیست بر اثبات ان
وجود هیلاج باشند کدخداه ایشان ایضا زهره باشد اما طالع خود گفته حقا است هیلاجیت را
و کدخداه اش زهره است پس بر اختلاف احوال زهره کدخداه باشد لا غیر بعد از ان گفته وقد زعم اهل
الصناعة ان الکدخداه یعطی العطایا الکبری اذا کان فی وتد او الوسطی اذا کان ما یلی وتد او الصغری
اذا کان فی زایل و یزید السعود الناظر الیه فی عطیته اما تمام العطایا الصغری او ثلثها اذا
کان النظر نظر صداقة و ینقص النحوس الناظر منها ایضا کذلک اذا کان النظر نظر عداوة و فایدة
العطیه ان یحکم بقوة الهیلاج فی تلک المدة و لا یقطع بالقطع علیه فی انتهاء تسییره الی القطع الضعیف
و یحکم بضعفه بعد انقضایها و یخاف علی صاحبه من ادنی سبب یدل علی القطع فعلی هذا الاصول
یعطی الزهرة التی هی الکدخداه عطیتها الکبری فی هذا الطالع و هی اثنان و ثمانون سنة شمسیة و ثلثا
و یزید القمر ثلث عطیة الصغری ثلثة عشر سنة شمسیة و ثلثا و یزید عطارد الناظر الیه بالتسدیس
ثلث عطیه الصغری ثلثة عشر سنة شمسیة و ثلثا و ینقص المریخ سنی عطیه الصغری خمس عشرة سنة
تامة فیکون العطیه المعدله بعد الزیادة و النقصان ثمانیه و ثمانین سنة شمسیة و ثلثا سنة
و بالتقریب احدی و تسعین سنة بالتقریب هذا قانون العمر و اما الاوقات المرجوه و المخوفه
فما یعرف من تسییر الهیلاج و سنشرحه فی فصول مفردة انشاء الله ثم قال طریقة اهل الصناعة فی
التسییر السنوی ان یزیدوا علی مطالع الجزء الذی یراد تسییره اما بالبلدان ان کان الجزء طالعا او
مقارنا له و اما بالفلک المستقیم ان کان الجزء العاشر او مقارنا له و اما بحسب العرض الحادث للجزء من
جنوبه و شماله لکل سنة شمسیة درجة و یقوس الحاصل فی تلک المطالع ایضا بعینها فحیث انتهی یحکم بمقتضی
طبیعة ما ملاقیه ان سعدا فسعد و ان نحسا فنحس و لما کان اقوی الهیلاجات الطالع ابتداءنا

بجزء

١٥٩

بتسییره و مطالع البلدیه کما قلنا لد لح و قد انقضی من عمر صاحبه ابقاه الله فی العز و الاقبال دایما
فی وقت حسابنا هذا ثلثة و عشرین سنة شمسیة بالتقریب فزدناها علی المطالع بلغ د لح فقوسناه
فی مطالع البلد حصل ـ ب ا ه فعلمنا ان التسییر قد انتهی ان هذه الدرجة سیرناه لسنة سنة الی انقضاء
عطیه الکدخداه و اثبتنا ذکر ما یمره التسییر من السعود و النحوس فی جداول لکون اوضح و اقرب الی
نظر الناظر انشاء الله تم ش ه

[illegible]

جدول فرداً كواكب و اوراث البدء در روز نها

جدول فرداً كواكب و اوراث البدء در شب ليلي

الحمل	
الثور	
الجوزا	
السرطان	
الاسد	
السنبلة	
الميزان	
العقرب	
القوس	
الجدي	

[illegible]

الالف اكاف

الباء بزاز بقال بيطار بنا

التاء تمار تباكو تتن اتكجو تزجار

الثاء ثمر حوز

الجيم جلاب جراح جمال جولا جلاد

الحاء حطاب حمال حلاج حلاط حداد حفار حجام

الخاء خراس خرزی خیاط خراط

الدال دلال دندکر دباغ دقاق دلاک

الذال

الراء رزاز رواس روغنکر رمال

الزاء زرکش زیات

السین سمار سیاف سخار سکاک سراج سلاخ

الشین شعار شماع

الصاد صراف صحاف صباغ صیاد صفار

الضاد ضراب

الطاء طبال طرار طحان طباخ طرار

الظاء

العین عطار عصار علاف علاق

الغین غسال غواص

الفاء فصاد فخار فرا فلاح

القاف قوال قتات قصاب قزاز قصار

مساح ملاح

نجار نقاش نقال نداف

[illegible]